

سیری در

تاریخ ایران بعد از اسلام

نوشته:

آن. ک. س. لمبتون

ترجمه:

یعقوب آرژند

**Collection of Prof. Muhammad Iqbal Mujaddidi
Preserved in Punjab University Library.**

پروفیسر محمد اقبال مجددی کا مجموعہ
پنجاب یونیورسٹی لائبریری میں محفوظ شدہ



سیری در
تاریخ ایران بعد از اسلام

نوشته:

آن. ک. س. لمبتون

ترجمه:

یعقوب آژند



مؤسسه انتشارات امیرکبیر

تهران : ۱۳۸۵

Lambton, Ann katharine Swynford

لمتون، آن کاترین سوائین فورد، ۱۹۱۲ - م.
سیری در تاریخ ایران بعد از اسلام / نوشته آن. ک. س. لمبتون؛ ترجمه یعقوب آژند. - تهران :
امیرکبیر، ۱۳۶۳.
۳۳۶ ص.

ISBN 964-00-0821-4

132917

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

کتابنامه.

چاپ سوم : ۱۳۸۵

، مترجم. ب. عنوان. ج.

۱. ایران - تاریخ - پس از اسلام. الف. آژند، یعقوب، ۱۳۲۸ -

عنوان: تاریخ بعد از اسلام.

۹۵۵/۰۴

۹ س ۸ ل / ۵۱۱ DSR

۱۳۶۳

۱۸۲۴ - ۶۳ م

کتابخانه ملی ایران



سیری در تاریخ ایران بعد از اسلام

نوشته: آن. ک. س. لمبتون

ترجمه: یعقوب آژند

چاپ دوم : ۱۳۸۱

چاپ سوم : ۱۳۸۵

چاپ و صحافی : چاپخانه سپهر، تهران

شمارگان : ۲۰۰۰ نسخه

حق چاپ محفوظ است.

ISBN 964-00-0821-4

شابک ۹۶۴-۰۰-۰۸۲۱-۴

مؤسسه انتشارات امیرکبیر تهران، میدان استقلال.

WWW.AMIR-KABIR.COM

فهرست مطالب

	مقدمه
۵	فصل اول: ساخت درونی امپراتوری سلجوقی
۹	فصل دوم: نگرشی بر بعضی از جریانهای اجتماعی-اقتصادی در تاریخ ایران
۱۰۰	الف: تکوین دیوانسالاری در ایران
۱۰۰	ب: سیر مالیات در ایران
۱۱۰	ج: سیر تکاملی اراضی خالصه در ایران
۱۲۳	فصل سوم: بعضی از مناصب دیوانسالاری در ایران
۱۴۶	الف: منصب محتسب و حاجب در ایران
۱۴۶	۱- حاجب
	۲- محتسب
۱۵۳	ب: سیر تکاملی منصب داروغه
۱۶۴	ج: منصب کلانتر در زمان صفویه و افشاریه
۱۷۶	فصل چهارم: فروپاشی جامعه ایران در سده‌های هیجده و نوزده میلادی
۲۱۸	فصل پنجم: تجارت ایران در اوایل قرن نوزدهم میلادی
۲۵۴	فصل ششم: واقعه رژی: درآمدی بر انقلاب مشروطیت
۳۱۵	فهرست اعلام

مقدمه مترجم

آن.ك. س. لمبتون^۱ با كتاب مالك و ذادع در ايران، در كشورمان شناخته شد. اين اثر بررسي مفصلي در زمينه مالكيته ارضي در ايران از صدر اسلام تا عصر حاضر است. لمبتون استاد بازنشسته مطالعات ايراني در دانشگاه لندن مي باشد. از رسالات و مقامات گوناگوني كه تا به حال به زبان انگليسي در كتابها و مجلات مختلف ادواري منتشر ساخته، برسي آيد كه او در دو دوره از تاريخ ايران، پيش از ادوار ديگر كار کرده است: دوره سلجوقيان (كه رساله دكتر ايش را در اين زمينه نوشته) و دوره قاجار و خصوصاً عهد مشروطيت.

از مطالعات و رسالات وي در مورد دوره سلجوقيان و مسائل عمومي ديگر تا دوره قاجار كه بگذريم، رسالات و مقالات متعدد او در خصوص دوره قاجار و تاريخ معاصر كشورمان است كه جاي بحث و گفتگو دارد. تمام نوشتجات وي در اين زمينه گرايش تحقيقاتي محققين انگليسي را در خصوص سياسيات عصر قاجار مشخص مي سازد.

اگر كل فعل و انفعالات سياسي تاريخ معاصر كشور اسلامي مان را در عصر قاجار (خاصه از زمان فتحعلي شاه به بعد) مورد توجه قرار دهيم با چهار جناح عمده داخلي و خارجي مواجه مي شويم:

- ۱) دربار قاجار ايران همراه با يك عده سياست پيشه نفع پرست و از سياست دنيا بي خبر و ابن الوقت كه به چيزي جز زراندوزي و زربوسي و تملق و تعلق به دربار و درباريان كه در رأس آنها شاه قرار داشت نمي انديشيدند (استثنائات به كنار، نظير امير كبير و...)
- ۲) مردم مسلمان كشورمان، مركب از تمام قشرهاي پايين و متوسط جامعه با همه فشارهاي اجتماعي، سياسي، اقتصادي و فرهنگي كه از سوي قدرتمداران بر آنان اعمال مي شد؛
- ۳) كشور انگليس كه كاري جز چاپيدن و غارت منابع و منافع كشورمان به طرق مختلف سياسي و تجاري و فرهنگي نداشت؛

۱. تلفظ محاوره اي اين اسم «لمتون» است و صورت نوشتاري آن «لمبتون = Lambton»، خود خانم لمبتون اسمش را به خط فارسي به صورت «لمبتن» نوشته است. مترجم براي احترام از تلفظ «ت» به فتحه يا كسره «و» را بر آن افزود تا به صورت صحيح تلفظ شود.

۲. البته در اينجا از عمل كرد كشور فرانسه ناپلئوني و سا كشورهاي ديگر اروپايي (هلند و بلژيك و...) كه مقطعي بوده، چشم پوشيديم.

۴) کشور روسیه تزاری که در پی سلطه بر نواحی زرخیز ایران و در نهایت جامه عمل پوشاندن به خواب و خلسه های تزارشان پطر کبیر برای راه یابی به دریای آزاد از طریق ایران بود. بر همگان روشن است که دو کشور استعمارگر روس و انگلیس در قرن نوزدهم و دهه های نخستین قرن بیستم هدفی جز تحت سلطه کشیدن کشورمان به انواع حیل و ترفندها نداشتند. این دو کشور استعمارگر برای کسب منافع و مطامع خود در ایران، از راههای مختلفی وارد می شدند که در نهایت در یک نقطه مشترک بهم می رسیدند: غارت و چپاول تمام ثروتهای طبیعی کشور اسلامی مان ایران. لیکن موقعیت استراتژیک و نیروهای بازدارنده مردمی ایران، هرگز اجازه نمی داد که یکی از این دو قدرت مستعمره گر، قشونش را علناً وارد کشورمان ساخته و آن را مستقیماً تحت سلطه خود درآورد.

از این رو چیزی که برای انگلیس مهم بود تحت نفوذ درآوردن درباریان فاسد و مال مردم خور قاجاری و به تبع آن استفاده از موقعیت جغرافیایی، سیاسی و اقتصادی ایران بود؛ و چیزی که برای روسیه هدف بود تحت سلطه درآوردن مناطق حاصلخیز و زرخیز شمالی کشورمان و فشارهای سیاسی در مقاطع مختلف بود. پس در واقع ماهیت عمل این دو کشور مستعمره گر قرن نوزدهم و بیستم در خصوص ایران یک چیز بود: سلطه بر آن و چپاول تمام منابع آن منتها با راه و روشهای مخصوص به خود.

در اینجا است که اگر نوشتجات محققین اسروزی این دو کشور را مورد مطالعه قرار دهیم در جای خود تمام تقصیرات را به گردن رقیب خود می اندازند تا بلکه خود را تطهیر کرده و مدافع حقوق مردم ایران قلمداد شوند. این مسأله در نوشته های لمبتون در زمینه دوره قاجار کاملاً مشهود است. تمام سعی و کوشش وی ثبوت این مسأله است که انگلیس به خاطر ترس از روسیه (که از راه ایران در پی راه یابی به دریای آزاد و هند بود) مجبور به مداخله در امور سیاسی ایران گردید (!) این گرایش وی در بررسی «تجارت ایران در اوایل عهد قاجار» و «فروپاشی جامعه ایران در سده های هیجدهم و نوزدهم» کاملاً عیان است.

در زمینه نهضت تحریم تنباکو، منابع اصیل فارسی چندی در دست است که مهمترین آنها تادیک الدخانیه نوشته شیخ حسن کربلایی است که از آنجا که خود حاضر و ناظر بر وقایع بوده و شخص سلیم النفس و صادقی هم محسوب می شده، لذا وقایع این نهضت را با صداقت و موشکافی خاصی تألیف کرده است.^۱

در خصوص این نهضت از تحقیقات وطنی چندی که بگذریم^۲، در کشورهای خارج نیز

۱. ابراهیم تیموری اکثر قسمتهای این اثر را طابق النعل بالنعل، بدون اینکه زیر نویسی عرضه کند و نامی از شیخ حسن کربلایی به میان آورد در کتاب خود به نام تحریم تنباکو آورده است (فقط در آخر کتابش، نام این اثر را جزو منابع عمومی اش ذکر کرده است).
۲. متأسفانه بعضی از محققین وطنی با همه ادعای «محقق بودنشان» اصطلاح «شورش» را در مورد این نهضت همه جا گیر مردمی بکار برده اند تا جنبه مردمی بودن آن را از آن سلب نمایند؛ و یا اسناد و مدارک را طوری جلوه داده اند تا رهبریت را از رهبران مذهبی این نهضت بگیرند؛ و در خلال نوشته هایشان چنان به تناقض گویی عجیب و غریبی گرفتار آمده اند که خواننده در بعضی از قسمتها خیال می کند که اینان دارند از شاه قاجار و یا از انگلیس و شرکت ژری آن هواداری می نمایند.

بررسیهای چندی انجام گرفته که یکی از آنها رساله سطحی و تحریفی نیکی کدی امریکایی است که تحت عنوان «تحریم تنباکو» به فارسی ترجمه شده است؛^۱ و یکی دیگر بررسی لمبتون است که در دو شماره مجله ادواری *Studia Islamica* چاپ شده است. این رساله که با عنوان «واقعۀ رژی: درآمدی بر انقلاب مشروطیت» آخرین فصل این کتاب را تشکیل داده، با همان گرایش انگلیسی‌مآبانه برشته تحریر درآمده است و غرض از ترجمه آن نیز شناساندن این گرایش تحقیقاتی به خوانندگان عزیز می‌باشد.

تردیدی نیست که روسیه پس از اطلاع از واگذاری امتیاز تنباکو به یک نفر انگلیسی که سیاست دولت انگلیس نیز پشت سر او خوابیده بود، در صدد بود تا او هم در این میان به سهم و حصه خود برسد و لذا در بعضی جاها که می‌توانسته، برای کسب منافع خود، برخی از درباریان نفع‌پرست قاجاری را علیه این امتیازنامه تحریک می‌نموده است، والا دلش به حال مردم مظلوم ایران نسوخته بود. لمبتون در رساله خود همین مسأله را بزرگ جلوه داده و بررسی خود را طوری نوشته و به‌روالی از اسناد و مدارک وزارت خارجه خودشان استفاده کرده که بر خوانندگان دیگر شکی باقی نمی‌ماند که عامل اصلی این نهضت روسیه تزاری بوده است! و حال آنکه نهضت تحریم تنباکو یک نهضت ناب اسلامی ضد استعماری و به تبع آن ضد استبداد داخلی بود که رهبران آن روحانیون بودند، همراه با مردم کشورمان از همه قشرهای جامعه که نهضت را به بار نشانند و به پیروزی رسانند.^۲

خلاصه در این بررسی لمبتون، از چیزی که خبری نیست رهبریت این مذهب است که نویسنده سعی کرده بعمد آن را مطرح نسازد و اگر هم اجباراً اسمی از آنها به میان آورده از نظریات رسمی درباری سودجسته و فتوای معروف میرزای شیرازی را که کمر استعمار انگلیس را شکست، معیرالممالک و ار تحریف کرده، و نه اسناد و مدارک موثق را، بلکه عامداً شایعات بی‌سروته را پذیرفته و فتوای اصلی را در حاشیه و هامش قرار داده است.

*

الف- این کتاب مجموعه اهم بررسیهای لمبتون درباره تاریخ ایران از دورۀ سلاجقه تا عهد قاجار است که از کتب و مجلات ادواری مختلفی انتخاب و به صورت سالشماری و به روال منطقی فصل‌بندی شده است. منابع این بررسیها عبارتند از:

۱) بررسی «ساخت‌درونی امپراتوری سلجوقی» از جلد پنجم، *The Cambridge History of Iran*
 ۲) مقالات فصل دوم و نیز مقاله «حاجب» و «محتسب» از فصل سوم، از *Encyclopedia of Islam* (چاپ دوم)؛ ۳) مقاله «منصب داروغه» از مجله مردم‌شناسی و مقاله «منصب

۱. جالب توجه است که این خانم ایرانشناس امریکایی نیز اسم کتابش را در مورد نهضت تحریم تنباکو با عنوان «شورش» مشخص کرده است. عنوان اصلی کتابش این است *Religion And Rebellion in Iran* (مذهب و شورش در ایران) که با نام بی‌سمای «تحریم تنباکو» در ایران ترجمه شده است.

۲. منورالفکران (روشنفکران) در این نهضت حالت انفعالی داشتند و بیشتر بر مردم بودند تا با مردم، و اگر هم منورالفکران روزنامه ثریا در استانبول چندی را به طرز فداری از این نهضت پرداختند بعدها پس از پیروزی نهضت به مخالفت با آن برخاستند و دلیل محاله‌شان هم يك چیز بود، رشوه‌گیری از عمال ذری یعنی در واقع از کشور مستعمره گر انگلیس.

کلانتر در عهد صفویه و افشاریه» از یادنامه هانری ماسه؛ ۴) بررسی «فروپاشی جامعه ایران در سده‌های هیجده و نوزده» از جلد اول، *The Cambridge History of Islam*؛ ۵) مقاله «تجارت ایران در اوایل عهد قاجار» از کتاب *Islam and The Trade of Asia*؛ ۶) بررسی «واقعۀ رژی: درآمدی بر انقلاب مشروطیت ایران» از مجله ادواری *Studia Islamica*.

ب- اصطلاحاتی نظیر «حضرت» و (ص = صلوات الله علیه) و (ع = علیه السلام) در مقابل اسامی پیامبر و ائمه اطهار از مترجم است.

ج- مترجم را ادعایی بر این نیست که تمام نظریات و نوشته‌های لمبتون عین صدق و صواب است، بلکه اعتقاد بر این است که جای بسی سؤال است. ترجمه آثار این ایرانشناسان این حسن را دارد که ما را در جریان شناخت و برداشت آنها از فرهنگ و تاریخ کشور اسلامی‌مان ایران قرار می‌دهد و زیر کاریها و ریزه کاریهای زیر کانه‌ای را که اینان با سبک و سیاق سنجیده خود و به نفع خود انجام می‌دهند، پیش روی خوانندگان عزیز و در معرض داوری آنها قرار می‌دهد. والسلام.

ی - آژند

۶۲/۳/۱

فصل اول

ساخت درونی امپراتوری سلجوقی

دوره سلجوقیان بزرگ در ایران را می‌توان همانند قرون وسطای متقدم و یا مطابق با آن در غرب دانست. اتخاذ این تقسیم‌بندی، ارزیابی بد واقعیت بنیادی رشته ناگسسته تاریخ ایران در روزگار جهان اسلام نیست. در دوره‌های پیش از سلجوقیان تداوم محکمی از تشکیلات اداری وجود داشت که در زمان سلجوقیان مفهوم جدیدی پیدا کرد؛ تحولاتی که در دوره قبل شروع شده بود در این زمان متبلور گشت و عناصر غنی جدیدی وارد میراث ایرانی گردید. سلجوقیان جزئیات این نظام جدید را متشکل نکردند؛ این کار، اساساً کار مأموران دیوانسالاری و نهاد مذهبی بود که اکثر اوقات نه از ترکان، بلکه از ایرانیان تشکیل شده بود. اما سلجوقیان تا اندازه‌ای بانی و موجد جو و فضایی بودند که این نظام جدید در چهارچوب آن کار می‌کرد.

بعضی از نهادهای امپراتوری سلجوقی به صورت ظاهری تا قرن بیستم همچنان پائید (هر چند که اصطلاحات آن تغییر یافت)؛ و بدون شناخت اینها و تلاش برای پیگیری‌شان در گذشته، نمی‌توان مسائلی که ایران را در قرن نوزدهم متشنج ساخت و راه‌حلهایی که برای آنها عرضه شد کاملاً دریافت. ایران از نظر سیاسی و مذهبی بسیار فراتر از یک تئوکراسی کام نهاد که در آن خلیفه قدرت اجرایی را اعمال می‌کرد و قدرت سلطان را قانونی می‌ساخت؛ و از نظر اقتصادی نیز از انواع مختلف اقطاع و صنوف و تعاونیهای دوره سلجوقی بهره می‌جست. ولی در قرن نوزدهم بود که انقلاب مشروطیت، ایران نوین را از تاریخ میانه آن

جدا کرد.

دوره سلجوقیان از بعضی لحاظ با دوره‌های قبل و بعد از خود فرقی نداشت. این دوره، دوره‌ای از جنگ‌های شدید بود؛ شدت عمل، قحطی، طاعون، سختی، بی‌خبری، سخت‌کشی از ویژگی‌های عادی این روزگار بشمار می‌رفت. اما از سوی دیگر دوره‌ای بود که در خلال آن تمدن ایران به‌قلل پیشرفتهایی معنوی و مادی دست یافت که ادوار دیگر هیچوقت به‌پای آن نرسید. افرادی چون غزالی، شهرستانی، نسفی، انوری، نظام‌الملک، عمر خیام، ابوسعید ابی‌الخیر، و معزی، همه و همه در این روزگار زندگی می‌کردند. در زمینه سفالگری و فلزکاری نوآوری‌های فنی مهمی انجام شد. در نساجی مهارت فنی والایی ظاهر شد؛ و در معماری هم عناصر جدیدی از ترکیبات فضایی رخ نمود. دولت سلجوقیان نیروی سازمان‌یافته‌ای بود و شرایطی بوجود آورد که در آن هنرها شکوفا شد، قریحه‌ها جوانه زد و رشد کرد. مع الوصف نباید چنین تصور کرد که این هماهنگی در یک زمان محدود و یا در سرتاسر این دوره در یک مکان معین در این امپراتوری برقرار شد. در چهارچوب این امپراتوری تنوع عظیم اقلیمی و شرایط طبیعی دیده می‌شد؛ و علی‌رغم عامل هماهنگ اسلام، و سطح عمومی گرایش حکومت نظامی ترکان، نوعی دلبستگی خاص و تنوع محلی در اخلاقیات اجتماعی گروه‌های مختلف و جوامع گوناگون وجود داشت. مثلاً بین جمعیت اسکان یافته و نیمه اسکان یافته تضاد پایایی بچشم می‌خورد؛ و بین ترک و تاجیک و نیز بین نظامیان و بقیه افراد کشور هم همین تضاد دیده می‌شد. و نیز بین اهالی شهرها همراه با صنایع دستی عالی و پیشه‌ها و سنن تمدنی‌شان، و اهالی روستاها که وظیفه اصلی‌شان تدارک سیورسات برای شهرها و بالاتر از همه تأمین نیازمندی‌های ارتش بود، نوعی شقاق وجود داشت.

متأسفانه منابع چیزی درباره حیات روزمره مردم ایران و یا چگونگی تأثیر رخنه تعدادی از خانه‌بدوشان ترکمن ارائه نمی‌دهد. احتمالاً فراورده‌های احشام خانه‌بدوشان برای سیورسات شهرها کمک مهمی بشمار می‌رفته است؛ و خانه‌بدوشان به‌طور مداوم به‌داخل شهرها و روستاها رخنه می‌کرده‌اند. منابع همچنین در خصوص جزئیات تشکیلات سلطان ساکت است. و نیز تفسیر اطلاعاتی که این منابع عرضه می‌کنند به‌دلیل عدم دقت در استعمال اصطلاحات فنی، بسیار مشکل است. و همچنین ترسیم تصویر گویایی از ویژگی‌ها و شخصیت‌های سلاطین و مأمورین

آنها دشوار است. بسیاری از نویسندگان پیشرفتهای این دوره را به وزراء خصوصاً نظام‌الملک (متوفی ۴۸۵ / ۱۱۹۲)، وزیر نخستین الپارسلان و ملکشاه، نسبت می‌دهند. بررسی تقریبی این منابع نشان می‌دهد که این نظریه بسیار عمومی است. می‌توان در مورد صلاحیت و شایستگی طغرل بیک و الپارسلان به‌عنوان رهبران نخستین شک و تردید روا داشت؛ ملکشاه تنها شخصیت سرآمد نبوده است؛ و محمدبن ملکشاه گویا بیش از حد صلاحیت داشته است. منابع در مورد عدالت و حسن حکومت ملکشاه و سنجر و نیز نظام‌الملک نظر خوبی دارند؛ و حال آنکه سلاطین بعدی به‌عیاشی و غفلت در امور دولتی محکوم شده‌اند. به‌طور کلی سلاطین مرد عمل و مرد امور بوده‌اند. زندگی آنها بیشتر در لشکرکشیهای حول و حوش امپراتوری می‌گذشت. تفریح عمده آنها شکار بوده و پرورش اسب و قوش نیز متداول بود. فضایل شخصی آنها در هنرها تعریفی نداشت ولی تحت حکومت و حمایت آنها تحول عظیمی در این زمینه بوقوع پیوست. تحت رهبری آنها تشکیلات نسبتاً ثابت و مؤثری برقرار شد که توانست طبقات مختلف را در ادامه زندگی و تأمین مشغله‌هایشان کمک نماید. دانشمندان و فقها خصوصاً صوفیان از احترام زیادی برخوردار شدند؛ و اهالی بومی هم با سنن و رفتارهای محلی‌شان به‌زندگی خود ادامه دادند. البته این به‌آن معنی نیست که ظلم و بیعدالتی وجود نداشته است بلکه به‌طور کلی این امپراتوری به‌آن درجه نرسید که همه مردم احساس امنیت و سعادت بکنند. در این میان به‌طور غیر عادی شورشهای داخلی کمی وجود داشت (که البته بایستی از مبارزه برای قدرت در میان امرا مجزایش کرد) هر چند توسعه نهضت اسماعیلی نشان می‌دهد که نوعی نارضایتی شدید درون - اجتماعی وجود داشته است.

علی‌رغم قطعه قطعه شدن دارالاسلام، کارکرد دولت هنوز متکی بر جامعه اسلامی و سرزمینهای اسلامی بود؛ و هدف آن ایجاد شرایطی بود که در آن مسلمین بتوانند زندگی خوبی را بگذرانند. نظریه سنتی مبنی بر اینکه ثبات از راه حفظ دین و عدالت تأمین می‌شود مورد پذیرش قرار گرفته بود. ابن بلخی که کتابش را در زمان سلطنت محمدبن ملکشاه تألیف کرده این نظریه را تشریح کرده و می‌گوید: «و خداوند عالم را از دینداری و نیکو اعتقادی و دانش و عدل که بدان آراسته است برخوردار داد. چه مایه همه هنرها دینداری است و علما گفته‌اند که

ملک بر دین آراسته باشد و به عدل پایدار بود [۱]».

بین دین و دولت جدایی وجود نداشت؛ و مردم هیچ نوع آگاهی از اینکه تعلق به دو جامعه دارند، نداشتند. دین و دولت دو روی یک سکه بود. بنابراین عدم تطابق و مخالفت سیاسی جدایی ناپذیر بود. وطن پرستی، فضیلت ناشناخته‌ای بشمار می‌رفت. تمام سلاطین از پیروان و رعایای خود انتظار داشتند که مالیات خود را بپردازند و برای سلامتی او دعا کنند و رعایا هم از او انتظار امنیت و عدالت داشتند. دولت خواستار وفاداری کافه انام نبود. وفاداری تا آنجایی که فراتر از حدود عشیره، صنف، محله و یا شهر می‌رفت نه بر طبق دولت بلکه مطابق با اسلام و یا شریعت بود. تا زمانی که سلطان نماینده شریعت بشمار می‌رفت مردم هم نسبت به او وفادار بودند و هر زمان که وی این نمایندگانی را از دست می‌داد مردم هم احساس وفاداری خود را نسبت به او از کف می‌دادند.

در زمان ظهور سلجوقیان، نظریه قدیمی خلافت عملاً مورد تطابق قرار نگرفت. خلافت صرفاً به صورت یک نهاد سمبولیک درآمد که پیوندهایی با گذشته داشت؛ و مفهوم سلطنت به عنوان تفویض ساده قدرت از سوی خلیفه به حاکم عرفی، در شرایط سیاسی بسختی اعمال می‌شد. چرا که بعضی از حکام ایالات خود را با زور بدست می‌آوردند و حال آنکه حکام دیگر، هر چند شورشگر نبودند، ولی از سوی خلیفه انتخاب نمی‌شدند: یک وضع منظم که حیات جامعه را به تهدید می‌کشانید. چنین می‌نماید که جامعه فقط برای اجرای احکام شریعت باشد؛ و اگر شریعت اساس آن نمی‌بود، احتیاجی هم به موجودیت آن نبود. بنابراین تنظیم امور ناگزیرانه بود؛ و ماوردی (متوفی ۱۰۵۸ / ۴۵۰) نویسنده عهد آل بویه، برای قانونی کردن آنچه که در واقع اخذ قدرت بود کوشید. او تأیید کرد که حتی اگر خلیفه تحت فشار قرار گیرد (یعنی یکی از اطرافیان جاه طلب وی بر او مسلط شود و او هم قدرت اجرایی را به او تفویض کند) می‌تواند هنوز مقام خلافت را در دست داشته باشد و یک چنین وضع غیر عادی می‌تواند غاصب را برای اجرای دستورات مذهبی و نیازهای دادگستری آماده نماید [۲]. ماوردی با یادآوری حکام مستقلی چون محمود غزنوی این نظریه را ابراز داشته که «امکان دارد بعضی از تفویضها به حکام نواحی دوردست نیز، بدون اینکه لطمه‌ای به حقوق خلیفه به عنوان حاکم مؤثر ایالات مرکزی وارد شود، عرضه گردد»، که اولاً بایستی حاکم بزرگواری

خلیفه را تأیید کرده و مراتب زبردستی را نسبت به او رعایت کند؛ و ثانیاً باید برطبق شریعت حکومت نماید. خلیفه نیز به نوبه خود باید تمام انتصابات مذهبی و تصمیماتی را که تا به حال از سوی حاکم اتخاذ شده بود تأیید کند و این دو جناح بایستی با همدیگر مراتب دوستی را نگهداشته و همکاری دو جانبه کنند [۳].

بنابراین ماوردی با عطف توجه به آنهایی که در چهارچوب جامعه قدرت را غصب کرده بودند، جامعه اسلامی را قادر به ادامه زندگی کرد و راهی برای برقراری رابطه جدید بین خلافت و سلطنت فراهم ساخت که در زمان سلجوقیان بکار گرفته شد. سلاطین اولیه سلجوقی بر دریافت فرامینی از خلفا پای می فشردند تا بدین وسیله برای خود پایگاهی همسطح پایگاه غزنویان دست و پا کنند و حکومت خود را قانونی سازند و هم اینکه با اتخاذ نقش مدافعان دین اسلام حیثیتی برای خود کسب نمایند. سلاطین بعد از ملکشاه سعی می کردند شناسایی خلیفه را بدست آورند تا بدین وسیله موقعیت خود را در مقابل رقبایشان تقویت سازند. دوره نخستین سلجوقیان فقط نشانگر تنفیذ دوباره تسنن - پس از برتری تشیع برای مدتی - نبود بلکه تأیید دوباره موقعیت خلیفه به عنوان رئیس جامعه اسلامی نیز بود که با همکاری سلطنت به عنوان یک عنصر ضروری در آرمان حکومت اسلامی توجیه گردید. از همین مسأله نظام جدید دیوانی سرچشمه گرفت که مرکب از یک سلسله اختیارات قانونی همبسته بود که ثبات آنها نه تنها متکی بر جدایی نهاد کشوری از لشکری بود بلکه بر مذهب تسنن و وفاداری شخصی سلطان به خلیفه و اطاعت مأمورین از سلطان نیز اتکاء داشت. مردی که این رابطه جدید را بین خلافت و سلطنت برقرار کرده و تنظیم نموده بود غزالی (متوفی ۵۰۵ / ۱۱۱۱) بود. او رابطه جدید بین خلیفه و سلطان را مورد مذاقه قرار داده و همکاری بین این دو را طرح ریزی کرد. از یکسو، خلیفه توسط سلطان تعیین می شد که از طریق اعمال قدرت اجرایی، قدرت نهادی خلیفه را مورد تأیید قرار می داد؛ و از دیگر سو اعتبار حکومت سلطان با سوگند وفاداری نسبت به خلیفه ای که خود او تأییدش کرده بود قوام می یافت. در این رهگذر سلطان تصدیق می کرد که شریعت، اصل سازمان یافته جامعه تسنن است و خلیفه نیز ضمناً تأیید می کرد که سلطنت با برقراری نظم و حفظ انضباط، شرایطی بوجود می آورد که در آن نهادهای اسلامی می توانند بپایند و مسلمین بر سرنوشت خود دست یابند [۴].

از آنجا که قدرت سلجوقیان متکی بر شریعت بود لذا با قدرت آل بویه فرق می کرد [۵]. این مسأله چیزی بیش از اهمیت نظری داشت. سلجوقیان حفظ حیات مذهبی جامعه را مقدور ساختند و مذهب برای مسلمین تمام جنبه های حیات جامعه را دربر گرفت. البته این به آن معنی نیست که غزالی حکومت سلجوقیان را به صورت یک حکومت واقعی اسلامی بحساب آورده است. آثار او نشانگر اشارات متعددی نسبت به بیعدالتی ترکان است. غزالی در نامه ای بدون تاریخ به ابوالفتح علی بن-حسین مجیرالدین (اولین وزیر سنجر که فخرالملک بن نظام الملک در سال ۴۸۸/۱۰۹۵ به جای او نشست) می گوید که او طوس را به این دلیل ترك کرده است که نمی توانسته اعمال بیرحمانه جباران را نظاره گر باشد [۶].

او در ذوالقعدة سال ۴۸۸/۱۰۹۵ از تمام مشاغل خود، از جمله مقام مدرسی نظامیه در بغداد دست کشید و یک سال بعد با خود عهد کرد که دیگر دیناری از سلطانی نگیرد و در محضر هیچ سلطانی آفتابی نشود و یا مناظره ای در ملا عام راه نیندازد [۷]. مع الوصف او در سال ۴۹۹/۱۱۰۶ بنا به دستور سنجر مدرسی دانشگاه نظامیه در نیشاپور را پذیرفته است.

غزالی در نصیحة الملوك که به نام سنجر نوشته، مفهوم خود را از سلطنت به عنوان یک چیز جدا از خلافت بیان کرده است. او با توصیف سلطان به عنوان سایه خدا در روی زمین اشاره می کند که نور الهی به سلطان تاییده است. این مسأله در نظر اول بنظر می رسد که با نظریه او از خلافت ناسازگار باشد. مع هذا غزالی در نصیحة الملوك به رابطه بین خلافت و سلطنت توجهی نکرده است. او آنچه که در اینجا در نظر داشته حفظ حیات مذهبی جامعه نبوده که در جاهای دیگر مورد بحث قرار داده بود، بلکه حفظ قدرت سلطنت بود که اگر آن حیات حفظ می شد برای برقراری نظم و نسق لازم و ضروری بود. او همچنین از اساس شرعی سلطنت نیز صحبت نکرده (که قبلاً در جاهای دیگر در این زمینه بحث کرده بود) بلکه بیشتر بر قدرت سلطنت تأکید نموده که بایستی عدالت را در همه جا برقرار سازد. او می نویسد: «بدانید که خداوند دو گروه از انسانها را انتخاب کرده و بر آنها نسبت به دیگران برتری و فضیلت بخشیده است: گروه اول انبیاء هستند که صلح برعهده آنهاست و گروه دوم سلاطین اند. او پیامبران را برای این فرستاد که پیروانش را به سوی او خوانند و پادشاهان را برای حفظ افراد [از ظلم و جور نسبت به

همدیگر] منصوب کرد؛ و رفاه زندگی مردم را برعهده آنها [شاهان] گذاشت و مقام بلندی بر آنها تعیین نمود [۸]. « بنابراین اطاعت و دوست داشتن سلاطین بر همه فرض بود و برعکس، دشمنی با آنها ناشایست شمرده می‌شد؛ ولی آن سلطانی، یک سلطان واقعی بود که عدالت را در همه جا برقرار می‌کرد [۹].

توصیه‌ای که غزالی در نصیحة الملوك برای سنجر دارد این است که وظایف عرفی سیاسی هر روزه را بر اساس زمینه‌های اقتصادی سیاسی انجام دهد. در اینجا تشریح غزالی از حکومت با اخلاقیات اسلامی پیش برده می‌شد ولیکن حاوی نظریه حکومتی بود که ریشه در نظریه کهن ایرانی از دولت داشت و یا شدیداً تحت تأثیر آن قرار گرفته بود. در این نظریه پیوند بسیار نزدیکی بین دین زرتشتی و دولت ساسانی وجود داشت. این حالت نیز با نظم اجتماعی مشخص می‌شد؛ و شاه که قدرت او مطلقه بود با حق الهی حکومت می‌کرد و مرکز عالم محسوب می‌شد [۱۰]. در این رهگذر نظریه غزالی از خلافت به باد نسیان سپرده شد ولیکن نظریه دولت وی در کتاب نصیحة الملوك نویسندگان بعدی را شدیداً تحت تأثیر قرار داد.

یک چنین نظریه‌ای هم تقریباً در اسناد اعطای مناصب به حکام و در سایر نوشته‌های عهد سلجوقی دیده می‌شود [۱۱]. در این نظریه سلطان به عنوان سایه خدا در روی زمین قلمداد شده که مستقیماً از سوی خدا منصوب گشته و با عدالت و خرد سرشته شده است. امامت تاریخی کاملاً مورد چشم‌پوشی قرار گرفته و هیچ نوع شناسایی و یا اعتبار بخشیدن، بر حکومت سلطان نیز مترتب نشده است. از این رو در فرمانی (تقلیدی) که دیوان سنجر برای عمادالدین محمد بن احمد در خصوص منصب قاضی نیشاپور صادر کرده آمده است که: «چون ایزد سبحانه... عنان ملک در دست تصرف ما نهادست و ظل مزید عنایت و رأفت بر احوال ما استرانیده و ما را به مرتبت و منزلت اسم ظل الله فی الارض رسانیده [۱۲].» مشابه آن فرمانی (منشوری) برای نایب شهر ری است که این طور آغاز می‌شود: «چون ایزد سبحانه و تعالی به فضل عمیم و صنع لطیف خویش پادشاهی عالم ما را ترامت نردست و عنان حل و عقد مصالح ممالک جهان و ترتیب مناظم امور جهانیان در دست اقتدار ما نهاده و رایات دولت ما را آیات قدرت و عظمت خویش جل و عز گردانیده... [۱۳].»

اهمیت اساسی عدالت مورد شناسایی قرار گرفته بود. تقلیدی برای مقام والی گرگان که از طرف دیوان سنجر صادر شده بود مبین این بود که: «بنیاد پادشاهی و قاعده جهاننداری بر عمارت فرمودنست و جهان جز به عدل و انصاف معمور نباشد و عدل و انصاف جهاندار جز به واسطه ولایه کاردان نیکوسیرت و متصرف ستوده عقیدت پسندیده طریقت میسر نگردد و جهانیان را شامل نشود و مدتی است که حکایت حال...» [۱۴] نخستین وظیفه سلطان حکومت کردن و نیز توجیه قدرت و نظم سیاسی و اجتماعی اش بود که طبقات مختلف جامعه را قادر می ساخت تا وظایف مختلف خود را انجام دهند. از این روشنشوری برای مقامهای والی و شحنة بلخ با عبارات زیر شروع می شد:

ثبات دولت و نظام شمل سملکت از نتایج و ثمرات افاضت عدل و اشاعت احسان است که بدان مأسوریم از آفریدگار تبارک و تقدس... و عدل آن باشد که حق به موضع نهاده آید... و هر کس از خلائق جهان، رعایا و مستخدمان و متقلدان اعمال و مباشران امور دینی و دنیاوی بر معارج و مدارج استحقاق و استقلال نگاه داشته شود [۱۵].

در این زمان بر رابطه درونی دین و دولت تأکید می شد. سلاطین احتیاج به حفظ اسلام داشتند و حفظ دین و مذهب نیز ثبات عرفی را تضمین می کرد. تفویضی برای تدریس در تعدادی از مدارس شهر بلخ مبین این بود که: «اساس دولت و قاعده ملک بر مراقبت جانب ایزد سبحانه و تعالی نهادن و اعلاء اعلام دین و احیاء معالم و مراسم شرع مقدم مهمات گردانیدن و بر توقیر و تبجیل سادات و علماء که ورثه انبیاءند و خزانه علوم شریعت و هدایه و مرشدان مسالک و مناهج سنت...» [۱۶]. سلطان هم به نوبه خود به خاطر لطف خداوند به او، هیچ وقت از نظم و نسق امور جهان و علائق و حفظ رعایای خود که هدیه الهی برای او بودند، غافل نمی شد. راستی و درستی پاداش خوب و ناراستی و نادرستی تنبیه به دنبال داشت.

نظریه مشابهی هم که در این اسناد و نیز در نصیحة الملوك آمده به طور تلویحی آن هم از دیدگاه سیاسی در سیاست نامه نظام الملک ابراز گشته است. او می گوید: «ایزد تعالی در هر عصری و روزگاری یکی را از میان خلق برگزیند و او را به هنرهای پادشاهانه و ستوده آراسته گرداند و مصالح جهان و آرام بندگان را

بدو بازبندد» [۱۷]. بنابراین سلطان در جهان نظم و نظام برقرار می کرد تا آنجا که مردم بتوانند در کارهایشان ایمن باشند و نیز بایستی برای اصلاح امور جهان با کارهایی چون ترسیم آبیاری و راههای ارتباطی و ایجاد شهرها بکوشد. مسأله اصل حکومت عرفی پرکردن روی زمین از عدالت بود؛ و این امر با حفظ هر کس در جایگاه ویژه خود که به نوبه خود موجب ثبات می شد تأمین می گشت. نظریه نظام الملک از دین تا حد زیادی قابل استفاده بود. وحشت آشکار وی از تشیع و مخالفت با آن بیشتر بر اساس زمینه های سیاسی بود تا مذهبی. او بین ثبات و مذهب رابطه نزدیکی احساس می کرد.

و نیکوترین چیزی که پادشاه را باید، دین درست است زیرا که پادشاهی و دین همچون دو برادرند. هر گه که در مملکت اضطرابی پدید آید در دین نیز خلل آید؛ بددینان و مفسدان پدید آیند. و هر گه که کار دین با خلل باشد مملکت شوریده بود و مفسدان قوت گیرند و پادشاه را بی شکوه و رنجه دل دارند و بدعت آشکارا شود و خوارج زور آرند [۱۸].

مع هذا عدالت نسبت به دین درست اساس نهایی نظریه نظام الملک است. او می گوید: «ملک با کفر پیاید و با ستم نیاید [الملک یبقی مع الکفر ولا یبقی مع الظلم]» [۱۹]. ولی در این میان تصدیقاتی جز تصدیقات اخلاقی وجود نداشت و نظام الملک آشکارا معتقد بود که حق را فقط از طریق زور می شود کسب و حفظ کرد. قدرت حاکم، مطلقه بود و هیچ نوع تأییدیه نمی خواست و تشکیلات اداری در شخص او متمرکز شده بود. مردم در مقابل قدرت دلبخواهی وی هیچ نوع حق و آزادی نداشتند. این نظریه، نظریه سلطنت بود که بالاخره در ایران متداول شده بود. مع الوصف حکومت سلاطین سلجوقی هنوز بر اساس شریعت بود. ولی این مسأله باعث نمی شد که دولت و مأمورینش دست از قدرت مطلقه بکشند ولی به طور کلی همین مسأله دولت را از رسیدن به درجه ای که برای مردم غیر قابل تسامح باشد باز می داشت.

در روزگار سلجوقیان نهادهای حاکمه و نهادهای دینی هر چه بیشتر به همدیگر نزدیک شدند، هر چند که تقسیمات کارکردی بین آنها نسبت به سابق شدیدتر شده بود [۲۰]. تمام امور، چه مذهبی و چه عرفی تحت نظر سلطان بود. البته این مسأله، در جایی که «دین درست» به عنوان اساس ثبات دولت به حساب

می آمد، یک مسأله گریزناپذیر بود. خلیفه فقط در مسائلی که مربوط به تشکیلات قانونی و شرعی بود قدرت مافوق بشمار می رفت؛ ولی به محض اینکه او قدرت سلطان را تأیید می کرد، وظیفه اصلی اش اجرای مسائل مذهبی و رهبریت آن بود. زمانی که طغرل بیک پس از فرار بساسیری، خلیفه را در سال ۴۵۱ / ۶۰ - ۱۰۵۹ به بغداد برگرداند، وزیر او عمیدالملک کندی تشکیلات دیوانی بغداد را تحت نظر گرفت و در قبال آن، نان پاره ای برای خلیفه تعیین کرد. خلیفه از این زمان به بعد دیگر، همانند روزگار آل بویه، در معرض خلع یدهای دلبخواهی قرار نگرفت. به او اجازه داده شد که از نان پاره و درآمد املاک شخصی خود بدون ترس از هر نوع بازخواست و یا مصادره املاک، استفاده کند. ارجمندی و حیثیت مقام او تا اندازه ای ترسیم شد. ولیکن احترامی که سلجوقیان نسبت به او قائل بودند، گرچه قابل ملاحظه بود ولی محدود گردیده بود؛ و در جایی که اقامتگاه او در زمان آل بویه برای تمام آنهایی که از آل بویه ترس و وحشت داشتند ملجاء و پناهگاهی بشمار می رفت، یک چنین وضعی در زمان سلجوقیان بچشم نمی خورد. از اینها گذشته سلجوقیان از طریق پیوندهای زناشویی و گاه گداهوی از طریق انتصاب وزرای او، سلطه خود را بر وی اعمال می کردند.

ارسالان خاتون دختر چغری بیک داود در محرم سال ۴۴۸ / ۱۰۵۶ نامزد خلیفه القائم شد. بنداری می گوید که هدف القائم از این ازدواج تقویت حیثیت سلطان و تحکیم دوستی اش با او بود [۲۱]. طغرل بیک در سال ۴۵۳ / ۱۰۶۱ قاضی ری را برای خواستگاری دختری خلیفه به بغداد فرستاد. ابن جوزی می گوید که همسر سابق طغرل بیک که در سال ۴۵۲ / ۱ - ۱۰۶۰ فوت کرد، به او توصیه نموده بود که این کار را انجام دهد [۲۲]. این تقاضا بر خلیفه گران آمد و آزرده خاطرش ساخت: حتی آل بویه نیز هرگز او را برای یک چنین کاری مجبور نکرده بودند. او سعی کرد بنحوی کار را فیصله دهد از این رو به فرستاده خود سپرد تا از طغرل بیک در صورت اصرار در این ازدواج، درخواست ۳۰۰۰۰۰ دینار کند. کندی به فرستاده خلیفه با صراحت گفت که رد کردن این مسأله عملی نیست. بالاخره، پس از یک سلسله وعده و وعیدها، پیوند زناشویی در شعبان ۴۵۴ / ۱۰۶۲ در خارج تبریز صورت گرفت. سال بعد طغرل بیک به بغداد آمده و خواستار دختر خلیفه شد. به او گفته شد که مسأله ازدواج فقط محض احترام بود و پیوندی بشمار

نمی‌رفت و اگر می‌خواهد که دختر خلیفه را ببیند بایستی در بغداد ببیند. بالاخره دختر را به اقامتگاه سلطان در آن شهر آوردند و او هم احترام مقتضی را در خصوص وی انجام داد. وقتی که طغرل بیک سال بعد بغداد را ترك گفت خلیفه ناخواسته، به دخترش اجازه داد تا او را همراهی کند.

در سال ۴۶۴/۲ - ۱۰۷۱، القائم از دختر الپارسلان برای ولیعهد خود (جانشین خویش) که بعدها با نام المقتدی خلیفه شد خواستگاری کرد. المقتدی همچنین از طریق ترکان خاتون همسر سوگلی ملکشاه از دختر او خواستگاری کرد. این پیوند، مناسبات بین خلیفه و سلطان را هر چه بیشتر سست کرد، زیرا، دختر ملکشاه پس از اینکه در سال ۱۰۸۷/۴۸۰ به اقامتگاه خلیفه برده شد، از عدم توجه خلیفه نسبت به او شکوه و گله کرد و در سال ۱۰۸۹/۴۸۲ همراه پدرش برگشت. بنظر می‌رسد که ملکشاه در نتیجه ازدواج ناراضامندانه دخترش با خلیفه، از او متنفر شده باشد. در سال ۱۰۹۱/۴۸۴ وقتی که به بغداد رفت حضور خلیفه را ندیده گرفت و اصرار ورزید که خلیفه بایستی نامزدی پسر بزرگش را (که بعدها به نام المستظهر خلیفه شد) به نفع ابوالفضل جعفر پسر خلیفه، با دختر ملکشاه بوم بزند، و خودش به بصره (طبق بعضی از گزارشات به دمشق و یا حجاز) برگشت. خلیفه این پا و آن پا می‌کرد و مهلتی برای جدایی آنها تقاضا نمود. زمانی که ملکشاه در ربیع الاول سال ۱۰۹۲/۴۸۵ بغداد را به قصد اصفهان ترك گفت ابوالفضل جعفر را با خود برد. کمی پس از آن ملکشاه بقتل رسید و المقتدی از این مخمصه نجات یافت. بعدها موارد چندی در خصوص پیوند زناشویی بین خانواده سلطان و خلیفه دیده شد.

در بغداد از زمانی که طغرل بیک تشکیلات دولتی را تا زمان خلافت المستر شد (۲۹ - ۳۵/۵۱۲ - ۱۱۱۸) تحت قدرت خود گرفت، قدرت اداری عراق تحت سلطه سلطان و مأمورینش درآمد. مهمترین اینها شحنة بود که سفیر سلطان در نزد خلیفه محسوب می‌شد و وظیفه او نظارت بر قدرت خلیفه و مأمورین وی بود؛ او معمولاً یکی از امرای ترك نژاد بود و دارای بعضی از وظایف نظامی نیز بود. در شهر بغداد تا جدی درگیری اختیارات قانونی وجود داشت. اهالی شهر اغلب خلیفه را ترجیح می‌دادند و همیشه هم او را در دسترس داشتند. هر چند که وی می‌توانست و یا کمتر می‌توانست به سلطان و یا نمایندگان او مراجعه کند. چنین

می‌نماید که مسؤولیت نظم و امنیت محلی بین شحنة و مأمورین خلیفه تقسیم شده باشد. وزیر خلیفه تا اندازه‌ای در بغداد اعمال قدرت حقوقی می‌کرده، و گاه‌گذاری محکمه مظالم تشکیل می‌داده است. مأمورین خلیفه بعضی از مالیاتها را، نظیر مالیات جزیه، وضع می‌کرده‌اند. مواردی نیز وجود دارد که خود خلیفه برای تعمیر برج و باروهای شهر بر مردم مالیات وضع می‌کرده است.

نظام‌الملک در زمان سلطنت ملک‌شاه بارها سعی کرد تا نامزد خود را به وزارت خلیفه برگزیند. این مسأله رابطه بین نظام‌الملک و خلیفه را سست‌تر کرد ولی دشمنی وزیر با خلیفه بالاخره با پذیرایی گرم المقتدی از او در زمان اولین دیدارش از بغداد برای عروسی دختر ملک‌شاه از بین رفت. در خصوصتی که بعدها بین خلیفه و ملک‌شاه بوقوع پیوست، نظام‌الملک از خلافت دفاع کرد.

خلیفه، پس از سرگ محمدبن ملک‌شاه در سال ۱۱۱۷/۵۱۱ محصول سیاستهای نخستین سلطان را برای تقویت خلافت درو کرد و نقش مهمی در مبارزه برای کسب قدرت عرفی ایفاء نمود؛ و بالاخره در عراق وضعی برقرار شد که خلیفه در آن تمام سلطه خود را در زمینه قدرت عرفی و نیز مذهبی اعمال کرد. ولی به محض اینکه در مبارزه برای قدرت عرفی شرکت کرد مرجعیت معنوی مقام او رو به زوال رفت و مانند سایر حکام عرفی در معرض حمله و مواخذه قرار گرفت. اولین خلیفه‌ای که در زمان سلجوقیان قشونی مهیا کرد و رهبری آن را شخصاً برعهده گرفت المسترشد بود. بالاخره پس از سرگ مسعودبن محمد در سال ۱۱۵۲/۵۴۷، المقتفی، شحنة و سایر مأمورین سلطان را از عراق اخراج کرد و اقطاعها و نان-پاره‌های آنها را غصب کرده و مأمورین خود را بر نواحی عراق گماشت و جاسوسان و صاحبان خبر را به تمام شهرهای عراق گسیل داشت [۲۳].

علاوه بر تأیید دوباره مقام خلیفه به‌عنوان رئیس جامعه اسلامی، گام مهم دیگری نیز برای تقویت و تحکیم نهاد مذهبی برداشته شد که آن هم توسعه مدارس بود. پیش‌آهنگ این حرکت نظام‌الملک بود که هدف او احتمالاً آماده کردن مأمورین دولتی بود که با احکام اسلامی (تسنن) بار آمده باشند و جای دیران سابق را گرفته و به‌اجرای خط‌مشی‌های سیاسی پردازند؛ و ثانیاً با استفاده از علمایی که در مدارس تربیت شده باشند، امیدوار بود که بر توده مردم سلطه پیدا کرده و از گسترش فرقه اسماعیلی که موجودیت دولت را به‌خطر انداخته

بود جلوگیری بعمل آورد [۲۴]. یکی از نتایج توسعه مدارس تکمیل اعضای دیوانسالاری و گروه مذهبی بود. در زمان عباسیان متقدم بین علما از یک طرف و دبیران و ادبا از سوی دیگر جدایی وجود داشت. آنهایی که از دبیران به اسلام گرویده بودند، نظیر ابن مقفع، در حیات فکری جامعه نقش بسیار مهمی بازی کردند. مع الوصف آنها به طور کلی در رفع تنش بین معارف اسلامی و سنن و آرمانهایی که از نظریه کهن ایرانی درباره دولت به ارث برده بودند نا کام شدند. حتی نظام الملک هم با همه سنی بودنش نتوانست نظریه قابل قبولی از این دو ارائه دهد. با رشد مدارس، دبیران و ادبا از یک سو و علما از سوی دیگر، به خاطر اینکه در مدرسه تحت یک نظام مشترک بار می آمدند و در واقع مدرسه پایگاه تسنن بشمار می رفت، هر چه بیشتر به یکدیگر نزدیک شدند. دبیران هر چه بیشتر مسلمان شدند و علما هم احتمالاً ایرانی زده گردیدند. تباین بین این دو سنت یعنی سنت کهن ایرانی و سنت اسلامی همچنان باقی ماند ولیکن در عصر سلجوقیان نسبت به سابق به تکامل بیشتری رسید [۲۵].

همانطوری که اغلب بدان اشاره می شود، مدارس را نظام الملک تأسیس نکرد و نیز تنها مراکز معارف عالی در روزگار سلجوقیان نبود [۲۶]. بلکه او در ایجاد فضای مشعشع جدید که در زمان سلجوقیان آغاز گشت و مکاتب آن، تمام نهادهای همزمان معارف را تحت الشعاع قرار داد، دست داشت. او همچنین در برگزاری سمینارهایی در زمینه تسنن نیز دست داشت که دارالحکمه مصر هم به همین نحو در سال ۳۹۵/۱۰۰۵ تأسیس یافت و مرکزی برای تبلیغات تشیع گردید. قبلاً در قرن چهارم/دهم در نیشاپور مدارس وجود داشت که از حیث جمعیت و رشد فرهنگ و صنعت با پایتخت فاطمیان و بغداد پهلو می زد. مدارس خراسان احتمالاً تحت تأثیر رباطها و یا دیرهای کرامیه - یکی از فرقه های اسلامی که توسط ابو عبدالله محمد بن کرام السگری (متوفی ۲۵۵/۸۶۹) ایجاد شد و در اوایل قرن پنجم/یازدهم در خراسان رشد کرد [۲۷] - قرار داشته و شاید هم وهاره بوداییان تحت تأثیرشان قرار داده بود. مدارس یکی از وسایل قوی تبلیغ اسلام بود که مستقل از حکومت اسلامی بشمار می رفت [۲۸]. تبدیل آنها به پایگاههای تسنن در زمان سلجوقیان در نتیجه ضرورت مقابله با تبلیغات تشیع، هم اسماعیلی و هم اثنی عشری، و تسنن خانقاههای کرامیه بود [۲۹].

حکام سلجوقی، وزرای آنها و دیگران چندین مدرسه تأسیس کردند. ناصر خسرو می گوید که به فرمان طغرل بیک در شوال ۴۳۷/۱۰۴۶ در نیشاپور مدرسه‌ای تأسیس شد؛ چغری داود هم مدرسه‌ای در مرو ایجاد کرد؛ الپ ارسلان در بغداد، محمد بن ملک‌شاه در اصفهان و طغرل بن محمد در همدان، هر کدام مدرسه‌ای پی نهادند. مع هذا معروفترین مدارس، مدارس بودند که نظام‌الملک ایجاد کرده بود و به نام نظامیه شهرت داشتند. معروفترین آنها در بغداد بود که در ذوالقعدة سال ۴۵۹/۱۰۶۷ گشایش یافت [۳۰]. در نیشاپور، آمل، موصل، هرات، دمشق، جزیره بن عمر، بلخ، غزنه، مرو و بصره نیز مدارس نظامیه وجود داشت. احتمالاً همه اینها را نظام‌الملک ایجاد نکرده است بلکه شاید هم قسمتی از هزینه آنها از عایدات دربار تأمین شده که تحت نظارت وی بوده است. او دیگران را نیز به ساختن مدارس تشویق و ترغیب می کرد. مثلاً شرف‌الملک، مستوفی ملک‌شاه در سال ۴۵۹/۷-۱۰۶۶ مدرسه‌ای در بغداد تأسیس کرد. ساختمان آن پس از شروع کار نظامیه آغاز شد، گرچه بنظر می رسد که قبل از گشایش نظامیه، افتتاح شده باشد [۳۱]. شرف‌الملک همچنین در مرو هم مدرسه‌ای برپا کرد. تاج‌الملک ابوالغنائم (متوفی در محرم سال ۴۸۶/۱۰۶۶) رقیب نظام‌الملک که به جای او به وزارت رسید، مدرسه تاجیه را در بغداد بنا نهاد. ساختمان آن در سال ۴۸۰/۸-۱۰۸۷ آغاز شد و دو سال بعد گشایش یافت. بعضی از امرا نیز دست به تأسیس مدرسه زدند. از این رو خمار تگین که در خدمت تش بن الپ ارسلان بود مدرسه‌ای در بغداد ایجاد کرد و به نام ازبایش نامگذاری نمود. محمد بن یغی-سیان (متوفی ۵۰۱/۸-۱۱۰۷) نیز در اقطاع خود در آذربایجان تعدادی مدرسه ساخت. چندین مدرسه هم در فارس وجود داشت که یکی از آنها را علاءالدوله در سال ۵۱۳/۲۰-۱۱۱۹ در یزد بنا نهاده بود. جمال‌الدین اقبال، جاندار، مدرسه‌ای در همدان تأسیس کرد. زنان نیز مدارس برپا کردند. مثلاً زاهده خاتون همسر امیر بوزآبه، مدرسه‌ای در شیراز بنا نهاد و املاکی را وقف آن نمود.

برخی از مدارس برای پیروان فرقه ویژه‌ای ایجاد شده بود؛ و بعضی اوقات نیز به خاطر یک نفر فقیه تأسیس یافته بود. نظام‌الملک که خودش شافعی بود، مقرر کرد که مدرسین، وعاظ و کتابدارهای مدرسه نظامیه بغداد بایستی شافعی باشند. برنامه تحصیلی نظامیه بغداد مرکب از قرآن، حدیث، اصول فقه برطبق

132917

فرقه شافعی، کلام برطبق آیین اشعری، عربیه (زبان و ادبیات عرب)، ادب، ریاضیات و فرائض بود. احتمال دارد که نظام الملک اولین کسی باشد که برای طلاب مدارس نان پاره و برای مدرسین مستمری تعیین کرده است [۳۲]. موقوفات اغلب اوقات توسط یک نفر متولی اداره می‌شد که از سوی واقف تعیین می‌گشت و پس از مرگ او اگر ترتیبات جدیدی اتخاذ نمی‌شد، قاضی جای او را می‌گرفت. در رأس مدارس مدرسین قرار داشتند که عهده‌دار امور آنها و مسؤول اداره طلاب بودند و بعضی از آنها، نظیر بعضی از معلمین، گویا تشکیل صنوف داده بودند. طلاب و معلمین در مدارس می‌زیستند. بارها اتفاق می‌افتاد که مدرسی مقام دیگری نظیر قضاوت و یا خطیبی بدست می‌آورد. مالکیت مقاشش فرق می‌کرد؛ جز در مدارس نظامیه، این مقام برای تمام مدت عمر بوده است. مقام مدرس در مدارس بزرگ اهمیت زیادی داشت و اگر مدرسی به‌عنوان یک نفر محقق و فقیه شهرت می‌یافت طلاب از نواحی دوردست برای کسب فیض از آستان وی، به‌نزد او می‌شتافتند. طلاب و معلمین زن بندرت دیده می‌شدند [۳۳].

مدارس نظامیه، و مدرسه‌ای که توسط شرف‌الملک مستوفی معروف تأسیس یافته بود و مدارس دیگر دارای کتابخانه بودند. کتابخانه‌های مستقلی نیز وجود داشتند که بعضی از آنها قبل از دوره سلجوقیان برپا شده بود و نیز در برخی از رباط‌های صوفیان کتابخانه‌هایی دیده می‌شد. چندتا از مدارس، بیمارستان هم داشتند. احتمالاً بیمارستانی که در نیشاپور توسط نظام‌الملک ساخته شده در رابطه با مدرسه آنجا بوده است.

قدرت سلطان نظراً بوسیله شریعت، که نظیر تمام مسلمین پیرو آن بود، محدود شده بود. ولی قدرت اجرایی شریعت در این مورد بیشتر اخلاقی بود چرا که وسیله‌ای برای اطاعت وی از آن، تعبیه نشده بود. در زمان سلجوقیان، در کنار عناصر اسلامی و کهن ایرانی، در نظریه سلطنت عنصر سومی نیز وجود داشت که گرچه به‌طور رسمی در نوشته‌ها ابراز نشده، ولی عملاً تأثیراتی بجا گذاشته است. این عنصر، عنصر آداب قبیله‌ای بود. سلجوقیان با کمک قبیله غزان به قدرت رسیدند و ادعای آنها برای رهبریت این قبایل، در درجه اول متکی بر شجاعت و دلیری نظامی بود. آنها اصلاً وارث رهبران گروه کوچکی بودند؛ به تدریج وقتی که فعالیت‌های آنها با موفقیت قرین شد، اکثریت غز، به‌آنها پیوستند. به‌محض اینکه

رهبریت آنها قوام یافت از طریق نظامی‌گری که با استمالت و مشورت عجیب شده بود حفظ گردید، هر چند آنها هرگز نتوانستند به‌طور کامل بر غزان مسلط گردند. گروه‌های خارج از گود، گرچه رسماً مالک‌الرقابی سلطان را برسمیت شناخته بودند، ولی به‌طور مستقل و یا نیمه مستقل عمل می‌کردند. سلجوقیان از نظر سیاسی اتحادیه سستی از امارت‌نشینهای نیمه مستقل بودند که سلطان قدرت رسمی خود را بر آنها اعمال می‌کرد. شاهزادگان سلجوقی در برابر سلطان حاکم بزرگ، ملک خوانده می‌شدند [۳۴]. فقط در اواخر سلطنت ملک‌شاه بود که به‌مدت کوتاهی در همه‌جا وحدت حاصل شد.

بنظر می‌رسد که رهبریت سلجوقیان اصلاً در تمام خانواده مشترک بوده باشد؛ و بخش‌های مختلف اتحادیه سست آنها توسط اعضای خانواده رهبری می‌شده است. از این رو آنها در درجه اول رهبران رعایای خود بوده‌اند نه شاهان منطقه‌ای، و احتمالاً عقیده داشته‌اند که حکومت آنها در هر جایی که رعایایشان برای پیدا کردن چراخور قدم گذاشته‌اند گسترده شده و به هر حال محدود به منطقه معینی نیست. در خلال دوره نخستین گسترش حکومت آنها، در بعضی از شهرهای خراسان خطبه به نام طغرل‌بیک خوانده شده و حال آنکه در شهرهای دیگر به نام چغری‌بیک داود ادا گشته، هر چند چغری‌بیک هرگز برتری برادرش را مورد چون و چرا قرار نداده است.

این مفهوم خانواده سلجوقی به‌عنوان حافظ اتحادیه قبیله‌ای، تاحدی قبل از مرگ طغرل‌بیک در سال ۴۵۵/۶۳۰ تدوین شده و در زمان الپ‌ارسلان آرمان کهن ایرانی در مورد یک پادشاه مطلقه تا اندازه‌ای اقتباس گردیده است. به‌ناچار از آن زمانی که آنها دیگر نه به‌صورت رهبران کوچ قبیله‌ای، بلکه به‌عنوان حکام یک امپراتوری گسترده‌ای درآمده‌اند، مجبور شده‌اند به دنبال اساس محکمی بگردند که قویتر از غزان و یا ترکمانان باشد، چنانکه غزان مسلمان شده امپراتوری به کار دعوت شده‌اند. این تغییر اساسی در زمان الپ‌ارسلان و شاید هم در زمان طغرل‌بیک رخ داده که بالاخره در عهد ملک‌شاه کامل شده است. از آن زمان به بعد تضمین غایی حکومت سلطان ارتش ثابتی بود که از غلامان و آزادمردان تشکیل شده بود. این تغییر تدریجی بوده، زیرا قطع رابطه ناگهانی با گذشته موجب بیگانگی قبایل ترکمان با آنها می‌شد که عنصر مهمی در ترکیب نیروهای سلجوقی

بشمار می‌رفتند. نظام‌الملک این خطر را دریافته بود. او در سیاست نامه می‌گوید که سلسله سلجوقی در نتیجه پیوندهای خونی و نقشی که ترکمانان در ایجاد امپراتوری داشتند با آنها در رابطه نزدیک است. به همین دلیل بی‌نظمی‌هایی که آنها ایجاد می‌کرده‌اند با شدت عمل جواب داده نمی‌شده است. او همچنین یادآوری می‌کند که یک هزار نفر از جوانان ترکمان بایستی در خدمت سلطان باشند و به‌عنوان غلام دربار تربیت شوند، رقمی که در صورت نیاز به پنج و یا حتی ده هزار نفر افزایش خواهد یافت. بدین ترتیب تعدادی از ترکمانان در خدمت سلطان بوده‌اند.

به محض اینکه اساس قدرت سلطان تغییر یافت، رسم استپی و رسم حکومتی مشاوره و مصالحه جای خود را به قدرت مطلقه و دلبخواهی سنت حاکمه کهن ایرانی داد و نیز نوعی عدم اعتماد همه نسبت به کسی که قدرت به او واگذار می‌شد رایج شد. علی‌رغم این مسأله، مفاهیم اصلی - یعنی مفاهیم رهبریت گروهی که ذاتی خانواده سلجوقی بود و مفهوم امپراتوری به‌عنوان یک اتحادیه سست که بخشهای مختلف آن توسط اعضای خانواده اداره می‌شد - هرگز به‌طور کامل از بین نرفت؛ چرا که این مفاهیم در نهاد اتابکی و نیز اقطاع قابل تشخیص است [۳۵].

شاید طبیعی باشد که اعضای خود خانواده سلجوقی با مفهوم سلطان به عنوان یک نفر حاکم همه‌کاره و مستبد به‌سبزه برخیزند؛ و در واقع در این میان نوعی سیستم ثابت جانشینی وجود نداشت تا وقتی که شاهزاده ضعیفی و یا کودک خردسالی بر تخت سلطنت جلوس می‌نمود، آنها را وادار به‌چون و چرا با او کند. کار طبیعی سلطان انتخاب ولیعهدی برای خود بوده است. هیچ نوع ضابطه‌ای برای گزینش وی وجود نداشت و حتی بعضی اوقات همسران سلطان در این مسأله اعمال نفوذ می‌کردند. مثلاً اگر مادر شاهزاده‌ای یک زن آزاده و از خانواده سلجوقیان می‌بود همین مسأله شانس شاهزاده مزبور را برای جلوس بر سربر قدرت زیاد می‌کرد. مادر برکیارق یک نفر زن آزاده و از خاندان سلجوقیان بود و همین مسأله یکی از علل به‌قدرت رسیدن برکیارق محسوب می‌شد.

مع‌الوصف مسأله انتصاب یکی از پسران سلطان به‌عنوان ولیعهد، همیشه قرین با موفقیت نبود. طغرل‌بیک که خود فرزندی نداشت، پس از مرگ چغری‌بیک داود، با یکی از همسران وی ازدواج کرد و پسر او سلیمان را ولیعهد خود اعلام نمود. عمیدالملک کندی وزیر طغرل‌بیک، پس از مرگ او، سلیمان را بر تخت

پادشاهی نشانده؛ ولی متوجه شد که امرا با این جانشینی مخالف هستند از این رو الپارسلان، فرزند بزرگ چغری بیک از زن دیگر را در قزوین سلطان اعلام کرد و در شهر ری خطبه به نام هر دوی آنها خواند. یبغوبن میکائیل حاکم هرات و قتلش در سال ۴۵۶/۴ - ۱۰۶۳ سر به شورش برداشتند. الپارسلان آنها را شکست داده و سپس با آنان آشتی نمود. قره ارسلان هم حدود سه سال بعد در کرمان (۴۵۹/۷ - ۱۰۶۶) طغیان کرد. او نیز پس از شکست سر جای خود نشست. جالب توجه است که مخالفتی که الپارسلان از سوی یبغو و قتلش دید نقطه عطفی در روابط بین سلطان و خانواده‌اش محسوب می‌شد. به محض اینکه مفهوم حاکم همه کاره جای خان حاکم را گرفت اساس اخلاقی قدرت سلجوقی فرو ریخت. الپارسلان بخوبی دریافته بود که بعضی از جایگزینها الزاماً برای وفاداریهای سابق قبیله‌ای که سلجوقیان موقعیت خود را مدیون آن بودند، بوجود آمده است و اگر او بخواهد حتی کمترین نظارت را بر اعضای خانواده داشته باشد، بایستی ارتش ثابتی تشکیل دهد که نسبت به او وفادار باشد.

الپارسلان در سال ۴۵۸/۷ - ۱۰۶۵ تصمیم گرفت ملکشاه را به عنوان ولیعهد خود اعلام کند و نام او را در خطبه پس از نام خود بخواند. این کار احتمالاً یک کار طبیعی بود. الپارسلان ضمناً برای جلوگیری از هر نوع نزاع با جانشینی ملکشاه، امپراتوری را بین آشنایان خود تقسیم نمود. علی‌رغم این مسأله، پس از مرگ الپارسلان، بعضی از اعضای خاندان سلجوقی جانشینی ملکشاه را مورد چون و چرا قرار دادند. قاورد حاکم کرمان نامه‌ای به ملکشاه نوشته و در آن اعلام داشت که برای سلطنت از او مناسب‌تر است چرا که برادر بزرگ الپارسلان است و حال آنکه ملکشاه فقط یکی از پسران جوان او است [۳۶]. ملکشاه که هیجده سال بیشتر نداشت جواب داد که در صورت وجود یک پسر، برادر نمی‌تواند ادعای جانشینی کند. مع‌هذا این اصل یک اصل اسلامی بود، نه قانون قبیله‌ای. قاورد تلاش زیادی برای کسب قدرت از خود نشان داد ولی شکست خورده و بقتل رسید. تکش که به بلخ و طخارستان منصوب شده بود دوبار در سال ۴۷۳/۱ - ۱۰۸۰ و ۴۷۷/۵ - ۱۰۸۴ سر به شورش برداشت؛ در شورش دوم اسیر شده و کور گشت. طغرل بن اینال هم تلاش بیفایده‌ای در سال ۴۸۲/۹۰ - ۱۰۸۹ برای اعلام استقلال در جوار نسف بکار برد. در سوریه که ملکشاه آن را در سال

۱۰۷۷ - ۸/۴۷۰ در اختیار تتش قرار داده بود گویا قدرت طبیعی سلطان مورد شناسایی قرار گرفته بود گرچه او مجبور شد دوبار شخصاً در آنجا دخالت کند [۳۷]. خود تتش در سال ۱۰۹۱/۴۸۴ در بغداد مراتب احترام را نسبت به ملکشاه بجا آورد.

ملکشاه، احمد بزرگترین پسر زبیده خاتون را به ولیعهدی خود برگزید ولی او در سال ۱۰۸۸ - ۹/۴۸۱ فوت کرد. وارث جدید انتخاب نشد و وقتی که ملکشاه چهار سال بعد مرد، جنگ داخلی آغاز گشت. ترکان خاتون آخرین همسر او که یکی از شاهزاده خانمهای قراخانی بشمار می‌رفت در اقناع خلیفه مبنی بر اینکه خطبه را در بغداد به نام محمود پسر او بخواند، موفق شد و در ازای آن متعهد گشت که ابوالفضل جعفر، پسر ارسلان خاتون و المقتدی - که از زمان برگشت مادرش از دربار خلیفه، همراه پدرش ملکشاه، با آنها بود - را به او برگرداند. (جعفر سال بعد چشم از جهان فرو بست؛ و خود ترکان خاتون هم در سال ۱۰۹۴/۴۸۷ درگذشت). ضمناً مملوک‌های نظامیه بر کیارق را که بنابه دستور ترکان خاتون در اصفهان محبوس شده بود، آزاد ساخته و وی را سلطان اعلام کردند. او در این زمان سیزده ساله بود و در موقعیتی نبود که خود را رهبر مردم اعلام کند.

اسماعیل بن یاقوتی عموی مادری او که در آذربایجان بود از سوی ترکان خاتون قانع شد که در مقابل بر کیارق جبهه بگیرد. بالاخره ممالیک نظامیه او را کشتند و نیز تاج الملک ابوالغنائیم هم که با ترکان خاتون همکاری داشت به دست آنها بقتل رسید. تتش و ارسلان ارغون، برادران ملکشاه، به ترتیب در سوریه و خراسان سر به شورش برداشتند. اولی در سال ۱۰۹۶/۴۸۷ شکست خورد و سپاهیان دومی هم سه سال بعد تارومار گشت. محمد برادر ناتنی بر لیارق در سال ۱۰۹۸ - ۹/۴۹۲ طغیان کرد. بر کیارق پس از تحولات حندی، به بهای بی‌نظمیهای سرتاسر مملکت و زوال حیثیت سلطنت، در سال ۱۱۰۳ - ۴/۴۹۷ تا حدی سلطه خود را اعمال کرد. طبق شرایط قراردادی در بین آنها، محمد به عنوان یک حاکم مستقل برسمیت شناخته شد. بر کیارق در زمان مرگش در سال ۱۱۰۵/۴۹۸ پسر خود ملکشاه را ولیعهد اعلام کرد. اگر چه در بغداد خطبه به نام او خوانده شد ولی طولی نکشید که محمد به تخت سلطنت جلوس کرد. در زمان سلطنت محمد، برادر او سنجر (که بر کیارق وی را همراه اتابکش قوماچ در

سال ۱۰۹۷/۴۹۰ به خراسان فرستاده بود) از طرف او حاکم واقعی خراسان شد و در واقع مستقل گردید. سنجر در زمان مرگ محمد، پسر او محمود بن محمد را که ولیعهد وی شده بود در سال ۱۱۱۹/۵۱۳ در ساوه شکست داده و سپس خود را سلطان خواند. مع الوصف او نتوانست به صورت یک محور درآمد بلکه محمود را در مناطقی که در غرب و جنوب ایران و عراق بدست آورده بود به حال خود وا گذاشت و خودش به خراسان برگشت. منابع، محمود و جانشینان او را سلطان نامیده‌اند اما گرچه آنها از نوعی استقلال برخوردار بودند ولی موقعیت آنها تا مرگ سنجر، موقعیت ملکهها بود. معلوم نیست که چرا سنجر در خراسان ماندگار شده است؛ احتمالاً او در خارج از این ایالت هوادارانی نداشته است و یا اینکه دور از عقل می‌دیده که سرزهای شرقی را که در آنها بار دیگر قبایل آسیای مرکزی در حال سرکشی بودند و بر امپراتوری سلجوقی فشار وارد می‌ساختند به حال خود بگذارد؛ و یا اینکه تحت نفوذ امیال و خواسته‌های مادرش قرار داشته که مادر بزرگ محمود بود و گفته شده که بنابه اشاره او سنجر با محمود صلح کرده است. علت هر چه باشد، به هر حال مقتضیات تعریف زیادی نداشت؛ سنجر بارها مجبور شد که در امور ایالات غربی دخالت کند ولی نتوانست جاه‌طلبیهای دم‌افزون امرا و اتابکان را مهار کند و یا بالاخره از فروپاشی امپراتوری جلوگیری بعمل آورد.

*

امپراتوری سلجوقی از نظر جغرافیایی به ایالاتی تقسیم می‌شد و مطابق با ایالاتی بود که در امپراتوری ساسانیان وجود داشت. یک نظام سنجیده راه و راهداری که آنهم به دوره قبل از اسلام برمی‌گشت از بغداد کشیده شده بود که نه تنها برای حرکت قشون، بلکه برای کارهای تجارتي هم بکار می‌رفت. یکی از معروفترین این جاده‌ها، شاهراه خراسان بود که از بغداد از راه کرمانشاه، همدان، ری، نیشاپور و مرو به طرف شرق تا شهرهای مرزی جیحون امتداد یافته بود. شعب این جاده عبارت بود: از کرمانشاه به طرف تبریز و اردبیل؛ از همدان به اصفهان؛ از ری تا زنجان و تبریز؛ و از نیشاپور به سوی طبرس، قائن، هرات و سیستان. جاده دیگر از بغداد به طرف جنوب شرق به بصره منتهی می‌شد و از آنجا راهی به طرف اهواز و شیراز منشعب می‌گشت و در این نقطه جاده‌هایی از اصفهان و ری، از یزد و نیشاپور و از سیرجان، کرمان و سیستان با یکدیگر تلاقی پیدا

می کردند [۳۸]. تقسیمات اداری دقیقاً مطابق با تقسیمات ایالتی نبود گرچه وقتی که امپراتوری منشق شد به صورت واحدهای جغرافیایی که در خراسان، آذربایجان، عراق، کرمان و فارس متمرکز شده بود درآمد.

امپراتوری از نظر اداری به دو قسمت گسترده تقسیم می شد: یک قسمت که مستقیماً توسط دیوان سلطان اداره می شد و قسمت دیگر که به طور غیر مستقیم اداره می گشت. به طور کلی قسمت اول در اواخر سلطنت ملکشاه روبه افزایش رفت و پس از آن از وسعتش کاسته شد. ناحیه‌ای که به طور غیر مستقیم اداره می شد از نظارت مستقیم دیوان سلطان خارج بود و از آن اسرا و دیگران به صورت اقطاع بود. این نواحی یک ناحیه ثابتی نبود و از نظر وسعت فرق می کرد. آنها تاحدی کوچکتر از یک ایالت جغرافیایی بودند و بیشتر در اطراف مهمترین شهرهای هر منطقه، متمرکز شده بودند.

سراکز اصلی امپراتوری سلجوقی در زمان سلطنت طغرل بیک و در آغاز حکومت وی، نیشاپور و ری بود که ری مدت زمانی هم پایتخت او محسوب می شد. او اواخر عمرش را بیشتر در اصفهان گذراند که برای مدت دوازده سال اقامتگاه اصلی وی محسوب می شد و در آنجا ابنیه عمومی زیادی که هزینه آن پیش از ... دینار بود تأسیس کرد [۳۹]. ناصر خسرو که در سال ۴۴۴/۱۰۵۲ از اصفهان گذشته می گوید این شهر پر جمعیت‌ترین و شکوفاترین شهری است که در سرزمینهای فارسی زبان دیده است [۴۰]. حمایت درباری در زمان الپ ارسلان ادامه یافت که علاقه زیادی به اصفهان داشت و مردم آنجا را مورد تفقد قرار می داد. ملکشاه هم آنجا را پایتخت خود قرارداد و در آن شهر و نیز در حول و حوش آن ابنیه زیادی برپا کرد. مرو نیز از موقعیت خوبی برخوردار بود چرا که یک زمانی پایتخت چغری بیک داود و بعد سنجر بشمار می رفت؛ و ملکشاه حومه‌ای بر آن ساخت که پنج ده نامیده می شد. طغرل بیک در بغداد در ساحل دجله محله‌ای ساخت که شامل یک مسجد جمعه و بازار بود که دیواری محاطش کرده بود. ملکشاه نیز در آنجا مسجدی ساخت به نام جامع السلطان که ساختمان آن در سال ۴۸۵/۱۰۹۲ پایان رسید.

سلاطین سلجوقی اکثر اوقات خود را در لشکر کشیهای نظامی و مسافرت در اطراف امپراتوری می گذراندند. درگاه فقط در پایتخت نبود بلکه هر جایی بود که

سلطان وجود داشت. مأمورین دولتی نظیر وزیر او را همراهی می کردند و احتمالاً خزانه «خصوصی» هم همراه او برده می شد. تمایزی که بین خزانه سلطان و خزانه دولت وجود داشت مشخص نیست و معلوم هم نیست که کدام عواید به خزانه خصوصی واریز می شده است. وزیر عهده دار خزانه دولتی بود ولی گمان می رود که خازن مخصوصی وجود داشته که مستقیماً تحت نظارت سلطان عهده دار خزانه خصوصی وی بوده است. گفته شده که ملکشاه در خارج اصفهان قلعه ای ساخت به نام شاهدز (که بعدها باطنیها تسخیرش کردند) که در آن - وقتی که خود وی در لشکر کشیها بوده - خزانه خصوصی، تسلیحات و غلامان جوان وی نگهداری می شدند [۴۱].

الپارسلان و ملکشاه در استحکامات جاهای مختلف امپراتوری نیز خزاینی داشتند که برای تسهیل در کار لشکر کشیها تعبیه کرده بودند. گفته شده که الپارسلان خزانه ای در قلعه گیو در نزدیکی فراهان داشت که موقع مسافرت بین خراسان و عراق هر چقدر که نیازمند بود از آن برسی داشت. گزارش شده که یک بار که وی در راه سفر به آناتولی به فراهان رسید برای هزینه لشکر کشی خود یک میلیون دینار از آن خزانه برداشت کرد [۴۲]. ملکشاه نیز یک چنین استحکاماتی داشت: یکی از آنها قلعه کهندز در نزدیکی نیشاپور بود [۴۳]. خزانه سنجر در مرو پایتخت او نگهداری می شد. وقتی که او در سال ۱۱۳۷ - ۸/۵۳۲ از مرو خارج شد و مشغول جنگ با قراخطاییان بود، اتسز خوارزمشاه مرو را گرفت و تمام جواهرات سنجر را صاحب شد. سنجر بعدها به خوارزم یورش برده و آنها را باز پس گرفت [۴۴].

همسران و زنان حرم سلطان هم در جنگها او را همراهی می کردند. در سال ۱۱۴۱/۵۳۶، وقتی که سنجر در استپ قپوان از قراخطاییان شکست خورد زن او ترکان خاتون اسیر گشت که بالاخره بعدها آزاد گردید. بعضی از همسران سلاطین نفوذ عجیبی در آنها داشتند. طبق گفته ابن جوزی، زن طغرل بیک که در سال ۱۰۶۱ - ۱/۴۵۲ در زنجان فوت کرد و در ری مدفون شد عاقله زنی بود که طغرل اکثر کارهای خود را بدست او می سپرد [۴۵]. ترکان خاتون پس از مرگ همسرش ملکشاه، نقش بسیار مهمی در مبارزه برای جانشینی ایفا کرد. بعضی از زنان سلطان دارای دیوان مخصوص و وزیر بودند و زنان پردل و جرأتی بشمار

می‌رفتند؛ مثلاً مادر سنجر برای خود مالیکی داشت [۴۶]. چنین می‌نماید که داشتن املاک شخصی برای زنان سلطان یک مسأله عادی بوده باشد. سمیرم قسمتی از مستمری گوهر خاتون، زن محمد بن ملک‌شاه را تشکیل می‌داد. موارد دیگری نیز وجود دارد که سلطان به زنان سلجوقی و نیز زنانی که با خانواده سلجوقیان پیوند زناشویی می‌بستند اقطاعی واگذار کرده است. مثلاً وقتی که طغرل بیک در سال ۱۰۶۲/۴۵۴ با دختر خلیفه ازدواج کرد، بعقوبا و تمام آنچه را که از همسر متوفی خود در عراق داشت به او بخشید. الپ‌ارسلان پس از فرونشاندن شورش قرا ارسلان در کرمان و تأیید دوباره وی در آن ایالت، بنابه درخواست پدر دختران قرا ارسلان، مبلغ ۱۰۰۰۰ دینار، اقطاعات، جامه و پول برای جشن ازدواجشان، به آنها اهدا کرد.

پیوندهای زناشویی نقش بسیار مهمی در سیاست سلجوقیان داشت. علاوه بر پیوند زناشویی با خلفا، بین سلجوقیان و اعضای خانواده‌های حاکمه دیگر نظیر عقیلیها، آل بویه، کاکویه، مزیدیها و دیگران نیز پیوند زناشویی برقرار بود.

اعضای دیوانسالاری، و دانشمندان به دربار رفت‌وآمد داشتند ولی دربار جز بارگاه خصوصی سلطان، یک دربار نظامی بشمار می‌رفت که از زمان سلطنت الپ‌ارسلان به بعد، بیشتر مرکب از امرا و اعضای قشون ثابت (عسکر) بود. آن امرایی که اقطاع «دیوانی» دریافت می‌کردند اغلب مجبور بودند که برای اطلاع از تحولات جاری و حفظ علائقشان، عمالی در دربار داشته باشند. از اینها گذشته، تعدادی گروگان هم از قبایل مختلف — ترکمانان، اکراد، شبانکاره و غیره — و از خانواده‌های حاکمه سابق وجود داشت که در دربار نگهداری می‌شدند و وثیقه‌ای در مقابل شورش وابستگانشان بشمار می‌رفتند.

امرا بیشتر از مالیک (غلامان) و یا آزادگان بودند. وضع آنها معادل با وضع آزادزادگان نبود ولی می‌توانستند در دولت به مقامات عالیه برسند و خود صاحب مالیک گردند. در برخی موارد غلامان و آزادگان با خانواده سلطنتی پیوند زناشویی می‌بستند. نهاد اتابکی دلیل خوبی است بر اینکه از زمان ملک‌شاه به بعد غلامان و یا آزادگان هیچ نوع داغ اجتماعی نداشته‌اند. مع الوصف اینکه این مسأله در روزهای نخستین توسعه امپراتوری سلجوقیان وجود داشته یا نه، معلوم نیست. گفته شده که اسرائیل بن سلجوق، وقتی که به خانواده‌اش پیامی فرستاد و

آنها را برای جنگ با سلطنت محمودبن سبکتکین ترغیب کرد، از او با تحقیر به عنوان فرزند یک نفر غلام (مولی) اسم برد [۴۷]. طبق شریعت اسلامی دارایی یک نفر مملوک به اربابش می‌رسید؛ مع هذا در عمل، سلطان در موقع مرگ یکی از ممالیک دارایی او را به یکی از اعیان او می‌بخشید. ممالیک می‌توانستند آزاد گردند. این آزادی یا توسط شاه عرضه می‌گشت و یا اینکه با زور گرفته می‌شد؛ و اگر مملوکی به یک مقام عالی قدرت دست می‌یافت در واقع آزاد می‌شد. بعضی از سلاطین متأخر که در عنفوان جوانی به تخت پادشاهی تکیه می‌زدند تحت تأثیر امرا بودند. اگر گفته بنداری مورد پذیرش قرار گیرد، حتی سنجر هم تحت نفوذ تعدادی از ممالیک بود که آنها را بنابه مقاصدی برکشیده بود. گزارش شده که دست کم دو نفر از آنها پس از اینکه از چشم وی افتادند، بقتل رسیده‌اند.

امرا به سه گروه تقسیم می‌شدند؛ گروهی که در دربار سلطان بودند؛ امرای «صاحب زمین» یعنی آنهایی که اقطاع «دیوانی» دریافت کرده بودند؛ و امرایی که همیشه در رفت و آمد بودند و هیچ نوع دینی به کسی نداشتند ولی در سرتاسر امپراتوری به گشت مشغول بودند تا به زهبران دیگر کمک کنند و احیاناً عایداتی هم در این رهگذر تحصیل نمایند. مع هذا این تقسیم‌بندی امرا همیشه ثابت نبوده است. آنهایی که در دربار بودند به کرات جای خود را تغییر می‌دادند و تمایز بین امرای «زمیندار» و امرایی که در رفت و آمد بودند، ثابت نبود؛ از این رو یک امیر سرگردان وقتی که املاکی را در ناحیه‌ای بدست می‌آورد و سلطان هم تأییدش می‌کرد جزو امرای زمیندار می‌شد. امرا به عنوان یک طبقه ویژه دارای جامعه مخصوصی نبودند. به غیر از چند مورد، حسادت آنها همکاری نزدیک آنها را با همدیگر، جز در موارد استثنایی، غیر ممکن می‌ساخت. پیوند زناشویی سلطان با خانواده آنها موجب تقویت موقعیت آنان می‌شد. از این رو امرا با زناشویهای درونی در میان خودشان و با خانواده حاکمه درصدد تحکیم موقعیت خود برمی‌آمدند. قدرت آنها که از یک سو به قدرت سلطان و از سوی دیگر به قدرت دیوانسالاری مربوط می‌شد، پس از مرگ ملک‌شاه رو به افزایش یافت. آنها بسرعت درصدد تحمیل سلطه‌شان بر همدیگر برآمدند و عدم اطاعت آنها از محمودبن محمد پس از جلوس وی به تخت شاهی، یکی از ویژگیهای چشمگیر این روزگار بشمار می‌رود.

تا اواخر سلطنت محمدبن ملک‌شاه بانفوذترین مأمور درباری و کیل در بود

که گویا شخصیتی بین سلطان و وزیر محسوب می‌شد. طبق گفته بنداری، مقام او ممتازتر از مقام حاجب بوده است. او فرد «فصیحی بشمار می‌رفته که می‌توانست در شرایط دشوار، بر مسائل مشکل فایق آید و در صورت لزوم مستقلانه عمل نماید؛ [کلام او] منزّه از ابتدال و مؤدبانه بود و می‌توانست حالات و خصوصیات مختلف سلطان را دریابد» [۴۸]. روابط دقیق او با وزیر، رئیس دیوان، معلوم نیست. ابن بلخی می‌گوید که در زمان او وکیل در نایب وزیر محسوب می‌شده است [۴۹]. در اواخر سلطنت محمدبن ملکشاه، امیر حاجب که یکی از اعضای طبقات لشکری بشمار می‌رفت نه طبقه دیوانسالاری، جای وکیل در را گرفت. هر چند که این تغییر و تبدیل آشکارا به مزاج شخصی به نام زکی ناسازگار بود که توسط سعدالملک ابوالمحاسن آوجی وزیر محمدبن ملکشاه به وکیل‌داری منصوب شده بود مع ذلک این مسأله نشانگر زوال مقام وزارت و نیز نظامی شدن دم‌افزون دولت بوده است.

نظام‌الملک از دیدگاه یک نفر مأمور درباری، وظایف حاجب را برشمرده است. ولیکن از آنجا که دربار یک دربار نظامی بود لذا امیرحاجب طبعاً یک نفر ترک‌نژاد بود که تعدادی از غلامان درباری تحت نظر او بودند. بنابراین یکی از وظایف او حفظ انضباط نظامی و اعمال تشریفات درباری بود. او یکی از متنقدترین مأمورین درباری بشمار می‌رفت حال آنکه امیرحرس و جاندار در مرتبه پایین‌تر از او قرار داشتند. بنداری می‌گوید که امیرحاجب (یا امیر بار) ملاقاتهای سلطان را تنظیم می‌کرد و فرامین سلطان را به وزیر می‌رسانید [۵۰]. علی بن عمر، امیر-حاجب محمودبن محمد، بالاخره عارض‌جیش سپاه شد. تعدادی از کسانی که مقام امیر حاجبی کسب می‌کردند از امرای قدرتمند زمان بشمار می‌رفتند.

مأمورین دیگر درباری نیز نظیر آخو رسالار وجود داشتند که بر اصطبل‌های شاهی نظارت می‌کردند. بنظر می‌رسد که سنجر دارای خیل اسبانی بوده که گویا سلاطین دیگر نیز داشتند؛ در این میان مأمور دیگری نیز به نام خوانسالار وجود داشت که متصدی آشپزخانه‌های درباری بود. این مقام، مقام کوچکی نبود و صاحب آن خوراک تعداد عظیمی از افراد را تدارک می‌دید. گفته شده که الپ‌ارسلان روزانه پنجاه رأس گوسفند ذبح می‌کرد که همراه با سایر اطعمه توسط امرا و فقرا مصرف می‌شد. غزان در زمان سنجر سالانه ۲۴۰۰۰ رأس گوسفند به مطبخ درباری تحویل می‌دادند.

در میان مهمترین وظایف سلطان — که در این رهگذر، سنن اسلامی و استپی تطبیق داده شده بود — قضاوت بود. هر دوی این سنن متضمن این بود که مردم و رعایای سلطان بایستی بهوی دسترسی داشته باشند. رسانه عمده او برای قضاوت، محکمه مظالم بود که طبق نظریه اسلامی، حق و امتیاز ویژه او محسوب می شد. این محکمه همچنین کانال مهم تماس او با رعایایش بشمار می رفت هر چند که تأثیر آن تا حدی محدود بود. رویه این محکمه و شواهد و مدارک آن با رویه محکمه شرعی فرق می کرد: یعنی لازم بود فردی که رئیس محکمه مظالم بود دارای قدرت اجرایی وظایفش باشد و قوانین عدالت را بجا آورد که با وظایف قضاتی که بر محاکم شرعی ریاست داشتند هماهنگی نداشت. اولین محکمه مظالمی که توسط سلطان برپا شده، بوسیله طغرل بیک در نیشاپور در سال ۴۲۹/۱۰۳۸ بوده است. و نیز اشاره شد که ملکشاه خود شخصاً به قضاوت می نشست است. نظام الملک اشاره کرده که بر پادشاه فرض است که هفته ای دوبار به محکمه مظالم بنشیند و داد را از بیدادگر بستاند و انصاف بدهد و بی واسطه ای سخن رعیت به گوش خویش بشنود [۵۱]. مع هذا این توصیه البته بیشتر بر اساس مقتضیات بود نه عشق به عدالت. نظام الملک می گوید که: «همیشه خلقی بسیار از متظلمان بر درگاه مقیم باشند و هر چند قصه را جواب می یابند نمی روند و هر غریبی و یا رسولی که بدین درگاه می رسد و این فریاد و آشوب می بیند چنان می پندارد که بر این درگاه ظلمی عظیم می رود بر خلق» [۵۲].

مع الوصف اکثر سلاطین سلجوقی، دز هر جا که ممکن می شد، وظیفه خود را در خصوص ریاست محاکم مظالم به وزیر و یا قاضی و در ایالات به امرای بزرگ و ملک های سلجوقی که اقطاعهای «دیوانی» وسیعی تحت نظرشان بود واگذار می کردند و آنها هم به نوبه خود به نمایندگانشان تفویض می نمودند. از این رو در زمان سلجوقیان همانند ایام پیشین، محکمه مظالم به صورت جذب استثنایی به طرف شخص سلطان درنیامد بلکه درخواست روزمره ای بود از نمایندگان وی، که طبق موازین جا افتاده مسائل را بررسی نمایند [۵۳]. گرایش عمومی وابستگی محکمه مظالم به محاکم شرعی توسعه یافت. بسیاری از مواردی که به محکمه مظالم مراجعه می شد احتمالاً جمع آوری مالیاتها و دعوای معمولی بود. این محکمه همچنین موارد مربوط به شکایات علیه مأمورین دولتی را نیز رسیدگی

می کرد. شحنة و مأمورین وی و یا نظامیان تصمیمات این محکمه را تنفیذ می کردند. یکی دیگر از وظایف سلطان دفاع از سرزمین خود و رعایایش در جنگها بود. در این خصوص نیز سنن استپی با حکومت اسلامی تطبیق داده شده بود. سه سلطان نخستین سلجوقی ارتش را خود رهبری می کردند. این روند پس از مرگ ملکشاه و جلوس جوانان به تخت سلطنت تاحدی تغییر یافت. در نتیجه پیوندهای بین سلطان و ارتش از هم گسست و سربازان هر چه بیشتر وابسته فرماندهان بلافصل خود شدند تا سلطان. در ادوار بعد فرار از ارتش مکرراً اتفاق افتاد. از اینها گذشته حسادتها و نزاعهای امرا از کارآیی ارتش به عنوان یک نیروی جنگنده می کاست. ارتش ثابت متشکل از مالیک و آزادگان بود. در لشکرکشیها همقطارانی که توسط امرا بسیج شده بودند و نیز عشایر بدانها می پیوستند. قشون امرا نیز در اکثر موارد مرکب از سربازان مملوک بود. مالیک و آزادگان امرا و سایرین، اگر پس از مرگ اربابشان به وراثت نمی رسیدند، اغلب به عساکر درباری ملحق می شدند و ستادی را تشکیل می دادند که با نام ارباب متوفی آنها مشخص می شد. در سرتاسر امپراتوری سلجوقی گروههای چریک نیز وجود داشتند که به امید غارت تحت سلطه بعضی از رهبران درمی آمدند. وجود آنها گردآوری ارتشی را در کوتاهترین مدت، مقدور می ساخت ولی همین مسأله شورش ملکها و امرای ناراضی را نیز پیش می آورد.

قسمت اعظم مالیک ارتش ثابت ترك نژاد بودند، که از مرزهای شرقی دنیای اسلامی به اسارت درآمده و یا آورده شده بودند. تعدادی از گرجیان، یونانیان و ارمنیان که در مرزهای غربی اسیر شده بودند — یا نظیر بعضی از ترکان، فرزندان آن اسرا بودند — نیز جزو ارتش ثابت محسوب می شدند. بعضی از مالیک برای اجرای وظایف مختلف خود که اداری و نیز نظامی بود، به دقت تربیت می شدند [۵۴]. مع هذا پس از ترکان، مهمترین گروه ارتش دیلمیان بودند که بیشتر پیاده نظام بودند و حال آنکه ترکان در قسمت سواره نظام خدمت می کردند. نظام الملک می گوید که ارتش بایستی نیمی ترك و نیمی دیلمی باشد. هر چند که ارتش مرکب از عناصر گوناگون بود ولی ترکان عملاً اکثریت داشتند.

قشون عشیره‌ای را بیشتر ترکمانان تهیه می دیدند. در این میان اکراد، اعراب و شبانکاره نیز بودند. دقیقاً به غیر از پیوندهای خانوادگی بین سلجوقیان و

ترکمانان، خوش رفتاری با آنها برای سلطان فرض بود چرا که علاوه بر استفاده از آنها برای تقویت ارتش، نیروی بالقوه‌ای برای تقویت دشمن بشمار می‌رفتند. آنها همیشه در کوچ بودند و می‌توانستند در کوتاهترین مدت در جایی گرد آیند. انگیزه رهبریت آنها غارت و چپاول بود. اسرا و حکام محلی نظیر مزیدیها، اکثر موارد از قشون عشیره‌ای استفاده فراوانی می‌بردند.

اسلحه عمده قشون تیر و کمان بود. سواره نظام از اسب استفاده می‌کرد که بدون درنگ درحین سواری تیراندازی می‌نمود. نیزه، که نیزه خطی معروفترین آن بود، شمشیر، گرز، سپر و نوعی از برگستوان مورد استفاده قرار می‌گرفت. ارتش خراسان تحت رهبری سنجر، دارای فیل بود. از آتش یونانی استفاده می‌شد و وسیله محاصره نیز منجنیق بود. این وسیله، وسیله قاطعی بشمار نمی‌رفت و اگر تدارکات شهر محاصره شده به‌قدر کافی می‌بود، مدافعان براحتی می‌توانستند در مقابل محاصره‌کنندگان بایستند. مهلک‌ترین اسلحه محاصره حفر نقب بود که ارتش سلجوقیان در سوریه از آن استفاده کرد. بعضی اوقات همراه ارتش یک بیمارستان سیار وجود داشت. بیمارستانی که از آن ارتش محمودبن محمد بود با وسایل جراحی، داروها و چادرها مجهز شده بود که پزشکان و غلامانی تحت اختیار داشت؛ این بیمارستان به‌دلیل سیار بودنش دارای دویست شتر باختری بود [۵۵].

سواره‌نظام با سرعت و انعطاف مانور می‌کرد: یکی از مانورهای مطلوب آنها عقب‌نشینی ساختگی بود. جنگها الزاماً فصلی بود. اکثر نیروهایی که توسط اسرا جمع‌آوری می‌شد در ایام درو پراکنده می‌گشتند؛ اسرا عموماً از اقطاعهای خود غیبت نمی‌کردند که مبادا رقبایشان املاک آنها را صاحب شوند و یا سلطان در زمان غیبت آنها، آنها را به کس دیگر واگذار نماید.

ارزیابی صحیح و درست تعداد ارتش ثابت دشوار است. ارقامی که منابع عرضه کرده‌اند — و احتمالاً به‌صورت تقریبی هم بوده — اغلب شامل قشون اسرا و سربازان عشایر بوده که در موقع لشکرکشی سلطان به‌او ملحق می‌شده‌اند. احتمالاً ارتش ثابت طغرل‌بیک تاحدی کم بوده است. الپ ارسلان در زمان قتلش با ۲۰۰۰ نفر غلام همراهی می‌شده است. ملکشاه در ایام ولیعهدی‌اش در خدمت خود ۱۵۰۰۰ نفر سرباز داشته است؛ گفته شده که او در زمان سلطنت، همیشه چهل هزار سواره در خدمت داشته است. گزارش شده که او در سال ۴۷۳/۱۰۸۰،

هفت هزار ارمنی را از کار برکنار کرده که آنها هم در شورش تکش به او پیوسته‌ند. نظام‌الملک از تلاش یک نفر ملازم ملک‌شاه، احتمالاً در اواخر سلطنت او، شکایت کرده که او را وادار نموده تا از هزینه ارتش بکاهد و تعداد ارتش او را کم کند. او اشاره می‌کند که قدرت امپراتوری، بستگی تام به قدرت ارتش سلطان دارد و اگر آنها از کار برکنار شوند به صورت قدرت بالقوه‌ای برای شورش و بی‌نظمی درمی‌آیند [۵۶]. همگان برآنند که گویا در اواخر این دوره تعداد ارتش ثابت کاهش یافته و به ۱۵,۰۰۰ - ۱۰ نفر رسیده است. در مقابل آن، تعداد قشونی که تحت نظر امرا بوده روبه افزایش گذاشته است.

همراه ارتش یک بازار نظامی و گروهی از افراد پشتیبان در حرکت بودند. گزارش شده است وقتی که برکیارق در جمادی‌الاول ۴۹۵/۱۱۰۲ به اصفهان رفته ۱۵,۰۰۰ اسب و ۱۰,۰۰۰ نفر افراد پشتیبان او را همراهی می‌کرده‌اند. مع‌هذا ارتش همیشه همراه با پشتیبانان خود حرکت نمی‌کرده است. مثلاً وقتی که الپ‌ارسلان علیه بیزانسیها لشکرکشی کرد و آنها را در سال ۴۶۳/۱۰۷۱ در منزیکرت (ملازگرد) شکست داد، زنان و افراد وابسته به خود را به تبریز فرستاد. تهیه تدارکات ارتش در زمان حرکت در سرزمینهای امپراتوری خالی از اشکال نبوده است. نظام‌الملک یادآوری کرده که در جاهای مختلف امپراتوری که پادشاه امکان دارد از آنها بگذرد بایستی علوفه و انبار نگهداری شود. زمین در جوار آنها تعبیه گردد و وقتی که مورد استفاده ارتش قرار نمی‌گیرد، فروخته شود و پول آن به خزانه واریز گردد. این نقشه که در زمان ملک‌شاه تاحدی پیگیری شد؛ بعدها از حیز انتفاع افتاد. درحالی که ملک‌شاه برای تهیه سیورسات ارتش خود مشکلات کمتری داشته، سلاطین بعدی با دشواریهای زیادی در این زمینه مواجه بوده‌اند.

دیوان عرض (یا دیوان‌الجیش) که قسمتی از دیوان مر لزی محسوب می‌شد بر پرداخت حقوق ارتش ثابت و امرایی که سیورسات ارتش سلطنتی را تهیه می‌کردند، نظارت داشت. یک قسمت از این حقوق به صورت نقد و قسمت دیگر با حواله بردرآمد [۵۷] و اقطاع پرداخت می‌شد. نظام‌الملک تأکید کرده است غلامانی که اقطاع داری را نشایند مال ایشان پدیدار باید آورد و اگر امکان داشته باشد به وقت خویش توسط سلطان بدانها برسانند. پرداخت حقوق آنها عملاً عقب

می‌افتاد هر چند که در آغاز هر لشکرکشی قسمتی از آن پرداخت می‌شد. پس از مرگ ملک‌شاه مشکلات مالی ارتش دوچندان شد؛ و از این زمان به بعد زیردستی در ارتش قابل توجه می‌باشد. یک قسمت این سختی بدان خاطر بود که در مناطقی که به‌طور مستقیم اداره می‌شد کاهشی رخ داد و در نتیجه از مقدار عایدات خزانه کاسته شد. و یک قسمت هم بعلت جنگهای داخلی و فروپاشی عمومی ثروتها بوده است. سربازان علاوه بر حقوق ثابت، درآمدهای اضافی نظیر پاداشهای زمان جلوس و هدایای شرایط خاص و از جمله سهم غارتها و تالانها نیز داشتند.

عبارت بنداری در خصوص اینکه نظام‌الملک عمل واگذاری اقطاع را به سربازان رایج کرد آشکارا نادرست است. این واگذاریها قبلاً در زمان آل‌بویه یک کار معمولی بشمار می‌رفت. اما آنچه که واقعاً نظام‌الملک انجام داد، تنظیم این کار و تاحدی هماهنگ کردن اقطاع «نظامی» و «دیوانی» بود. این دو نوع اقطاع در عهد آل‌بویه وجود داشت ولیکن اقطاع «دیوانی» یک استثنا بود که در زمان سلجوقیان نوع مسلطی از اقطاع و مهمترین نهاد امپراتوری آنها گردید. در اینجا به خاطر درک ماهیت آن و روشی که از طریق آن تحول یافته و تاریخ متقدم آن، لازم می‌آید که مختصراً درباره آن سخن گفته شود.

نظام اقطاع در قرن چهارم/دهم در مقابل زمینه‌ای از تحولات اقتصادی و اجتماعی خلافت عباسی (هر چند نه به‌منظور حکومت) ظاهر شد. اقطاع به دلیل احتیاج سبب دولت به تنظیم امور مالی کارهایش و پرداخت حقوق مأمورین لشکری و کشوری اتخاذ شد و به دو نهاد منتقل گشت: امارت یا حکومت ایالتی از یکسو؛ و مقاطعه مالیات از دیگر سو، چه به صورت ضمان و چه به صورت قبالة که اقدامی برای پرداخت سهمیه مالیاتی جامعه بود که به صورت مبلغ ثابتی، طبق سال قمری تقویم می‌شد. حکومت ایالتی دارای تغییرات جوی بود. بالاخره مشکل پیدا کردن پول برای پرداخت حقوق مأمورین کشوری و لشکری به فروپاشی نظام دیوانی و مقاطعه مالیاتها انجامید. قبلاً با مرگ خلیفه‌المأمون در سال ۲۱۸/۸۳۳ موازنه بین خدمات لشکری و کشوری دیوان دگرگون شد و پولی که از راه مقاطعه مالیاتها بدست می‌آمد بزودی آنقدر کاهش یافت که کفاف پرداخت حقوق رهبران نظامی و سربازان آنها را نکرد. به محض اینکه درآمد به‌طور دم‌افزونی از تنظیم خارج شد کار واگذاری مالیاتها به مقاطعان و یا خود ارتشیان بالا گرفت.

از آن زمانی که حق جمع‌آوری مالیات از یک منطقه وسیع به یک نفر رهبر نظامی واگذار شد، راه برای اعلام استقلال وی هموار گردید. علاوه بر آن، از آن زمانی که هنوز مالیاتها حالت منظم به خود نگرفته بود، خود حقوق مترتب بر اراضی نیز به او واگذار شد: به دیگر سخن، مقاطعه مالیاتها، نظام درآمد اراضی را بلعید و به نوبه خود جذب حکومت ایالتی گردید. این واگذاریها به نظامیان به عنوان اقطاع معروف شد. نظامی شدن دولت نه تنها در عراق و مجاور آن در زمان آل بویه، بلکه در شرق نیز در دوره سامانیان و بویژه در روزگار غزنویان انجام شده بود. گرایش روبه‌رشد اشغال نظامی‌گری نه تنها از راه هنر جنگ بلکه از طریق دیوان هم، ماهیت اصلی نظام اقطاع و پیدایش و منشأ آن را که دیوانی بوده نه فتودالی، در ابهام فرو برده است.

سابق براین، اهدائیه‌های موروثی را اراضی عشر، اقطاع می‌نامیدند و حال آنکه به اهدائیه‌های غیر موروثی که به غیر از اراضی خراج بودند طعمه اطلاق می‌شد [۵۸]. زمینی که یک مبلغ ثابت به خزانه واریز می‌کرد و از ورود محصول مالیاتی بدان معاف بود ایغار نامیده می‌شد؛ و زمینی که سالانه واگذار می‌گشت و از مالیات هم معاف بود تسویج نام داشت. هر دوی اینها از روی اراضی خراج ایجاد شده بود. اقطاعی که در زمان آل بویه به نظامیان تفویض می‌شد احتمالاً از اراضی خراج بوده نه اراضی عشر، گرچه در آن زمان تمایز بین این دو نوع اراضی غیرقابل تشخیص بود. بنابراین آنها در اصل ایغار و تسویج بشمار می‌رفتند تا اقطاع اصلی. در واقع فقهای چون ماوردی بین اقطاع جدید و قدیم (که احتمالاً اهدائیه‌هایی از اراضی عشر بوده) فرق فائل شده و اولی را اقطاع التملیک و دومی را اقطاع الاستغلال نامیده‌اند. فرق بین آنها این بوده که اقطاع التملیک هدیه‌ای برای تملک بشمار می‌رفته و هدف آن توسعه کشت و زرع بوده و حال آنکه اقطاع-الاستغلال هدیه‌ای برای استفاده از عین و نمات آن محسوب می‌شده و هدف آنهم پاداشی در قبال خدمات بوده است.

در زمان آل بویه به افرادی که نوع جدید اقطاع یعنی اقطاع نظامی واگذار می‌شده، معمولاً در اراضی واگذار شده زندگی نمی‌کرده‌اند بلکه عمال خود را برای جمع‌آوری عایدات آن می‌فرستادند. این اقطاع‌ها به‌طور نظری موروثی نبودند بلکه به‌طور ادواری بار دیگر در میان کسان دیگری توزیع می‌شدند. مقطع خدمت نظامی

انجام می داد و به طور نظری در معرض ترتیبات و بازرسی مفصل قرار داشت. امرایی که این اقطاع را بدست می آوردند در قبال پرداخت حقوق سربازان، که اقطاع دریافت می کردند و یا از دولت حقوق می گرفتند، مسؤولیتی نداشتند. یک حاکم ایالتی منطقه تحت سلطه خود را به صورت اقطاع هایی توزیع می کرد. ولی او این کار را به عنوان یک نفر مأمور دولتی انجام می داد نه کسی که آن منطقه ملک خصوصی او محسوب می شد. از نظر قانونی، تملک یک اقطاع، به مقطع هیچ نوع حق قضایی نسبت به ساکنین آنها عرضه نمی کرد بلکه عملاً در زمان آل بویه غصبهای گسترده ای به توسط ارتشیان وجود داشت. از اینها گذشته گرایش ترکیب و تلفیق وظایف یک نفر حاکم ایالتی، فرمانده نظامی ایالتی، یک نفر محصل مالیاتی و یک نفر مقاطعه کار مالیات در یک نفر بخصوص به ظهور املاک وسیعی انجامید که در واقع مستقل از حکومت مرکزی بود. تحصیل مکرر حکام بعضی از نواحی، ایالات خود را به عنوان اقطاع، گرایش به سوی افزایش قدرتهای بالفعل مقطع را تقویت می کرد؛ آنها در این نوع موارد قدرت اقتصادی خود را به عنوان مقطع و وظایف حکومتی را با همدیگر تلفیق می کردند و قدرت عظیمی در سرتاسر ایالت اعمال می نمودند [۵۹]. در زمان آل بویه مواردی نیز وجود دارد که یک نفر مقطع علاوه بر وظایفش به عنوان یک نفر مقطع، وظایف و تعهدات دیوانی یک نفر حاکم ایالتی را نیز دریافت کرده است؛ ولی این نوع اقطاع در عصر آل بویه استثنایی بوده و تا زمان سلجوقیان همه جاگیر نشده است [۶۰].

اقطاع «نظامی» در زمان آل بویه تحت نظر دیوان نظامی به نام دیوان الجیش بود که در رأس آن عارض قرار داشته. از این رو دیوان جیش نه تنها با تشکیلات نظامی، بلکه با ارزش مالی (عبره) و ویژگیهای هر اقطاع و واگذاری دوباره اقطاع در صورت متروک بودن آن نیز سروکار داشت. این رابطه نزدیک بین تقویم مالیاتها و مالیات بندی قشون تا زمان سلجوقیان ادامه یافت؛ ولی به محض اینکه اقطاع «نظامی» در اقطاع «دیوانی» به تحلیل رفت. تقویم دقیق ارزش واقعی هر یک از آنها تا حدی صورت ارزش تقریبی به خود گرفت؛ بالاخره اقطاع نه تنها با ارزش مالی بلکه با خدمت نیز محدود گردید؛ و سپس از راه غصب کردن به صورت یک ملک موروثی درآمد که مقطع نسبت به آن دارای امتیازات ویژه دولتی بود [۶۲].

در سرتاسر دوره سلجوقی «اقطاع انواع و اقسام اعمال و نیز اصطلاحات

داشت و اصطلاح اقطاع در منابع به تعدادی از اراضی مختلف واگذار شده، اطلاق گشته است. بنابراین مفاهیم آن به قرار زیر بود: (۱) هدیه‌ای در قبال درآمد و یا هدیه‌ای از اراضی در قبال (الف) خدمت نظام؛ (ب) در ازای حقوق؛ (۲) واگذاری یک منطقه به ملکهای سلجوقی، امرا و دیگران همراه با حق قضایی نسبت به آن که در واقع نوعی واگذاری حکومت ایالتی بود؛ (۳) نوعی مقاطعه مالیات (هرچند که با عنوان ضمان بدان اشاره شده است)؛ (۴) واگذاری (الف) املاک شخصی؛ (ب) نان پاره یا مستمری. اقطاع‌های زنان سلطان و یا سایر زنان سلجوقی، خلیفه و اعضای جامعه مذهبی جزو آخرین طبقه محسوب می‌شد. مع الوصف نبایستی گمان کرد که تمام اقطاع‌ها دقیقاً در (۱) یا طبقه دیگر این تقسیم‌بندیها قرار می‌گیرد و یا اینکه تمام اقطاع‌هایی که متعلق به همان طبقه است الزاماً با همان الگو جور درمی‌آید. تردیدی نیست که نوعی گرایش عمومی در اقتفا از اقطاع‌های سابق وجود داشته که منجر به نوعی کاربرد شبیه آن شده است ولی این مسأله، امکان گوناگونی تمهیدات ویژه را بر طبق مقتضیات، محدود نمی‌ساخت. نظام الملک در صحبت از روابط مقطع با ساکنین می‌گوید:

مقطعان که اقطاع دارند باید که بدانند که ایشان را بر رعایا جز آن نیست که مال حق که بدیشان حواله کرده‌اند از ایشان بستانند بر وجهی نیکو و چون آن بستند آن رعایا به تن و مال و زن و فرزند و ضیاع و اسباب از ایشان ایمن باشند و مقطعان را بر ایشان سبیلی نبود... و ایشان را به حقیقت بیاید دانست که ملک و رعیت همه سلطان راست. مقطعان بر سر ایشان و والیان همچنین چون شهنه‌اند، با رعیت همچنان روند که پادشاه با دیگر رعایا تا پسندیده باشد [۶۳]

هرچند که از مطالب بالا برمی‌آید که نظام الملک قبل از همه اقطاع «نظامی» را در نظر داشته، ولی هم‌ردیف قراردادن مقطع با والی نشان می‌دهد که او از چیزی صحبت می‌دارد که تا حدی با اقطاع «نظامی» دوران آل بویه متفاوت است. او در قطعه‌ای دیگر می‌گوید که اگر از ناحیتی و رعیتی نشان به ویرانی و پراکندگی دهند و گمان چنان افتد که مگر گویندگان صاحب غرض‌اند ناگاه یکی را از خواص که کسی را گمان نیفتد که او را به چه شغل فرستند نامزد باید کرد تا از هر کس آنچه می‌گویند در معنی مقطع و عامل بشنود و خبر حقیقت بازآورد... تا بدینوسیله از ویرانی و پراکندگی رعایا و ستون ناحق مالها جلوگیری بعمل آید [۶۴]. این

قطعه نشان می‌دهد که عقیده افزایش کشت و زرع که بر اقطاع التملیک مترتب بود در مورد نوع جدید اقطاع که در زمان سلجوقیان توسعه یافته، پیاده شده است؛ و از اینها گذشته، اقطاع «نظامی» و «دیوانی» در همدیگر تحلیل رفته است. بنا به گفته بنداری نظام الملک با مشاهده بی‌نظمیهای مملکت و فروپاشی پرداختهای مالیاتی، زمینهایی را به سربازان (اجناد) واگذار کرد و تولیدات آن را به آنها داد تا بتوانند از آن سود جویند [۶۵]. لذا تشخیص بین اقطاع «نظامی» و «دیوانی» در عصر سلجوقیان دشوار است. تمام این اراضی واگذار شده، نوعی لطف و مرحمت محسوب می‌شد و با اشاره و اراده سلطان قابل برگشت بود.

واگذاری اقطاع «دیوانی» به ملکهای سلجوقی فرق چندانی با واگذاری اقطاع‌های مشابه به امرای بزرگ نداشت گرچه در اقطاع ملکها تأثیر رسم‌استپی دیده می‌شد که بر طبق آن خان حاکم به استثنای اعضای دیگر خانواده‌اش، جز به صورت رئیس شورای شیوخ، اعمال قدرت نمی‌کرد. ملکهای سلجوقی معمولاً در مناطقی که برای آنها تعیین شده بود اقامت می‌کردند. این اهدائیه‌ها همیشگی نبود بلکه شاخه‌های مختلف خانواده، بعضی از مناطق را اقطاع ویژه خود به حساب می‌آوردند. این مسأله در مورد سلجوقیان کرمان، روم و سوریه به برقراری سه سلطنت مستقل انجامید.

وقتی که آلپ‌ارسلان در سال ۴۵۸/۶۶۰ میلادی به سلطنت رسید و اولی عهد خود کرد برای اعضای خانواده خود اقطاعاتی تعیین نمود؛ به اینانچ یبغو مازندران رسید؛ سلیمان بن داود بلخ و پسران او ارسلان ارغو و ارسلان شاه به ترتیب خوارزم و مرو را صاحب شدند؛ چغانیان و طخارستان به الیاس برادر آلپ‌ارسلان تعلق گرفت؛ بغشور به مسعود بن ارتاش و اسفزار به مودود بن ارتاش رسید. آلپ‌ارسلان در زمان مرگ خود اهدائیه‌های دیگری هم تعیین کرد. او به پسرش ایاز آنچه را که قبلاً در بلخ از آن داود بود، بخشید و دینار هم به او تخصیص داد؛ ولی او استحضامات آنجا را به ملک‌شاه واگذار کرد و فارس و کرمان را همراه با مبلغی پول به قاورد بن داود بخشید.

این اهدائیه‌ها و نظایر آن که سلاطین بعدی واگذار می‌کردند به عنوان اقطاع به حساب می‌آمدند. آنها در همه موارد نوعی واگذاری قدرت بود و هیچ وقت حاوی هیچ نوع واسالگری و یا حقوق دائمی نبود، هرچند که این حقوق اغلب

اوقات غصب می‌شد. وظایفی که تفویض می‌گردید وظایف عادی یک نفر حاکم مسلمان بود که عبارت بود از: حمایت از دین و جامعه مذهبی، حفظ نظم عمومی، برپایی محکمه مظالم و یا نظارت بر آن، جمع‌آوری مالیات، پرداخت حقوق و نان-پاره‌ها. در بعضی موارد وظیفه شورا هم به‌ملک سلجوقی تفویض می‌گشت. این وظیفه از دو منبع آب می‌خورد: از رسم و عادت استپی و اصل قرآنی «وشاورهم فی الامر»، اصطلاح اهدائیه فرق می‌کرد. در اکثر موارد نظارت کامل مالی بر ملک داده می‌شد بنحوی که تمام عایدات توسط او جمع‌آوری گردد. معمولاً به او دستور می‌دادند که میزان مالیاتها را بالا نبرد و در این رهگذر عرف محلی و نظریه اسلامی هم او را محدود می‌ساخت. موازینی که او می‌توانست از طریق آن منطقه تحت نفوذش را واگذار کند فرق می‌کرد. سنجر که محمود بن محمد را پس از شورش در سال ۱۱۱۹/۵۱۳ در جای خود ابقا کرده بود، بنظر می‌رسد که یک عمل استثنایی انجام داده باشد زیرا امکان داشت محمود پس از برگشت او به‌ری، بازهم سربه-شورش بردارد [۶۶]. در زمان سلطنت مسعود بن محمد، ری نیز از منطقه تحت نفوذ وی خارج شد و توسط سنجر به‌مقرب جوهر واگذار گشت. این شهر بالاخره توسط عباس مملوک مقرب جوهر، که مسعود را در سال ۱۱۴۶ - ۷/۵۴۱ بقتل رسانیده بود، غصب شد.

نظیر این مسأله، اقطاع امرای بزرگ بود که آن هم تفویض بعضی از وظایف عادی حاکم و یا تمام آنها در ناحیه اقطاعی محسوب می‌شد که همین واگذاریها هم در ایالات غربی، در منابع اقطاع نامیده شده و به‌گیرنده آنها مقطع اطلاق می‌گردیده. گاه گذاری هم اصطلاح والی بکار می‌رفت که دقیقاً مترادف با مقطع بود. این اهدائیه در زمان سلطنت سنجر در خراسان، کرگان و نواحی مجاور آنها با اصطلاحات سنتی در مورد یک حکومت ایالتی، ولایت، عمل، ریاست و نیابت مشخص می‌شد و اصطلاح اقطاع هم گویا در مفهوم خاصی بکار می‌رفته که بیشتر مطابق با اقطاع «نظامی» بوده است. انتظار می‌رفت که در قبال هر اقطاعی مبلغ معینی پول داده شود که مقطع به‌عوض آن تعداد ویژه‌ای سرباز تهیه می‌کرده؛ و اقطاع و تعداد سربازانی که مقطع بایستی تهیه می‌کرد در دیوان ثبت می‌گردید. از این رو فرمانی که از سوی دیوان سنجر به‌عضدالدین برای مقام حکومت کرگان صادر شده مقرر داشته که در معنی اقطاعات مقطعات نظری شافی کند، هر کس که

در خدمت است اقطاع او بر موجب مشروع قدیم مقرر دارد و در زیادت آنچه که او را گفته بودند بی اجازت و بی فرمان سلطان بازستاند. و هر محلول که جای بحث داشته باشد بی فرمان و توقیع سلطان هیچ کس را تمکین تصرف ندهد [۶۷].

در اوایل دوره گسترش امپراتوری سلجوقی، مملکت توسط خانواده‌های حاکمه محلی سابق که در آغاز به صورت باجگزار سلجوقیان عمل می کردند و بالاخره به عنوان حکام و مقطع سلجوقیان بکار مشغول شدند، اداره می شد. این حکومتها هم مانند تیولهای امراء، در منابع اقطاع نامیده شده است و شرایط واگذاری آنها هم دقیقاً همان شرایط واگذاری اقطاع به امراء بوده است [۶۸]. از زمان مرگ ملکشاه به بعد، قسمت فزاینده‌ای از مملکت که به صورت اقطاع «دیوانی» به امراء واگذار شده بود از نظارت حکومت مرکزی خارج شد و بالاخره منطقه‌ای که مستقیماً توسط سلطان اداره می شد مورد غفلت قرار گرفت. این اهدائیه‌ها هم از سلطنت مطلقه سلطان آب می خورد و کاملاً دلبخواهی بود و در مقطعی زمانی نامعین قابل واگذاری به افراد دیگر و یا عودت بی دلیل بود. مقطع تعهد اطاعت و خدمت به سلطان در ذمه اش بود. لازم بود که او برای سلطان قشون تهیه کند و نیز اگر لازم باشد پول برای او فراهم سازد. انتظار می رفت که در موقع فتوحات تازه، مقطع از مالیات نقدی و جنسی سلطان چیزی بکاهد. در این میان هیچ نوع تعهد حمایت و یا نگهداری بر سلطان مترتب نبود و نیز متضمن هیچ نوع وفاداری دو جانبه نبود.

میزانی که مقطع می توانست نظارت مالی اعمال کند فرق می کرد. تشریح نظام الملک در سیاست نامه تا حدی محدود است؛ و عبارت بنداری، با توجه به عمل نظام الملک در مورد تعیین مناطق مختلف در ازای حقوق، نشان می دهد که چه مناطقی که در آن زمان به صورت مستقیم اداره می شد و چه حکومت مرکزی، بر تمام آنها و یا بعضی از مالیاتهای ایالتی نظارت اعمال می شد. مع الوصف علی رغم عبارت نظام الملک، معمولاً مقطع بر اقطاع «دیوانی» نظارت کامل مالی داشت. به علاوه او در چهارچوب اقطاع خود می توانست به رعایای خود اهدائیه‌هایی واگذار کند؛ و روابط او با آنها نظیر روابط موجود او با سلطان بود. امرایی که به عنوان حکام محلی وضع نیمه مستقلی داشتند می توانستند آزادانه منطقه تحت نفوذ خود را واگذار کنند. در این میان مقطعی نیز بودند که مالیات منطقه معین

خود را به مقاطعه می‌دادند. آنها در انتخاب مأمورین دولتی برای تیولهای خود نیز آزادی عمل داشتند. اگر مقطعی، منطقه وسیعی را صاحب می‌شد می‌توانست نواب و مأمورین زیردستی برای خود انتخاب کند تا به نام او کار کنند؛ و اینکه مقطع مجبور بود در زمان لشکرکشیهای نظامی همراه سلطان برود و از اقطاع خود غیبت کند، لازم می‌نمود که نائبی برای خود انتخاب کند تا از طرف او عمل نماید. حکومت مرکزی برای نظارت بر اقطاع «دیوانی» و یا جلوگیری مقطع از بی‌عدالتی و یا شورش، جز ایجاد ترس از نیروهای مافوق، شیوه دیگری بر نمی‌گزید. مظلوم نظراً می‌توانست به سلطان التجاء کند ولی عملاً این التجاء زمانی صورت می‌گرفت که سلطان روزی و روزگاری از منطقه او و یا جوار آن بگذرد. ابن‌اثیر نمونه‌ای از دو نفر از اهالی عراق سفلی را عرضه کرده که در سال ۱۰۹۲/۴۸۵ به ملک‌شاه در مقابل مقطع خود خمارتگین، شحنة بغداد، که گویا ۱۶۰۰ دینار از آنها گرفته بود التجاء کردند. ملک‌شاه، خمارتگین را از اقطاعش برکنار کرد و پول را به آن دو مرد برگرداند و ۱۰۰ دینار هم اضافی به آنها هدیه کرد [۶۹]. نظام‌الملک می‌گوید که رعایا بایستی به تن و مال و زن و فرزند و ضیاع و اسباب از مقطعان ایمن باشند و هر مقطعی که جز این کند دستش کوتاه کنند و اقطاعش بازستانند و با او عتاب فرمایند تا دیگران عبرت گیرند [۷۰].

عمل غصب همه‌جاگیر بود؛ و به محض اینکه قدرت امرا افزایش می‌یافت واگذاری یک اقطاع «دیوانی» صورت شناسایی تملک کامل آن امیر بر آن ناحیه به خود می‌گرفت. از اینها گذشته سلطان بعضی اوقات با واگذاری یک ناحیه به دو نفر به‌طور همزمان آن دو را به‌جان هم می‌انداخت؛ و بارها اتفاق می‌افتاد که یک نفر امیر با جبر و زور بر اقطاع خود مسلط می‌شد. واگذاری یک اقطاع «دیوانی» نظراً موروثی نبود؛ ولی به محض اینکه قدرت آنها افزایش می‌یافت گرایش موروثی رخ می‌نمود و بعضی از امرا اقطاع خود را از راه ارث و یا وصیت نامه به فرزندان و وابستگان خود منتقل می‌کردند.

بعضی از مقامات درباری دارای مناطق ویژه‌ای بودند که به‌عنوان اقطاع به آنها واگذار شده بود تا از راه آن گذران زندگی کنند و یا اینکه این اقطاع وظیفه خاصی براساس درآمد یک منطقه ویژه بود. از این رو تش - خانه در زمان ملک‌شاه وظیفه‌ای براساس خراج خوارزم و جامه‌خانه براساس درآمد خوزستان بود. انسر

که تشدار ملکشاه بود بالاخره در خوارزم استقلالی بهم زد و سلسله مستقلی بنیاد نهاد. به مأمورین مختلف هم در ازای حقوق، زمین و یا درآمد زمین واگذار می‌شد که هر دو به نام اقطاع معروف بود. مثلاً تعدادی از شحنة‌های بغداد، تکریت را به عنوان اقطاع دریافت کرده بودند. واسط و حلوان نیز در ایام مختلف به عنوان اقطاع به شحنة‌های بغداد تفویض شد. حقوق وزیر بیشتر براساس اقطاع پرداخت می‌شد. ابن بلخی می‌گوید که در این زمان (یعنی زمان سلطنت محمد بن ملکشاه) جهرم در فارس قسمتی از مواجب ولیعهد بشمار می‌رود [۷۱]؛ ولی این مسأله بیشتر شبیه نوع اقطاعی است که نه به صورت اقطاع به مقام ویژه‌ای، بلکه به عنوان مواجب و نان پاره به او تعلق می‌گرفت.

نظام اقطاع فی حد ذاته متضمن نیروی گریز از مرکز و یا حتی ملین ساختن قدرت حکومت مرکزی نبود. این نظام در زمان یک سلطان مقتدر به قدرت و قوام دولت کمک می‌کرد ولی در زمان یک سلطان ضعیف منجر به فروپاشی سیاسی می‌شد. وقتی که پس از مرگ ملکشاه، مقطعان با غصب حقوق ویژه شروع به برقراری استقلال خود کردند، پیوند بین سلطان و رعایایش بشدت صدمه دید. از این رو این نظام با عملکرد غلط به فروپاشی سیاسی امپراتوری کمک می‌کرد ولی ضرورتاً اقتصادیات آنها را کاهش نمی‌داد چرا که مقطعان به خاطر نفع شخصی نه چیز دیگر، از خرابی و ویرانی اقطاع خود جلوگیری می‌کردند؛ در واقع آنها آن را به صورت یک ملک موروثی درسی آوردند. و نیز عملکرد غلط این نظام به رشد ارتشهای «خصوصی» و وابستگی واقعی دهقانان کمک می‌کرد؛ ولی مقطعان در مقابل این از تالان همسایگان و چاپیدن مأمورین دولتی جلوگیری می‌کردند.

پس از مرگ ملکشاه، اهدا و واگذاری اقطاع به ملک‌های جوان معمول شد که در این صورت این اقطاع توسط اتابک ملک مزبور اداره می‌گشت. نهاد اتابکی، نهادی بود که بویژه به دوره سلجوقی تعلق داشت، گرچه احتمالاً منشأ آن را می‌توان در سازمان اجتماعی و رسوم ترکمانان پی گرفت. اولین کسی که لقب اتابک گرفت نظام الملک بود که از سوی ملکشاه بمناسبت کمک نظام الملک در خصوص جلوس وی به تخت سلطنت، به او اهداء کرد [۷۲]. طبق نوشته کتاب اخبارالدولة السلجوقیه، الپارسلان در زمان حیات پدرش اتابکی به نام قطب الدین- کول - ساریغ (قزل - ساریغ؟) داشت [۷۳]؛ و ابن خلکان می‌نویسد که وقتی

چغری بیک داود، نظام الملک را برای مراقبت از الپ ارسلان برگزید، به پسرش گفت که: «او را پدر خود بدان و از حرفهای او سرپیچی مکن» [۷۴]. اگر این مسأله درست باشد، بنظر می رسد که نهاد اتابکی در شکل آغازین و اصلی خود، در درجه اول، نوعی نهاد اجتماعی محسوب می شده که بعدها در نتیجه نظامی شدن دولت تحریف شده است. تمام اتابکان بعدی و یا بعضی از آنها به استثنای علی بن ابی-علی القمی که اتابک برکیارق بود، جزو امرا محسوب می شدند. معمولاً اتابک با مادر ملکی که تحت مراقبت او درآمده بود ازدواج می کرد.

نهاد اتابکی که در زمان سلجوقیان تحول یافت دارای دو جنبه، اجتماعی و سیاسی، بود. اتابک تعلیم و تربیت شاهزاده را بعهده داشت. شاید همین مسأله باشد که علی بن ابی علی القمی به اتابکی برکیارق - که برعکس عرف معمول، در زمان سلطنت ملکشاه اقطاعی دریافت نکرده بود - برگزیده شد. اگر به ملک جوانی منطقه ای یا ایالتی واگذار می شد، اتابکی که همراه بود در قبال اداره آن مسؤلیت داشت و لذا طبیعی بود که آنهایی که به این مقام منصوب می شدند تقریباً بدون استثنا از امرای ترک نژاد باشند.

از نظر سیاسی، یکی از مسائل نهاد اتابکی نظارت بر ملک و جلوگیری از شورش او در منطقه مخصوص خود بود. این مسأله احتمالاً در انتصاب اتابکانی از سوی برکیارق به پسران خود محمد و سنجر، مسأله اصلی بوده است. مع الوصف محمد وقتی که به قدر کافی قوی شد اتابک خود قتلغ تگین را کشت و اران را تصرف کرد. محمود بن محمد در انتصاب کون - تغدی به عنوان اتابک برادرش طغرل در سال ۵۱۳/۲۰ - احتمالاً همین مسأله را در نظر داشته است؛ ولی کون - تغدی گرچه برای جلوگیری از شورش محمود منصوب شده بود، ولی او را وادار به شورش کرد.

به محض اینکه قدرت امرا در رابطه با قدرت سلاطین افزایش می یافت، از نهاد اتابکی استفاده می شد تا نه تنها از شورش شاهزادگان سلجوقی جلوگیری شود بلکه اتحاد طبیعی با یک امیر مقتدر یا شورشگر حفظ گردد؛ و یک چنین استیلائی معمولاً تحت سلطه نهایی سلطان قرار داشت. این گرایش از زمان سلطنت محمد بن ملکشاه به بعد یک گرایش عمومی بود. به محض اینکه نهاد اتابکی یک نهاد برجسته ای شد، خود اتابک ها کم طبیعی و نیز واقعی ایالت گردید و ملک

همراه او نیز به صورت آلت دست درآمد. از این رو در سال ۹/۵۰۲ - ۱۱۰۸ فارس به جاوولی سقاو واگذار گردید نه ملک دو ساله او چغری بن محمد.

زندگی جاوولی سقاو نمونه‌ای از زندگی امرای بزرگ این زمان است و نشانگر بی‌ثباتی رایج، حسادت و دسیسه متقابل امرا و ضعف روبه رشد سلطان در مقابل امرا می‌باشد. جاوولی سقاو از اهالی منطقه بین رامهرمز و ارجان بود که در جای خود، در مرزهای فارس و خوزستان مستقر گردید. محمد بن ملک‌شاه پس از جلوس خود، مودود بن التون‌تگین را برای دستگیری او فرستاد و جاوولی پس از هفت ماه خود را تسلیم کرده و به نزد محمد در اصفهان آمد. در سال ۱۱۰۶/۵۰۰ به حکمرانی موصل و سایر مناطق که قبلاً در اختیار چو کرمیش بود، منصوب شد. جاوولی به طرف موصل رفت و چو کرمیش را در نزدیکی اربیل اسیر نمود. اهالی موصل زنگی بن چو کرمیش را به جای پدرش برگزیدند و نامه‌ای برای درخواست کمک به صدقه مزیدی، قلیچ ارسلان و به برسوقی که بعدها شحنة بغداد شد نوشتند. جاوولی موصل را محاصره کرد ولی با رسیدن قلیچ ارسلان به سنجار برگشت. در آنجا ایلغازی بن ارتوق و تعدادی از پیروان چو کرمیش به او پیوستند؛ بعدها رضوان به او ملحق شد و رجه را گرفت. سپس قلیچ ارسلان را در کنار رود خابور شکست داده و به موصل برگشت و دروازه‌های آن به روی او باز شد. او در حالی که خود در موصل مستقر بود اتحادش را با محمد بن ملک‌شاه برهم زد؛ و وقتی که محمد مقدمات لشکرکشی را علیه صدقه در سال ۸/۵۰۱ - ۱۱۰۷ فراهم ساخت جاوولی همراه ایلغازی بن ارتوق، پیشنهاد کمک به صدقه نمود. ضمناً محمد، غارت قلمرو جاوولی را به بنی برسوق، مودود بن التون‌تگین و تعدادی از امرا واگذار کرد. برطبق آن جاوولی در حالی که درگیر محاصره موصل شده بود زنش را به دفاع از شهر گماشت و خود برای جمع‌آوری نیرو رفت. ایلغازی بن ارتوق تا حدی با اکراه در نصیبین و نیز ابونجم و ابو کامل منصور پسران صدقه به او پیوستند. وی موافقت کرد که همراه آنها به حله برود و آنها هم تصمیم گرفتند بکتاش بن تتش بن الپارسلان را سخنگوی خود بکنند. ولی اسپهبد صباوه که بالاخره به آنها ملحق شده بود به جاوولی توصیه کرد که به طرف سوریه برود چرا که سلطان در عراق و یا اطراف آن بود. جاوولی توصیه او را پذیرفت. او در حالی که با بالدوین ادسایی و جوسلین متحد شده بود به سوریه رفت ولی در سال ۱۱۰۸/۵۰۲ از تنکرد شکست خورد. ضمناً محمد بن-

ملکشاه، حسین بن قتلغ تگین را برای تجدید اتحاد، نزد جاوولی فرستاد. جاوولی تسلیم خود را بشرطی پذیرفت که محاصره موصل مرتفع شود و پیشنهاد کرد که فرزندش را به عنوان گروگان به دربار سلطان بفرستد. مع هذا مودود که موصل را محاصره کرده بود از پایان دادن به محاصره آن امتناع نمود و موصل کمی پس از آن سقوط کرد. جاوولی در حالی که دریافته بود که نمی‌تواند امید موفقیت‌هایی را در سوریه و یا جزیره داشته باشد، تصمیم گرفت به نزد محمد بن ملک‌شاه برود با این امید که حسین بن قتلغ تگین برای وی شفاعت کند. او به اصفهان رسید، بکتاش بن تتش را تسلیم محمد کرد و با او صلح نمود. محمد سپس جاوولی را به عنوان اتابک پسرش چغری به فارس فرستاد. فارس در آن زمان در آتش بی‌نظمی می‌سوخت و تحت سلطه مؤثر سلطان نبود؛ از این رو سلطان در فرستادن جاوولی به فارس انتظار هیچ نوع خطر طغیان دوباره را از سوی او نداشت چرا که جاوولی قبل از همه بایستی این ایالت را تحت اطاعت خود درمی‌آورد. در واقع جاوولی در انقیاد شبانکاره که ناحیه شاپور فارس را به صورت خرابه و ویرانه‌ای درآورده بود موفق شد و توانست تا حدی آسایش را به این ایالت برگرداند. او در سال ۱۷/۵۱۰ - ۱۱۱۶ در فارس درگذشت.

به محض اینکه جنبه سیاسی نهاد اتابکی هر چه بیشتر جنبه اجتماعی آن را تحت الشعاع قرار داد، ملکه‌ها به جای یک نفر، به چند تن از اتابک‌ها سپرده شدند چنانکه این مسأله در خصوص مسعود بن محمد اتفاق افتاد. و یا اینکه یک امیر، اتابک تعدادی از ملکه‌ها گردید. در این زمینه قسیم‌الدوله آق‌سنقر برسقی نمونه خوبی است. او اصلاً یکی از مالیک برسقی بود که طغرل بیک در سال ۱/۴۵۲ - ۱۰۶۰ او را شهنه بغداد نمود و سپس به خدمت الپ ارسلان، ملک‌شاه و برکیارق درآمد. محمد بن ملک‌شاه در سال ۱۱۰۵/۴۹۸، آق‌سنقر برسقی را شهنه بغداد کرد. پس از مرگ مودود بن آلتون‌تاق مقطع موصل، در سال ۱۵/۵۰۸ - ۱۱۱۴ به حکومت موصل و جزیره منصوب شد و اتابک مسعود بن محمد گردید و دستور گرفت که علیه فرانک‌های سوریه جهادی راه بیندازد. در سال ۱۶/۵۰۹ - ۱۱۱۵ محمد بن ملک‌شاه موصل را به جوشبک که او نیز اتابک مسعود بود واگذار کرد. برسقی به رجبه برگشت و آنجا را به عنوان اقطاع خود دریافت نمود. محمد بن ملک‌شاه در سال ۱۱۱۷/۵۱۱ درگذشت. سال بعد محمود بن محمد، برسقی را شهنه بغداد کرد ولی

کمی پس از آن منگوبرس به همان مقام منصوب شد. مسعود مراغه را نیز علاوه بر رجبه اقطاع برسقی کرد. ضمناً دبیس بن صدقه، جوشبک را اغوا کرد که علیه محمود شورش کند و امپراتوری را به نام مسعود گرداند و ضمناً برسقی را هم دستگیر کند. برسقی در حالی که از این نقشه آگاهی یافته بود به محمود پیوست. برای مدت کوتاهی در آذربایجان، جزیره و موصل خطبه به نام مسعود خوانده شد. بین او و محمود در سال ۱۱۲۰/۵۱۴ جنگ درگرفت و مسعود شکست خورد و پس از این واقعه محمود، برسقی را همراه عذرنامه‌ای به نزد مسعود فرستاد. در سال ۱۱۲۱/۵۱۵ محمود موصل را به برسقی واگذار کرد و به او تکلیف نمود که علیه فرانکها جهاد کند. سال بعد برسقی واسط را به عنوان اقطاع اضافی و مقام شحنة بغداد را دریافت کرد؛ او همچنین دگرباره اتابک مسعود شد و با مادر مسعود که در زمان مرگ محمد بن ملکشاه در سال ۱۱۱۷/۵۱۱ گرفتار منگوبرس شده بود، قبل از اینکه زمان عده‌اش سرآید ازدواج کرد [۷۵]. برسقی هفت سال بعد از شحنگی بغداد، بنابه درخواست خلیفه برکنار شد. محمود سپس او را اتابک یکی از فرزندان خود کرده و بار دیگر به موصل فرستاد و به او دستور داد که باز هم علیه فرانکها جهاد کند. او پس از تسخیر حلب به موصل برگشت و در سال ۱۱۲۶/۵۲۰ توسط یک نفر باطنی بقتل رسید.

بنابراین سلطان در حالی که سعی می کرد از طریق نهاد اتابکی اتحاد معمولی امرای بزرگ را تأمین نماید، آنها از سوی دیگر درصدد استقرار و استحکام استقلال واقعی خودشان بودند. با توجه به این امر که سلطنت در خاندان سلجوقی موروثی بود، لذا امرا همواره درصدد بودند که یکی از افراد خاندان سلجوقی را بیابند تا به نام او و به کام خود حکومت کنند. و این نهاد اتابکی بود که یک چنین شخصی را در اختیار آنها قرار می داد. از اینها گذشته، از نقطه نظر حسادت و دسیسه در بین امرا، برای آنها ساده بود که به جای تسلط بر خود سلطنت، سلطه‌های مستقل خود را در ایالات دوردست اعمال کنند. در این میان امرایی وجود داشتند که به خاطر تقویت و افزایش اعتبار خود، بنابه رضایت معمولی سلطان، به زور بر بعضی از ملکها مسلط می شدند. از این رو منگوبرس [۷۶] درحالی که به دنبال قراجه‌ساقی (اتابک سلجوقشاه بن محمد، که سنجر او را در سال ۱۱۳۲/۵۲۶ بقتل رسانید) ارباب فارس شده بود به طغرل بن محمد نامه نوشت و از

او خواست که پسرش الپارسلان را پیش او بفرستد؛ و متذکر شد که در صورت اجابت درخواست وی، طغرل را به عنوان سلطان برسمیت خواهد شناخت. طغرل هم در جای خود الپارسلان را نزد منگوبرس فرستاد.

عمادالدین زنگی که اصلاً در خدمت برسقی بود یکی دیگر از این نمونه‌ها است. او پس از مرگ عزالدین پسر برسقی در سال ۱۱۲۷/۵۲۱، صاحب موصل شد. دو نفر از ملکهای سلجوقی تحت نظارت وی بودند. یکی از ملکها را از دیس بن صدقه مزیدی که ملک مزبور به او سپرده شده بود، گرفته بود [۷۷]. دیگری الپارسلان بن محمود بود که با عنوان الخفاجی معروف بود. طبق گفته ابن اثیر، هدف زنگی این بود که به نام ملک الپارسلان مملکت را تحت سلطه خود درآورد از این رو به نام او نامه می‌نوشت و سفیرانی می‌فرستاد و جواب نامه می‌داد و منتظر مرگ مسعود بن محمد بود تا در آن زمان لشکری گرد آورد و سلطنت را به نام الخفاجی قبضه کند [۷۸]. ولی قبل از اینکه بتواند این کار را انجام دهد، مرد. مع الوصف واقعیت این بود که امیری به قدرت و استقلال او، می‌توانست یک چنین سیاستی را در پیش گیرد و همین مسأله شاهد برجسته‌ای برای اعتبار مضاعف آنهاست که وجود یک نفر ملک سلجوقی این اعتبار را برای امرا تأمین می‌کرد. مع ذلک به محض اینکه یک اتابک قدرت خود را کاملاً اعمال می‌کرد، ملک وابسته کاملاً در پرده گمنامی فرو می‌رفت و اتابک که به عنوان یک حاکم مستقل عمل می‌نمود، ایالت او را به اعقاب خود منتقل می‌کرد. بنابر این نهاد اتابکی سیاسی عامل بالقوه‌ای در فروپاشی امپراتوری سلجوقیان بزرگ گردید. از زمان سلطنت مسعود بن محمد به بعد، آذربایجان و فارس صحنه تلاشهای مختلف اتابکان برای کسب استقلال شد و بالاخره در هر دوی این ایالات سلسله‌های مستقلی پا گرفتند.

هر چند که پس از مرگ ملک‌شاه، البته نه قبل از آن، اثر امپراتوری به شکل اقطاع از تحت نظارت حکومت مرکزی خارج شده بود، ولی در این میان نواحی، شهرها و ولایات دیگری نیز بودند که در آنها ترتیبات متمایزی برقرار بود زیرا که تحت نظارت مأموری به نام شهنه بودند. او در واقع یک حاکم نظامی بود که توسط سلطان و یا حکام وی منصوب می‌شد. یکی از وظایف عمده حاکم نظامی اجرای تصمیمات محاکم قاضی بود حتی اگر برای اجرای آن، زور لازم

بود؛ و نیز از وظایف او حمایت از عامل (محصل مالیاتی) و سایر مأمورین در اجرای وظایفشان بود. در نظارت کامل مقطع، یک اقطاع «دیوانی» قرار داشت و در واقع تمام وظایف یک حاکم به او واگذار شده بود. ولی شحنة معمولاً در انتصاب مأمورین ایالتی (به غیر از آنهایی که در دیوان او بودند) اختیاری نداشت و بیشتر عهده دار حفظ نظم بود و باید می کوشید که جمع آوری مالیاتها و اداره عمومی به نحو احسنی صورت پذیرد [۷۹]. مثلاً مقام شحنة اصفهان دقیقاً مقام یک حاکم نظامی بود. ترکان خاتون زمانی که در سال ۱۰۹۴/۴۸۷ در بستر مرگ افتاده بود به شحنة اصفهان دستور داد تا سلطنت را برای پسر او محمود تثبیت نماید. در منابع از شحنة های متعدد ری نظیر عباس مملوک مقرب جوهر نام برده شده است [۸۰]. ری مانند اصفهان یک زمانی پایتخت سلجوقیان بوده و چنانکه گفته شد، سنجر آن را جزو متصرفات دیوان خود کرد. مع الوصف این به آن معنی نیست که شحنة فقط در مناطقی که به طور مستقیم اداره می گشت یافت می شد [۸۱]. گیرنده یک اقطاع «دیوانی» در حالی که وظایف واگذار شده حاکم را انجام می داد، اغلب اوقات شحنة هایی منصوب می کرد؛ ولی به طور کلی هر چند که در زمان سنجر اشارات مختلفی به وجود شحنة در ایالات شمال - شرقی شده، ولی اشاره بدانها در ایالات غربی بسیار کم است. چنین می نماید که حقوق شحنة از مرسومات محلی که بر طبق عرف و عادت وضع شده بود پرداخت می شده است.

در منابع، گاه گذاری هم به ضمان اشاره شده است. ضمان در کنار اقطاع «دیوانی» بود ولی در جایی که مقطع نظارت کاملی بر اداره عمومی ناحیه داشته و نیروهای مسلحی را به منظور استفاده در خدمت سلطان، در صورت لزوم، نگه می داشته، مقاطعه کار مالیات اغلب اوقات عهده دار جمع آوری مالیاتها بوده است. از اینها گذشته، مقاطعه مالیاتها توسط مقاطعه کار برای مدت محدودی مثلاً یک یا سه سال بوده است. تعداد و میزان این مقاطعه ها تا حدی کم بوده است. اکثر اشارات به آن مربوط به اوایل دوره سلجوقیان است که بیشتر مخصوص نواحی داخلی و یا حول و حوش عراق است. طغرل بیگ در سال ۱۰۵۶-۷/۴۴۸ بصره و اهواز را به ترتیب به مبلغ ۳۰۰۰۰ و ۶۰۰۰۰ دینار به هزار اسپ بن بانکیر به مقاطعه داد [۸۲]. در سال ۱۰۵۹/۴۵۱ مقاطعه کار عوض شد ولیکن در سال

۱۰۶۴/۴۵۶ بصره بار دیگر در دست هزار اسپ بود و در سال ۷/۴۵۹ - ۱۰۶۶ الپارسلان آن را همراه با واسط به ۳۰۰۰۰۰ دینار به مقاطعه داد. در سال ۱۰۵۹/۴۵۱ طغرل بیگ واسط را به مبلغ ۲۰۰۰۰۰ دینار به ابوعلی بن فضلان نامی به مقاطعه داد؛ و در سال ۱۰۶۳/۴۵۵ به همان مبلغ به یک مقاطعه کار دگر واگذار نمود. در سال ۱/۴۵۲ - ۱۰۶۰ و ۱۰۶۳/۴۵۵ طغرل بیگ بغداد را به مدت سه سال به مقاطعه داد؛ در سال اول به ۴۰۰۰۰۰ دینار و در نوبت دوم (به یک مقاطعه کار دیگر) به مبلغ ۱۵۰۰۰۰۰ دینار واگذار کرد. ملکشاه بصره را اول بار به یک یهودی به نام ابن علان و سپس در سال ۸۰/۴۷۲ - ۱۰۷۹ به خمارتگین به مقاطعه داد که سالانه ۱۰۰۰۰۰ دینار همراه با ۱۰۰ رأس اسب به او داد. خمارتگین با همدستی گوهر آیین شهنه بغداد، نقشه سقوط ابن علان را طرح کردند. ابن علان به نزد نظام الملک پناهنده شد. ولیکن چون خمارتگین و گوهر آیین شخصاً با نظام الملک دشمن بودند، لذا پیش سلطان از ابن علان سعایت کرده و او را قانع ساختند که وی را خفه کند [۸۳]. الپارسلان نیز فارس را به فضلویه رهبر شبانکاره به مقاطعه داد.

در ایام سلجوقیان قسمت اعظم گروههای قبیله‌ای تحت اداره مستقیم حکومت مرکزی نبودند. متلاً کردن و اعراب تحت سلطه حکام محلی و یا یک نفر مقطع بودند. بنابراین مسأله اداره مستقیم آنها مطرح نشد. این مسأله در خصوص قسمتهایی از طبرستان هم صادق بود. شبانکاره در فارس هم در قسمت اعظم این دوره تا زمانی که این منطقه موقتاً تحت سیطره جاوولی سقاو قرار گرفت، توسط رهبران خودشان اداره می‌شدند.

با توجه به تعداد و نفوذ، مهمترین گروه عشیره‌ای، ترا لمه بودند. ولی کنترل آنها به دلیل تعدادشان و روابط اولیه سلجوقیان با آنها، برای سلجوقیان مسأله ویژه‌ای شده بود. آنها در سرتاسر این دوره همیشه بسوی غرب در کوچ بودند. سیاست الپارسلان درباره آنها، بکارگیری‌شان در غارتهایی بود که در خارج از دارالاسلام صورت می‌گرفت و تعدادی از آنها را هم به طرف سوریه و آسیای صغیر راندند. مع الوصف بقیه آنها در ایالتی باقی ماندند که تسلط سلطان بر آنها مسجل شده بود. برخی از آنها به خدمت سلطان درآمدند ولی اثر آنان به صورت چادر نشین و نیمه چادر نشین باقی ماندند که در چراکشتهای زمستانی و

تابستانی در رفت و آمد بودند و به دنبال چراگشتهای تازه کوچ می کردند. تمرکز اصلی تراکمه بیشتر در عراق، جزیره، آذربایجان، گرگان و جوار مرو بود. این تمرکز در سرتاسر دوره سلجوقیان، الزاماً همیشگی نبود. قدرت سلطان تا زمان مرگ ملکشاه، کم و بیش، تراکمه را تحت سلطه خود درآورده بود. ضعف امپراتوری پس از مرگ او، و فروپاشی ملک که بوسیله تنش در سوریه ایجاد شده بود، آزادی آنها را برگرداند و در عرض دو یا سه سال، چند تن از آنها امارت-نشینهای مستقلی ایجاد کردند [۸۴]. این واقعیت که برخی از آنها جزو افسران سلطان بودند - مثلاً ایلغازی بن آرتوق که در سال ۴۹۵/۲ - ۱۱۰۱ از طرف محمد بن ملکشاه شهنه بغداد شده بود - در موقع زوال قدرت سلطان به آنها کمک کرد تا بلافاصله موقعیت خود را به عنوان شاهان منطقه‌ای تثبیت سازند.

تراکمه‌ای که در زمان سلطنت سنجر در گرگان و حول وحوش مرو ماندگار شده بودند تحت نظارت دیوان مرکزی خودشان بودند. مأموری که دیوان آنها را برعهده داشت نیز شهنه نامیده می شد. وظایف او در درجه اول حفظ نظم و آرامش و جلوگیری از هجوم قبایلی بود که به همسایگان آنها دست اندازی می کردند و نیز جمع آوری مرسومات چراگشت آنها و سایر مالیاتها برای دولت بود. در فرمانی که دیوان سنجر برای انتصاب اینانج بلکالغ جاندار بک به منصب شهنگی ترکمانان در گرگان صادر کرده مشخص شده که آنها طبقه ویژه‌ای هستند. جاندار بک در میان سایر وظایف خود، می بایست که برای هر یک از رهبران آنها بر طبق تعداد خانوار و پیروانشان، چراگاه و آب تعیین کند [۸۵].

غزان در جوار شهر مرو و در سرزهای امپراتوری خود را جزو پیروان ویژه سلطان به حساب می آوردند. کنترل آنها مشکل بود و روابط بین آنها و دیوان سنجر با مخالفت همیشگی بین امکان یافتگان و نیمه امکان یافتگان رنگ خورده بود. در موقع جمع آوری مالیات سالانه گوسفند از آنها، که به مطبخ سلطان پرداخت می کردند، تعدیاتی صورت می گرفت و همین مسأله موجبات شورش آنها را فراهم می ساخت. امرای سنجر او را وادار کردند که علیه آنها لشکرکشی کند سنجر این کار را کرد ولی از آنها شکست خورده و در سال ۵۴۸/۴ - ۱۱۵۳ اسیر غزان گردید؛ سه سال در اسارت آنها قرار داشت. گرچه بنظر می رسد که مأمورین سلطان در مدت این سه سال و در غیبت او مرتکب اشتباهاتی شده‌اند ولی مسأله به هیچ

وجه ساده نبوده است چرا که غزان از نظر تعداد زیاد بودند و بر نواحی امکان یافته تجاوز می کردند تا اینکه پس از مرگ سنجر در سال ۱۱۵۷/۵۵۲، قسمتهایی از خراسان و کرمان را مورد تاخت و تاز قرار دادند. سلطان در انجام وظایفش به عنوان قاضی و حافظ نظم عمومی و در تفویض این وظایف در ایالتها به مقطع، از طریق درگاه عمل می نمود. سلطان در انجام سایر وظایف خود از قبیل جمع آوری مالیات، از طریق دیوان مرکزی یعنی تشکیلات اصلی دیوانسالاری عمل می کرد. سلطان از طریق درگاه، که نظامی شده بود و مرکب از امرای ترک نژاد بود، در اختیار رعایای خود بود تا به تظلمات آنها رسیدگی کند؛ او در دیوان، که بیشترین مأمورین آن تاجیکیهایی بودند که سنن دیوانسالاری سلسله های سابق را به ارث برده بودند، به انحاء مختلف - یعنی بر سر جمع آوری مالیات - با رعایای خود تماس برقرار می کرد. او وظیفه خود را در دیوان به وزیر واگذار کرده بود که در اوج قدرت خود، بر تمام جنبه های دیوانی، چه دنیوی و چه مذهبی نظارت داشت و بالاتر از همه رئیس تشکیلات امور مالی بود. نظام الملک خود را مدار امپراتوری کرده بود. او می گوید که: «چون وزیر نیک روش باشد مملکت آبادان بود و لشکر و رعایا خشنود و آسوده و با برگ باشند و پادشاه فارغ دل، و چون بد روش باشد در مملکت آن خلل تولد کند که در نتوان یافت و همیشه پادشاه سرگردان و رنجور دل بود و ولایت مضطرب» [۸۶].

رابطه بین درگاه و دیوان مرکزی دقیقاً تنظیم نشده بود. حافظ و عامل برقراری رابطه بین آنها تا زمان زوال وزارت، خود وزیر بود. عمید الملک کندری وزیر طغرل بیگ، و نظام الملک هر دو مستقیماً به سلطان دسترسی داشتند؛ ولی چنانکه در بالا گفته شد، در زمان سلاطین بعدی، گویا امیر حاجب تا اندازه ای حایل بین آنها قرار گرفته بود. مادامی که وزیر روابط سلطان را با حکام خارجی و خلافت تحت نظارت داشت، تا حدودی به عنوان یک نفر مأمور درگاه عمل می کرد. وقتی که خلیفه در سال ۷/۴۷۹ - ۱۰۸۶ به ملک شاه و امرای وی بار داد، نظام الملک به نیابت از طرف او همراه امرا به خدمت خلیفه رسید. معمول بر این بود که در زمان جلوس خلیفه جدید، وزیر به نیابت از سوی سلطان سوگند وفاداری نسبت به خلیفه ابراز می کرد. مذاکرات در خصوص پیوندهای زناشویی هم با خلیفه، معمولاً توسط وزیر سلطان صورت می گرفت. وقتی که طغرل بیگ از دختر

خلیفه خواستگاری کرد عمیدالملک کندری به نیابت از سوی او این کار را انجام داد؛ و مذاکرات ازدواج دختر ملکشاه با خلیفه در سال ۴۷۴/۲ - ۱۰۸۱ نیز توسط نظام الملک انجام شد. به همین نحو کمال الدین ابوالبرکات درگزینی، وزیر سعودبن محمد، در ازدواج فاطمه خواهر سلطان با خلیفه در سال ۱۱۳۷/۵۳۱، وکیل او بود؛ و ضیاءالملک احمدبن نظام الملک که از سال ۱۱۰۷/۵۰۰ تا سال ۱۱۱۰ - ۱۱/۵۰۴ وزیر محمدبن ملکشاه بود، از طرف خواهر سلطان وقتی که او در سال ۱۱۰۹/۵۰۲ با خلیفه المستظهر ازدواج کرد، متولی او بود.

وقتی که وزیر به نیابت از طرف سلطان، محکمه مظالم برپا می کرد، وظایفی که انجام می داد بیشتر مربوط به درگاه بود تا دیوان به همین نحو، نظارت او بر نهاد مذهبی که به نیابت از سوی سلطان به او واگذار می شد ربطی به ریاست دیوانسالاری وی نداشت مگر اینکه اداره اوقاف مطرح می شد. او حق انتصاب قضاة، محتسبین، خطبا و یا سایر مأمورین رسمی نهادهای مذهبی را نداشت هر چند که سلطان در این باره با وی مشورت می کرد. یکی از مسائل اصلی نظارت وی بر نهاد مذهبی، احتمالاً جلوگیری از رخصت بوده است زیرا عقیده بر این بود که این مسأله ثبات سیاسی را تهدید می کند. سلاطین نخستین یعنی طغرل بیگ، الپ ارسلان، ملکشاه و محمدبن ملکشاه شدیداً سنی مذهب بودند و جزو فرقه حنفی محسوب می شدند. وزیر هم در اوایل این دوره یا شافعی و یا حنفی بود. کندری یکی از حنفیهای متعصب بشمار می رفت و دستور داده بود که از منابر مساجد شیعیان (رافضیان) و اشاعره را لعنت کنند. نظام الملک که یک نفر شافعی بود این عمل را از بین برد. در زمان سلاطین بعدی بر مسأله تسنن پافشاری زیادی نمی شد. انوشیروان بن خالد که در سال ۱۱۲۷/۵۲۱ وزیر محمودبن محمد و در سال ۱۱۳۴ - ۵/۵۲۹ وزیر سعودبن محمد شده بود یک نفر شیعی مذهب بود؛ و طبق گفته ابن اثیر، مجدالملک ابوالفضل براوستانی قمی مستوفی برکیارق در خفا یک نفر شیعی مذهب بوده است.

وظیفه اصلی وزیر به عنوان رئیس دیوان، ریاست بر امور مالی بود. این از وظایف او بود که منابع درآمد را تنظیم نماید و بدون لطمه وارد ساختن به رفاه کشاورزی، عایدات را افزایش دهد. او وظیفه داشت که درآمد دولت را در سطح بسیار عالی حفظ کند و درآمد کافی برای روزهای اضطراری داشته باشد.

درآمد امپراتوری از مالیاتهای عادی و غیر عادی و سایر منابع مختلف تأمین می‌شد. مالیاتهای عادی عبارت بودند از: (الف) مالیاتهای قانونی: یعنی خراج (مالیات ارضی)، مالیات مراتع، و جزیه (مالیات سرانه بر اساس تعداد اهل الذمه)؛ (ب) مالیاتهای غیر قانونی (مکوس)، از قبیل مالیاتهای اخذ شده از کالاهای، راهداریها و گمرکات و رسوم نظیر رسومی که بر حقوق مأمورین تعیین می‌شد. مالیاتهای فوق‌العاده مرکب از مالیاتهایی بود که برای مقاصد ویژه‌ای وضع می‌شد. اینها دو نوع بودند: مالیاتی که بر مالیاتهای پرداخت نشده افزوده می‌شد (یعنی بر آنهایی که از دادن مالیات خود کوتاهی کرده بودند و نیز بر مالیاتهای عقب افتاده و مسکوکات لب پریده و شکسته) که بر اثر گذشت زمان به صورت نوعی مالیات اصلی درآمد؛ و مالیاتهای اضافی که اغلب بار گرانی بر دوش مردم بود. از آنجا که نظام الملک بیان این مسأله را در سیاست‌نامه ضروری یافته بود که مالیاتها بایستی قبل از زمان محصول برداری خواسته نشود، لذا این طور استنباط می‌شود که این مالیاتها بایستی مکرراً پیشاپیش جمع‌آوری گردد - زیرا موجب مشکلات زیادی می‌شد. فرامینی که در رابطه با جمع‌آوری مالیات به مأمورین یعنی حکام ایالتی و سایرین صادر می‌شد شامل دستوراتی بود که بکرات بر مسأله میزان ثابت مالیاتها و جمع‌آوری آنها در موعد مقرر پافشاری داشت. مع ذلک چون تقویم و ارزیابی، اغلب اوقات براساس یک نوع دینار انجام می‌گرفت و براساس دینار رایج پرداخت می‌شد با احتساب تغییر نرخ یک دینار نسبت به سایر دینارها، احتمال داشت که مبلغ مالیات بدون بالا رفتن واقعی نرخ عادی دینار مربوطه، بالا رود.

مالیات ارضی (خراج) از سه طریق تقویم می‌شد، از طریق مساحت، به عنوان نوعی سهم متناسب مقاسمه، و یا بر اساس یک مبلغ ثابت (مقاطععه). این مالیات به صورت نقدی و جنسی پرداخت می‌شد. گفته شده که اسپارسلان مالیات خراج به صورت دو قسط سالانه وضع کرده بود. در کتاب اخبارالدولة السلجوقیه ضبط است که وی راضی به خراج اصل یعنی تقویم عادی و اصلی شده بود که مالیاتهای اضافی بدان افزوده نمی‌شد و یا اینکه میزان آن با احتساب نرخهای متغیر، بالا نمی‌رفت. مالیات مراتع به دو طریق بر چادر نشینان و یا نیمه چادر نشینان وضع می‌شد: ۱) براساس تعداد چادر و یا خانوار و یا براساس تعداد احشامی که

داشتند؛ ۲) و یا اینکه عشاير مالیات را یکجا می پرداختند. مالیات سرانه در زمان سلجوقیان از اقلام مهم عایدات بشمار نمی رفت. پس از اینکه الپارسلان انی را گرفت بیزانسیها متعهد شدند که جزیه بپردازند؛ و الپارسلان عمید خراسان را برای جمع آوری آن برگماشت. گفته شده که ملکشاه نیز از امپراتور بیزانس جزیه دریافت می کرد؛ ولی ماهیت هر دوی این پرداختها بیشتر شبیه باج بود تا جزیه واقعی.

ماهیت، طرز تقویم و جمع آوری مالیاتهای غیر قانونی در سرتاسر امپراتوری فرق می کرد. به علاوه مسأله وضع این مالیاتها با برخورد بین موازین مذهبی و عمل مالی مواجه می شد؛ گاهی اوقات برای جلوگیری از این برخوردها اقداماتی انجام می شد ولیکن هرگز نتایج نهایی بدست نمی آمد. ملکشاه دریافت مالیاتهای اضافی (قسمت و تقسیط) از مردم اصفهان را لغو کرد [۸۷]؛ علاوه بر آن او در سال ۱۰۸۶ - ۷/۴۷۹ دستور داد که مالیات مکوس تجار که انواع و اقسام کالاهای مختلف را در عراق و خراسان مبادله می کردند لغو گردد [۸۸]. او همچنین تمام مالیاتهای راهداری و خفرات را که در سرتاسر قلمرو وی از سیاحان گرفته می شد لغو کرد. محمد بن ملکشاه در موقع ورودش به بغداد در شعبان سال ۱۱۰۸/۵۰۱ تمام مالیاتهای مکوس، ضرائب، مالیاتهای بازاری، راهداری و سایر مالیاتهای مشابه را که در عراق و تمام ایالات وی وضع شده بود لغو کرد و دستورالعمل آن نیز بر سر بازارها آویخته شد. وقتی که او به اصفهان برگشت طبق عرف سابق مکوس را بار دیگر بر تجار بغداد تحمیل کرد؛ ولی در موقع بازگشت به بغداد بار دیگر لغو آن را تأیید نمود. از سوی دیگر، طغرل بیک مالیات مکوس و مصادره ماترك و میراث را رایج ساخت. محمود بن محمد بنابه توصیه وزیرش کمال الملک سمیرسی، تصمیم گرفت بار دیگر مکوس را در سال ۱۱۲۱ - ۲/۵۱۵ بر عراق تحمیل نماید ولی پس از قتل کمال الملک در سال بعد دستور داد، مکوس از کسی گرفته نشود و مالیاتهایی را که وزیرش بر تجار و دادوستد کنندگان بسته بود لغو کرد. مع هذا لغو آنها زیاد طول نکشید زیرا گفته شده، مسعود بن محمد در سال ۱۱۳۸ - ۹/۵۳۳ بار دیگر مالیات مکوس را برقرار کرد و دستورالعمل آن را بر سردر مساجد جمعه و بازارها آویخت.

گاه‌گذاری، آنهم در مواقع مخصوصی، یا در زمان وقوع بعضی از بلاهای

طبیعی، معافیت مالیاتی اعلام می‌شد. مثلاً، طغرل بیک وقتی که اصفهان را در سال ۱۰۵۱/۴۴۳ گرفت به مدت سه سال مالیاتها را لغو نمود. افرادی نیز نظیر اعضای جامعه مذهبی، گاه‌گاهی مورد مرحمت قرار گرفته و از پرداخت مالیات معاف می‌شدند.

مصادرات و جریمه‌ها منبع نسبتاً مهمی از عایدات را تشکیل می‌داد. طغرل-بیک در سال ۸/۴۴۹-۱۰۵۷ حدود ۱۰۰,۰۰۰ دینار و ۲۰,۰۰۰ دینار به ترتیب از یک نفر علوی و یک نفر یهودی در بصره مصادره کرد. گفته شده که در زمان الپارسلان مصادره‌ای صورت نگرفته، ولی پس از مرگ ملک‌شاه جریمه گرفتن از مأمورین معزول متداول شد. و این موازین قسمتی به خاطر وضع را کد روزافزون امور مالی و قسمت دیگر هم در نتیجه عدم درستکاری و فساد مأمورین دولتی بود. دسیسه و عدم امنیت از ویژگیهای حیات خدمات دولتی بشمار می‌رفت. افراد متنفذ و قدرتمند به خاطر دفاع از علایق شخصی و رویارویی با توطئه و دسیسه از سوی رقبایشان در آینده و یا عدم لطف سلطان بر ثروت خود می‌افزودند و نیز آنهایی که برای کسب مقامات بالا حرص می‌زدند به خاطر خریداری این مقامات بر ثروت خود اضافه می‌کردند. از طریق همین اعمال مفسدانه تعدادی از مأمورین، حتی به صورت موقتی هم که شده، صاحب دارایی هنگفتی شدند. ابوالقاسم انس آبادی درگزینی که بالاخره وزیر طغرل بن محمد شد، زمانی که وزیر علی بن عمر امیر حاجب محمد بن ملک‌شاه بود ثروت بر روی ثروت افزود. اشاره شده که سلطان در زمان مرگ علی بن عمر دستور داد که ۲۰۰,۰۰۰ دینار در میان دشمنان وی که از او شکایت کرده بودند توزیع کنند؛ ولی وقتی که این مبلغ از خزانه دریافت گشت توسط درگزینی تصاحب شد. بنظر می‌رسد که این شخص یکی از فاسدترین مأمورین سلجوقیان بوده باشد که مبالغ گزافی از راه مصادره و جریمه گردآوری کرده بود. بنداری می‌گوید که او قتلغ رشیدی استادالدار محمود بن محمد را ۱۱۰,۰۰۰ دینار جریمه کرد و نیز از یک نفر تاجر همدان ۳۰,۰۰۰ دینار و از رئیس همدان و رئیس تبریز به ترتیب ۲۰,۰۰۰ دینار و ۷۰,۰۰۰ دینار همراه با ۱۵۰,۰۰۰ دینار از تاج‌الدین دولت‌شاه بن علاءالدوله و مادر و وزیر او گرفت. خود خانواده بنداری نیز از دست درگزینی درامان نماند. او می‌گوید که عموی او عزالدین که در دیوان استیفای محمود بن محمد کار می‌کرد توسط محمود در ازای دریافت

۳۰۰۰۰ دینار از درگزینی، زندانی شد همچنین پدر و عموی دیگر بنداری به نام ضیاءالدین را نیز زندانی کرده و املاك آنها را مصادره نمود.

در زمان محمدبن ملكشاه فساد همه جا را فرا گرفت و مبالغ نسبتاً گزافی حیف و میل شد. بنداری می گوید که تعدادی از افراد متنفذ می خواستند منتخب آنها، به جای ابوهاشم رئیس وقت همدان، رئیس آنجا گردد. از این رو آنها حدود ۷۰۰۰۰ دینار به او جریمه بستند و از اطرافیان او نیز مبالغ گزافی دریافت کردند. محمدبن ملكشاه، انوشیروان بن خالد را که بعدها خازن او گردید، برای جمع آوری پول گسیل داشت. پس از اینکه انوشیروان پول مزبور را به خزانه سلطان واریز کرد به او گفت که توطئه ای علیه ابوهاشم چیده شده است. محمد در نتیجه آن بار دیگر او را رئیس همدان کرد و هدایا و ردای احترام برای او فرستاد [۸۹]. راوندی این رویداد را به شرح نسبتاً متفاوتی بیان می کند. او می گوید که ضیاءالملک احمدبن نظام الملک وزیر محمد تصمیم گرفت که علیه او توطئه بچیند. از این رو به سلطان ۵۰۰۰۰ دینار داد تا او را تسلیم وی کند ولی ابوهاشم که این مسأله را فهمیده بود به اصفهان آمد و ۸۰۰۰۰ دینار به سلطان عرضه کرد تا در قبال آن ضیاءالملک را تسلیم او نماید [۹۰].

گفته شده که زین الملک ابوسعیدبن هندو که در سال ۵/۴۹۸ - ۱۱۰۴ در زمان وزارت سعدالملک ابوالمحاسن آوجی مستوفی شده بود، یکی از افراد بسیار فاسد زمان خود بود. و وقتی که سعدالملک در سال ۱۱۰۷/۵۰۰ بقتل رسید محمدبن ملكشاه او را دستگیر ساخته و مدت دو سال زندانی اش کرد. او بار دیگر بکار مشغول شده و وزیر محمد گردید. ولی در سال ۱۳/۵۰۶ - ۱۱۱۲ تعدادی از اسرا علیه او دسیسه کرده و به سلطان گفتند که اگر او را تحویل آنها دهد ۲۰۰۰۰ دینار از دارایی وی را تحویل سلطان می دهند. سلطان پذیرفت؛ امیری از اسرا او را تحویل گرفته و بقتل رسانید و اموالش را تالان کرد. وقتی که سنجر، محمدبن فخرالملک بن نظام الملک را که از سال ۱۱۰۶/۵۰۰ تا ۱۱۱۸/۵۱۱ وزیر او بود، دستگیر ساخت دریافت که حدود ۱۰۰۰۰۰ دینار پول نقد و جواهرات و سایر املاك در اختیار اوست [۹۱].

منابع دیگر درآمد، پولهایی بود که از فروش مناصب (گرچه این مناصب مثل زمان آل بویه به مزایده گذاشته نمی شد) و نیز هدایای افرادی تأمین می شد

که می‌خواستند از آن طریق طرف توجه سلطان قرار گیرند؛ احتمال دارد که این درآمد و نیز مصادره‌ها و جرایم در بیشتر مواقع به خزانه خصوصی سلطان واریز می‌شده است نه خزانه عمومی. فخرالملک بن نظام‌الملک وقتی که در سال ۱۰۹۵/۴۸۸ به برکیارق ملحق شد و وزیر او گردید هدایای زیادی از قبیل چادر، اسلحه، جواهر آلات، اسبهای عربی، پرندگان شکاری، و یک زرادخانه به او تقدیم کرد. به همین نحو، برکیارق پس از آنکه محمد بن ملک‌شاه را در سال ۱۱۰۱/۴۹۴ شکست داد و اسیر نمود وزیر او مؤیدالملک بن نظام‌الملک موافقت کرد که او را در ازای ۱۰۰۰۰۰ دینار طلا وزیر خود نماید؛ ولی سلطان جدید بعدها از تصمیم خود عدول کرد و قبل از اینکه این کار انجام گیرد، او را بقتل رسانید [۹۲]. و نیز گزارش شده که ضیاءالملک احمد برادر شمس‌الملک عثمان بن نظام‌الملک وزیر محمد بن ملک‌شاه، ۲۰۰۰۰ دینار به او داد تا وی را به جای انوشیروان بن خالد عارض جیش نماید. احتمالاً سلاطین و وزرای آنان مبالغ هنگفتی در ازای واگذاری ردای افتخار و الطافهای مشابه، دریافت می‌کرده‌اند.

حکام مختلف محلی به سلجوقیان باج و خراج می‌پرداختند ولی این مسأله یکی از منابع منظم درآمد محسوب نمی‌شد. در زمان طغرل‌بیک یعنی زمان متقدم توسعه، حکام محلی وجوه مختلفی به غزان تأدیه می‌کردند؛ این وجوهات همسان گذشته، خراجهای منظمی برای عایدات نبود بلکه حقوقی بود برای مزدورانی که طبیعتاً پس از رفتن غزان از ناحیه پرداخت آن قطع شده بود. بعدها به محض اینکه قدرت سلجوقیان افزایش یافت و آنها قدرت حکام محلی را کاهش دادند و منقاد خود ساختند از شرایط انقیاد آنها یکی هم پرداخت مبلغی پول بود. ولیکن اثر حکام محلی در جای خود، البته اگر مناطق سابق خود را همچنان تحت سلطه داشتند، در نظام اقطاع تحلیل رفتند. در ادوار بعدی باج و خراج ناهمداری بر یک حاکم مجاور نیز تحمیل می‌شد. مثلاً ملک‌شاه یک باج سالانه ۴۰۰۰۰ دیناری بر حاکم شیروان تحمیل کرد ولی این باج به‌طور منظم پرداخت نشد؛ [۹۳] و سنجر زمانی که در سال ۱۱۱۶ - ۱۷/۵۱۰ غزنه را گرفت یک باج سالانه ۲۵۰۰۰۰ دیناری بر بهرام‌شاه تعیین نمود.

بالاخره درآمدی نیز از املاک خصوصی سلطان حاصل می‌شد که در قسمت‌های مختلف امپراتوری نظیر، اراضی، قناتها و مستغلات در شهرها، در تملکش بود.

اشاره‌ای بر وسعت این املاک و یا درآمد آنها نشده است. در شهر کوفه متصرفات خصوصی سلطان در سال ۴۵۲/۱۰۶۰ سالانه به ۴۰۰۰۰ دینار مقاطعه داده شد. معلوم نیست که آیا درآمد املاک خصوصی سلطان به خزانه شخصی او واریز می‌شده و یا به خزانه عمومی مملکت. چنین می‌نماید که مادامی که درآمدها جمع‌آوری می‌شد و املاک توسط عمال دیوان استیفای ممالک اداره می‌گشت، این عایدات به خزانه عمومی مملکت پرداخت می‌شده است.

مهمترین قسمت پرداختی از عایدات، پرداخت حقوق ارتش ثابت و هزینه لشکرکشی‌های نظامی بود. دیگر، هزینه دربار و درباریان بود که مالیات‌های ویژه نظیر تدارک گوسفند برای آشپزخانه‌های سنجر از سوی غزان، فقط یک قسمت آن را دربر می‌گرفت. در این میان احتمالاً مالیات‌های ویژه کم اهمیت دیگری نیز وجود داشته است. پارچه برای تهیه خلعت‌ها و تأمین نیازهای درباری و نیز ارتش. بخشی از آن از طریق وضع مالیات بر پیشه‌وران به صورت دریافت جنس و یا بکارگیری آنها برای درگاه و یا دیوان به عنوان یک قسمت و یا تمام مالیات آنها، تأمین می‌شده است. مع هذا در بعضی موارد چنین می‌نماید که این کار در مقابل پرداخت پول انجام می‌شده است. ابن بلخی در فادسنامه می‌گوید که بافندگان کازرون اغلب اوقات به خاطر دوختن لباس که تحویل آنها توسط افراد مطمئن انجام می‌شود و دلالت آن را تعیین می‌کنند، از دیوان مساعده دریافت می‌نمایند [۹۴].

مأمورین جز موقعی که اقطاع به آنها واگذار می‌شد، رسوم و مرسومات دریافت می‌کردند که مستقیماً به آنها داده می‌شد و در بعضی موارد توسط خود آنها گردآوری شد و به دیوان داده نمی‌شد، هر چند که جزو تقویمهای درآمد محسوب می‌گشت.

در میان هزینه‌های ضمنی ولی منظم، مستمریها و نان‌پاره‌هایی بود که به سادات و دیگر اعضای جامعه مذهبی داده می‌شد و نیز صدقاتی بود که سلطان در ماه رمضان می‌داد. مثلاً در زمان الپارسلان سالانه ۱۰۰۰۰ دینار در بلخ، مرو، هرات، نیشاپور و ۱۰۰۰۰ دینار در دربار وی صرف می‌شد. ملک‌شاه و سنجر در عرضه صدقات و هدایا دست و دل باز بوده‌اند. گفته شده که یک بار سنجر قسمت اعظم موجود خزانه خود و بالغ بر ۷۰۰۰۰۰ دینار طلا در خلال پنج روز بخشیده، درحالی که قیمت اسبان و جامه‌هایی که بخشیده بیش از اینها بوده است.

عایدات دولتی در زمان ملکشاه یعنی زمانی که امپراتوری به غایت وسعت، ثبات و آبادانی خود رسیده بود افزایش یافت. پس از آن روبه کاهش نهاد که قسمتی به دلیل خارج شدن بخشی از مناطق از تحت نفوذ حکومت مرکزی و قسمت دیگر به خاطر رشد بی ثباتی بوده است. برقراری موازنه بین نظم و بی نظمی در همه ایام متزلزل بود و از این رهگذر رفاه محلی همواره دستخوش تغییرات سریعی می گردید. بعنوان مثال قسمتی از فارس که بر اثر تالانهای شبانکاره فرو پاشیده و بی نظم گردیده بود در زمان جاولی ساقاو به رفاه نسبی دست یافت. حمدالله مستوفی که چندین سال به عنوان مستوفی در خدمت ایلخانان بود و گزارش جالبی از وضع اقتصادی ایران در سالهای پسین ایلخانی عرضه کرده، می گوید که درآمد فارس در زمان سلجوقیان ۲,۳۳۵,۰۰۰ دینار رایج بوده و حال آنکه این درآمد در زمان او به ۲۸۷,۱۲۰۰ دینار رایج رسیده بود [۹۵]. طبق گفته مستوفی درآمد عراق عجم در زمان سلجوقیان ۲۵,۲۰۰,۰۰۰ دینار و اندی بوده [۹۶] در حالی که این درآمد در زمان او به ۳۵۰,۰۰۰ دینار رایج کاهش یافته بود [۹۷]. او با استفاده از مساله گمشده ملکشاهی می گوید که کل درآمد ملکشاه ۲۱۵۰,۰۰۰ دینار طلا بود که بالغ بر ۵۰۰,۰۰۰ دینار رایج می شد [۹۸]. عالی رنم افت و تنزل بهای سکه، این رقم تا حدی غیر ممکن بنظر می رسد زیرا کل درآمد دنیای اسلامی در زمان متقدم عباسیان نزدیک به ۲۵ میلیون دینار شده بود [۹۹].

آنچه را که ملکشاه در زمان سلطنتش اندوخته بود جانشینان او برباد دادند. وقتی که ترکان خاتون پس از اعلام سلطنت پسرش محمود، به اصفهان رفت تمام ذخایری را که جمع آوری شده بود توزیع کرد؛ و وقتی که بر لیارق اصفهان را محاصره کرد، خزانه را خالی نموده و طلاها را بدون مضایقه بین امرا و ارتش ثابت تقسیم کرد. بر کیارق بارها به خاطر پول به مخمصه افتاد. وقتی که ابوالمحاسن- دهستانی در سال ۴۹۳/۱۱۰۰ - ۱۰۹۹ به وزارت منصوب شد، بولی در خزانه وجود نداشت و زمانی که بر کیارق در سال ۴۹۴/۱۱۰۱ به بغداد رسید بولی نداشت از این رو دست کمک به سوی خلیفه دراز کرد؛ پس از مذاکرات چندی، خلیفه برای او ۵۰۰,۰۰۰ دینار فرستاد.

در زمان محمدبن ملکشاه وضع امور مالی تا حدی بهبود یافت. بنداری می گوید که در نزد عمویش تفضیلی پیدا کرد که نشانگر این بود که خزانه محمد

به غیر از زیورآلات زرین، جواهرات، و جامه های زردوز و نقره دوز، حاوی ۱۸۰۰۰۰۰۰ دینار بود. مع الوصف این ترمیم خزانه چند صباحی بیش نبود؛ در آغاز سلطنت محمود بن محمد خزانه ای را که از پدرش به ارث برده بود بوسیله پیروانش خالی شد. بنداری می گوید که یک بار محمود و مأمورین حتی پول روزانه اشربه خود را نداشتند. از این رو تعدادی از صندوقهای خالی خزانه را پیش مشروب فروشی فرستادند تا در قبال آن مشروب برای آنها بفرستد. یک بار دیگر هم محمود بن محمد خازنش را که یک زمانی در خدمت پدرش بود خواست و از او عطریات درخواست نمود. خازن برای تهیه آن چند روز مهلت خواست. پس از چند روز سی مثقال عطر (هر مثقال معادل با ۳/۴ گرم بود) آورد. محمود به او گفت: «بگو ببینم در خزانه پدرم چقدر عطر بکار می رفت». او جواب داد: «در قلعه اصفهان در ظروف طلائی، نقره ای و بلورین و ظروف چینی نزدیک به ۱۸۰ رطل (هر رطل ۱۴۰ مثقال بود) جود داشت و حال آنکه ما در خزانه «مزرعه مان» بیش از ۳۰ رطل نداریم [۱۰۰].»

خزانه مسعود بن محمد نیز اغلب اوقات خالی بود. او عادت داشت که عایداتی را که از نواحی دوردست جمع آوری می شد در یک آن بین حضار و ملازمین خود تقسیم کند. کمال الدین محمد الحسین وزیر او سوءاستفاده ها را در امور مالی از بین برد و جمع آوری و پرداخت مالیاتها را سر و صورتی داد و اعمالی را که مورد غفلت قرار گرفته بود احیا کرد. او در خلال این کار تمام کلاشیا و کلاه برداریهای مأمورین و دیگران را از بین برد؛ او همچنین سعی کرد قدرت امرا را درهم شکسته و از اعمال ناشایست آنها جلوگیری نماید. او در این رهگذر به کامیابیهای دست یافت و در جمع آوری منظم مالیاتها توفیق زیادی پیدا کرد ولی بالاخره مخالفت او با امرا به بهای جاننش تمام شد. چنین می نماید که او در قبال تحویل ارباب عزالملک بن طاهر بن محمد بروجردی که بعدها وزیر قراسنقر شد مبلغ ۵۰۰۰۰۰ دینار به او پیشنهاد رشوه کرده باشد [۱۰۱]. ولی عزالملک قبول نکرده است؛ از این رو کمال الدین، مسعود را از قراسنقر ترسانیده و امیر بوزآبه را از فارس فرا می خواند تا به توسط او قراسنقر را ساقط کنند. مع هذا بوزآبه به شدت واکنش نشان داد؛ او هم سلجوقشاه بن محمد را فرا خوانده و تدارک گرفتن فارس را از دست بوزآبه و تحویل آن را به سلجوقشاه، فراهم کرد. داود و اتابک او ایاز که از پیروان

قراسنقر بودند نیز به آنها ملحق شدند. قراسنقر در حالی که با یک قشون ۱۰۰ نفری همراه با دو نفر از ملکه‌های آذربایجان راه افتاده بود به همدان رسید و از آنجا عزالمملک بروجردی را همراه با اتمام حجتی به نزد مسعود فرستاد که کمال‌الدین یا بایستی بقتل برسد و یا به آنها تحویل داده شود؛ مسعود مجبور به تسلیم شد و کمال‌الدین در سال ۵۳۳/۱۱۳۹ به دست آنها بقتل رسید. قراسنقر در حالی که عزالمملک بروجردی را وزیر مسعود ساخته بود به فارس برگشت. او بعد از تصرف متصرفات این ایالت، آن را به سلجوقشاه برگرداند و به آذربایجان برگشت. مع هذا بوزآبه کمی پس از این واقعه فارس را بار دیگر تسخیر کرد.

از سلاطین متأخر، فقط سنجر بود که تا حدی خزانه نسبتاً پر و ارزشمندی داشت که حاوی چیزهای نایاب و گرانبهائی نظیر گردنبند، مروارید، حلقه و آویزهای نفیس و سایر جواهرات و کیسه‌ها و صندوقهای پر از پول و جامه‌های نفیس بود. جواهرات او در چلیکهای ممهور نگهداری می‌شد.

دیوانی که وزیر در رأس آن قرار داشت و دیوان اعلا نامیده می‌شد دارای چهار دیوان عمده بود:

- ۱- دیوان انشاء و طغرا که اغلب دیوان رسائل و یا دیوان انشاء نامیده می‌شد؛
- ۲- دیوان الزمام و الاستیفاء (که معمولاً دیوان استیفاء ممالک نامیده می‌شد)؛
- ۳- دیوان اشرف ممالک؛
- ۴- دیوان عرض.

دیوان انشاء در درجه اول با مسأله نظارت بر، آیند و روند مکاتبات و تمام فرامین انتصابات مقامات مختلف دولتی از قبیل اقطاع «دیوانی» که به توسط این دیوان تهیه و صادر می‌شد، سروکار داشت. رئیس آن طغرابی نامیده می‌شد. طبق گفته بنداری شرط عمده این مقام دارا بودن خط بسیار عالی (خط القوسی) بوده است [۱۰۲]. همچنین از آنجا که به قالب ادبی اهمیت زیادی داده می‌شد طغرابی اغلب اوقات در سبک ادبی استاد بود چنانکه این مسأله در مورد مؤبدالدوله - منتجب‌الدین بدیع اتابک جوینی رئیس دیوان انشای سنجر صادق بود. از اینها گذشته از آنجا که این مقام سنگ بنای وزارت محسوب می‌شد و صاحب آن در غیاب وزیر، نایب او بشمار می‌رفت لذا لازم بود که طغرابی ناری بالاتر از ناری یک نفر خوشنویس انجام دهد.

دیوان استیفای ممالک با محاسبه عایدات، ارزیابی مالیات، جمع‌آوری آن و هزینه‌ها سروکار داشت؛ رئیس آن مستوفی الممالک نامیده می‌شد. اطلاعات مفصلی راجع به رویه واقعی این دیوان در زمان سلجوقیان [۱.۳] و یا روابط آن با دیوان اشراف ممالک در دست نیست. این دیوان احتمالاً به‌دوایر فرعی دیگری که آنها هم دیوان نامیده می‌شد تقسیم می‌شده است: یعنی دیوان معامله و قسمت که گویا در میان چیزهای دیگر با مقاطعه مالیات سروکار داشته است. امپراتوری، تا آنجایی که کنترل مستقیم دیوان مرکزی به شکل اقطاع «دیوانی» وجود داشت به مناطق مالیاتی تقسیم می‌شد که در رأس هر کدام از آنها یک نفر مستوفی یا عامل قرار داشت. صورت مالیات در دیوان استیفای ممالک تهیه می‌شد و به مستوفی ایالتی که میزان مالیات ناحیه را تعیین می‌کرد و مسؤول هزینه محلی عایدات در زمینه نان‌پساره‌ها، مستمریها و حقوق بود، فرستاده می‌شد. جمع‌آوری مالیات توسط عمال محلی و زبردستان آنها محصلین و متصرفان انجام می‌شد. در جمع‌آوری مالیات ظلم و ستم و تعدی عمل غیر ممکن نبود؛ و میزان مالیاتی که تعیین می‌شد اغلب اوقات به‌خزانه واریز نمی‌شد [۱.۴]. جمع‌آوری مالیات در اقطاعهای «دیوانی» و حکومت‌های ایالتی به‌طور کلی بر ذمه مقطع یا حکام ایالتی بود که برای خود دیوان مخصوصی داشتند. مقطعها و حکام ایالتی به‌طور نظری قدرت تغییر میزان مالیات را نداشتند ولی آنها عملاً اختیارات زیادی در این نوع مسائل داشتند و دیوان اشراف ممالک هم نظارت مؤثری بر آنها نداشت.

پس از سلطنت ملک‌شاه اکثر نواحی امپراتوری از نظارت مستقیم دیوان مرکزی خارج شد. وقتی که سنجر در سال ۵۱۳/۲۰ - ۱۱۱۹ محمود بن محمد را به‌عنوان حاکم ایالات غربی ایران ابقا کرد هیچ نوع زمینی تحت نظارت دیوان وی وجود نداشت زیرا سنجر اکثر این اراضی را به طغرل بن محمد و سلجوق‌شاه بن محمد و امرای مختلفی که در مناطق دیگر دارای املاکی بودند واگذار کرده بود؛ طبق گفته بنداری تنها منبع درآمدی که برای دیوان محمد باقی مانده بود مصادره اراضی بود. کار اصلی دیوان اشراف ممالک ممیزی معاملات مالی بود. رئیس آن مشرف الممالک نامیده می‌شد. چنین می‌نماید که نظام الملک با دیوان اشراف ممالک به صورت ایده‌آلی اعمال نظارت و بررسی این دیوان به‌طور کلی، البته نه به‌مسائل مالی آن، روبرو شده است. مع الوصف بنظر می‌رسد که مشرف عملاً فقط با امور مالی

سروکار داشته است. همانطوری که نواحی و مستوفی ایالتی وجود داشت نواحی و مشرف ایالتی هم وجود داشت. وظیفه مشرف ایالتی عبارت بود از:

... و رفع و دخل و خرج همه زیر قلم خویش دارد و املاك و مستغلات سلطانی و مال خراج و خزانت و غلات عشر و ارتفاعات و مرسومات جمله معلوم دارد و هرج تازه شود، از وجوه دخل و خرج اندك و بسیار آن را در علم خود دارد و از قلم فرو نگذارد چنانکه یک درم سیم و یک سن بار از وجوه دخل بی علم او نباشد و بی قلم او خرج نیفتد و در سرای ریاست هرج رود از مجامع و قسم تقسیطات و تغییر و تبدیل پیش چشم آرد و هیچیز پوشیده نگذارد و از سرای حزب و مهر و سکه و عیار هر کوره با آگاهی باشد و در اسواق قصبه و رستاق مقدمان اسواق و زعماء نواحی بی علم او هیچ شغل نگزارند و نایبان هشیار و کاردان گمارد تا بر آنچه رود واقف بود و از شغل کارفرمایان و عمارت و زراعت باخبر بود و از تخم و عوامل و حزر و مکایلت تفحص کند و اندك و بسیار او پیش خاطر روشن دارد و پیوسته جریده مهذب و نسختی مصصح و روشن مشتمل بر ذکر کمیت اعمال و کیفیت احوال بر دست دارد تا به وقت سؤال از عهده جواب بیرون تواند آمد و به جای درماندگی طاعنی مجال نیاورد و از شغل مؤدیان و دهاقین و رعایا برمی رسد تا عمال و متصرفان و اصحاب قلم و گماشتگان بدیشان طمع بی وجه نکنند و حملی زیادتی نکنند [۱۰۵].

از این نوشته برمی آید که مشرف با نظارت بر جمع آوری و پرداخت مالیاتها و با آنچه که آن را تحت تأثیر قرار می داده سروکار داشته است. از آنجا که رفاه امپراتوری متکی بر بهبود کشاورزی بود و چون گرفتن مالیات بیش از اندازه به خرابی حومه ها می انجامید و در نهایت منجر به فرار دهقانان می شد، او در خصوص امور کشاورزی اختیارات تامی داشته است. اینکه گزارش مشرف در خصوص اعمال مأمورین و یا دیگران در ناحیه تحت اختیارش به چه صورت و به چه نحوی بوده معلوم و مشخص نیست؛ و در باب اینکه حضور او در تقلیل فساد و تعدی مؤثر بوده دلیل قاطعی وجود ندارد. دیوان اشراف و مشرفان ایالتی به دیوان اوقاف هم نظارت داشته اند هر چند که این دیوان به طور معمول در تصدی قاضی بوده است؛ این نظارت از آنجا ناشی شده که دیوان اوقاف در جمع آوری و هزینه وجوه دست داشته است.

چهارمین دایره دیوان اعلاء، دیوان عرض بود که عارض العیش (یا صاحب دیوان عرض) در رأس آن قرار داشت. دفترها و اسناد نظامی اقطاع «نظامی» در

این دیوان نگهداری می‌شد و هر چیزی که در رابطه با ارتش ثابت و امرا بود تحت نظر آن بود. این دیوان همچنین با گمارش و گردآوری و سان دیدن قشون قبل از لشکر کشیها سروکار داشت. تا پایان سلطنت ملک‌شاه عارض جیش عضوی از اعضای دیوانسالاری محسوب می‌شد. بعدها این مقام از آن امرای ترک‌نژاد شد. وزیر دست کم بصورت نظری هم که شده از طریق دیوان عارض بر ارزش مالی اقطاع «نظامی» نظارت می‌کرد؛ ولی او بر واگذاری آنها نظارتی نداشت. غیرمحمول بنظر می‌رسد که اقطاع «دیوانی» جز در مواقع استثنایی تحت نظر این دیوان بوده باشد؛ و نیز احتمال نمی‌رود که وزیر به‌توسط عارض جیش بر واگذاری آنها نظارت می‌کرده است هر چند که نظام‌الملک در اوج قدرتش بدون شک این واگذاریها را تحت نظر خود داشته است. وزرای دیگر هم گاه‌گداری یک چنین قدرتی را اعمال می‌کردند. مثلاً اشاره شده که عز‌الملک طاهر بن محمد البروجردی، وزیر مسعود بن محمد بعضی از ایالتها را به‌طور مستقل از مسعود واگذار می‌کرد؛ و کمال‌الدین محمد بن الحسین که تلاش عقیمی را برای اصلاح تشکیلات مالی از خود نشان داد، به‌امرا بر طبق تعداد قشون آنها نان پاره و اقطاع واگذار کرد. نظام‌الملک یادآوری کرده که هر دو و سه سائی عمال و مقطعان را بدل باید کرد تا ایشان پای سخت نکنند و حصنی نسازند. مع‌الوصف دیوان اغلب اوقات قدرت چنین عملی را نداشته است.

رؤسای دوائر دیوان اغلب دارای نائبی بودند که در موقع غیبت آنها در زمان لشکر کشیها و یا مأموریت‌های سلطان از طرف آنها کار می‌کردند. ابوالقاسم- انس آبادی در گزینی را سنجر در سال ۵۲۶/۱۱۳۲ وزیر طغرل بن محمد کرد و ضمناً وزارت خودش را هم به‌او واگذار نمود؛ او همراه طغرل در عراق باقی ماند و نائبی برای خود در دربار سنجر انتخاب کرد. این مسأله یک حالت استثنایی بود. مع‌هذا تعدد مقامها که نظام‌الملک آن را در سیاست‌نامه تقبیح کرده، غیر معمول نبوده است. در دوائر مختلف دیوان یک عده مأمورین دون پایه و کتاب نیز وجود داشتند. انتخاب رؤسای دوائر دیوان و مأمورین دون پایه عملاً در دست وزیر بود که سقوط او سقوط ملازمان و حامیان او را نیز در پی داشت.

حیثیت و نفوذ وزارت پس از مرگ نظام‌الملک رو به کاهش رفت و سلطان مستقیماً با رؤسای دوائر مختلف رابطه برقرار نمود. مجد‌الملک ابوالفضل براوستانی

مستوفی برکیارق، فخرالملک بن نظام الملک وزیر معروف را تحت نفوذ خود درآورد و در تشکیلات دیوانسالاری از مأمورین بسیار متنفذ گردید.

هر چند که وزیر رئیس دیوانسالاری بود و وظایف او اصلاً اداری بود ولی با وجود این در ایام لشکرکشیهای نظامی سلطان را همراهی می کرد. از این رو نظام الملک در اکثر لشکرکشیهای الپارسلان همراه او بود؛ و الپارسلان در سال ۱۰۷۱ - ۲/۴۶۴ او را در رأس نیروی عظیمی به فارس گسیل داشت که در آنجا فضلویه رهبر شبانکاره را تارو مار کرد. خطیرالملک ابومنصور میبیدی زمانی که وزیر محمد بن ملکشاه بود، وقتی که برکیارق در سال ۱۱۰۲/۴۹۵ اصفهان را محاصره کرده بود برای دفاع یکی از دروازه های شهر گسیل شد؛ ولیکن او دست از کار خود کشیده و به میبید رفت. چنین می نماید که وزیر، نه سلطان، گاه گذاری لشکرکشی نظامی راه می انداخته است. مثلاً نظام الملک در سال ۱۰۹۲/۴۸۵ پس از اینکه شنید حسن صباح الموت را گرفته، لشکری برای تسخیر آنجا فرستاد؛ همچنین مختص الملک ابونصر احمد کاشی وزیر سنجر در سال ۱۱۲۶/۵۲۰ لشکری علیه اسماعیلیان ترشیز و بیهق گسیل داشت.

حقوق وزیر احتمالاً به توسط اقطاع پرداخت می شده است. ابن خلکان می گوید که در زمان سلجوقیان بزرگ دهیک تولیدات زمین به عنوان اقطاع به وزرای آنها واگذار می شد [۱۰۶]. اگر این طور باشد پس این نوع اقطاع آشکارا با اقطاع «دیوانی» و «نظامی» فرق داشته است. وقتی که ابوالمحاسن بن کمال الدوله نائب رئیس دیوان رسائل و دیگران نظام الملک را در پیش روی ملکشاه به حیف و میل عایدات متهم کرد او پذیرفت که دهیک دارایی ملکشاه را که گویا برای ارتش ثابت، خیرات، هبه ها و اوقاف بکار می رفته، دریافت کند. این داستان می تواند گواهی بر صحت گفته ابن خلکان باشد. اگر این طور باشد پس این نوع واگذاریها، به این دلیل به وزیر تخصیص می یافت، البته در مقابل حقوق او، تا او بتواند هزینه مقام خود را نظیر عرضه خیرات و هدایا و فراهم ساختن نان پاره برای اعضای جامعه مذهبی و دیگران فراهم سازد. و نیز بایستی یادآوری کرد که مناطقی که تحت اداره مستقیم دولت مرکزی بوده، احتمالاً قسمتهای اعظم امپراتوری را تشکیل نمی داده و بنابراین مبلغی که منظور نظر بوده در نظر ول قابل اعتنا بنظر نمی رسیده است.

به اکثر وزراء نیز قطعه زمینهایی واگذار می شد ولی این واگذاریها آیا به عنوان املاک شخصی و یا در ازای حقوق آنها بوده یا نه؟ معلوم نیست. بعضی موارد این واگذاریها با اقطاعهای «نظامی» و «دیوانی» فرق می کرده، چرا که گیرنده آن تعهدی نداشت که برای سلطان قشون تهیه نماید؛ و از اینها گذشته او در اقطاع خود زندگی نمی کرده است. با وجود این از آنجا که نگهداری قشون خصوصی توسط افراد متنفذ یک قاعده کلی بود لذا تولیدات این اقطاعات بیشتر برای نگهداری قشون بکار می رفته است.

یکی دیگر از منابع ثروت وزیرمصادرهها و جرایم بود. از اینها گذشته، چون او یکی از افراد متنفذ اسپراتوری بشمار می رفت، آنهایی که، چه در مرکز و چه در ایالات، خواهان مقام بودند و آنهایی که می ترسیدند موجبات رنجش سلطان را فراهم سازند، روبه سوی وزیر می آوردند تا حمایت او را جلب کنند. عمیدالملک کندی پس از ناکامی در خصوص جایگزین کردن سلیمان بن چغری - بیگ بر تخت سلطنت، و با آگاهی از این مسأله که حسادت نظام الملک تحریک شده و نقشه ای برای دستگیری او کشیده، درصدد برآمد که با نظام الملک آشتی کند. کندی در محرم سال ۴۵۶ / دسامبر ۱۰۶۳ - ژانویه ۱۰۶۴ به نزد نظام الملک رفته و بسته دستمالی را که حاوی ۵۰۰ دینار بود تقدیم او کرد. این کار برای او عافیتی به ارمغان نیاورد چرا که کمی بعد بقتل رسید. وقتی که ملکشاه در سال ۴۷۶/۴ - ۱۰۸۳ ابوالمحاسن بن کمال الدوله را پس از عدم موفقیت وی در سقوط نظام الملک گرفته و کور ساخت، کمال الدوله مبلغ ۲۰۰۰۰۰ دینار تقدیم نظام الملک کرد [۱۰۷]. این مسأله نشان می دهد که در مبلغ پولی که بدین ترتیب دست بدست می گشت افزایش قابل توجهی رخ داده است. وقتی که بنی جهر که وزارت خلیفه را داشت در سال ۴۹۳ / ۱۱۰۰ - ۱۰۹۹ مورد بی مهری قرار گرفت دارای او بفروش رفت و عایدات او به مؤیدالملک بن نظام الملک وزیر محمد بن ملکشاه واگذار گردید. هنگامی که محمد بن ملکشاه توسط برکیارق کشته شد، دارای او بوسیله اعز ابوالمحاسن دهستانی وزیر برکیارق غصب گردید. وقتی هم که او در سال ۴۹۵ / ۲ - ۱۱۰۱ بقتل رسید، ثروت وی بین جانشین او در وزارت یعنی خطیرالملک ابومنصور میبیدی و سلطان تقسیم شد. در زمینه مصادره یکی از فعالترین وزرا کمال الدین ابوالبرکات درگزینی بود. و نیز اشاره شده که شمس الملک بن -

نظام الملک که در سال ۵۱۶ / ۳ - ۱۱۲۲ وزیر محمود بن ملک‌شاه شده بود به مردم ستم زیادی می‌کرد و آنها را جریمه می‌نمود و در نتیجه مورد لعن و نفرت همگان بود.

خود وزیر هم برای احراز و عودت تفقد و ملاطفت سلطان مبلغ گزافی خرج می‌کرد و در صورت امکان علیه رقبای خود دسیسه و توطئه می‌چید. یک بار نظام الملک شخصی به نام اشتر را به همراهی فرستاده سیاسی الپارسلان به نزد شمس الملک حاکم ماوراءالنهر فرستاد تا هرچه را می‌بیند گزارش کند. قضا را شمس الملک اشاره کرد که نظام الملک رافضی (شیعه) است. اشتر نظام الملک را از این امر آگاه ساخت. وزیر در این امر تقلای زیادی کرد و بنا به گفته خودش ۳۰,۰۰۰ دینار طلا فرستاد تا این گزارش عودت داده شود - هرچند که این گزارش دروغ بود - تا به دست سلطان نرسد [۱۰۸].

هزینه تشکیلات وزیر نیز قابل توجه بود. درگاه او پناهگاه افراد بی‌شماری بود که شاکی بودند و یا مقام و تفقد می‌خواستند. وقتی که نظام الملک در سال ۸/۴۸۰ - ۱۰۸۷ همراه ملک‌شاه به بغداد آمد گدایان و افراد دیگر به درگاه او ریختند؛ و (طبق گفته هندوشاه نویسنده تجارب السلف) هیچ کدام هم ناامید برنگشتند. وقتی که بغداد را ترک گفت دستور داد حساب تمام هدیه‌هایی را که داده بود برسند: ارزش این هدایا ۱۴۰,۰۰۰ دینار برآورد گردید. دومین باری که به بغداد رفت در آغاز نخواست هدیه‌ای بدهد ولی پس از اینکه تعدادی از اعضای جامعه مذهبی با او محشور شدند، کار سابق خود را درپیش گرفت. تاج الملک ابوالغنائم - وزیر ترکان خاتون که همراه مجد الملک براوستانی مستوفی معروف و نیز ابوالمعالی سدید الملک، عارض جیش برای سقوط نظام الملک دسیسه کرده بود - متهم شد که سالانه ۳۰۰,۰۰۰ دینار بین فقها و صوفیان تقسیم کرده است. طبق گفته طرطوشی، نظام الملک دو برابر این مبلغ را سالانه در راه مدارس رباط‌ها و مستمریهای فقها و فقرا خرج می‌کرد. در واقع انتظار می‌رفت که وزیر مانند سلطان دست و دل باز باشد و نسبت به فقرا و اعضای جامعه مذهبی سخاوت نشان دهد و چون بخشی از این تعهدات به موقعیت رسمی وی مربوط می‌شد لذا بعید نیست پولی که برای مستمریها و مدارس می‌پرداخته، دست کم قسمتی را از عایدات دولت می‌گرفته است.

بعضی موارد وزیر برای خود دارای قشون «خصوصی» بود؛ و قشون نظام-الماک از دبدبه و کبکبه قابل توجهی برخوردار بود. مالیک او به نام مالیک نظامیه معروف بود و پس از مرگ او، همین مالیک در رسیدن برکیارق به تخت سلطنت نقش مهمی ایفا کردند؛ و بعدها نیز در انتقام کشی، خصوصاً انتقام قتل اربابشان اجرای نقش برجسته‌ای را بعهده گرفتند و تاج‌الملک ابوالغنائم را که در طرح نقشه خود برای وزارت ملک‌شاه موفق شده بود ولی قبل از مرگ ملک‌شاه نتوانست این مقام را صاحب شود بقتل رسانیدند.

معمول براین بود که وزیر از طریق خدمت در مقامات پایین دیوانی به مقام وزارت برسد. بعضی از آنها قبل از رسیدن به وزارت، مقام دستوفی، عارض جیش و یا طغزایی داشتند. برخی هم پس از گمارش در ایالات و یا دیوان یکی از امیران و یا شاهزادگان سلجوقی، وارد دیوان اعلاء می‌شدند. انتقال از دیوان یک ملک سلجوقی به دیوان یک ملک دیگر یک امر غیرعادی نبود. از این رو وزرا و رؤسای دوایر مختلف دیوان دارای زمینه تحصیلاتی و تربیت خاصی بودند. مع الوصف گاه‌گذاری هم از طبقات دیگر در دیوان‌سالاری گمارده می‌شدند؛ و یک نفر مأمور توانا چنانچه موفق به جلب حمایت می‌شد و تدابیر مختلفی برای موفقیت در حیات دیوانی خود بکار می‌بست، می‌توانست به مقامات بالاتری دست یابد. ابوالقاسم انس‌آبادی درگزینی فرزند دهقانی از اهالی انس‌آباد در نزدیکی همدان بود. وی در طفولیت به اصفهان رفت و پس از چندی به خدمت کمال‌الملک سمیرمی که وزیر گوهرخاتون همسر محمد بن ملک‌شاه بود، درآمد. او سپس وزیر امیر حاجب، علی بن عمر که در آن زمان به ذروه سعادت دست یافته بود، شد. آنگاه وزیر سنجر و طغرل بن محمد گردید. او در سال ۵۲۷/۱۱۳۳ به دست طغرل بن محمد به قتل رسید. خود کمال‌الملک سمیرمی فرزند شخصی بود که سمیرم را که متعلق به دیوان گوهرخاتون بود، به مقاطعه گرفته بود. او وارد خدمت دیوانی گوهرخاتون گردید تا موقعی که وزیر او شد، و آن زمانی بود که به بغداد رفته بود و وزیر مزبور کمال‌الملک را نایب خود ساخت. کمال‌الملک به دیوان گوهرخاتون سروصورتی داد و به آن اعتبار بخشید و خود را محبوب او ساخت؛ و در موقع مرگ وزیر او، رئیس دیوان گردید. گوهرخاتون او را به سلطان معرفی کرد و او هم وی را مشرف‌الممالک و سپس مشرف خود کرد. بالاخره در سال ۵۱۲/۱۹ - ۱۱۱۸ وزیر محمود بن ملک‌شاه

گردید. همچنین محمد بن سلیمان کاشغری که بعد وزیر سلطان سنجر شد، قبلاً یک تاجر بود. ولی او محبوبیت چندانی نداشت و وزیر موفق هم نبود. بنظر می‌رسد که تجارت تربیت مناسبی برای دیوانسالاری نبوده است. زکی که بی‌لیاقتی او موجب شد و کیل در جای امیر حاجب را بگیرد یک تاجر ثروتمند قزوینی بود.

یکی از برجسته‌ترین وزرای دوره سلجوقی نظام‌الملک بود. پس از او پنج تن از فرزندان او، دو نفر از نوه‌های او و یک نفر نتیجه اش در خدمت یک یا چند نفر از سلاطین و یا ملکهای سلجوقی بودند و به مقام وزارت رسیدند، هر چند که هیچ کدام از آنها به پای او نرسیدند. نظام‌الملک فرزند مردی بود که از سوی عمید خراسان غزنویان به سمت محصل مالیاتی و راهداری شهر طوس برگزیده شده بود. در آغاز استیلای سلجوقیان، مملکت در وضع آشفته‌ای قرار داشت و مالیاتها جمع‌آوری نشده بود. عمید خراسان از ابوالحسن پدر نظام‌الملک مالیاتهای پس افتاده طوس را درخواست کرد و او قادر به پرداخت کامل آنها نشد. در بحبوحه آشوب، تشکیلات دیوانی از هم پاشید و تعدادی از مأمورین غزنوی پراکنده شدند. ابوالحسن بالاخره همراه فرزندش نظام‌الملک که هنوز کودک بود راهی غزنه گردید. نظام‌الملک به موقع خود وارد خدمت غزنویان گشت ولی پس از اینکه بلخ در سال ۴۳۲/۱ - ۱۰۴۰ بدست سلجوقیان افتاد، به خدمت ابن شاذان عمید بلخ رسید. خدمات و تجارب او در خدمت ابن شاذان بسیار مطلوب و خوشایند بود. گفته شده که - و شاید هم جعلی باشد - وقتی عمید بلخ احساس کرد نظام‌الملک ثروت فراوانی اندوخته به او گفت: «آه... حسن، تو داری چاق می‌شوی» و بدین ترتیب حصه‌ای برای خود دریافت کرد. وقتی که این مسأله چندین بار برای نظام‌الملک اتفاق افتاد به‌مرور فرار کرد [۱۰۹]. بالاخره به نحوی از انحاء به خدمت ابوالسلطان راه یافت. ابوالسلطان کمی پس از جلوس خود به تخت، کندری وزیر خود را معزول ساخت و نظام‌الملک را وزیر خود کرد که این مقام در ایام سلطنت ملک‌شاه هم در دست او باقی ماند. غزالی که معاصر نظام‌الملک بود او را با برمکیان مقایسه کرده است؛ چنین می‌نماید که او در میان مردم خصوصاً در میان افراد قشون اعتبار و حیثیت زیادی داشته است. و همین اعتبار و حیثیت وی بود که باعث شد خلیفه اجازه دهد تا او در کنار وی بنشیند. در موقع مراسم نامزدی دختر ملک‌شاه با خلیفه در سال ۴۷۴/۲ - ۱۰۸۱ که سلطان به دربار خلیفه رفته بود، نظام‌الملک تنها کسی بود که بنا به امر خلیفه

سوار بر اسب شد؛ و وقتی که آنها به دربار خلیفه رسیدند، نظام‌الملک بر مسندی نشسته و خلعتی همراه با طرازی دریافت کرد که بر روی آن عبارت «به نام وزیر عادل و کامل نظام‌الملک، رضی امیرالمؤمنین» نوشته شده بود [۱۱۰].

قضاوت درباره چند و چون صیت عدل و عدالت نظام‌الملک دشوار است. دست باز او در مورد مستمریها، نان‌پاره‌های اعضای جامعه مذهبی، و تأسیس مدارس سبب شد بر شهرت و محبوبیت وی صد چندان افزوده شود. غزالی در نامه‌ای به فخرالملک بن نظام‌الملک از شکوه و جلال پدر او سخن بمیان آورده و متذکر شده که در انجام کارهای پسندیده کسی را یارای برابری با او نبود [۱۱۱]. بنظر می‌رسد در مجموع چنین که او فرد معتدل و میانه‌رویی بوده، هرچند که، دست کم، گویا در اوایل زندگی از چیدن توطئه علیه دیگران ابایی نداشته، چنانکه اینکار را در مورد عمیدالملک کندری بکار بست. او بدون شک یک نفر دیوانی شایسته و توانایی بوده و نیز در امور نظامی هم سررشته داشته است — و همین مسأله او را در روابطش با امرا کمک می‌کرده و قادر می‌ساخته تا اعتبار و حیثیت دیوانسالاری را در مقابل تشکیلات لشکری نگهدارد. چنین می‌نماید که او شخصیت منصفانه‌ای داشته و زمانی بدین صفت متصف شده که قدرت وزیر بیشتر شخصی بوده تا نهادی. بنداری می‌گوید که او افراد را درست در کاری می‌گماشت که شایسته‌اش بودند و گمارش در مقام هم به همین نحو بوده است. واقعیت این است که تعدادی از وابستگان او در زمان اوج قدرتش به مقاماتی دست یافتند، هرچند که این مسأله حسادت سلطان را برانگیخته بود.

مقام وزیر خصوصاً در زمان نظام‌الملک بالقوه یکی از قدرتهای بزرگ محسوب می‌شد ولیکن خود وزیر هم در معرض خطرهای بزرگ قرار داشت. او در این مقام دارای هیچ نوع امنیتی نبود و امکان داشت بدون دلیل و بنابه دلخواه سلطان معزول گردد. قدرتی که وی اعمال می‌کرد به عنوان نوعی التفات، کلاً به او واگذار می‌گردید: او نه تنها خادم دولت بلکه خادم سلطان نیز محسوب می‌شد و در نتیجه کسب رضایت سلطان از فرایض او بود زیرا سلطان به دلیل ماهیت مطلقه قدرت دولت تاریخ میانه ایران همیشه تحت تأثیر دسیسه‌گران ضد وزیر قرار می‌گرفت. وزیر اغلب اوقات بین وظایفش نسبت به مردم، چه از دیدگاه اسلامی و چه از حیث عدالت عمومی، و امور سیاسی درگیر بود. غزالی عقیده داشت که وزیر به دلیل

اینکه مقام او ناگزیر، به فساد و عدم اطاعت از قوانین الهی آلوده می‌شود، همیشه در معرض فساد قرار دارد [۱۱۲]. داستان دیگری هم، که شاید جعلی نیز باشد، این نکته را ثابت می‌کند. نظام‌الملک از سوءظن الپارسلان نسبت به خودش — علی‌رغم تلاشهای فوق‌العاده او در زمینه علائق دولت — به امام‌الحرمین وی شکایت کرد. امام‌الحرمین جواب داد که چون ثروت و سعادت سلطان در دست نظام‌الملک است در نتیجه سلطان بناچار نسبت به افساد او سوءظن دارد. او همچنین اشاره کرد که بعضی از خواسته‌های سلاطین از وزرایش غیر قابل اجرا می‌باشد. وزیر احتمالاً در معرض نارضایتی سایر اعضای خاندان سلطان نیز بوده است که اگر با خواسته‌های آنها مخالفت می‌شد و یا از دخالت آنها در امور مملکتی جلوگیری بعمل می‌آمد، تمام این مسائل را به مخالفت وزیر با آنها نسبت می‌دادند؛ و رقبای وزیر هم که خواهان پیشرفت شخصی بودند آنها را در این رهگذر تشویق می‌کردند. هر وزیری که درصدد اقدامات جدی در زمینه امور دیوانی برمی‌آمد از دسیسه و توطئه همقطاران خود در امان نمی‌ماند. نظام‌الملک نیز که در میان وزرای سلجوقی یکی از متنفذترین و مقتدرترین آنها بود از این امر مستثنی نبود و تعدادی از معاصرین وی قتل او را به ملک‌شاه و تاج‌الملک ابوالغنائم وزیر ترکان خاتون، که وی را در تلاشهایش برای ولیعهدی پسر خود محمود کمک کرده بود، نسبت داده‌اند — هر چند که عموماً عقیده بر این است که او به دست یکی از فداییان حسن صباح بقتل رسیده است.

دیوانسالاری دارای هیچ نوع تمامیت و استقلال نبود: چون بعید می‌نمود که همقطاران وزیر نسبت به او وفاداری خود را نگهدارند از این رو وزیر به خاطر حفظ خود مجبور بود که در کارهای دیوانی وابستگان و ملازمین خود را بکار بگمارد. زیرا او می‌توانست نسبت به وابستگان خود نظارت داشته باشد و ملازمین او هم به خاطر پیشرفت خود، حتی به صورت موقتی هم شده، نسبت به او وفادار باقی می‌ماندند. ولی به خاطر ماهیت این مسأله، همیشه در جنگ و گریز بود. او اجباراً در منافع و زیانهای مقام خود با حامیانش سهیم بود؛ و به همان اندازه ده هواداران او پاپای وی از فقر به ثروت، از ضعف به قدرت و از کمنامی به شهرت می‌رسیدند به همان اندازه هم از اوج سعادت به حسیض ذلت فرود می‌آمدند. جلوگیری از فساد مأمورین فرودست دیوانسالاری از مسائل بسیار دشواری

برای وزیر محسوب می‌شد و از مشکلاتی بود که برای او دشمن می‌تراشید. در این میان هیچ نوع نظام رسایی برای نظارت و بازرسی وجود نداشت. برید که در ایام گذشته برای مبادله پیامها بین عمال حکومتی در ایالات و در پایتخت خدمت می‌کرد و مأمورین آن بر وقایعی که در قسمتهای مختلف امپراتوری می‌گذشت، نظارت داشتند و آنها را گزارش می‌کردند، از بین رفته بود. دلایل ایراد الپ-ارسلان نسبت به آن معروف است: او می‌گفت چون صاحب خبری دیدار کنم آن که مرا دوستدار و یگانه باشد به اعتماد دوستداری و یگانگی خویش صاحب خبر را وزنی ننهد و او را رشوتی ندهد و آن که مخالف و دشمن من بود با او دوستی گیرد و او را مال بخشد [۱۱۳]. ولی بنابه اشاره نظام الملک در جایی که هیچ نوع کنترل و نظارت قوی در نظام دیوانی نبود، سلطان نمی‌توانست در مقابل سرکشها، بی‌عدالتی، و یا زیاده‌ستانیهای مأمورین خود درامان باشد. از این رو نظام الملک یک نظام قوی جاسوسی ترتیب داده بود که با یک نیروی قوی مسلح پشتیبانی می‌شد و بر مخالفین امپراتوری نظارت می‌کرد. بنابه عقیده وی، سلطان بایستی در سرتاسر امپراتوری و در میان تمام طبقات مردم از جمله قضات دارای منهیان و جاسوسانی می‌شد. او احتمالاً در مملکت دارای عمالی بود، ولی علی‌رغم این تدبیر هرگز برید دگر باره راه نیفتاد.

شاید یکی از حساس‌ترین مسائل تمام وزرا روابط آنها با امرا بوده است. زیرا کار رسمی وزیر ناگزیر او را در رابطه با آنها قرار می‌داد. دوستی با آنها به صورت شخصی، دشمنی آنها را که از این دوستی محروم بودند و نیز سوءظن سلطان را برمی‌انگیخت. تا زمان مرگ نظام الملک نفوذ وزرا بیشتر از نفوذ امرا بود ولی پس از مرگ او، آنها بتدریج تمام جوانب دیوانسالاری را تحت نفوذ خود درآوردند. هیچ کدام از وزرا پس از مرگ نظام الملک واقعاً نتوانستند نظارت و سلطه خود را بر امرا تحمیل کنند و آنها را هم که در این مسأله پای فشردند به نتیجه‌ای نرسیدند. اولین و چشمگیرترین مورد در این زمینه مربوط به مستوفی معروف مجدالملک براوستانی است که در حالی که توانسته بود فخرالملک بن نظام الملک را که در سال ۱۰۹۵/۴۸۸ به وزارت برکیارق رسیده بود، دستگیر کند، سلطه خود را بر دیوان اعمال کرد. بنظر می‌رسد که او نفوذ کمی بر امرا داشته است ولی در سال ۱۰۹۸ - ۹/۴۹۲ انر طغیان کرد و شرط تجدید اطاعت خود را نسبت به

بر کیارق تحویل مجدالملک به او قرار داد. ولیکن قبل از اینکه عمل انجام شود انر بقتل رسید. با این حال مخالفت با مجدالملک پایان نرسید و بعدها در همان سال تعدادی از امرای متنفذ درخواست کردند که سلطان بایستی مجدالملک را به آنها تحویل دهد. بر کیارق از تسلیم او به آنها سر باز زد. در پی خودداری بر کیارق از تحویل مجدالملک امرای سرکش به چادر بر کیارق وارد شده و مستوفی را خنجر زده و او را کشتند [۱۱۴]. این واقعه تغییر روابط وزارت با امرا اهمیت داشت؛ و امرا در زمان مسعود بن محمد نامزدهای خود را به این مقام تعیین کردند. چنانکه قبلاً گفته شد قراسنقر در سال ۱۱۳۹/۵۳۳ وزیر خود عزالملک طاهر بن محمد بروجردی را به وزارت مسعود بن محمد برگزید. پس از مرگ قراسنقر، گروهی از امرا به رهبری عبدالرحمن بن طغایرک، مسعود را قانع کردند که عزالملک را در سال ۱۱۴۴ - ۵/۵۳۹ بگیرد و بوزآبه هم که یکی از قدرتمندترین امرای امپراتوری محسوب می شد در سال بعد (و یا در سال ۱۱۴۱/۷ - ۱۱۴۶) توانست وزیر خود تاج الدین ابوالفتح بن دارست را وزیر سلطان سازد. مع هذا او فقط به مدت چند ماه، قبل از برگشت به خدمت بوزآبه در فارس، در این مقام باقی ماند. ابن اثیر می گوید که او خدمت به بوزآبه را به خدمت به سلطان ترجیح داد و حال آنکه بنداری می گوید که مسعود او را اجازه داد تا به خدمت بوزآبه برگردد با این امید که او بوزآبه را از طغیان باز دارد. حال کدام یک از این گزارشها قرین به صحت است بدرستی معلوم نیست ولی چیزی که روشن است این است که در این میان انحطاط شدیدی در قدرت وزارت سلطان و نیز تغییر عمده ای در روابط بین امرا و وزیر رخ داده بود.

موقعیت وزیر و مأمورین دولتی به طور کلی متزلزل و ناامن بود. پس از مرگ نظام الملک، وزرا پشت سرهم و بسرعت عوض می شدند. شاید این مسأله در نتیجه بحران متداول مالی باشد؛ زیرا عزل یک وزیر و مصادره اموال او توسط سلطان می توانست وسیله ای موقتی برای فرونشاندن این بحران باشد. پس از مرگ ملکشاه تعداد وزرایی که از ترس بقتل رسیدن، زندانی شدن و یا مصادره اموال خود، فرار کرده باشند بسیار کم است. آماذگی سلاطین بعدی را برای شنیدن دسایس رقبای وزیران خود می توان با کارالپارسلان مقایسه کرد. گویند وقتی که الپارسلان نامه ای از سوی مخالفان نظام الملک در خصوص سوء اداره وی دریافت

کرد آن را به او داده و گفت: «اگر آنها در گفته‌شان صادق هستند سرشت خود را اصلاح کن و روش دیگری پیش گیر؛ و اگر آنها دروغ می‌گویند به خاطر اشتباهی که کرده‌اند آنها را ببخش» [۱۱۵]. ولی واقعیت این است که چون کنترل و نظارتی در خصوص فساد خود نظام دیوانسالاری اعمال نمی‌شد از این رو به محض اینکه در قدرت سلطان فتوری رخ می‌داد، دسیسه و فساد رشد می‌کرد و وزرا کمر به قتل یکدیگر می‌بستند.

سلطان شخصاً و یا از طریق عمال خود در محکمه مظالم عدل «دیوانی» اعمال می‌کرد. او وظیفه‌اش را به‌عنوان قاضی، برطبق نظام آرمانی شریعت، به قاضی واگذار می‌کرد. عدالت در محکمه مظالم بر اساس عرف و عادت، مساوات و ترتیبات حکومتی اعمال می‌شد؛ و حال آنکه قاضی در محکمه خود شریعت را بر طبق بعضی از قواعد و رویه‌ها عرضه می‌کرد [۱۱۶]. این محکمه در مسجد، جایگاه قاضی و یا محل‌های معین دیگر برپا می‌شد. محکمه در درجه اول به سرافعه‌ها، اجرای وصیت‌نامه‌ها و مسائل ارثی، ضبط اموال، انتقال املاک، اداره امور ایتام و بیوه‌ها و آنهایی که قانوناً استطاعتی نداشتند و انتخاب امناء برای این منظور رسیدگی می‌کرد. قاضی معمولاً شریعت را بر طبق اعتقادات فرقه‌ای که اکثر ساکنین ناحیه تحت قضاوت وی از آن اقتضا می‌کردند عرضه می‌کرد. در میان خصوصیات قاضی بایستی دارای آن می‌بود مسلمان بودن، آزادگی و برجسته بودن در اصول فقه بود.

هر چند که اختیارات محکمه مظالم در زمان سلجوقیان اختیارات محکمه قاضی را تحت الشعاع قرار می‌داد با این حال قاضی هنوز در حیات امپراتوری سلجوقی نقش بسیار مهمی داشت. او به‌صورت رابطی بین نهاد سیاسی و مذهبی و بین سلطان و مردم نقش ایفاء می‌کرد؛ و او بود که سنن تمدن اسلامی را حفظ کرده و منتقل می‌نمود. از روابط جدید بین خلیفه و سلطان و روابط مجدد نهاد سیاسی و مذهبی، نوعی ارزیابی مجدد وضع جامعه مذهبی به‌طور اعم و وضع قاضی به‌طور اخص دنبال می‌شد. نظام الملک می‌گوید که، قاضیان همه نایب پادشاه‌اند و بر پادشاه واجب است که دست قاضیان قوی دارد و حرمت و منزلت ایشان باید که به کمال باشد از بهر آنکه ایشان نایب خلیفه‌اند و شعار او دارند و خلیفه و گماشته پادشاه‌اند [۱۱۷]. نظیر این مسأله این است که در اسناد معاصر این دوره

«علما اغلب اوقات وارثان پیامبر و قضات هم مأمورین شریعت و امنای خدا در اجرای فرامین و خواباندن دعواها و تحصیل حقوق ضعیفان قلمداد شده‌اند [۱۱۸]. وضع قضات در مقابل سلطان تا حدی شبیه موقعیت خلیفه در مقابل سلطان بود: منبع قدرت بلافاصل آنها سلطان بود که قدرت مستمری را اعمال می‌کرد ولی قدرت اجرایی آنها از شریعت و پیامبر مایه می‌گرفت — زیرا که آنها «وارثان پیامبر بودند». ولی در جایی که خلیفه در نظم و نظام جدید فقط قدرت روحانی اعمال می‌کرد قضات با نهاد سیاسی سروکار داشتند.

به محض اینکه یک نفر قاضی انتخاب می‌شد، نظراً بر ذمه مأمورین حکومتی بود که احکام صادره او را که مشمول بازخواست نمی‌شد، گرچه در موارد بیعدالتی، می‌توانستند نظراً به محکمه مظالم رجوع کنند، اجرا نمایند. آزادی عمل قاضی عملاً محدود بود اولاً به این دلیل که او مجبور بود برای اجرای احکامش به مأمورین درگاه (و یا در ایالات به مأمورین مقطع) تکیه کند؛ و ثانیاً او مشمول عزل سلطان و یا آنهایی بود که سلطان قدرت را در ایالات بدانها واگذار کرده بود. قاضی و سایر مأمورین نهاد مذهبی نظیر خطیب و محتسب که جزو سلسله مراتب دیوانی بودند حقوق و مستمری را مثل سایر مأمورین دیوانسالاری دریافت می‌کردند. نظام الملک در صحبت از وضع قضات می‌گوید:

باید که احوال قاضیان مملکت یکان یکان بدانند و هر که از ایشان عالم و زاهد و کوتاه دست باشد او را بر آن کار نگاه دارند و هر که نه چنین بود او را معزول کنند و به دیگری که شایسته باشد سپارند و هر یکی را از ایشان بر اندازه کفاف او مشاھره‌ای اطلاق کنند تا او را به خیانتی حاجت نیندند، نه این کاری مهم و نازک است از بهر آنکه ایشان بر خونها و مالهای مسلمانان مسلطاند. چون به جهل و طمع و قصد حکمی کنند بر حاکمان دیگر لازم بود آن حکم را امضا کردن و معلوم پادشاه گردانیدن و آن پس را معزول کردن و مالش دادن. و گماشته‌گان باید که دست قاضی قوی دارند و رونق در سرای او نگاه دارند و اگر تعذری کنند و به حکم حاضر نشوند و اگر محتشم بود او را به عنف و کره حاضر کنند [۱۱۹].

اسناد این دوره نیز مشعر بر این است که مقام قاضی با رفاه و علائق مردم مربوط بوده است. او در واقع سخنگوی آنها بشمار می‌رفت و حفظ و دفاع شهر در زمان نابسامانی و بی‌نظمی برعهده او بود. از اینها گذشته او معمولاً از اهالی محل

بود و نوعی گرایش شدید موروثی در منصب او دیده می‌شد. قاضی بزرگ یک شهر و یا یک منطقه که قاضی القضاة نامیده می‌شد توسط سلطان منصوب می‌گشت مگر اینکه وی در ناحیه‌ای می‌زیست که خارج از نظارت و سلطه مستقیم سلطان بود، و در این صورت او از سوی حاکم ایالتی و یا مقطع انتخاب می‌شد. او در حیطة قضاوت خود حق انتخاب نواب داشت. در حکم انتصاب وی جا و حیطة قضاوتش ذکر می‌شد. این مسأله در فرامین انتصابی مستوفیان، مشرفان، عمال و سایر مأمورین هم که به نواحی ویژه منصوب می‌شدند نیز ذکر می‌گردید؛ ولی قضاة تا آنجایی که نماینده دیوان اعلاء در ناحیه محسوب می‌شدند، هر چند که از سوی سلطان منصوب می‌گشتند، قدرتشان را هم به عنوان «وارثان پیامبر» و هم به عنوان قضاة ناحیه ویژه که در مقابل حکومت مرکزی تا حدی به آنها استقلال می‌بخشید، اعمال می‌کردند.

وظیفه عمده قاضی در روزگار سلجوقیان، احتمالاً نظارت بر نهاد مذهبی از طرف سلطان و خصوصاً جلوگیری از عقاید غیر سنی بوده است. معمولاً نظارت بر مساجد و مأمورین نهاد مذهبی نظیر محتسب در ناحیه‌ای که قلمرو قضاوت او محسوب می‌شد به قاضی سپرده می‌شد. نظارت او بر مساجد بعضی اوقات انتصاب ائمه جمعه را که نماز برگزار می‌کردند و نیز خطبا را که خطبه نماز جمعه را می‌خواندند تحت تأثیر قرار می‌داد. مع هذا خطبای شهرهای بزرگ از سوی سلطان منصوب می‌شدند؛ و در شهر مرو این مقام در دست یک شافعی بود [۱۲۰]. انتصاب یک قاضی به سمت خطابت غیر معمول نبود.

در مورد اداره و نظارت بر اوقاف اعمال متنوع و مختلفی وجود داشت. اگر مؤسس وقف بر آن متولی انتخاب نمی‌کرد قاضی به طور مستقیم وقف را اداره می‌نمود؛ ولی اگر در این میان متولی وجود داشت قاضی فقط نظارت کلی بر اداره اوقاف اعمال می‌کرد. قاضی در مدارس محلی تدریس می‌نمود و بعضی موارد هم مقام مدرس بدست می‌آورد. او اغلب اوقات مفتی بود و در مسائل فقهی و شرعی فتوا صادر می‌کرد. چنانکه در پیش گفته شد بعضی اوقات هم ریاست محکمه مظالم را برعهده می‌گرفت. همچنین سلطان، قاضی را به عنوان سفیر هم انتخاب می‌کرد. عات این مسأله اولاً این بود که او در میان اهالی محل احترام خاصی داشت؛ ثانیاً این سیاست سلجوقیان بود که سلسله مراتب مذهبی را به سلسله

مراتب دیوانی منظم کنند.

بنظر می‌رسد که الپارسلان دارای یک قاضی القضاات امپراتوری بوده است: یعنی قاضی جمله ممالک. طبق سند انتصاب وی که تاریخ محرم ۴۵۷ / دسامبر ۱۰۶۴ - ژانویه ۱۰۶۵ را دارد، نظارت بر مساجد و اوقاف و شنیدن موارد شرعی و مواظبت از اسناد (وصیت‌نامه‌ها، مقاطعه‌ها و غیره) برعهده او گذاشته شده بود. به‌رجال امپراتوری و محصلین مالیاتی، رؤسا، و تمام رعایا دستور داده شده بود که او را قاضی القضاات در کل ولایات بدانند [۱۲۱]. با افزایش مرکزیت دیوان در دست وزیر در زمان سلطنت ملک‌شاه، پر دور نیست که مقام قاضی القضاات امپراتوری از حیز انتفاع افتاده باشد. چنانکه گفتیم وزیر به‌عنوان رئیس دیوان امور مالی، نظارت عالی بر اوقاف داشت؛ ولی رابطه دقیق او با قاضی القضاات و قضاات ایالتی - از حیث نظارت بر اوقاف و از جمله گستره و ماهیت نظارت دیوان اوقاف ممالک بر اوقاف ایالتی - روشن نیست. در بعضی موارد هم اوقاف یک ناحیه ویژه خارج از نظارت دیوان وی قرار داشت [۱۲۲]. امکان دارد که قاضی لشکر در زمان سنجر تا حدی جای قاضی القضاات امپراتوری را گرفته باشد. در فرمانی برای قاضی-لشکر که از سوی دیوان سنجر برای قاضی القضاات مجدالدین صادر شده نظارت بر اوقاف بر عهده وی گذاشته شده است؛ و به‌تمام امرا، رهبران ارتش، ملازمین سلطان، ترک و تاجیک دستور داده شده که موارد شرعی را با او در میان بگذارند. همچنین به‌او دستور داده شده که طبق اعتقادات فرقه حنفی به‌رتق و فتق امور پردازد [۱۲۳].

در عین حال که رابطه مجدد نهاد مذهبی و سیاسی بدنجوی از انحاء موعیت قاضی را تقویت می‌کرد، تا اندازه‌ای هم استقلال او را به‌مخاطره می‌انداخت. نظام‌الملک می‌گوید که سلطان بایستی در هر شهری نظارت بر حال عامل، قاضی، محتسب و به‌طور کلی رعایا را بر ذمه یک نفر خدائرس بگذارد [۱۲۴].

محتسب که تحت نظارت کلی قاضی قرار داشت همانند او عضوی از اعضای جامعه مذهبی محسوب می‌شد؛ و سلطان بدنجو دیگری توسط او با رعایا رابطه برقرار می‌کرد: یعنی با نظارت بر تهذیب اخلاقی شهروندان. اهالی شهرها به‌طور کلی طبق وابستگی‌های مذهبی، نژادی و بالاتر از همه حرفه‌ای بدگروه‌های مختلفی تقسیم شده بودند چون فقط از راه گروه‌بندی به‌صورت اصناف بودند می‌توانستند

از جان و مال خودشان دفاع کنند و برای برگرداندن اموال غارت شده‌شان میانجی و التفات دست و پا نمایند. تشکیلات صنفی جامعه که یکی از ویژگیهای چشمگیر جامعه اسلامی ایران تا ایام اخیر بود یکی از خصوصیات دوره سلجوقی هم بشمار می‌رفت. در میان ساکنین شهرهای مختلف نوعی روح همکاری و صنفی موج می‌زد که بعضی اوقات در رقابت بین شهرهای مختلف و نیز در توانایی یک شهر برای پرورش رهبرانی بدون مراجعه به حکومت مرکزی و یا مأمورین آن متبلور می‌شد. از این رو وقتی که عیاران پس از مرگ ملکشاه در سال ۴۸۵/۱۰۹۲ بی‌نظمی‌هایی در شهر بیهق بوجود آوردند سیدی از سادات یک روستای مجاور، شهر را شب‌هنگام توسط مردان سواره و پیاده نگهداشت تا آنجا که «هیچ یک از اشرار و اوباش یارای دست درازی بر جان و مال و ناموس مسلمین را پیدا نکردند.» [۱۲۵].

گروههایی از عیاران در شهرهای مختلف خصوصاً بغداد و نیشاپور وجود داشتند. این گروهها شاخه‌ای از سازمانهای فتوت بشمار می‌رفتند. در قابوسنامه در جایی که کیکاوس از مفهوم فارسی جوانمردی و یا فتوت قرن پنجم/ یازدهم صحبت می‌کند سپاهیان، عیاران و مردم بازار را در ردیف چهارمین و آخرین گروهی می‌گذارد که دارای فتوت هستند. از سه گروه دیگر، گروه اول فقرای تصوف و گروه دوم حکماء و انبیا و اصفیا و سومین گروه روحانیون و پیامبران‌اند [۱۲۶].

از توصیف وی چنین برمی‌آید که سازمانهای فتوت به دو جناح تقسیم شده بودند جناحی که وظایف خود را در یک طیف فعال انجام می‌دادند و جناحی که جهاد را در مبارزه درونی و نفسانی علیه اغواگریها و هوی و هوسهای دنیوی می‌دانستند. کیکاوس می‌گوید: «تمامتر سپاهی چون تمامتر عیاری بود ولکن کرم و مهمانداری و سخا و حق‌شناسی و پاک‌جامگی و بسیار سلاخی در سپاهی باید که بیش بود اما زبان دوستی و خویشتن دوستی و خدومی و سرافکنندگی در سپاهی هنرست و عیار عیب است» [۱۲۷]. ابن جوزی (متوفی ۱/۵۹۷ - ۱۲۰۰) که کتابش را چندی پس از قابوسنامه نگاشته، عیار را با آنهایی که متعلق به سازمان فتوت هستند یکی دانسته است. او می‌گوید:

در میان اشخاصی که به شیطان درس می‌دهند عیاران هستند؛ و این گروه که فتنان هم نامیده می‌شوند همیشه خوبی مردم را می‌خواهند و می‌گویند «یک نفر

فتی کسی است که نه عیاشی می کند و نه دروغ می گوید و همیشه پاس احترام و نجابت زنان را نگه می دارد و خلوت آنها را نمی آشوبد. بالعکس آنها در غصب اسوال مردم می کوشند و نمی دانند که با این کارشان به مردم ظلم می کنند. آنها طریقت خود را فتوت می نامند.» بارها اتفاق افتاده که یکی از آنها قسم یاد کرده و خود را مقید به انجام تعهدات فتوت نموده و از خوردن و آشامیدن دست کشیده است. جامه آنها سراویلی است که همانند جامه صوفیان که سریدان را مرقعه عطا می کنند و در موقع ورود کسی به تشکیلات آنها به تازه وارد می پوشانند [۱۲۸].

در میان عیاران گرایشی وجود داشت که آنها را به صورت گروههای قطاع الطریق درمی آورد. قبل از دوره سلجوقیان، آنها در تشکیلات سامانیان در خراسان منبع سهمی برای اغتشاش و بلوا بشمار می رفتند؛ و یعقوب بن لیث مؤسس سلسله صفاری خودش یک نفر عیار بوده است. در زمان سلجوقیان، عیاران به صورت گروههای نامنظم و مسلح در مواقع مقتضی مردم را چاپیده و آنها را بقتل می رسانیدند و بدین ترتیب در میان آنها ایجاد رعب و وحشت می نمودند [۱۲۹].

شهرها معمولاً دارای برج و بارویی بود که در درون آنها ارکی قرار گرفته بود؛ که آخرین پناهگاه مدافعین شهر در زمان محاصره و مأمورین حکومتی در ایام طغیان بود. شهر معمولاً به محلات گوناگونی تقسیم می شد و محلات در شهرهای بزرگ خود کفا بود و بعضی اوقات دارای برج و بارویی بودند که در درون آنها مسجد، بازار برای نیازمندیهای اولیه و حمام قرار گرفته بود. ناصر خسرو در سال ۱۰۵۲/۴۴۴ می گوید که محلات اصفهان دارای دربندها و دروازه های محکم بود [۱۳۰]. بعضی اوقات هم محلات با یک گروه اشغالی از همدیگر مجزا می شده است. رقابتها و نزاعهای دستجاتی و دنیوی در بین محلات شهرها خصوصاً شهر بغداد امر غیر عادی نبوده است. نیشاپور نیز به خاطر نزاعهای محله ای معروف بود. در سال ۱۰۹۶/۴۸۹ بین کرامیه و سایر اقشار مردم نزاع در گرفت؛ تعدادی از اهالی کشته شدند و آخر سر شافعیان و حنفیان پیروز گشتند [۱۳۱]؛ و گفته شده که پس از اینکه غزان در سال ۱۱۵۳/۵۴۸ سنجر را اسیر کردند هر شب در محلات مختلف شهر نیشاپور بلوا پیا می شد و دلیلش هم اختلافات، مذهبی و انزجارهای قدیمی بود [۱۳۲]. بنظر می رسد که طوس هم شهری بوده که از عدم وحدت رنج می برده است. غزالی نیز از دیت دسایس و نا هماهنگی مردم آنجا

نالیده است [۱۳۳].

اهل الذمه یعنی مسیحیان، یهودیان، صابئین و زرتشتیان (فقط تعداد مسیحیان و یهودیان تا حدی زیاد بود) نیز در محلات ویژه خود اقامت داشتند. هر کدام از آنها دارای تشکیلات ویژه خود بودند و در حیات جامعه اسلامی سهم و نقش کمتری داشتند. آنها از آزادی مذهب برخوردار بودند و مأمورین ویژه مذهبی خود را انتخاب می کردند که البته به تأیید سلطان و یا مأمورین او می رسید. آنها مشمول پرداخت مالیات جزیه بودند و نیز موظف بودند که برای شناسایی علامتی در جامه خود بکار ببرند؛ آنها مجاز به حمل اسلحه نبودند. یهودیان بیشتر به تجارت و بازرگانی مبادرت می کردند. در بعضی از شهرهای بزرگ امپراتوری خصوصاً بغداد و نیشاپور جوامع ویژه یهودی و مسیحی وجود داشت. بنیامین تودلا (Benjamin Tudela) که چند سال پس از مرگ سنجر به مسافرت پرداخته از جوامع یهودی در همدان، اصفهان، نهاوند و شیراز و غیره صحبت کرده است.

به طور کلی بنظر می رسد که در خصوص اهل الذمه تبعیض کمی اعمال می شده است ولی با این حال گه گاه احساسات ناسلطوبی علیه آنها رخ می نموده است. ابن اثیر واقعه ای را در رابطه با یک نفر یهودی به نام ابوسعید بن سمحی که در سال ۱۰۹۱/۴۸۴ در بغداد می زیست و وکیل ملکشاه و نظام الملک بشمار می رفت، نقل کرده است. او پس از بگو مگویی با یک نفر دوره گرد در خیابان همراه گوهر آیین شحنة شهر به اردوی سلطان که در همسایگی بود می رود و از ابوشجاع وزیر خلیفه - که احتمالاً نظم عموسی را در رابطه با اهل الذمه به عهده داشته - شکایت می کند. ضمناً فرمانی از سوی خلیفه صادر شده بود که اهل الذمه را مکلف به تعبیه علامتی در جامه هایشان کرده بود در پی این فرمان آنها از بغداد رخت سفر می بندند. ولیکن وقتی که ابوسعید و گوهر آیین به اردوی سلطان می رسند خواسته آنها در خصوص عزل ابوشجاع از وزارت خلیفه مورد پذیرش قرار می گیرد و خلیفه مجبور به اجرای آن می شود [۱۳۴]. چیزی که از این واقعه روشن می شود این است که اوامر جدید در خصوص تعبیه علامتی در جامه های اهل الذمه چیزی نبوده که همیشه قابل تنفیذ بوده باشد. دستور جدید دیگری که در بغداد در خصوص تعبیه علامتی در جامه اهل الذمه صادر شده توسط محمود بن محمد در سال ۱۱۲۱ - ۲/۵۱۵ بوده است.

متنفذترین و محترمتترین قشر جمعیت بومی متشکل از اعضای جامعه مذهبی بودند که تعدادی از آنها پیروان بسیاری در میان مردم داشتند. شاید به همین دلیل بوده که آنها مکرراً به عنوان سفیر انتخاب می شدند. هنگامی که المقتدی، ابواسحاق شیرازی را در سال ۱۰۸۳/۴۷۵ به سفارت نزد ملکشاه فرستاد، در هر شهری که می رسید مردم از زن و مرد به استقبال او می آمدند و دامن او را گرفته و گرد از سر روی استروی می زدودند؛ و در ساوه اصناف مختلف نظیر نانویان، میوم فروشان، قنادان و دیگران همراه با تحف و هدایایی مربوط به تجارت و پیشه شان به استقبال او شتافتند. همچنین واعظی به نام عبادی که سنجر او را در سال ۱۱۶۶-۷/۵۴۱ به نزد خلیفه فرستاد، در بغداد مورد استقبال فراوانی قرار گرفت. مسعود بن محمد و دیگران به مجلس وعظ وی می آمدند و «همانند کافه انام جاه و مقام خود را فراموش کرده و در محفل وعظ او می نشستند» [۱۳۵].

اعضای جامعه مذهبی در صنفهای مختلفی متشکل شده بودند؛ در شهرهایی که دارای مذهب شافعی و حنفی (و یا سایر فرقه ها) بودند، آنها رئیسی داشتند که بعضی اوقات طی فرمانی از سوی سلطان منصوب می شد. ابوسعید عبدالکریم بن محمد بن منصور السمعانی که از سوی دیوان سنجر فرمانی در خصوص مقام ریاست شافعیان شهر مرو و مضافات آن را دریافت کرده بود خطیب مسجد جامع و متولی اوقاف را نیز انتخاب می کرد و اختیارات تام در زمینه تدریس در مدارس از قبیل مدارس نظامیه، شاهد خیر، و مسجد جامع داشت. به متولیان اوقاف و خطبای اطراف دستور داده بودند که امور مربوط به خود را به او ارجاع دهند [۱۳۶]. علویان نیز تحت ریاست نقیب خود صنف بزرگی را تشکیل می دادند که نقیب آنها در بعضی موارد فرمان انتصاب از سوی سلطان دریافت می کرد؛ و اینها تا حدی دارای همان قدرت مأمورین بودند. در فرمانی که از سوی دیوان سنجر برای مرتضی جمال الدین ابوالحسن علوی در خصوص والذاری منصب نقیب سادات گرگان، دهستان، استراباد و اطراف آن به او - که آن را به طور موروثی بدست آورده بود - صادر شده به او دستور داده شده که: «قاعدۀ حرمت سادات معهد دارد و جانب هر کس بر اندازه علم و عفاف او رعایت کند. و ارزاق و معاش ایشان از وجوه معهود برساند. و مصلحان را در روش طریق صلاح تقویت کند و مفسدان را مزجور و مالیده دارد. فرمان چنانست که جملگی سادات گرگان و دهستان دام شرفهم

نقیب و متبوع و مقدم خویش جمال‌الدین را شناسند و در مصالح مهمات رجوع با او کنند. نواب دیوان و گماشتگان شهر بر توقیر و تمکین و اعزاز و تبجیل جمال‌الدین متوفر باشند و ترتیب کار سادات به‌وی باز دارند و در آن مداخلتی نکنند.» [۱۳۷].

این فقط علمای نهاد مذهبی نبودند که از احترام خاصی برخوردار بودند. صوفیان نیز در میان تمام اقشار مردم از احترام زیادی برخوردار بودند و به‌صورت طریق و صفوف مختلفی تقسیم شده بودند. بعضی از آنها نظیر ابوسعید بن ابی‌الخیر که بارها اعضای مختلف خاندان سلجوقی به‌دیدار او شتافتند زندگی سرسپردگی مذهبی داشتند؛ و برخی دیگر از لباس پشمینه صوفیان استفاده کرده و زندگی عاشقانه‌ای در پیش گرفتند. در میان آنها صنوف نقالان بودند که ابن‌جوزی در کتاب تلبیس ابلیس علیه آنها سخن گفته است:

نقالان در روزگار ما بطریقی عمل می‌کنند که هیچ نوع رابطه‌ای با درویشی و سرسپردگی ندارد چرا که این قصه‌ها، قصه‌هایی از عشق و دلدادگی است که برای گرفتن هدیه و انعام از شاهزادگان جبار و نیز کسب هدایا از تحمیلات غیر قانونی و تحصیل پول در ایالات [از طریق قصص آنها] نقل می‌شود. بعضی از آنها راهی گورستان شده و با درازه‌گوییهای خود بر تأثر مردم می‌افزایند و همراه رفقای خود اشک زنان را در می‌آورند ولیکن آنها را وادار به عبرت گرفتن نمی‌کنند [۱۳۸].

تجار متنفذ هم در ردیف «اعیان و اشراف» شهر بودند در حالی که بازرگانان خرده‌پا در ردیف اصناف پیشه‌ور بازار قرار داشتند. جامعه تجار همراه صرافان نقش مهمی در کارهای مالی دولت ایفا می‌کردند. تجار سیاح و صادرکننده و عمده‌فروش معمولاً کارهای تجاری خود را در کاروانسراها که در حاشیه شهرها و یا در خود بازار قرار داشت انجام می‌دادند. طبق گفته ناصر خسرو در اصفهان پنجاه کاروانسرای خوب وجود داشت که تجار در آن گرد آمده و دارای حجره‌هایی بودند [۱۳۹]. معاملات پولی رایج‌تر صرافان انجام می‌دادند. ناصر خسرو گزارش می‌دهد که در سال ۱۰۵۲/۴۴۴ در یکی از بازارهای اصفهان حدود ۲۰۰ صراف وجود داشت که همین مسأله نشانگر اهمیت تجاری اصفهان در آن روزگار است. بازار به‌چندین سوق تقسیم می‌شد که هر کدام از آنها به‌یکی از اصناف

تعلق داشت و هر یک دارای محلات مجزایی بود. مع الوصف پیشه‌وران در بازار نمی‌زیستند؛ بازار شباهنگام بسته می‌شد، چنانکه خانه‌های پیشه‌وران هم در داخل آن قرار داشت. بعضی از اصناف نظیر آجرپزان و گچکاران در حواشی شهرها زندگی می‌کردند. تجارت جز در روزهای جمعه و تعطیلات مذهبی به‌طور روزمره برقرار بود. غزالی در کتاب کیمیای سعادت [۱۴۰] قطعه بسیار جالبی در خصوص منکرات بازار دارد، که نگرشی بر زندگی مردم آن زمان است. در میان اقلامی که نبایستی فروخته می‌شد عکس حیوانات برای بچه‌ها در روزهای عید و شمشیر و سپر چوبی برای عید نوروز و تنبوشه برای عید سده بود. این چیزها فی‌النفسه ممنوع نبود بلکه از تجلیات رسوم زرتشتی بود و مخالف با شریعت می‌نمود و لذا قدغن شده بود. از اینها گذشته، آذین‌بندی بیش از حد بازار بسیار شیرین بود ولی افراط در ایام نوروز نامناسب بود؛ نوروز و سده بایستی فراموش می‌شدند.

اصناف برای خود دارای رهبرانی بودند. آنها نه تنها در قبال حفظ معیارهای شغلی مسؤول بودند بلکه در خصوص تعیین مالیات در میان اعضا و جمع‌آوری آن و نیز ارزیابی آن بر هر صنف به‌صورت مبلغ معینی نیز مسؤولیت داشتند. منابع در باره چند و چون عضویت در اصناف و شیوه‌های کارشان چیزی ارائه نمی‌دهند. غزالی سه نوع اتحادیه ذکر کرده که جزو رسوم بود ولی به‌نظر او غلط می‌نمود. اولی اتحادیه حمالان و پیشه‌وران بود که اعضا درآمد خود را نظر طبق اتحادیه‌شان تقسیم می‌کردند. دو دیگر در رابطه با اصناف نبودند بلکه تا حدی اتحادیه تجاری بشمار می‌رفتند. اولی مرکب از افرادی بود که سرمایه‌شان را بکار می‌انداختند و در نفع و ضرر نهایی سهام بودند؛ و دومی شرکتی بود بین دو طرف که یکی از آنها ثابت بود در حالی که دیگری پول گذاشته و به‌نام شریک خود تجارت می‌کرد و سود حاصله بین آنها تقسیم می‌شد [۱۴۱]. بازار مانند ایام بعد در مواقع اعتراض علیه بیعدالتی بسته می‌شد. از این‌رو در سال ۱۱۱۸-۱۹/۵۱۲ وقتی که یکی از سربازان منگوبرس شعبه بغداد در خانه یکی از تازه ازدواج کرده‌ها را شکسته و داماد را مجروح ساخته و زنش را ربود، تمام بازارها در مقام اعتراض بسته شدند.

اخلاق عمومی و اجرای وظایف مذهبی مسلمین تحت نظارت کلی محاسب قرار داشت. مثلاً او بایستی از نمازهایی که برخلاف فرقه قانونی بود و نیز از

روزه‌خواری در ماه رمضان، باده‌گساری در ملائع، نواختن وسایل غیر قانونی موسیقی و کارهای غیر عادی در ملائع جلوگیری می‌کرد. او همچنین بر رفتارهای اجتماعی نظارت داشت. از این‌رو این وظیفه او بود که ناظر خانه‌ها باشد تا خانه‌ای مزاحم خانه یک مسلمان دیگر نشود و همین‌طور بر محلات زنان ناظر باشد؛ و یا اینکه خانه‌ای آب حیاط خود را از طریق لوله‌ای به خیابانی که از آن عموم بود نبندد؛ و کسی در معابر عمومی مزاحم دیگران نشود. او همچنین ناظر اجرای تعهداتی بود که اهل‌الذمه را از مسلمین متمایز می‌ساخت. مع‌الوصف وظیفه عمده محتسب نظارت بر بازارها و جلوگیری از نادرستی بازاریان و پیشه‌وران و از جمله نظارت بر اصناف بود. او مجرمینی را که جرمشان زیاد سنگین نبود می‌توانست تنبیه کند [۱۴۲]. نظام‌الملک می‌گوید که: «همچنین به هر شهری محتسبی باید گماشت تا ترازوها و نرخها راست می‌دارد و خرید و فروختها می‌داند تا اندر آن راستی رود و امر به معروف و نهی از منکر بجای آرند. و پادشاه و گماشتگان باید که دست او قوی دارند و اگر جز این کنند درویشان در رنج افتند و مردم بازارها چنانکه خواهند خریدند و چنانکه خواهند فروشند و فضل‌جوی مستولی شوند و فسق آشکارا شود و کار شریعت بی‌رونق گردد» [۱۴۳].

در فرمانی از دیوان سنجر به اوحدالدین محتسب مازندران آمده که: «امر به معروف و نهی از منکر کند؛ و در تسویت و تعدیل موازین و مکابیل جهدی تمام نماید تا در بیع و شری حیفی نرود و مسلمانان مغبون و زیان‌زده نشوند؛ و مراتب شرعیات در مسجد جامع و دیگر مساجد و متعبدات از ترتیب مؤذنان و مکبران و مواقیت صلوات و نفی آنچه مسنون و مشروع نیست از مسجد بواجبی اقامت کند؛ و در قمع و زجر اهل فساد و منع ایشان از مجاهرت و اظهار فسق و تعاطی خمر در جوار مسجد و مشاهد و مقابر مجهود بذل کند. و اهل‌الذمه را به غیاری که آیات مذلت و صغار ایشان باشد در میان اهل اسلام موسوم گرداند و در مجلس علم زنان را از مخالطت با مردان و استماع مواعظ باز دارد» [۱۴۴].

در اسناد عهد سلجوقی بارها و بارها سلطان را با چوپانی مقایسه کرده‌اند که مراقبت رعایا از سوی خدا به او سپرده شده است. وظیفه آنها به‌عنوان «چوپان گله‌هایشان» تا حدی به قاضی سپرده می‌شد. مع‌هذا تا اندازه‌ای هم به یک نفر مأمور محلی که رئیس نامیده می‌شد واگذار می‌گردید. این اصطلاح نظیر اصطلاحات

گوناگون دیگر در مفاهیم مختلفی بکار می‌رفت و همیشه دقیق نبود. در بعضی موارد، چنانکه پیش از این گفته شد، این اصطلاح تا حدی مترادف با حاکم ایالتی بود؛ این اصطلاح همچنین برای اشاره بر رئیس یک گروه مذهبی بکار می‌رفت. ولی اصطلاح رئیس در کاربرد عمومی‌اش اشاره بر یک مأمور محلی داشت که در مقابل حکومت به‌طور اعم و تشکیلات مالیاتی به‌طور اخص نماینده مردم محل بشمار می‌رفت. در شهرهای بزرگ او از سوی سلطان و یا مقطع انتخاب می‌شد. ولی او همانند عامل، مستوفی و مشرف حتی گرچه اغلب از اهالی محل بودند، یکی از مأمورین حکومت مرکزی و یا ایالتی بشمار نمی‌رفت؛ او به‌طور عادی یکی از رهبران جامعه محلی بود چون فقط مردی از افراد متنفذ و ثابت محلی می‌توانست وظایف او را انجام دهد. او نه تنها برای علائق اهالی محل در مقابل مأمورین دیوانسالاری و نظامیان - آنهایی که در محل زندگی می‌کردند و امرار معاش می‌نمودند - می‌ایستاد، بلکه وی پرداخت مالیات از سوی اهالی محل را به‌طور کامل به دولت تأمین می‌نمود. مواردی نیز وجود داشت که رئیسی از شهری به شهر دیگری منتقل می‌شد ولی البته این موارد بسیار استثنایی بود. ابن فندق می‌گوید حمزه بن محمد که مقام رئیسی شهر بیهق در خانواده او موروثی بود، برای مدتی رئیس بیهق شد و سپس به‌عنوان رئیس به تبریز و مراغه فرستاده شد [۱۴۵]. سپس همانند منصب قاضی، مقام رئیس هم دارای گرایش موروثی بود.

راوندی واقعه‌ای را نقل قول می‌کند که نشانگر اهمیت رئیس به‌عنوان نماینده مردم محل است: وقتی که ممالیک نظامیه بر کیارق را گرفته و او را از اصفهان به‌ری برده و در آنجا بر تخت سلطنت نشانند، ابومسلم رئیس ری و داماد نظام‌الملک یک تاج مرصع بر سر او نهاد [۱۴۶]. در بعضی موارد رئیس یک شهر فرد مهمی بشمار می‌رفت چنانکه ابوهاشم رئیس همدان این‌طور بود.

چون روابط بین دولت و مردم اصلاً در زمینه مالیات بود لذا وظایف رئیس بیشتر با امور مالی رابطه داشت. حفظ رفاه مردم و کم کردن بار سنگین مالیاتی آنها و ضمناً تأمین جمع‌آوری مالیاتهای دیوانی و جلوگیری از ظلم و ستم محصلین مالیاتی و جلوگیری از طفره مؤدیان مالیاتی در خصوص پرداخت مالیات برعهده او بود. سلطان از طریق او بر مأمورین دیوان نظارت می‌کرد. از وظایف او یکی هم این بود که از وضع مالیاتهایی که بدون مجوز دیوانی بود و یا وضع آنها را

ضرورت ایجاب نمی کرد، جلوگیری نماید؛ و نیز وقتی که مالیاتی از سوی دیوان برقرار می شد، نظارت بر تقسیم عادلانه آن در بین تمام طبقات مؤدیان مالیاتی برعهده او بود. او همچنین بر تمام معاملاتی که در رابطه با عایدات بود نظارت می کرد؛ و عامل، شعبه و سایر مأمورین او را در جریان فعالیت های خود قرار می دادند و بدون توافق و مشاوره او کاری را انجام نمی دادند. در فرمانی که از سوی دیوان سنجر برای رئیس سرخس صادر شده، در میان چیزهای دیگر به او دستور داده شده بود که نگذارد که از جهت مجتازان و گزیدگان حشم و متجنده و ارباب حوالات دیوانی به عوارض و علف با آن رعایا خطاب رود [۱۴۷]. دقیقاً در غیاب یک نیروی مؤثر حکومتی، فقط یک نفر از افراد محلی می توانست یک چنین دستوراتی را به مرحله اجرا بگذارد.

رئیس دارای یک دیوان و یا اداره ای بوده و در بعضی موارد قدرت انتخاب نایی هم به جای خود داشته است. حقوق او از رسومی بود که به طور محلی دریافت می شد. بنظر می رسد که او در جریان عمومی امور داخلی شهر مسؤولیتهایی داشته و چنین می نماید که گاهی هم از قدرت دستگیری افراد و زندانی کردن آنها برخوردار بوده است. پس از اینکه غزالی به مَدْرَسِی نظامیه نیشاپور منصوب شد گروهی از افراد گویا علیه او دسیسه کردند و نظریات غیر اسلامی بدو نسبت دادند؛ و یکی از افراد برای اینکه غزالی را محکوم کند در مطالب مشکوة الانواد و منقذ - من الضلال دست برد. ولی این کلاشی کشف شد. وقتی که رئیس خراسان (نیشاپور؟) از این امر آگاه شد مرد مزبور را دستگیر ساخت و او را از نیشاپور تبعید کرد. این شخص شهر را ترك گفته و به اردوی شاهی پیوست و در آنجا باز هم به دسایس خود ادامه داد تا اینکه بالاخره سنجر، غزالی را برای صحبت با او دعوت کرد. بدین ترتیب غزالی در سال ۱۰۰۳/۵ - ۱۱۰۹ قدم به دربار گذاشت و مخالفین خود را سر جای خود نشانده و شرمسار نمود [۱۴۸].

*

در این بررسی مختصر ساخت درونی امپراتوری سلجوقی، سعی کردم نشان دهم که هیچ چیز، چه مذهبی و چه عرفی در خارج از نظارت سلطان قرار نداشت. تعریف جدید غزالی از رابطه بین سلطنت و خلافت کوششی برای قانونی ساختن حکومت سلطان بود. این نظریه گام را فراتر نهاده و پذیرش حکومت او را به عنوان

یک ارگان مؤثر که از طریق آن دولت اسلامی تبیین می‌شد تأمین نمود و یا اینکه دست کم وسیله‌ای برای تأمین شرایطی شد که در آن جامعه اسلامی توانست اهداف قانونی خود را ادامه داده و اجرا کند. و این تلاش آنقدر با موفقیت قرین بود که پس از سقوط خلافت بوسیله مغولان، هر چند که نوعی شکاف موقتی با گذشته بوجود آمد، ولی وقتی که ایلخانان مغول به اسلام گرویدند حکومت آنها — جز به صورت شرعی — به عنوان یک حکومت اسلامی مورد پذیرش قرار گرفت. از سوی دیگر ناهماهنگی بنیادی در سازمان دولت به وسیله عبارت نظام الملک یعنی «سنت کهن پادشاهی ایران، همراه با معیارهای اخلاقی مستقلش که براساس زور و ابن‌الوقتی بود» ابدی گردید [۱۴۹].

سلجوقیان که به صورت رهبران یک قبیله خانه بدوش شروع کرده بودند بتدریج، تحت تأثیر غزالی و نظام‌الملک به صورت حکام یک دولت متمرکز درآمدند. شکل نهادهای آن بیشتر از کارهای نظام‌الملک بشمار می‌رفت که قوالب موجود را تدوین کرده و گسترش داد. ویژگیهای اصلی تشکیلات جدید دولتی — بویژه ساخت دیوان، نظام اقطاع، و رابطه نزدیک بین ارزیابی مالیاتها و پرداخت حقوق قشون — نیز در روزگار صفویان و قاجارها رخ نمودند (البته با تغییراتی در اصطلاحات آنها). نهادهای عمده دولت سلجوقی اصلاً دیوانسالاری بود هر چند که اشغال تعدادی از مقامات توسط نظامیان این واقعیت را در ابهام فرو می‌برد. موازینی که برای حل و فصل دو مسأله حساس دولت یعنی پرداخت حقوق مأمورین کشوری و لشکری و تدارک نیروهای مسلح برای حفظ نظم و تأمین دفاع اتخاذ شده بود دیوانی بود؛ و هر چند که سوء استعمال و کاربرد نامطلوب آنها به مسأله گریز از مرکز و بالاخره به فروپاشی دولت انجامید ولی آنها خود درگیر مسأله گریز از مرکز نشدند.

سلطان از طریق مأمورین دیوان، مقطع و حکام ایالتی، مأمورین نهاد مذهبی و مأمورین محلی با تمام جنبه‌های زندگی مردم رابطه برقرار می‌کرد. ولی مأمورین حکومت مرکزی در غیاب هر نوع نظام مؤثر نظارت بر آنها، هر چه بیشتر به طرف بیعدالتی گرایش پیدا می‌کردند و مأمورین محلی هم مستبدین خرده‌پا از آب درمی‌آمدند و به‌طور کلی مردم نسبت به حقوق همدیگر تجاوز می‌کردند. از این رو مردم هیچ نوع احساس نزدیکی واقعی به سلطان و حکومت او نمی‌کردند و این

چیزی است که نشان می‌دهد که چرا اخلاقیات، نه سیاسیات، به آرمان اجتماعی خود دست نیافته و چرا در ادبیات سیاسی این زمان، نه تنها از دیدگاه عدالت قانونی یا شرایط ویژه و عملی، بلکه به عنوان رابطه هماهنگ بین جامعه در یک نظام منتخب الهی و قسمت‌ها و اجزای مختلفی که در یک تعادل و موازنه کامل بودند، بر عدالت تأکید زیادی شده است.

توضیحات

- ۱- فادسنامه، چاپ گی لسترنج و ر. آ. نیکلسون (سری موقوفات گیب، لندن، ۱۹۲۱ م.)، سری جدید، جلد ۱، ص ۳۴.
- ۲- ه. آ. ر. گیب، «نظریه ماوردی از خلافت» در کتاب *Studies on the Civilisation of Islam* چاپ استانفورد ج. شاو و ویلیام ر. پولک (لندن، ۱۹۶۲ م.)، صفحات ۶۰-۱۰۹.
- ۳- همان مأخذ، ص ۱۶۳.
- ۴- در خصوص بحثی در مورد نظر غزالی نگاه کنید به: لئونارد بیندر، «نظریه غزالی از حکومت اسلامی» در مجله *The Muslim World* (۱۹۵۵ م.)، ص ۴۱-۲۲۹.
- ۵- رابطه جدید بین خلیفه و سلطان در القابی منعکس شده که به سلاطین سلجوقی داده شده که در مقابل القاب آل بویه که حاوی کلمه دوگانه بود دارای واژه دین بود. به طغرل بیک لقب رکن الدین و جلال الدوله داده شد. لقب الپارسلان در این میان مستثنی بود: یعنی عضدالدوله.
- ۶- فضائل الانام، چاپ عباس اقبال (تهران، ۱۳۳۳/۱۹۶۴)، ص ۵۴.
- ۷- همان مأخذ، ص ۴۵.
- ۸- چاپ جلال همایی (تهران، ۱۳۱۵-۱۷ ه. ش.)، ص ۳۹.
- ۹- نگا، کنید به مقاله اینجانب «عدالت در نظریه حاکمیت تاریخ میانه ایران» در مجله *Studia Islamica* (جلد ۱۸)، صفحات ۹۱-۱۱۹؛ و مقاله «نظریه حاکمیت در نصیحة الملوك غزالی» در مجله *The Islamic Quarterly* (۱۹۵۴ م.)، صفحات ۵۵-۴۷.
- ۱۰- ر. سی. زئر، *The Dawn Twilight of Zoroastrianism* (لندن، ۱۹۶۱ م.)، سنن ساسانی قبل از عهد امویان و اوایل عصر عباسی بر تفکر اسلامی تأثیر گذاشته بود. نگاه کنید به: ه. آ. ر. گیب، «تکوین حکومت در صدر اسلام» در کتاب *Studies on the Civilisation of Islam*، صفحات ۴۵-۳۴.
- ۱۱- تعدادی از اسنادی که متعلق به دوره سلجوقیان است در مجموعه‌های مختلفی نگهداری می‌شود: از برجسته‌ترین این مجموعه‌ها کتاب *عقبة الکتبه* تألیف منتجب الدین بدیع-اتابک جوینی است که رئیس دیوان انشای سنجر بود. این مجموعه حاوی تعدادی از فرامین انتصاب مأمورین مختلف است. منشآت عهد سلجوقی و خوارزمشاهی و اوایل

عهد مغول که تا حدی رونویسی مبسوط کتاب عتبة الکتبه است و منشآت ایواوغلی حیدر که یک مجموعه بعدی است، نیز دارای بعضی از فرامین عهد سلجوقی است. این مجموعه‌ها با مجموعه‌های مختلفی از سزاسین و مکتوبات بعدی، خصوصاً نیمه دوم قرن ششم/دوازدهم، بویژه کتاب التوسل الی التوسل تألیف بهاءالدین بغدادی و دستور دبیری محمد بن عبدالخالق المیهنی، تکمیل می‌گردد. در مورد بحث مفصلی از اینها و مجموعه‌های دیگر نگاه کنید به: ه. هورست، *Die Staatsverwaltung der Grosselgügen und Hörazmsabs* (ویسبادن، ۱۹۶۴ م.).

- ۱۲- عتبة الکتبه، چاپ عباس اقبال (تهران، ۱۳۲۹/۱۹۵۰)، ص ۰۹.
- ۱۳- همان مأخذ، صفحات ۷۰ - ۶۹.
- ۱۴- همان مأخذ، ص ۰۳.
- ۱۵- همان مأخذ، ص ۰۷۴.
- ۱۶- همان مأخذ، ص ۰۳۳.
- ۱۷- چاپ شفر، متن فارسی (پاریس، ۱۸۹۱-۳ م.) ص ۰۵.
- ۱۸- سیامت نامه، ص ۰۵۵.
- ۱۹- همان مأخذ، ص ۰۸.
- ۲۰- گیب، «تفسیری از تاریخ اسلام»، در کتاب *Studies on The Civilisation of Islam* ص ۰۲۴.
- ۲۱- دولة السلجوق (قاهره، ۱۳۱۸ ه.ق.)، ص ۰۱۱.
- ۲۲- المنتظم (حیدرآباد، ۱۳۵۷-۵۹ ه.ق.)، جلد ۳، ص ۰۲۱۸.
- ۲۳- بنداری، ص ۰۲۱۵.
- ۲۴- اسد طلاس، *La Madrasa Nizamiyya et son histoire* (پاریس، ۱۹۳۹ م.)، ص ۱؛ ج. مقدسی، «نهادهای معارف اسلامی در بغداد قرن یازدهم»، در مجله *BSOAS*، ص ۵۱ به بعد. سرهامیلتون گیب نیز در طرح تشکیل یک طبقه دیوانی متعلق به نهاد مذهبی می‌گوید که: «استقلال معنوی نهاد مذهبی در مقابل قدرت و استبداد روزافزون شاهان عرفی حفظ شد و ضمناً وحدت جامعه اسلامی نیز حفظ گردید (یا بازآفرینی گردید)» «تفسیری از تاریخ اسلام»، در کتاب *Studies on The Civilisation of Islam*، ص ۰۲۴.
- ۲۵- گیب، همان مأخذ، ص ۰۵ - ۰۲۴.
- ۲۶- ج. مقدسی، «معارف اسلامی»، همان مأخذ، ص ۴ به بعد.
- ۲۷- ریبرا تاراگو، «Origen del Colegio Nidami de Baghdad» در مجله *Disertaciones y opusculos* جلد ۱ (۱۹۲۸ م.)، ص ۸۳ - ۰۳۶۱.
- ۲۸- بارتولد، *Zwölf vorlesungen über die Geschichte der Turken Mittelasiens*، ترجمه به آلمانی از تئودور منزل (برلین، ۱۹۳۵ م.)، ص ۰۶۰.
- ۲۹- لویی ماسینیون، «مدرسه‌های بغداد» در مجله *Bulletin de L'institut Francais d'archéologie Orientale* (۱۹۰۹ م.)، ص ۸ - ۰۷۷.
- ۳۰- این بنادر ذوالحجه سال ۱۰۶۵/۴۵۷ شروع شد. طرطوشی در *سراج الملوك* داستان بنای آن و حیف و میل قسمتی از وجوهی را که بدان تخصیص یافته بود نقل می‌کند.

- (اسکندریه، ۱۲۸۴ ه. ق.)، ص ۱۸ - ۲۱۶. هندوشاه بن سنجر، *تجداب السلف*، چاپ عباس اقبال (تهران، ۱۳۱۳ ه. ق.)، ص ۲۷۰ به بعد.
- ۳۱- مقدسی، «معارف اسلامی»، ص ۲۰ - ۱۹.
- ۳۲- تاج‌الدین سبکی، *طبقات الشافعیه*، جلد ۳، ص ۱۳۷، نقل توسط دوسلان در مقدمه‌ای بر ابن‌خلکان، *وفیات الاعیان* (پاریس، لندن، ۷۱ - ۱۸۴۲ م.)، ص XXVIII. و نیز مقدسی، همان مأخذ، ص ۵۰ به بعد.
- ۳۳- ابن‌خلکان، جلد ۱، ص ۶۲۵، ۵۵۱.
- ۳۴- پس از دوره سلجوقیان لقب ملک تحریف شد و به اسرای متنفذ اطلاق گردید.
- ۳۵- تأثیرات مختلف قبیله‌ای در نشانهای سلطنتی سلجوقیان نیز دیده می‌شود.
- ۳۶- *اخبار الدولة السلجوقیه*، چاپ محمد اقبال (لاهور، ۱۹۳۳ م.)، ص ۵۶. سنجر بعدها به دلیل جوانی محمود بن محمد با جلوس وی به تخت سلطنت مخالفت کرد.
- ۳۷- ه. آ. ر. گیب، *The Damascus Chronicle of The Crusades* (لندن، ۱۹۳۲ م.) ص ۱ - ۲۰.
- ۳۸- گی‌لسترنج، سرزمینهای خلافت شرقی، (کمبریج، ۱۹۰۵ م.).
- ۳۹- ای. گ. براون، «گزارشی از نسخه خطی نایاب تاریخ اصفهان»، در مجله *JRAS*، (۱۹۰۱ م.)، ص ۶۶۷ به بعد.
- ۴۰- سفرنامه، چاپ شفر، متن فارسی (پاریس، ۱۸۸۱ م.)، ص ۹۲.
- ۴۱- راوندی، *داحه الصدور*، چاپ محمد اقبال (سری موقوفات گیب، سری جدید، جلد ۲، لندن، ۱۹۲۱ م.)، ص ۱۵۶.
- ۴۲- نصائح‌نامه، منسوب به نظام‌الملک؛ نسخه خطی از آن اینجانب، شماره ۳، برگ a-b.
- ۴۳- *اخبار الدولة السلجوقیه*، ص ۵۶.
- ۴۴- بنداری، ص ۲۵۷.
- ۴۵- المنتظم، جلد ۸، ص ۲۱۸.
- ۴۶- المقرب جوهر اصلا دارای سمالیک بود و در موقع مرگش در سال ۵۱۷/۱۱۲۳ به سنجر منتقل کرد (بنداری، ص ۲۵۰).
- ۴۷- راوندی، ص ۹۱.
- ۴۸- بنداری، ص ۸۶.
- ۴۹- فادسنامه، ص ۹۱.
- ۵۰- همان مأخذ، ص ۱۰۷.
- ۵۱- سیاست‌نامه، ص ۱۰.
- ۵۲- همان مأخذ، ص ۲۰۷.
- ۵۳- ه. ف. آسدروز، «محکمه مظالم در احکام سلطانیه ماوردی»، در مجله *JRAS* (۱۹۱۱ م.)، ص ۶۵۵.
- ۵۴- نظام‌الملک می‌گوید که نظام تربیتی عصر سامانیان در زمان او متروک شده بود (سیاست‌نامه، ص ۹۴).
- ۵۵- بنداری، ص ۱۲۴. ابن‌خلکان (جلد ۲، ص ۸۲)، تعداد شترانی را که برای حمل آن

لازم بود چهل نفر نوشته است.

- ۵۶- سیاست نامه، ص ۱۴۴.
- ۵۷- بنداری می گوید که نظام الملک به هر سربازی سالانه ۱,۰۰۰ دینار اختصاص داده بود که نصف آن در شهری در آسیای صغیر (روم) و نصف دیگرش در جایی در نقطه دوردست خراسان بود؛ و کسل آن بلافاصله بدون هیچ نوع معطلی پرداخت می شد (ص ۵۵).
- اخبار الدولة السلجوقیه، ص ۶۸. هوتسما می گوید - شاید هم راست می گوید - که کاتب در نوشتن ۱۰۰ دینار اشتبهاً ۱,۰۰۰ دینار نوشته است.
- ۵۸- اراضی عشر زمینهایی بودند که ده یک محصول خود را به عنوان مالیات ارضی پرداخت می کردند؛ و اراضی خراج مقدار زیادی می پرداختند. طبقه بندی اراضی براساس این دو نرخ مسأله بسیار پیچیده ای بود؛ ف. لوکه گارد، مالیات اسلامی در دوره کهن (کپنهاک، ۱۹۵۰ م.) ص ۷۲ به بعد.
- ۵۹- کلود کاهن، «تکامل اقطاع از قرن نهم تا سیزدهم» در مجله *Annales E.S.C.* (۱۹۵۳ م.)، ص ۶-۳۵.
- ۶۰- نگاه کنید به مقاله اینجانب با عنوان «اندیشه هایی درباره اقطاع» در کتاب مطالعات عربی و اسلامی به افتخار هامیلتون گیب، چاپ جرج مقدسی (لیدن، ۱۹۶۵ م.)، ص ۷۶-۳۵۸.
- ۶۱- کاهن، ص ۷-۳۶.
- ۶۲- کاهن، ص ۴۳.
- ۶۳- سیاست نامه، ص ۲۸.
- ۶۴- همان مأخذ، ص ۱۱۹.
- ۶۵- همان مأخذ، ص ۵۵.
- ۶۶- ابن اثیر، *الکامل فی التاریخ*، چاپ تورنبرگ (لیدن، ۱۸۵۱-۷۶ م.)، جلد ۱۰، ص ۹-۳۸۸. حمدالله مستوفی در کتاب *تاریخ گزیده* می گوید که سنجر از هر منطقه ای چیزی برای دیوان خود می گرفت (چاپ براون، سری موقوفات گیب، لندن، ۱۹۱۰ م.)، جلد ۱۴، ص ۴۵۸).
- ۶۷- *عتبة الکتبه*، ص ۳۱.
- ۶۸- اقطاعی که به عنوان املاک شخصی به اعضای خانواده های سابق حاکمه داده می شد دارای طبقات مختلفی بود.
- ۶۹- جلد ۱۰، ص ۱۴۴.
- ۷۰- سیاست نامه، ص ۲۸.
- ۷۱- *فادسنامه*، ص ۱۳۱.
- ۷۲- ابن اثیر، جلد ۱۰، ص ۵۴. مقاله کاهن بنام «اتابک» در *دانشنامه اسلام*، چاپ جدید.
- ۷۳- صفحات ۹-۲۸.
- ۷۴- جلد ۱، ص ۴۱۳.
- ۷۵- ابن اثیر، جلد ۱۰، صفحات ۳۸۰، ۳۹۱؛ بنداری، ص ۱۵۹؛ ابن اثیر، *الدولة الاتابکيه*. *Muhammad al-Muwahhid* در *Receuil des historiens des Croisades, Sources Arabes*، جلد

۲، بخش ۲، ص ۴۶.

۷۶- با سنگوبرس شحنة بغداد اشتباه نشود که در سال ۵۱۳/۲۰ - ۱۱۱۹ کشته شد.
 ۷۷- در مورد اساسی این دو نفر ملک و وقایع آنها در منابع اشتباهی رخ داده است: بنداری، ص ۱۸۷، ابن خلکان، جلد ۱، ص ۳۳۰ و ابن اثیر، الدولة، ص ۷ - ۱۲۶. شاهزاده‌ای که بدست دیبیس دستگیر شد احتمالاً یکی از پسران محمود بن محمد بوده که دیبیس در سال ۱۱۲۹/۵۲۳ دستگیرش ساخته است (ابن اثیر، جلد ۱۰، ص ۴۶۱).
 ۷۸- الدولة، ص ۷-۱۲۶.

۷۹- فرمانی برای یک نفر شحنة، محمد بن عبدالخالق المیهنی، دستود دبیری، چاپ عدنان ارزی (آنکارا، ۱۹۶۲ م.)، ص ۱۴ - ۱۱۳.
 ۸۰- نگاه کنید به مقاله اینجانب با نام «دیوانسالاری سنجر و کتاب عتبه‌الکتبه» در مجله BSOAS (۱۹۵۷ م.)، ص ۳۸۰ به بعد.

۸۱- هورست، همان مأخذ، ص ۹۴، یادداشت ۲. محفوظ در عتبه‌الکتبه که فرمانی است از سوی دیوان سنجر برای شخصی به نام سیف‌الدین یرنقوش در خصوص منصب شحنة جوین؛ این سند حاوی عبارات عجیبی است به این ترتیب که مقام شحنة جوین تعلق به دیوان خواهر سنجر یعنی نور (?) بیلگه بود و به توسط دیوان وی به سیف‌الدین واگذار گردیده بود (بوسیله سندی که توسط سنجر صادر شده است).

۸۲- ابن اثیر، جلد ۹، ص ۴۲۲؛ فلاسناه، ص ۱۲۱؛ ابن جوزی می‌گوید که کندری این مناطق را به هزارسپ به مبلغ سیصد هزار دینار سلطانی مقاطعه داده بود (جلد ۸، ص ۱۶۸-۹).

۸۳- ابن اثیر، جلد ۱۰، ص ۷۵؛ ابن جوزی، جلد ۸، ص ۳۲۳. قبل از این، ابن‌علان قسمتی از قلمرو خلیفه را به مقاطعه گرفته بود که نتوانست از عهده پرداخت پول مقرر برآید (ابن اثیر، جلد ۹، ص ۴۵۴).

۸۴- گیب، تاریخچه دمشق، ص ۲۵.

۸۵- «دیوانسالاری سلطان سنجر»، ص ۳۸۲.

۸۶- سیاست نامه، ص ۱۹ - ۱۸.

۸۷- حسین بن محمد بن آبی، ترجمه محاسن اصفهان، چاپ عباس اقبال (تهران، ۱۳۲۸/۱۹۴۹)، ص ۱۴۰.

۸۸- ابن جوزی تحت سال ۴۷۹ ه. چیزی از این مسأله نمی‌گوید بلکه می‌گوید که ضرائب و سکوس طبق فرمان خلیفه‌المقتدی در سال ۴۸۰ ه. در بغداد لغو شد (جلد ۹، ص ۳۹).

۸۹- صفحات ۸۹-۹۰.

۹۰- (أحة الصدور)، ص ۵ - ۱۶۲. ابن اثیر می‌گوید که ابوهاشم که جد مادری او ابن‌عباد وزیر معروف آل بویه بود بی‌نهایت ثروتمند بود و محمد بن سلکشاه یکبار او را هفتصد هزار دینار جریمه کرد. طبق گفته ابن اثیر او در سال ۱۱۰۹/۵۰۲ در گذشته است (جلد ۱۰، ص ۳ - ۳۳۲).

۹۱- محمد بن فخرالملک آشکارا رشوه‌ای از ارسلان شاه گرفت تا سنجر را وادار سازد به طرف

- غزنه نرود. سنجر پس از برگشتش از غزنه او را دستگیر ساخت (ابن اثیر، جلد ۱، ص ۳۸۵؛ بنداری، ص ۲۴۴).
- ۹۲- گزارش راوندی از این واقعه به قرار زیر است: مؤیدالملک پول را در عرض یک هفته زیاد کرد و قرار بر این شد که روز پس از پرداخت آن وزیر شود. مع هذا بین او و ماسورین خزانه درباره ارزش آنچه که او به طور نقدی و جنسی تهیه کرده بود اختلاف حاصل شد؛ ولی او با آنها چانه زد و آنان را ناراحت ساخت. روز بعد که سلطان در چادر خود در خواب نیم‌روزی بود، طشت‌دار که خیال می‌کرد سلطان خوابیده به گروهی از مردم گفت: «این سلجوقیان چقدر بی‌غیرت هستند! حالا او (برکیارق) وزیر دیگری می‌تراشد و به سردی اعتماد می‌کند که شدیداً دشمن او است و یک زمانی غلاسی از غلامان پدرش را [یعنی امیر انر] به مملکت گماشته بود و نشان وفاداری برای او تهیه نموده بود و زمانی دیگر به گنجه رفته و برادر او (برادر سلطان) را آورده بود...» سلطان اینها را شنید، از چادر خود بیرون آمد و به دنبال مؤیدالملک فرستاد، سر او را گوش تا گوش برید و رو به طشت‌دار کرده و گفت «غیرت سلجوقیان را نظاره کن». طشت‌دار فرار کرده و دیگر جرأت رویارویی با سلطان را پیدا نکرد (داحة الصدود، ص ۱۴۷).
- ۹۳- بنداری، ص ۱۲۸. طبق نوشته اخبار الدولة السلجوقیه، مبلغ ثابت ۷۰۰۰۰ دینار بود (ص ۷۳):
- ۹۴- صفحات ۶-۱۴۵.
- ۹۵- نزهة القلوب، چاپ لسترنج (سری موقوفات گیب، متن فارسی؛ لندن، ۱۹۱۵ م.)، ص ۱۱۳.
- ۹۶- بدیگر سخن ۲۱۵۶۸۱۰۰۰.
- ۹۷- نزهة، ص ۴۸.
- ۹۸- نزهة، ص ۲۷.
- ۹۹- آلفردفون کرمز، «بودجه هارون» در *VII International Congress of Orientalists* (وین، ۱۸۸۸ م.).
- ۱۰۰- بنداری، ص ۲-۱۴۱.
- ۱۰۱- قراسنقر به عنوان اتابک طغرل بن محمد و مسعود بن محمد در سال ۱۱۲۷/۵۲۱ انتخاب شد. او در سال ۱۱۳۲-۳/۵۲۷ از نزد مسعود فرار کرد و پس از شکست داوود بن محمود در سال ۱۱۳۵-۶/۵۳۰ در آذربایجان ماندگار شد.
- ۱۰۲- ص ۷۷. طغرا اصلاً نشان خطی بود که بر پای نوشته‌ها و فرمانها زده می‌شد. هر حاکمی دارای طغرای بود.
- ۱۰۳- هورست، همان مأخذ، ص ۷۱ به بعد.
- ۱۰۴- فضائل الانام، ص ۵۹.
- ۱۰۵- محمد بن عبدالخالق المیهنی، دستور دبیری، ص ۱۲-۱۱۱. هورست، همان مأخذ، ص ۴-۱۳۳.
- ۱۰۶- جلد ۳، ص ۲۹۷.
- ۱۰۷- ابن اثیر، جلد ۱۰، ص ۸۵. طبق گفته بنداری، مال الدولة ۳۰۰۰۰۰ دینار به

خزانه دولت پرداخت کرد (ص ۵۷).

- ۱۰۸ - سیاست نامه، ص ۹۰ - ۸۸.
- ۱۰۹ - محمد سفید، جامع مفیدی، چاپ ایرج افشار (تهران، ۱۳۴۲/۱۹۶۳)، جلد ۱، ص ۵۴.
- ۱۱۰ - ابن خلکان، جلد ۱، ص ۴۱۳.
- ۱۱۱ - فضائل الانام، ص ۳۰.
- ۱۱۲ - همان مأخذ، ص ۶۱.
- ۱۱۳ - سیاست نامه، ص ۶۵.
- ۱۱۴ - راوندی، ص ۷ - ۱۴۵. گزارش ابن اثیر کمی فرق می کند و در آن می گوید که بر کیارق بالاخره با عزل مجدالملک موافقت کرد ولی از اسرا قول گرفت که او را زنده نگه دارند. وقتی که سلطان او را تحویل داد قبل از اینکه به دست اسرا برسد توسط عده ای از سربازان کشته شد (جلد ۱، ص ۷ - ۱۹۶).
- ۱۱۵ - ابن اثیر، جلد ۱، ص ۵۱.
- ۱۱۶ - جی. شاخت، مقدمه ای بر قانون اسلامی (آکسفورد، ۱۹۶۴ م.)، ص ۴۹ به بعد.
- ۱۱۷ - سیاست نامه، ص ۱ - ۴۰.
- ۱۱۸ - *Quis Custodiet*، در مجله *Studia Islamica*، جلد ۵، ص ۱۳۲.
- ۱۱۹ - سیاست نامه، ص ۳۸.
- ۱۲۰ - عتبه الکتبه، ص ۸۷.
- ۱۲۱ - هورست، همان مأخذ، ص ۸ - ۱۴۷.
- ۱۲۲ - عتبه الکتبه، ص ۳۳.
- ۱۲۳ - همان مأخذ، ص ۵۹.
- ۱۲۴ - سیاست نامه، ص ۴۳.
- ۱۲۵ - ابن فندق، تاریخ بیهق، چاپ احمد بهمنیار (تهران، بدون تاریخ)، ص ۵ - ۲۷۴.
- ۱۲۶ - چاپ ر. لوی، سری موقوفات گیب، ص ۱۴۱.
- ۱۲۷ - قابوسنامه، ص ۱۴۳، عبارت متفاوت زیان خود و سود دولت را عرضه می کند.
- ۱۲۸ - نقد العلم والعلما یا تلپیس ابلیس (قاهره، ۱۳۴۰ ه. ق.)، ص ۴۲۱. این کتاب توسط د. س. مارگلیوت در مجله *Islamic Culture* (۱۹۳۸ م.) ترجمه شد.
- ۱۲۹ - کلود کاهن، *Mouvements Populaires et Autonomisme urbain dans L'Asia Musu lmane du Moyen Age* (لیدن، ۱۹۵۹ م.)، ص ۳۰.
- ۱۳۰ - سفرنامه، ص ۹۲.
- ۱۳۱ - ابن اثیر، جلد ۱، ص ۱۶۹، ۱۷۱؛ ابن فندق، ص ۹ - ۲۶۸.
- ۱۳۲ - راوندی، ص ۱۸۲.
- ۱۳۳ - فضائل الانام، ص ۵۳.
- ۱۳۴ - جلد ۱، ص ۴ - ۱۲۳.
- ۱۳۵ - ابن اثیر، جلد ۱، ص ۷۸.
- ۱۳۶ - عتبه الکتبه، ص ۸ - ۸۵.

- ۱۳۷- همان مأخذ، ص ۴ - ۶۳.
- ۱۳۸- ص ۱۳۳. ترجمه مارگلیوث در *Islamic Culture* (۱۹۳۸ م.)، ص ۳۶.
- ۱۳۹- سفرنامه، ص ۹۲.
- ۱۴۰- تهران، ۱۳۳۳/۱۹۶۴، ص ۴۰۷.
- ۱۴۱- کیمیای سعادت، ص ۲۷۲.
- ۱۴۲- در مورد اطلاعات مفصل درباره وظایف محتسب نگاه کنید به: ر. لوی، ساخت اجتماعی اسلام (کمبریج، ۱۹۵۷ م.)، ص ۳۳۴ به بعد.
- ۱۴۳- سیاست نامه، ص ۴۱.
- ۱۴۴- عتبه الکتبه، ص ۳ - ۸۲.
- ۱۴۵- ص ۹۴.
- ۱۴۶- صفحات ۴۱ - ۱۴۰.
- ۱۴۷- عتبه الکتبه، ص ۴۱.
- ۱۴۸- فضائل الانام، ص ۱۲ - ۱۱.
- ۱۴۹- ه. آ. ر. گیب، «تفسیری از تاریخ اسلام»، در کتاب *Studies on The Civilisation of Islam*، ص ۲۴.

فصل دوم

نگرشی بر بعضی از جریانهای اجتماعی - اقتصادی در تاریخ ایران

الف: تکوین دیوانسالاری در ایران

اصطلاح دیوان به طور کلی در مواقع مختلف به حکومت مرکزی اطلاق شده و در این مفهوم خصوصاً به جای دیوان اعلا نشسته که در آن کارهای حکومتی جریان یافته و تشکیلات «کشوری» در مقابل تشکیلات «لشکری» قرار گرفته است هر چند که خط متمایز بین آنها اغلب اوقات غیر قابل تشخیص بوده است. در اواسط قرن نوزدهم میلادی دیوان به مفهوم حکومت مرکزی جای خود را به دولت و یا دایره دولت داد. و در ثانی اصطلاح دیوان به طور کلی به یک دایره و بخش دولتی اطلاق گشت که در این مفهوم بالاخره جای خود را به وزارت، دایره و اداره داد. این دیوانها به اقتضای زمان تغییر یافتند. از این رو مهمات دیوانی معنی امور تشکیلات مرکزی را به خود گرفت؛ تکالیف دیوانی به معنی مالیات و یا رسومی (البته رسومی با ماهیت غیر شرعی) بکار رفت که توسط دیوان تحمیل می شد. دیوانی در رابطه با اراضی معنی اراضی دیوانی می داد که با اراضی خالصه و یا املاک خصوصی فرق داشت.

عبارت بارتولد مبنی بر اینکه «تقسیم تمام ارگانهای تشکیلاتی به دو طبقه عمده یعنی درگاه و دیوان، به صورت خط قرمزی سرتاسر نظام تشکیلات سیاسی شرق اسلام را مشخص کرده» [۱] شاید بیش از اندازه ساده نگری به مسائل باشد؛ در این میان، شاید ناگزیرانه، البته به دلیل شدت ماهیت قدرت شخصی، گرایش هم در خصوص تقسیم مأمورین به دوشق، از نظر صلاحیت و شایستگی وجود داشت. بنابه دلایل روشن گرایش عمومی در دوره های متقدم ایلخانان، صفویان

و قاجاریه این بد که تشکیلات مرکزی تا حدی ساده بوده است ولی در خلال زمان تنوع و گوناگونی در بین ارگانهای مختلف دولتی رو به افزایش و پیچیدگی گذاشته است. این مسأله خصوصاً در دوره‌های صفویان و قاجاریه مشهود است.

دیوان اعلاء تمام زمینه‌های تشکیلاتی را دربر می‌گرفت؛ ولی در درجه اول با سه جنبه سروکار داشت؛ (۱) صدور فرامین و احکام؛ (۲) تشکیلات مالی؛ (۳) و تشکیلات دادگستری (به غیر از وضع شخصی که تحت نام محاکم شرعی قرار می‌گرفت). دو جنبه نخستین تحت نظر وزیر بود؛ و جنبه سومی، تا آنجایی که واگذار می‌شد، نه تنها به وزیر که فاقد قدرت تصمیمات اجرایی بود، بلکه تا حدی به مأمورین «نظامی» نیز واگذار می‌گشت. در زمان سلجوقیان، سلطان یا مأمورین وی و نیز رهبریت کار دولتی در دیوان اعلا گاهگاهی دیوان مظالم برپا می‌داشتند. در زمان تیموریان و صفویان، منصب عمده قضایی دیوان‌بگی بود که معمولاً عضوی از اعضای جامعه نظامیان محسوب می‌شد. سنت تشکیلات شخصی حاکم، نظیر تشکیلات دادگستری، تا ایام قاجارها کشیده شد [۲] و درگاه سلطنتی که در آن تمام کارهای کشوری توسط حاکم (و یا حکام ایالات) اجرا می‌شد به‌طور اعم و تالار حضار به‌طور اخص به نام دیوانخانه معروف بود.

تشکیلات مرکزی (دیوان اعلا) در زمینه سیاست و یا انتصاب حکام که در دست سلطان و یا شاه بود نفوذ و تأثیر کمتری داشت. نواحی وسیع امپراتوری تحت نام اقطاع و یا تیول نیز خارج از نظارت آن بود. با وجود این تداوم قابل توجهی از سنت دیوانی در ایران، خصوصاً در زمینه امور مالی، که همین جنبه حکومت مرکزی، بسیار عالی سازمان یافته بود، دیده می‌شد. این سنت از زمان سلجوقیان بزرگ و ایلخانان و تیموریان و صفویان تا اواسط قرن نوزدهم کشیده شده بود (و از این زمان به بعد تغییرات اداری تحت تأثیر برخی کشورهای اروپایی غربی قرار گرفت). این تداوم شاید بیشتر در نتیجه این واقعیت حفظ گردیده بود که اعضای دیوانسالاری منحصرأ از میان اهالی اسکان یافته‌ای انتخاب می‌شدند که سلسله‌های متوالی را خدمت کرده بودند. از این رو نیروی انسانی دیوانی اوایل صفوی بیشتر مرکب از مأمورینی بود که قبلاً در خدمت سلسله‌های ترا کمه بودند؛ و به همین نحو مأمورین دیوانسالاری عهد ایلخانان قبل از استیلای مغول در

خدمت سلسله‌های حاکم ایران بوده‌اند. و یا در اوایل سلطنت قاجاریه مناصب عالی از آن وزراء و مأمورینی شد که قبلاً در خدمت زندیان بوده‌اند.

مهمترین مأمور دیوان اعلاء، وزیر بود. قدرتش را حاکم به او واگذار می‌کرد و اغلب اوقات در حوزه کلی حکومت «کشوری» و «لشکری» و مذهبی قرار داشت. اهمیت زیاد او در تصمیم‌گیری شخصی برای تنفیذ قدرت و نفوذش بود. برای مدت کوتاهی در اوایل صفویان، مأمور عمده دولت به نام وکیل نامیده می‌شد و اصطلاح وزیر بیشتر در مورد رئیس یک دایره و یا دیوان و یا درباره رئیس تشکیلات ایالتی یک نفر حاکم ایالتی، بکار می‌رفت. در دوره متأخر صفویه، مأمور عمده حکومت مرکزی وزیر اعظم نامیده می‌شد و دارای لقب اعتمادالدوله بود؛ در ایام قاجارها صدراعظم نیز اغلب صاحب این لقب بود.

وزارت در روزگار سلجوقیان بزرگ، پایه و اساس و مدار تشکیلات مرکزی بشمار می‌رفت؛ وزیر، وقتی که در اوج قدرت خود بود بر تمام جنبه‌های دیوانی، که از طریق آن حکومت مرکزی کنترل می‌شد، خصوصاً امور مالی، نظارت داشت. او تا حدی منابع درآمد را تنظیم می‌کرد؛ و وظیفه اصلی وی افزایش عایدات بود. دیوانهای تحت نظارت وی عبارت بودند از: دیوان انشاء و طغرا (که اغلب دیوان رسائل نامیده می‌شد) که با رفت و برگشت مکاتبات سروکار داشت، و دیوان زمام و استیفاء (که اغلب دیوان اشراف نامیده می‌شد) که بر امور مالی نظارت داشت. جالب توجه است که دو اداره از ادارات اصلی حکومت مرکزی در قرن نوزدهم تحت نظارت منشی الممالک و مستوفی الممالک قرار داشتند. دیوان زمام و استیفاء به دو بخش عمده تقسیم می‌شد، یکی تحت اداره مستوفی الممالک و دیگر تحت نظارت منشی الممالک بود. اهمیت نسبی آنها فرق می‌کرد. در ایام قبل از سلجوقیان این دو مقام مستقل بودند. اولی به مسائل مالی و دومی به مسائل بازرسی و کنترل، رسیدگی می‌کرد. از جمله تشکیلاتی که عمده عایدات بر سر آن خرج می‌شد ارتش بود؛ بنابراین عایدات حتی زمانی که به صورت اقطاع از زیر دست حکومت مرکزی خارج می‌گشت اسناد این درآمدها بایستی در یکی از دوایر حکومت مرکزی یعنی دیوان عرض نگهداری می‌شد [۳].

پس از سلطنت سه سلطان نخستین، اهمیت وزیر در رابطه با مستوفی کاهش یافت. مثلاً مجدالملک بلاسانی مستوفی معروف مقام وزارت فخرالملک بن-

نظام الملك وزیر برکیارق را تحت الشعاع قرار داد [۴]. از اینها گذشته با اینکه در دوره متقدم سلجوقیان بین سلطان و وزیر رابطی وجود نداشت مع الوصف در ایام متأخر و کیل در و امیر حاجب رابط بین آنها شدند [۵]؛ و به محض اینکه اهمیت وزارت رو به کاهش رفت خود سلطان یا حاکم به طور مستقیم در رأس دیوانهای مختلف قرار گرفت نه وزیر [۶]. البته این به آن معنی نیست که در عهد متقدم تمام کارهای دیوانی به توسط وزیر انجام می شد و در ایام متأخر این مسأله برعکس گردید.

علاوه بر دو دیوان عمده حکومت مرکزی دیوانهای مختلف دیگری نیز وجود داشتند که به جنبه های مختلف امور مالی و اراضی رسیدگی می کردند نظیر دیوان خاص (که با اراضی خالصه سروکار داشت) و دیوان اوقاف [۷]. الگوی حکومت مرکزی کم و بیش در ایالات نیز پیاده شده بود. حاکم دارای دیوانی بود که اغلب دیوان ایالت نامیده می شد [۸]. مثلاً در مرو و بسطام یک دیوان استیفاء وجود داشت [۹]؛ و نیز تعدادی از دیوانهای دیگر که با جنبه های مختلف تشکیلات مالی سروکار داشتند. از این رو در منشور انتصابی قوام الدین اینانج- قتلغ بلگا که از طرف سنجر حاکم ری شده بود به او دستور داده بودند که در سرای خود یک دیوان عمل و یک دیوان شحنگی برپا دارد [۱۰]. مشابه این مسأله فرمان انتصابی تاج الدین ابوالمکارم رئیس مازندران از طرف سنجر بود که بایستی برای خود در سرای خویش دیوان معاملات و قسمت ایجاد می کرد [۱۱]. مواردی هم در رابطه با مرسومات، تجمع عمومی، و مالیات وجود داشت که بعضی مواقع به دیوان ریاست رجوع داده می شد [۱۲]. میزان اختیارات رؤسای هر یک از دیوانها هم در خصوص عزل و نصب مأمورین زیر دست فرق می کرد. معین الدوله که از سوی سنجر؛ شحنة جوین شده بود دستور داشت در صورت لزوم زبردستان را از کار برکنار سازد و نیز مأمور بود که نصب ددخدهای دیوان را نیز تأیید نماید [۱۳]. و نیز اشاراتی وجود دارد که زنان سلجوقی هم برای خود دیوانهایی داشته اند [۱۴].

با هجوم مغول به ایران، تا حدی بین دوره آنان با گذشته شکاف ایجاد شد؛ با وجود این قسمت اعظم ساخت دیوانی گذشته همانطور باقی ماند، و با اینکه پس از گرویدن ایلخانان به اسلام، احیاء گردید؛ و مأمورین دیوانسالاری و نهاد

مذهبی همراه با دیوانهای مختلف بار دیگر در کنار مأمورین حکومت «نظامسی» قرار گرفتند. عالی‌ترین مقام وزارت دولت باز هم وزیر نامیده شد و یا اینکه گام گذاری هم در مقام خود به‌عنوان نماینده سلطان، نایب لقب گرفت [۱۵]. با این حال سعی می‌شد امور مالی از زیر نظر وزیر بدر آمده و تحت نظر مأموری به‌نام صاحب دیوان، که در جای خود مقام وزیر را تحت‌الشعاع قرار داد، درآید. احتمال دارد ایلخانان هدفشان این بوده است که بدین ترتیب از محبوبیت وزیر که گام گذاری بیجا صعود می‌کرد، بکاهند. جوینی به‌عنوان وزیر همراه با مجدالملک یزدی مشرف‌الممالک، برای مدت چندین سال از ۶۷۷/۱۲۷۹ در قدرت سهیم شد؛ و از سالهای ۷۱۸ - ۶۹۹/۱۸ - ۱۳۰۰ در رأس دیوانسالاری دو وزیر قرار داشت. مع‌هذا ایلخانان در این زمینه از نمونه‌های سابق حکام آسیای مرکزی اقتفا می‌کردند [۱۶]. صفویان هم مسأله انتصاب دو مأمور را به‌طور توأمان برای وزارت، اقتباس کردند. وقتی که رشیدالدین در سال ۶۹۹/۱۳۰۰ - ۱۲۹۹ صاحب دیوان و عهده‌دار کل اسپراتوری، خصوصاً تشکیلات مالی گردید در میان چیزهای دیگر نظارت بر اراضی خالصه، انتصاب مأمورین دیوانسالاری، پست (یام) و توسعه مملکت را نیز بر ذمه گرفت [۱۷]. بعد از صاحب دیوان، مستوفی‌الممالک و دوایر مختلف قرار داشت که جنبه‌های مختلف امور مالی خصوصاً دیوان خالصات را تحت نظر داشتند [۱۸].

در زمان تیموریان، هر چند که نظراً سعی می‌شد تا اصول حکومت شرعی مورد تأیید قرار گیرد و قوالب سنتی زنده گردد، ولی عملاً تمایز بین شعب «کشوری» و «لشکری» دیوانسالاری که بیشتر با انشقاق بین ترک و تاجیک (یعنی ایرانی) تطبیق داده شده بود کاملاً آشکار بود. در زمان حسین بایقرا، دیوان اعلاء، بالاترین ارگان حکومتی به دیوان بزرگ امارت (تحت نظر دیوان‌بگی) که با مسائل نظامی سروکار داشت و دیوان مال (تحت نظر یک وزیر) که بر امور «کشوری» ناظر بود، تقسیم شد [۱۹].

بنظر می‌رسد که الگوی دیوانی عهد ایلخانان را ترکمانان قراقویونلو صاحب شده باشند [۲۰]. ولی از جزئیات تشکیلات مختلف دیوانی آنها جز دیوان مالیاتی‌شان اطلاعی در دست نیست. در این زمان از دیوان تواجی و دیوان پروانچی صحبت شده است [۲۱].

در مورد مطالعه‌ای در خصوص تشکیلات دیوانی ایلخانان در ایران به کتاب ه. اوزون چارشلی تحت عنوان عثمانلی دولتی تشکیلاتینه مدخل، استانبول، ۱۹۴۱ م. خصوصاً از ص ۱۸۷ به بعد مراجعه کنید.

در باب تشکیلات مرکزی حکومت صفویان اطلاعات بیشتری نسبت به ادوار سابق وجود دارد. مع ذلک کشیدن خط فاصلی بین جنبه‌های مختلف دیوان اعلاء که هم دربار سلطنتی و هم حکومت مرکزی بود بی‌نهایت مشکل است؛ به همین نحو بین وظایف اعضای دیوانسالاری، مأمورین نظامی و مأمورین نهاد مذهبی مرز روشنی وجود ندارد. ساخت درونی دیوان اعلاء تحت نظر ایشک-آغاسی باشی بود [۲۲]. رئیس تشریفات هم در عهد قاجار با اقتباس از دوره صفویه دارای همین عنوان بود. بنظر می‌رسد که یک شورای دولتی هم وجود داشته که بعضی از اعضای دیوان اعلاء متعلق بدان بوده‌اند؛ چنین می‌نماید که این شورا خارج از الگوی سنتی تشکیلات مرکزی (دیوان اعلاء) بوده است. الساندری می‌گوید که طهماسب هر روز شورایی مرکب از دوازده سلطان (یعنی حکام ایالتی و اعضای جامعه نظامی) و نیز پسران خود که در دربار بودند تشکیل می‌داد [۲۳]. گویا وظایف این شورا صرفاً به صورت مشورتی بوده است. در تذکره الملوک آمده که قورچی باشی، قولر آغاسی، ایشک آغاسی باشی، تفنگچی باشی، وزیراعظم، دیوان‌بگی و وقایع‌نویس از همان ایام اولیه تعلق به شورای امرای جانقی داشتند و در اواخر سلطنت شاه سلطان حسین، ناظر، مستوفی‌الممالک و امیر شکارباشی نیز گاهگاهی جزو اعضای شورا بوده‌اند. و اگر شورا ناگزیر به فرستادن یک نفر فرمانده نظامی (سپهسالار) به قسمت دوردستی از امپراتوری می‌شد، حضور سپهسالار در جانقی یک امر ضروری بود [۲۴]. مینورسکی می‌گوید که این نهاد ریشه در عهد مغول و تیموریان دارد. شاردن اشاره می‌کند که در ایران شورایی که مشابه نهاد اروپایی باشد وجود ندارد؛ از سوی دیگر، سانسون می‌گوید که تمام تصمیمات در شورای شاهی گرفته می‌شود [۲۵]. بنظر نمی‌رسد که جانقی در زمان قاجار قسمت منظمی از تشکیلات مرکزی دولت بوده باشد، ولی دارای یک شورای قبیله‌ای بود که با امور مربوط به قبیله قاجار سروکار داشته که معمولاً تحت نظر ایلخانی بوده است. ملکم از خیانت یکی از «اشراف» قبیله قاجار صحبت می‌کند که در سال ۱۸۰۸ م. بوسیله یک جانقی دست به این کار زده است [۲۶].

عالیترین مقام دیوان اعلاء در زمان اسماعیل و طهماسب و کیل بود که در ایام اوج خود به عنوان وزیر قائم مقام شاه بود و برای خود سلطان داشت؛ صلاحیت او دقیقاً در تمام شعب تشکیلاتی مورد تأیید بود. بنظر می رسد که کاربرد اصطلاح وکیل به عنوان مأمور عمده دیوان اعلاء در اواسط قرن دهم / شانزدهم از بین رفته باشد و جای آن را اصطلاح وزیراعظم گرفته باشد که دارای لقب اعتمادالدوله بود. پس از سال ۱۵۱۴/۹۲۰ به مقام او به عنوان ناظر دیوان اعلاء، ناظر دیوان و یا دیوان وزارت اشاره شده است [۲۷]. یک نظام سنجیده روش دیوانی نیز در جای خود تکوین می یافت. وزیر به عنوان رئیس دیوان اعلی انتصاب مأمورین را تأیید می کرد؛ اسناد مربوط به این مسائل و پرداخت حقوق مأمورین تحت نظر مقامی به نام دفتر خانه همایون اعلاء زیر نظر وزیر ویژه ای بود. اسناد مربوط به پرداخت حقوق «ارتش ثابت» (قورچیها، غلامان، تفنگچیها و اعضای توپخانه) از طریق دایره وابسته ای (سرکار) صورت می گرفت که تحت نظر یک وزیر و مستوفی با عده ای از منشیان که متعلق به دیوان بودند قرار داشت [۲۸]. نامه های انتصابی و حقوق مأمورین «کشوری» و لشکری که از جمله توسط وزیر اعظم مهر می شد، وسیله لشکرنویس دیوان اعلاء که وزیر دایره (سرکار) خواجهگان، قوشچیان، یساولان و قاپوچیان نیز بود مهر و امضاء می شد [۲۹].

وزیر در میان وظایف دیگر خود به عنوان رئیس دیوان اعلاء، قانونی بودن اقدامات مأمورین را کنترل می کرد و نیز امور مالی دولت را بررسی می نمود [۳۰]؛ این وظیفه آخری در واقع از مهمترین وظایف او بشمار می رفت. این وظیفه او بود که نظیر وزرای پیش از خود در ادوار سابق، عایدات دولت را بالا ببرد [۳۱]. تشکیلات مالی به دو بخش عمده تقسیم می شد: دیوان ممالک تحت نظر مستوفی الممالک و دیوان خاصه تحت ریاست ناظر بیوتات (که ناظر بیوتات سرکار خاصه نامیده می شد). رابطه واقعی وزیراعظم با ناظر بیوتات و چگونگی نظارت وی بر دیوان خاصه کاملاً مشخص نیست. بودجه بیوتات به وزیراعظم تسلیم می شد [۳۲]. تحت نظر مستوفی الممالک مأمورین گوناگونی در دفترهای مختلف مالیاتی کار می کردند که در اکثر موارد این مقامها متناسب با اموری که آنها در ممالک و نواحی خاصه داشتند بوجود می آمدند. اینها شامل دفتر موقوفات [۳۳] و دفتر بقایا [۳۴] بود. یک دایره ویژه یعنی سرکار فیض آثار در شهر مشهد اوقاف

امام رضا (ع) را اداره می کرد [۳۵]. نظارت عالی بر اوقاف از سوی دیوان صدارت تحت نظر صدراعظم اعمال می شد [۳۶]. بعضی از صدرهای ایالتی نیز دارای دیوان یا سرکار بوده اند [۳۷].

دیوان ممالک مسؤول رسیدگی به تشکیلات ایالات و ولایات بود که تحت نظر حکام اداره می شدند و از نظارت مستقیم حکومت مرکزی بدور بودند. دیوان خاصه عهده دار اداره امور مناطقی بود که مستقیماً بوسیله حکومت مرکزی تحت نظر وزیر اداره می شد. میزان مناطقی که به طور غیر مستقیم اداره می گشت با میزان مناطقی که به طور مستقیم اداره می شد فرق می کرد [۳۸]. با افزایش میزان خاصه که در زمان شاه صفی رخ داد، اهمیت دیوان خاصه رو به افزایش گذاشت؛ گفته شده که ناظر بیوتات سرکار خاصه در زمان شاه صفی یکی از بزرگترین مقامات دیوانی بوده است [۳۹]. چنین می نماید که مستوفی دیوان خاصه تحت نظر مستوفی الممالک خدمت می کرده و پس از آن نیز زیر دست وزیراعظم قرار گرفته است [۴۰]. احتمالاً اصفهان به عنوان یک پایتخت از اهمیت زیادی برخوردار بوده است. سرکار فیض آثار و سرکار انتقالی با طبقات مختلف اراضی (احتمالاً اراضی وقفی که تحت نظر دولت بود) سروکار داشتند؛ بنظر می رسد که اداره اراضی خالصه تحت نظر وزیر اصفهان بوده باشد. تمام کارهای این سه دایره تحت نظارت عمومی وزیراعظم دیوان اعلاء بوده است [۴۱].

وزیر بیوتات تحت نظارت عمومی ناظر بیوتات، اداره بیوتات یا امور خاندان سلطنتی را برعهده داشته است. این نهاد به تعدادی دفترخانه و کارخانه تقسیم می شد که هر کدام از آنها زیر نظر صاحب جمع و مشرف اداره می شد که اولی در قبال فعالیتهای عمومی و دومی در مورد جریان امور دیوانی مسؤولیت داشتند [۴۲].

دیوانی که مطابق با دیوان انشاء سابق بود در زمان صفویان دارالانشاء نام داشت که تحت نظارت منشی الممالک قرار داشت [۴۳].

دیوان اعلاء در زمان قاجاریه به طور کلی از روی الگوی زمان صفویان بود. روش آن به عنوان دربار سلطنتی از زمان سلطنت فتحعلی شاه به بعد شکل گرفت. مع هذا تشکیلات دربار سلطنتی که مرکب از تعدادی دوایر بود، نسبت به سابق دقیقاً از دیوان اعلاء مجزا شده بود. تا آنجایی که دیوان اعلاء در حکومت مرکزی

مطرح بود تشکیلات آن نسبت به زمان صفویان کمتر پیشرفت کرده بود؛ و بین دوایر ممالک و خاصه فرق چندانی نبود. آغا محمدخان شخصاً به جزئیات دیوانی رسیدگی می کرد؛ حکومت فتحعلی شاه هم شخصی بود ولی در زمان سلطنتش تشکیلات دیوانسالاری رو به گسترش رفت. مأمور عمده دیوان اعلاء، صدراعظم بود؛ قدرت او بر طبق نیرو، سستی و کاهلی و اهلیت شاه فرق می کرد. گفته شده که در زمان آقا محمدخان، حاجی ابراهیم، صدراعظم بر تمام دوایر دولتی ریاست داشته است [۴۴]. دو دایره از دوایر مهم دولتی تحت اداره مستوفی الممالک و لشکرنویس بوده است؛ لشکرنویس عهده دار پرداخت حقوق و مالیات بندی نیروهای نظامی بوده که دقیقاً با تشکیلات مالیاتی پیوند داشته است. منصب منشی الممالک در زمان فتحعلی شاه بار دیگر اهمیت پیدا کرد. بنظر می رسد که ساخت درونی این دوایر مختلف در اوایل قاجار دارای ماهیت ابتدایی بوده باشد. موریه (Morier) که کتاب خود را در سال ۱۸۰۹ م. نوشته، می گوید که مقام وزرا و منشیان دولت در قصر شاهی قرار گرفته و زمانی که شاه آمادگی داشته باشد آنها را دعوت می کند تا در آنجا جمع بشوند [۴۵]؛ ولی در واقع وزراء دوایر خودشان را، بعضی اوقات، در هر جایی که بوده اند برپا می کرده اند. با اینکه آغا محمدخان و فتحعلیشاه اکثر ایام عمر خود را در لشکر کشیها و در اردوگاهها سر می کرده اند (و جانشینان آنها هم وضع تقریباً مشابهی داشتند) و معمولاً وزراء آنها هم در این گونه مواقع آنها را همراهی می نمودند با این حال در چنین شرایطی دوایر حکومتی بدون هیچ نوع اتلاف وقتی وظایف خود را انجام می دادند. ملکم می گوید که «احتساب رسیده ها و هزینه ها در خصوص عایدات مذهبی، لشکری و کشوری با نظم و نسق و دقت زیادی انجام می شد» [۴۶]. در واقع این اسناد بیشتر با املاک و دارایی شخصی مأمورین سروکار داشت؛ در اواسط این قرن، تا آنجایی که آنها با تقویم عایدات سروکار داشتند اغلب رابطه کمی با شرایط موجود داشتند. دیوان مستوفی الممالک براساس جغرافیایی سازمان یافته بود و تقویم مالیاتها و اسناد یک منطقه معین در عهده یک مستوفی بود که به نام مستوفی آن منطقه شناخته می شد. دوایر جداگانه ای نیز اراضی خالصه و وقفی و سایر جنبه های ویژه از قبیل بقایا را بررسی می کرد.

تشکیلات ایالتی به حاکم واگذار می شد که اغلب جزئیات آن را شخصاً

رسیدگی می کرد. در مورد یک حاکم مقتدر ایالتی، خصوصاً اگر از شاهزادگان قاجار بود، دربار ایالتی نسخه عین دیوان اعلاء می شد (البته در حد پایین تر). مهمترین مأمور ایالتی وزیر بود که معمولاً از سوی دیوان اعلاء منصوب می گشت. عمده ترین مسئولیت وی این بود که بر ارسال مالیات ایالتی به حکومت مرکزی به توسط حاکم نظارت کند.

توضیحات

- ۱- *Turkestan*، ص ۲۲۷.
- ۲- سلیم *History of Persia*، لندن، ۱۸۲۹ م، جلد ۲، ص ۳۰۸.
- ۳- عتبة المکتبه، چاپ عباس اقبال، تهران، ۱۹۵۰ م، ص ۴۰-۳۹، ۷۶.
- ۴- بنداری، *دولة السلجوقیه*، قاهره، ۱۳۱۸ ق، ص ۷۹.
- ۵- بنداری، همان مأخذ، ص ۸۶، ۱۰۷، ۱۷۵؛ ابن اثیر، *الکامل*، جلد ۱۱، ص ۵۹.
- ۶- رشیدالدین، *جامع التواریخ*، نسخه موزه بریتانیا به شماره ۷۶۲۸، برگ a ۲۵۱.
- ۷- عتبة المکتبه، ص ۳۳، ۵۲ به بعد.
- ۸- همان مأخذ، ص ۷۹.
- ۹- همان مأخذ، ص ۶۴۶.
- ۱۰- همان مأخذ، ص ۷۳.
- ۱۱- همان مأخذ، ص ۲۶.
- ۱۲- آ. ک. س. لمبتون، *دیوانسالاری امپراتوری سنجر*، در مجله *BSOAS*، ۱۹۵۷ م، جلد ۲۰، ص ۳۸۶.
- ۱۳- عتبة المکتبه، ص ۶۱.
- ۱۴- همان مأخذ، ص ۶۱؛ خواندسیر، *دستورالوزراء*، تهران، ص ۱۹۰.
- ۱۵- اشپولر، *Mongolen*، ص ۲۸۲.
- ۱۶- پریساک *Die Karachaniden*، در مجله *Islamic Culture*، جلد ۳۱، شماره ۱، ص ۲۴.
- ۱۷- و صاف، *تاریخ و صاف*، بمبئی، ص ۳۴۷.
- ۱۸- همان مأخذ، ص ۳۴۹.
- ۱۹- روثمر، *Staatsschreiben der Timuridenzeit*، ص ۱۶۹ به بعد.
- ۲۰- مینورسکی، *آق قویونلوها و اصلاحات ادبی*، در مجله *BSOAS*، ۱۹۵۵ م، جلد ۱۷، شماره ۳.
- ۲۱- مینورسکی، *ایران در سالهای ۹۰-۱۴۷۸*؛ ترجمه مختصری از تاریخ عالم آرای امینی فضل الله (وزبهران خنجی، لندن، ۱۹۵۷ م، ص ۲۸، ۱۰۱).

- ۲۲- تذکرة الملوك، صفحات ۷ b، ۱۳ a به بعد.
- ۲۳- *A narrative of Italian Travels in Persia*، هاكلويت، ص ۱ - ۲۲۰.
- ۲۴- تذکرة الملوك، صفحات ۸ a - ۷ b.
- ۲۵- همان مأخذ، صفحات ۴ - ۱۱۳.
- ۲۶- *History*، جلد ۲، ص ۳۲۷ یادداشت.
- ۲۷- ر. م. سیوری، مناصب عمده دولت صفوی، در مجله *BSOAS*، جلد ۲۳، شماره ۱، ۱۹۶۰، ص ۱۰۵ - ۹۱ و جلد ۲۴ شماره ۱، ۱۹۶۱، ص ۸۴ - ۶۵.
- ۲۸- تذکرة الملوك، ص ۵۸ به بعد.
- ۲۹- همان مأخذ، ص ۶۵ a به بعد.
- ۳۰- همان مأخذ، ص ۱۱۵.
- ۳۱- همان مأخذ، ص ۸ b.
- ۳۲- همان مأخذ، ص ۱۶ a.
- ۳۳- همان مأخذ، ص ۷۱ a.
- ۳۴- اسکندر منشی، عالم آرای عباسی، ص ۷۶۵.
- ۳۵- همان مأخذ، ص ۲۵۸، ۶۵۴.
- ۳۶- ه. بوسه، *Untersuchungen Zum Islamischen Kanzleiwesen*، قاهره، ۱۹۵۹ م. ص ۲۰۴.
- ۳۷- رجوع کنید به فرمائی به تاریخ ۱۰۷۷ ه. برای مستوفی موقوفات یزد، جامع مفیدی، نسخ خطی شرقی موزه بریتانیا، شماره ۲۱۰، برگهای ۱۷۰ b - ۱۶۸ b؛ بوسه، ص ۱۳۲.
- ۳۸- تذکرة الملوك، ص ۲۴ به بعد؛ آ. ک. س. لمبتون، مالک و ذارع در ایران، اکسفورد، ۱۹۵۳ م. ص ۱۰۸.
- ۳۹- جامع مفیدی، برگ ۳۳۹ a - ۳۳۸ b.
- ۴۰- تذکرة الملوك، صفحات ۲۸ a - ۲۷ b.
- ۴۱- همان مأخذ، ص ۷۱ a به بعد.
- ۴۲- همان مأخذ، ص ۱۴۰.
- ۴۳- همان مأخذ، ص ۴۰ a - ۳۹ b؛ بوسه، ص ۵۹ به بعد.
- ۴۴- سلکم، جلد ۲، ص ۹ - ۳۰۸.
- ۴۵- *A journey Through Persia*، لندن، ۱۸۱۲ م. ص ۲۱۶.
- ۴۶- *History*، جلد ۲، ص ۳۱۰.

ب: سیر مالیات در ایران

در زمینه سیستم مالیاتی ایران به طور کلی از همان صدر اسلام تا قرن بیستم نوعی تداوم دیده می شود؛ ولیکن در جایی که در ادوار متقدم تلاشی برای سازش

وضع موجود با نظریه اسلامی وجود داشت و برای الغای مالیاتهای غیر شرعی تلاشهای پراکنده‌ای صورت می‌گرفت، در زمان مغولان متأخر (ایلخانان) پس از بریدن از سنت، علی‌رغم اسلامی شدن تشکیلات دیوانی در زمان غازان خان و جانشینان وی، نوعی گرایش عمومی به طرف بریدن از سیستم مالیاتی اسلامی و افزایش مالیاتها و رسوم و کاربرد مختلف آنها به چشم می‌خورد. از اینها گذشته، چون در این میان حتی یک تلاش ظاهری هم برای تطابق تشکیلات مالیاتی با آرمان نظریه اسلامی دیده نشد، لذا در این زمینه اعمال دلبخواهی و خودسرانه رو به افزایش گذاشت؛ ولیکن اصول کلی سیستم مالیاتی، روشهای تقویم و جمع‌آوری مالیات و مسائل عمده‌ای که پیش رو بود تغییر چندانی نکرد و تغییراتی که قبل از قرن بیستم در این خصوص رخ داد از نوع تغییرات بنیادی نبود. سلسله‌های جدید و حکام جدید خود را درگیر تغییرات بنیادی نظام مالیاتی نمی‌کردند. گویا رژیم مالیاتی اوزون‌حسن که بین سالهای ۸۷۴/۱۴۷۰ و ۸۸۲/۱۴۷۷ برقرار شد، هنوز در عصر صفویه جاری بوده است. بسیاری از ویژگیهای تشکیلات مالیاتی عهد قاجار قبلاً در زمان صفویان وجود داشت و دوره‌های افشاریه و زندیه هم آنقدر کوتاه بود که مجال هیچ نوع تغییری را در زمینه مالیات نداد. مع‌هذا در هیچ دوره‌ای سیستم یک کاسه‌ای در این خصوص وجود نداشت. به‌طور کلی مقدار پول رایج بسیار محدود بود؛ بازرگانی تحول زیادی نیافته بود و در نقل و انتقال مبالغ هنگفت پول مشکلات زیادی وجود داشت که همه اینها تشکیلات دیوانی را به‌طور اعم و تشکیلات مالیاتی را به‌طور اخص تحت تأثیر قرار می‌داد. از اینها گذشته، گرایش به طرف کاهش بهای پول رایج نقره، ارزیابی صحیح تحولاتی را که در مبلغ مالیاتها و تعلقات نسبت به آن رخ می‌داد مشکل می‌ساخت. بسیاری از سیاحان خارجی اشاره کرده‌اند که پولی نه به خزانه شاهی واریز می‌شد، تلمبار می‌گشت و بندرت به جریان دگرباره می‌افتاد؛ ولی بنظر می‌رسد که پولی که بدین ترتیب جمع‌آوری می‌شد بندرت در راه لشکرکشیها، پادشاهای زمان جلوس برای حفظ تاج و تخت در مقابل مدعیان رقیب و سایر پیش‌آمدها صرف می‌شد؛ اما پس‌افت مکرر حقوق ارتش و مأمورین نشان می‌دهد که خزانه همیشه آنقدر پر نبوده که انتظار عایدات مازاد از آن برود. بهر حال در اواخر قرن نوزدهم تلاش مستمری برای سب عایدات به‌منظور

جوابگویی نیازهای روزافزون تشکیلات کشوری و هزینه‌های فوق‌العاده دربار انجام شد. بین عایدات دولت و درآمد خصوصی حاکم تمایز مشخصی دیده نمی‌شد؛ هر نوع وجوه اضافی به‌خزانه شاهی وارد می‌شد. در زمان صفویان بین وجوهی که متعلق به دولت (مال مصالح) بود و تحت اداره مستوفی‌الممالک و او هم تحت نظارت وزیر اعظم قرار داشت، و وجوهی که از آن دربار (مال خاصه) بود و تحت اداره مستوفی دیوان خاصه قرار داشت تمایز بارزی دیده می‌شد و شباهت زیادی به انشقاق سابق بین دیوان و درگاه داشت. حال در آغاز، این تمایز به‌چه نحوی ایجاد شده معلوم نیست. شاردن می‌گوید که این تمایز برای اولین بار توسط شاه صفی (۴۲ - ۱۶۲۹ م.) رواج یافت؛ بهر حال این دو قسمت دارای تطابقات و تشابهات زیادی بود. در زمان قاجارها تمایز بین آنها از میان رفت. ساخت کلی مالیاتی و تمایز وسیع بین مالیاتهای «ثابت» (مال و جهات و بعدها مالیات) و مالیاتهای فوق‌العاده و مصادره‌ها و هزینه‌هایی که عایدات را دربر می‌گرفت از قبیل پرداخت حقوق قشون، حقوق مأمورین، مستمریات و نگهداری دربار شاهی، بیشتر همانهایی بود که قبلاً وجود داشت. مع الوصف در جایی که در عصر صفویه نواحی وسیعی از امپراتوری از نظارت مستقیم حکومت مرکزی بدر آمده و نظارت کمی بر تشکیلات مالیاتی این نواحی اعمال می‌شد در زمان قاجارها سعی شد تا تشکیلات مالیاتی متمرکز و یک کاسه گردد؛ ولی مقاطعه مالیاتها به حکام و دیگران با این مسأله جور در نمی‌آمد و در قرن بیستم نوعی هرج و مرج در تشکیلات مالیاتی رخ نمود. جمع‌آوری آن بسیار ناراضماندانه و غیر قابل اکتان بود؛ نظارتها و کنترلهایی که قبلاً تعبیه شده بود از هم پاشید و کاربرد نظام مالیاتی، ظالمانه و ستمگرانه گردید.

مهمترین مالیاتهای «ثابت» آنهایی بودند که بر زمین و تولیدات آن وضع شده بودند. با توجه به شیوه مالیات‌بندی ارضی و تولیدات آن و نرخ تقویم تنوعی دیده می‌شد. از اینها گذشته گستره مناطقی که مشمول پرداخت مالیات ارضی بودند فرق می‌کرد. چنانکه گفته شد اکثر اراضی به‌صورت تیول و سیورغال که از پرداخت مالیات معاف بودند از تحت نظارت حکومت مرکزی خارج شده بود. اراضی سیورغال بیشتر از اراضی خالصه، وقفی و اراضی موات واگذار می‌گردید. طبق گفته شاردن امپراتوری صفوی به ممالک مختلفی یعنی مناطقی که به‌طور غیر-

مستقیم اداره می‌شد و نیز نواحی خاصه یعنی مناطقی که به صورت مستقیم اداره می‌شد، تقسیم شده بود؛ او می‌گوید که حکام ممالک فقط مبلغی به طریق پیشکش آن هم در عید نوروز و نیز قسمتی از تولیدات و فراورده‌های آن را برای استفاده دربار شاهی و کارگاههایش پرداخت می‌کردند و بقیه عایدات ایالتی را صرف هزینه‌های تشکیلات ایالتی می‌کردند. این موضوع که حکام ممالک زمان صفویه و حکام ایالتی زمان قاجار که عایدات ایالتی خود را مقاطعه می‌کردند تا چه اندازه در تقویم و جمع‌آوری مالیات آزاد بودند زیاد معلوم نیست. در این دو دوره مستوفیان جزئیات تقویم مناطق ایالتی را که به نام دستورالعمل معروف بود تهیه کرده و به طور سالانه به ایالات می‌فرستادند و مستوفیان ایالات هم بر طبق آن و یا براساس آن از اهالی محل مالیات دریافت می‌کردند. و نیز زیاد معلوم نیست که اراضی وقفی تا چه اندازه از پرداخت مالیات معاف بودند. به هر حال غیر محتمل بنظر می‌رسد که آن زمینهایی که شاه حاکم متولی آن بوده، مالیات پرداخت کرده باشد؛ کرزن می‌گوید که اراضی وقفی از پرداخت مالیات معاف بودند ولی این معافیت در واقع خودبخودی نبوده بلکه طبق فرمان ویژه‌ای صورت می‌گرفته است. پس از اعطای مشروطیت در سال ۱۹۰۶ م. اراضی وقفی که شاه متولی آن بود از پرداخت مالیات معاف شدند و استدلال این بود که درآمد شاه مالیات بردار نیست. ولی انواع دیگر اراضی وقفی مشمول پرداخت مالیات بودند.

مالیات ارضی به سه طریق عمده ارزیابی می‌شد: از طریق مساحی، به تناسب تولیدات، و یا به صورت یک جا. تقاویم در مقاطع زمانی منظمی صورت نمی‌گرفت و بیشتر غیر منظم و در مواقع غیر مترقبه بود؛ و گرچه ارزیابی مالیاتها به صورت بخش معینی از محصول بود ولی تحصیلداران حکومت آن را ضرورتاً به طور سالانه ارزیابی می‌کردند. عادی‌ترین شیوه تقویم زمان قاجارها محاسبه عایدات یک شهر و یا روستا به صورت مبلغ معینی بود؛ این کار سبب می‌شد که تحصیلداران برای ارزیابی مقدار محصول ملزم به سرکشیهای مکرر به نواحی نباشند. قسمتی از مبلغ مالیات به صورت نقدی و قسمت دیگر به صورت جنسی که با عنوان بنیچه معروف بود تقویم می‌شد؛ بنیچه در اواسط قرن نوزدهم شامل تعدادی از سربازانی می‌شد که هر ناحیه ملزم به تهیه آن بود و یا شامل مبلغی می‌شد که هر منطقه متناسب با حقوق تعداد معینی از سربازان بایستی می‌پرداخت. مالیات نهایی اهالی شهرها و روستاها به طور

محلّی تخصیص می یافت. آنها گاه گداری به خاطر بلاهای آسمانی و یا در ازای بعضی از خدمات ویژه از پرداخت مالیات معاف می شدند. مع الوصف اغلب اوقات مالیاتهای اضافی براساس پس افتهای مالیاتی و یا به دلیل بعضی از نیازهای ویژه و یا پیش آمدهای ناگهانی، وضع می شد و اغلب اوقات هم همین مالیاتهای اضافی به صورت مالیاتهای همیشگی درسی آمدند. از اینها گذشته با تدبیر تسعیر که بوسیله آن مالیاتها به نرخ رایج مصنوعی و یا به جنس که مبدل به وجه نقد می شد ارزیابی می گردید، نرخ مالیات افزایش می یافت. تفاوتیم اغلب کهنه بود و بارها اتفاق می افتاد که روستایی که به خاطر جنگ، قحطی، کوچ و یا سایر عوامل به بدبختی کشانده شده و ساکنین آن مهاجرت کرده بودند، مجبور بود بیش از اندازه مالیات پردازد و مقدار مالیات مؤدیان مالیاتی آن هم به طور دلبخواهی بالا می رفت. بالعکس، روستایی که رفاه مردم آن فزونی گرفته و یا نسبت به گذشته توسعه یافته بود، مالیات کمتری می پرداخت.

مقدار مالیات ارضی فرق می کرد؛ این مقدار مالیات تحت تأثیر نوع محصولات زیر کشت و شیوه آبیاری قرار داشت. در زمان رژیم مالیاتی اوزون حسن مقدار مالیاتی که بر تولیدات زمین بسته می شد از ۱۴ تا ۲۰ درصد تولید در نوسان بود؛ علاوه بر آن بر هر یک از مزارع هم مالیاتی تحمیل می شد. در زمان صفویان هم حالتی نظیر حالت عهد آق قویونلوها جریان داشت؛ مع هذا شاردن می گوید که مالیات ابریشم و پنبه یک سوم محصول آن بوده است. بنظر می رسد که مقدار مالیات ارضی در زمان قاجار ۲۰ درصد به محصول بوده باشد؛ هر چند که تا قبل از سلطنت فتحعلیشاه مقدار این مالیات بر طبق سنت یک دهم بوده است. مع هذا جریان عمومی این نرخ غیر محتمل بنظر می رسد. به هر حال در کارکرد هم تنوع زیادی دیده می شد. مالیات غلات بیشتر به صورت جنسی بود، و غله ای که بدین ترتیب بدست می آمد در انبارهای دولتی ذخیره شده و در مواقع اضطراری نظیر لشکر کشیها و یا قحطی مصرف می گردید و یا اینکه با قیمت ثابتی به اهالی محل فروخته می شد. در جایی که مالیات بندی براساس میزان ثابت محصول به صورت جنسی تعیین می شد ارزیابی آن بیشتر در موقع خرمن کوبی، یعنی قبل از اینکه محصول بین ارباب و رعیت تقسیم شود، انجام می شد.

میزان و وسعت اراضی خالصه در نوسان بود. در مواردی که آنها به عنوان

اراضی فاقد مالیات به طور مستقیم به توسط، مالیات ارضی اداره می‌شد، تمام محصول آنها پس از کسر سهم رعایا به خزانه وارد می‌شد. و اگر این اراضی به اجاره داده می‌شد، مال الاجاره‌ای که توسط مستأجر پرداخت می‌شد احتمالاً شامل مالیات ارضی بود و شباهتی به بهره مالکانه داشت. در زمان صفویان اراضی اطراف اصفهان بیشتر اراضی خالصه بود و توسط دیوان ویژه‌ای تحت نظر مستوفی خاصه اداره می‌شده است.

علاوه بر مالیات ارضی و یا مالیات محصولات، آب آبیاری اراضی نیز شامل پرداخت مالیات می‌شد. همچنین در بعضی از نواحی اسکان یافته و نیمه اسکان یافته مالیات چراگاه و یا مالیات احشام دریافت می‌شد؛ ولی مالیات آنها و شیوه ارزیابی آن فرق می‌کرد. در میان مالیاتهای «ثابت» دیگر، بر املاک حقوقی (به غیر از اراضی کشاورزی) نظیر حماسها، دکاکین، آسیابها و کاروانسراها (مستغلات) نیز مالیات تعلق می‌گرفت که در اوایل دوران قاجار میزان آن ۲ درصد سود سالانه آنها بود. ملکم اشاره می‌کند که پس از سقوط صفویان و سلسله‌های بعدی به خاطر مصادره‌ها بر میزان املاک خالصه افزوده شد. در جایی که اراضی خالصه توسط دربار اجاره داده می‌شد مال الاجاره‌ای که پرداخت می‌شد شامل مالیاتهایی بود که شباهت زیادی به مالیات ارضی خصوصی داشت. غیر مسلمین، یهودیان، ارمنیان و زرتشتیان مالیات سرانه پرداخت می‌کردند؛ و نیز خارجیان نیز مالیات سرانه می‌پرداختند مگر در مواقعی که از پرداخت مالیات معاف می‌شدند. این نوع مالیاتها از مالیات جزیه مایه گرفته بود. اقشار مختلف دیگر جامعه از قبیل بعضی از گروههای عشیره‌ای نیز مالیات سرانه و یا سرشماری می‌پرداختند. در بعضی از اسناد اشاره‌ای هم به نوعی از مالیات خانوادگی با عنوان خانه شمار شده است. مالیات سرانه بالاخره با قانون ۲ آذر ۱۳۰۵ ه. ش/۱۹۲۶ لغو گردید.

بر اصناف پیشه‌ور هم مالیات بسته می‌شد مگر در مواقعی که بوسیله گروهی از ارزیابیها با عنوان بنیچه، از پرداخت مالیات معاف می‌شدند. در زمان صفویان، کلانتر و نقیب اصفهان در سه ماه نخستین سال اصناف را جمع می‌کرد و نقیب به کمک کدخدای صنف بنیچه آنها را تعیین کرده و بعد در میان اعضای مختلف اصناف توزیع می‌شد. مع هذا در بعضی موارد، همانطوری که مالیات ارضی لهنه

می‌شد، بنیچه اصناف نیز عقب افتاده و کهنه می‌گشت. اصناف پیشه‌ور به همین صورت تا سال ۱۹۲۶ م. مالیات می‌پرداختند و در این زمان مالیات آنها طبق قانون ۲ آذر ۱۳۰۵ ه. ش لغو گردید.

با توجه به مالیات بازرگانان بنظر می‌رسد که کارکرد هماهنگی وجود نداشته است. بعضی از امتعه در مواقع مختلف مشمول مالیاتهای ویژه‌ای بود. مثلاً تذکره الملوك از مالیاتهایی صحبت می‌کند که بر تجارت تنباکو بسته شده بود. مالیاتهای بازارها هم در اکثر موارد فرق می‌کرد. مالیاتهای عمده ثابتی که تجار مشمول پرداخت آن بودند راهداری و حقوق گمرکی بود. راهداری اغلب اوقات براساس بار چهارپایان در هر شهر گرفته می‌شد و میزان آن نیز فرق می‌کرد. حقوق گمرکی در بنادر صادراتی و وارداتی بر کالاها بسته می‌شد. در زمان صفویان یک حق گمرکی ۱۰ درصد بوسیله گمرکخانه‌های خلیج فارس بر امتعه بسته می‌شد؛ در سایر مرزها هم حق گمرکی برطبق هر بار احشام وضع می‌گردید. بعضی از تجار خارجی، مشمول برخی معافیتها و کاهش مالیات می‌شدند.

طبق قرارداد ترکمانچای (۱۸۲۸ م.) یک تعرفه ۵ درصد بر صادرات و واردات تجار روس تعیین شد؛ بهمین علت دول دیگر هم همان مقدار تعرفه را تقاضا کرده و بدست آوردند. تجار ایران فقط ۲ درصد می‌پرداختند ولی مشمول پرداخت راهداری هم بودند. بازسازی تعرفه در سال ۱۹۰۳ م. به ضرر ایران و به نفع روسیه تمام شد. حقوق گمرکی و راهداری اغلب اوقات در هر منطقه به مقاطعه داده می‌شد.

در زمان صفویان از محصول معادن و صید مروارید هم یک سوم مالیات گرفته می‌شد. نظیر این مالیات یک مالیات دو درصد بود که بر مسکوکات (واجبی) وضع شده بود. مسکوکات در زمان قاجار یکی از منابع منظم درآمد محسوب می‌شد. در اواخر قرن نوزدهم پست و تلگراف هم بر منابع عایدی دولت افزوده شد.

مالیاتهای مختلف دیگری هم بود که عایدات «ثابت» را تشکیل می‌داد. در اینجا هم تنوع و اختلاف زیادی در کارکرد بچشم می‌خورد و درباره مقدار نرخ این مالیاتها هم اطلاعات مفصل کمتری وجود دارد. تعدادی از این مالیاتها هنوز در قرن بیستم برقرار بود. سیلسپو می‌گوید که در سال ۱۹۲۲ م. حدود دویست نوع مالیات مختلف وجود داشت. در میان این مالیاتها، مالیاتهایی بود که به مأمورین

محلّی و غیره که الزاماً در میان مأمورین اداره مالیات نبودند، پرداخت می‌شد و در بسیاری موارد به صورت محلّی جمع‌آوری می‌گشت و تمام و یا قسمت اعظم حقوق مأمورینی را که خود جمع‌کنندگان آن بودند تشکیل می‌داد. در زمان صفویان گیرندگان تیول و هدایای سالانه و سیورغال درصدی از درآمد املاک خود را به مأمورین مختلفی که در ردیف و کیل دیوان اعلاء تا دفتردار و سایر مأمورین دون-پایه بودند، می‌پرداختند. مع‌هذا چشمگیرتر از همه اینها، البته به دلیل ماهیت وضع دلبخواهی آنها، مالیاتهایی بود که توسط مأمورین محلّی به عنوان مداخل مقامشان جمع‌آوری می‌شد.

تحمیل اضافی بر دهقانان و بعضی از اصناف پیشه‌ور، بیگاری برای دولت و یا پرداخت پولی در ازای این بیگاری بود. وضع این بیگاری مکان به مکان فرق می‌کرد و ارزیابی آن هم به پول بسیار مشکل بود. مع‌هذا این بیگاری از وضع خفت‌بار دهقانان و پیشه‌وران چیزی نمی‌کاست و بر انقیاد آنها نسبت به دولت می‌افزود.

مؤدیان مالیاتی فقط مالیات «ثابت» پرداخت نمی‌کردند. در این مورد شاید از جمله چشمگیرترین انواع مالیاتهایی که آنها می‌پرداختند مالیاتهای فوق‌العاده‌ای بود که از بین آنها صادرات و سیورسات متداولترین و سنگین‌ترین آنها و نیز پیشکش و مالیاتهای اتفاقی و غیره بود. صادرات مرکب از مالیاتهایی که هزینه‌های ویژه اضطراری نظیر هزینه لشکرکشی، ساختن و یا تعمیر انبیه شاهی و یا هزینه بعضی از جشنها را دربر می‌گرفت و یا اینکه کسری درآمد را جبران می‌نمود. برطبق ماهیت واقعه، تمام مملکت و یا ناحیه‌ای و یا قشری از جامعه ملزم به پرداخت مالیات می‌گردید. این نوع مالیات‌بندی بی‌نهایت دلبخواهی بود و تحمیل آن نشانه ستمگری و بیعدالتی خارج از حد بود. سیورسات مرکب از مالیاتهایی بود که برای نگهداری و دیگر هزینه نیروهای نظامی، مأمورین دولتی و هیاتهای سیاسی خارجی که از مملکت دیدن می‌کردند وضع می‌شد و مانند صادرات بار سنگینی بر دوش مردم بشمار می‌رفت. پیشکش‌ها دو نوع بود: «اتفاقی» و «منظم» پیشکش‌های منظم را حکام ایالتی، رؤسای عشایر و مأمورین عالی‌رتبه در عید نوروز و اعیاد مذهبی نظیر عید مولود تعیین می‌کردند. میزان این پیشکش‌ها عرفاً ثابت شده بود. مواقع تعیین پیشکش‌های اتفاقی فرق

می کرد. در مواقع انتصاب حکام و مأمورین عالیرتبه انتظار می رفت که با اهدای پیشکش این انتصاب را تبریک بگویند؛ اغلب اوقات اهدای خلعت سبین و نشانگر موقعیت اجتماعی مأمور مزبور و دهنده آن بود؛ گذشتن شاه از منطقه ای متضمن ارائه هدایایی توسط تمام اهالی و یا متنفذترین آن منطقه بود؛ دیدار شاه از خانه یک نفر وزیر مقرب نیز متضمن به هزینه سنگینی بود که به صورت پیشکش وزیر، و خانواده و یا ملازمینش ناگزیر از پرداخت آن بودند؛ از اینها گذشته وراث اشخاصی که از دولت مستمری دریافت می کردند و نیز گیرندگان تیول و وراث آنها بایستی هدایایی برای بالا دست خود مهیا می کردند. این نظام اهدای پیشکش در همه جوانب تشکیلات ریشه دوانیده بود؛ نه تنها شاه انتظار دریافت پیشکش را داشت، بلکه حکام و وزرای او نیز یک چنین چشمداشتی داشتند و از ایالات تحت اختیار خود و نیز فرو دستان خویش هدایایی دریافت می کردند.

منبع غیر منظم دیگر درآمدها که محاسبه آن مشکل است، بدون شک مصادره ای بود که از مأمورین معزول غصب می شد و نیز جرایم و رشوه ها که بخش دیگری از این منبع درآمد را تشکیل می داد. به این منبع بایستی از نیمه دوم قرن نوزدهم به بعد مبالغ قابل توجهی را که از امتیازات، انحصارات و حق الامتیازات گرفته می شد، افزود.

در اواخر سلطنت ناصرالدین، برای هماهنگی تشکیلات مالیاتی مملکت، لغو مالیاتها و اخاذیهای غیر منظم، افزایش درآمدها و بهبود تحصیل مالیات اقداماتی انجام شد. فرمان سال ۱۳۰۳/۹ - ۱۸۸۵ در جمع آوری عایدات تغییرات چندی بوجود آورد و مسؤولیت مالی حکام را تعیین نمود. برای مساحی جدید اراضی و وضع مالیات ارضی براساس ده درصد محصول آن و مالیاتهای مختلف دیگر در سال ۱۳۰۷/۹ - ۱۸۸۹ اوامری صادر شد. مع هذا این موازین و موازین دیگر با موفقیت قرین نبود و در سرتاسر مملکت جاری نمی شد.

بخاطر اینکه در محاسبه میزان درآمدهای خارج از مالیات «ثابت» مسؤولیتی احساس نمی شد لذا ارائه ارقام کاملی از کل عایدات غیرممکن می نماید. طبق نوشته تذکره الملوك عایدات دولتی (یعنی شامل عایدات خاصه) در اواخر دوره صفویان حدود ۸۰۰۰۰۰ تومان بود. ۶۱ درصد این عایدات از مالیاتهایی که در اوارجه ثبت شده و پروفیسور مینورسکی تصور کرده که آن مالیاتهای ارضی است

تحصیل می‌شده است؛ و بقیه آن شامل ارقام زیر بود: مالیاتی که مرکب از مال‌الاجاره املاک حقوقی نظیر اراضی کشاورزی و غیره بود $۱۴/۵$ درصد، معادن ۲ درصد، و $۱/۵$ درصد محصول و تولیدات کارگاه‌های سلطنتی. طبق نوشته هسان کتاب کل هزینه لشکری و کشوری $۴۹۱,۹۸۶$ تومان و $۵۷,۰۰۰$ دینار بود که $۳۹۶,۷۹۲$ تومان آن اختصاص به‌امرا و حکام داشت. نخستین تعهد عایدات ایالتی، هزینه تشکیلات ایالتی بود. در زمان قاجارها علاوه بر تقویم مالیاتهای منظم، حکام ایالتی مبلغی با نام تفاوت عمل برای هزینه‌های تشکیلات ایالتی وضع می‌کردند. فقط پس از پرداخت هزینه‌های محلی و حواله‌های ویژه که توسط حکومت مرکزی براساس عایدات محلی تعیین می‌شد، بود که عایدات باقی مانده مازاد به‌خزانه مرکزی واریز می‌شد. طبق گفته ملکم عایدات «ثابت» در اوایل قرن نوزدهم حدود سه میلیون لیره استرلینگ بود. تقاویم محلی از پیشکش‌های عید نوروز دوپنجم درآمد «ثابت» جرایم یک‌پنجم عایدات «ثابت»، و مبالغی که براساس مصالح عمومی وضع می‌شد دوپنجم عایدات «ثابت» را تشکیل می‌داد و بدین ترتیب کل عایدات شاه به ۶ میلیون لیره استرلینگ بالغ می‌شد که فقط قسمتی از آن نقداً پرداخت می‌گشت و قسمت اعظم آن نیز قبل از ورود به‌خزانه مرکزی برای هزینه‌های جمع‌آوری عایدات کسر می‌گردید. کمرزن عایدات «ثابت» را $۵۵,۳۶۹,۵۱۶$ تومان ($۱,۶۵۲,۸۲۰$ لیره استرلینگ به‌نرخ هر لیره استرلینگ $۳۳\frac{۱}{۴}$ قران، نرخی که در سال ۱۸۸۸ م. رایج بود) برآورد کرده که مرکب بود از: مالیات نقدی $۳۶,۰۷۶,۷۵۷$ تومان، مالیات جنسی (به‌نرخ دولتی) $۱۰,۱۰۰,۹۸۳$ تومان، گمرکات $۸,۰۰۰,۰۰۰$ تومان، پست، مسکوکات، تلگراف و غیره $۱,۱۹۱,۷۷۶$ تومان. او هزینه‌ها را که شامل تعهدات محلی برای جمع‌آوری عایدات و کسور محصول‌برداریهای نامساعد و غیره بود $۴,۲۲۳,۳۴۷۲$ تومان ($۱,۲۶۰,۷۰۰$ لیره استرلینگ) ارزیابی کرده که مرکب بود از: $۲,۶۳۳,۴۷۲$ تومان برای حفظ ابنیه دولتی، $۲۱,۶۰۰,۰۰۰$ تومان برای هزینه‌های ارتش، تشکیلات مرکزی، مستمریها، نان‌پاره‌ها و تشکیلات شاهی و غیره، که نشانگر ۴۴ تومان $۱۳,۱۳۶,۰۴۴$ تومان ($۳۹۲,۱۲۱$ لیره استرلینگ) مازاد بود. مع‌هذا این ارقام تصویر صحیحی از عایدات و هزینه‌ها عرضه نمی‌کند زیرا عایدات نه تنها از منابع دیگر به‌غیر از مالیاتهای «ثابت» و مالیاتهای لغو شده جمع‌آوری

می‌شد بلکه هزینه‌های دیگری نیز مثل لشکرکشیهای نظامی و تجهیزات ارتش، سفرهای خارج و رخدادهای پیش‌بینی نشده وجود داشت. تصویر کامل این عایدات نامطلوب می‌نماید و در نیمه دوم قرن نوزدهم و سالهای نخستین قرن بیستم ذخیره‌هایی که فراهم شده بود تماماً صرف شده و حیف‌وسیل گردید. قرضه‌های خارجی در بودجه کسری زیادی ایجاد نمود و برای باز پرداخت آنها گمرکات به‌گرو گذاشته شد. در سال ۱۹۱۱ م. یک رقم ۶,۰۰۰,۰۰۰ تومان کسری در بودجه سالانه وجود داشت که تا مرز ۱۱,۰۰۰,۰۰۰ تومان رسید علت آن بود که عواید «ثابت» به‌طور کامل جمع‌آوری نشده بود. در سال ۱۹۲۲ م. در کل عایدات که از منابع مختلفی تحصیل می‌شد تغییرات قابل توجهی رخ نمود؛ حدود نیمی از عایدات از تعرفه گمرکی حاصل می‌شد و حق‌الاستیازهای نفتی هم قسمت قابل توجهی از درآمد ملی را تشکیل می‌داد.

اعلام مشروطیت در سال ۱۹۰۶ م. آغازگر دوره جدیدی در نظام مالیاتی ایران شد. طبق قانون اساسی، تنظیم تمام امور مالی، تنظیم و اجرای بودجه، وضع مالیاتهای جدید، کسر و لغو مالیاتهای موجود، فروش و انتقال منابع و املاک ملی و واگذاری استیازات از وظایف مجلس شورای ملی شناخته شد. یکی از اولین کارهای مجلس شورای ملی جدیدالتأسیس در سال ۱۹۰۷ م.، تشکیل کمیته‌ای برای ارزیابی مسأله اصلاحات مالی بود. در نتیجه تلاشهای آنها، تعداد و مقدار مستمریها و تیولهایی که به‌افراد واگذار می‌شد کاهش یافت و ارزیابی عایدات ایالات بازسازی گشت و تفاوت عمل از بین رفت؛ تیول نیز لغو گردید و تسعیر الغا شد. در همان سال یک نفر فرانسوی به‌نام م. بیزو (M. Bizot) برای مدت دو سال به‌سمت مشاور مالی منصوب شد؛ او قدرتی نداشت و در نتیجه مأموریت وی با ناکامی روبرو شد. در سال ۱۹۱۱ م. یک نفر امریکایی به‌نام و. م. شوستر به سمت خزانه‌داری کل ایران انتخاب شد تا وضع نابسامان و آشفته امور مالی را سرو سامانی بدهد. ولی در نتیجه فشار سیاسی روسیه، چند ماه بعد مجبور به ترك ایران گردید. بهمین خاطر امور مالی مملکت همچنان آشفته و بی‌نظم باقی ماند و در زمان جنگ اول جهانی بکلی از هم پاشید. در سال ۱۹۲۲ م. یک نفر امریکایی دیگر به‌نام آ. سی. میلسپو به‌سمت مدیر کل امور مالی منصوب شد و از همین زمان به‌بعد اصلاحات امور مالی براساس قانون اساسی انجام شد و بنیادهای

توضیحات

- جوزفا باربارو و آمبروگیو کنتارینی، گزارش از سفرهای ایتالیایی‌ها در ایران در سده‌های پانزده و شانزده، سری اول، جلد ۹ و ۱۰. ای. گ. براون، انقلاب ایران، کمبریج، ۱۹۱۰ م.
- ج. شاردن، سفرنامه (چاپ ل. لانگلس)، جلد ۱، پاریس ۱۸۱۱ م.
- کرزن، ایران و قضیه ایران، ۲ جلد، لندن، ۱۸۹۲ م.
- گ. دسورنی، نهادهای مالی ایران، پاریس، ۱۹۱۵ م.
- جمالزاده، گنج شایگان، برلین، ۱۹۱۹ م.
- ر. دومان، وضع ایران در سال ۱۶۶۰ م، پاریس، ۱۸۹۰ م.
- ج. ب. فریزر، گزارش از سفر خراسان در سالهای ۱۸۲۱ م و ۱۸۲۲ م، لندن، ۱۸۲۵ م.
- مشارقدیمی، امور مالی ایران، پاریس، ۱۹۲۰ م.
- بریتانیای کبیر، اداره تجارت ماوراء بحار، گزارش در خصوص امور مالی و بازرگانی ایران، ۱۹۲۵-۷ م. توسط ای. ر. لینگسن، ۱۹۲۸ م.
- ج. گرینفلد، *Die Verfassung des Persischen Staats*، برلین، ۱۹۰۴ م.
- سر توماس هربرت، چند سال مسافرت (چاپ سوم، ۱۶۶۵ م.).
- والتر هینتس، *Das Steuerwesen Ostanatoliens im 15. und 16. Jahrhundert* در مجلد ZDMG (سری جدید، جلد ۲۵، ۱۹۵۰ م.).
- ای. کمپفر، *Amoenitatum exoticarum*، لمگو، ۱۷۱۲ م.
- ج. مکدونالد کینیر، *A Geographical Memoir of the Persian Empire*، لندن، ۱۸۱۳ م.
- آ. ک. س. لمبتون، مالک و زادع در ایران، چاپ دانشگاه آکسفورد، ۱۹۵۳ م.
- ای. دولانده، *Persica, gen regni Persici status variaque itinera et ataque par*، لیدن، ۱۶۳۳ م.
- ای. لورینی، *La Persica economica contemporanea e la sua questione monetaria*، رم، ۱۹۰۰ م.
- سرجان ملکم، تاریخ ایران، ۲ جلد، لندن، ۱۸۲۹ م.
- آ. سی. سیلسپو، امریکاییان در ایران، واشنگتن، ۱۹۴۶ م.

- همان نویسنده، وظیفه امریکاییان در ایران، نیویورک و لندن، ۱۹۲۸ م.
- همان نویسنده، وضع مالی و اقتصادی ایران، واشنگتن، ۱۹۲۶ م.
- ف. مشاور، تکامل امور مالی ایران، پاریس، ۱۹۳۸ م.
- عبدالله مستوفی، شرح زندگانی من، ۳ جلد، تهران، ۶ - ۱۹۴۵ م.
- ه. نفیسی، *L'Impôt et la vie économique et sociale en Perse* پاریس، ۱۹۲۴ م.
- آ. اولتاریوس، مسافرت از راه مسکو، قازاقستان تا ایران، ۲ جلد در یک جلد، آمستردام، ۱۷۱۹ م.
- انستیتوی سلطنتی امور بین‌المللی، *The Middle East*، لندن، ۱۹۵۹ م.
- پ. سانسون، سفرنامه، پاریس، ۱۶۹۵ م.
- و. م. شوشتر، اختناق ایران، لندن و نیویورک، ۱۹۱۲ م.
- ای. استاک، شش ماه در ایران، ۲ جلد، لندن، ۱۸۸۲ م.
- تذکره الملوک، متن فارسی ترجمه و تحشیه از مینورسکی (سری موقوفات گیب، لندن - لیدن، ۱۹۴۳ م.)
- ل. تیگراف، *IZ obshchestvenno-ekonomiceskikh Otnosheniy V Persii*، سن پترزبورگ، ۱۹۰۹ م.
- آ. ت. ویلسون، ایران، لندن، ۱۹۳۲ م.

نظام جدید مالیاتی پی‌ریزی گشت.

ج: سیر تکاملی اراضی خالصه در ایران

کاربرد اصطلاح خالصه (جمع آن خالصه‌جات) که اشاره بر اراضی سلطنتی دارد، به‌طور کلی در قرون وسطی در ایران معمول شد. این اصطلاح همچنین به انهار، قنوات و چاههایی که متعلق به سلطان بود اشاره داشت. در صدر اسلام اصطلاح صوافی، به‌طور کلی برای اراضی سلطنتی بکار می‌رفت در حالی که اصطلاحهای ضیاع الخاصه، ضیاع السلطان و ضیاع الخلیفه به املاک خصوصی خلیفه اطلاق می‌شد. در زمان سلسله‌های نیمه مستقل ایرانی که پس از انشقاق خلافت در ایران پا گرفتند، اصطلاحات خاص و خاصه در خصوص املاک شخصی حاکم همراه با عایداتی که از راه زمین و منابع دیگر وارد خزانه او می‌شد، بکار رفت. وجوهی را که درگاه کنترل می‌کرد به نام مال خاصه معروف بود که با مال مصالح که توسط دیوان کنترل می‌گشت فرق داشت [۱]. از زمان سلطنت ایلخان غازان-خان (۷۰۳ - ۶۹۴/۱۳۰۴ - ۱۲۹۵) اصطلاح خالصه و از جمله خاص و خاصه که بعضی اوقات مترادف با آن بود، بکار رفت، هر چند که بنظر می‌رسد اشاره بر املاک سلطنتی داشته که شامل اراضی موات هم می‌شده است. در اوایل صفویان، اصطلاحات خاص و خاصه قابل تشخیص از همدیگر نبودند ولی از زمان سلطنت شاه عباس اول (۱۰۳۸ - ۹۹۵/۱۶۲۹ - ۱۵۸۷) خالصه به املاک سلطنتی اطلاق شد و حال آنکه خاصه در خصوص اراضی ایالات و ولایاتی بکار رفت که تحت اداره مستقیم حکومت مرکزی بودند و با ایالاتی که (ممالک) تحت نظارت مستقیم آن نبودند فرق داشتند. با سقوط صفویان، تمایز بین خاصه و ممالک از بین رفت و در عهد قاجاریه اصطلاحات خالصه (جمع آن خالصه‌جات) و املاک خالصه فقط بر اراضی سلطنتی اطلاق شد. اصطلاح املاک سلطنتی هم در مقابل املاک خاصه (املاک خصوصی) بکار رفت.

اراضی خالصه در سرتاسر صدر اسلام، که ریشه در فتوحات داشت و از شورشیان و آنهایی که مالیات نمی‌دادند گرفته شده بود و یا به‌صورت اراضی هبه و

خریداری شده و واگذار شده برای احیاء بود، طبقه مهمی از اراضی را در ایران تشکیل می داد. نظریه اصلی اراضی خالصه به حکم قرآنی برمی گشت که یک پنجم غنیمت (فیء) بایستی برای حضرت محمد (ص) کنار گذاشته می شد و بقیه بین شرکت کنندگان در جنگها تقسیم می گشت. در زمان خلفای راشدین معمول بر این بود که خلیفه بایستی یک پنجم غنایم را صاحب می شد و اگر این غنایم شامل اراضی می گشت این اراضی به صورت اراضی خالصه، صوافی در می آمد.

در زمانهای مختلف، دیوانهای ویژه ای برای اداره اراضی خالصه و عایدات آن تعبیه می شد ولی عملاً معمول بر این بود که تمایز کمی بین درآمد املاک خصوصی خلیفه و بعدها حکام عرفی از یک سو، و درآمد املاکی که متعلق به جامعه یا دولت بود از سوی دیگر، وجود داشت.

با گسترش فتوحات اسلامی، در زمینه تئوری فیء و کاربرد آن تغییراتی حاصل شد. عمر و حضرت علی (ع) جزو افرادی بودند که در خصوص تقسیم اراضی فیء در سواد اصرار داشتند [۲] و حال آنکه مردم کوفه در صدد تفکیک اراضی شان از فیء بودند و اشاره می کردند که اراضی فیء فقط بایستی در سواد ایجاد شود [۳]. اکثر منابع نوشته اند که باتلاقها و برکه های خشک شده، املاکی که تعلق به آتشکده ها، جایگاههای پستی، شاهزادگان و همسران آنها داشت و املاکی که در جنگها بدست آمده بود و آسیابهای بین النهرین از فیء معاف بودند. این اراضی به صورت صوافی الاستان یا اراضی خالصه درآمدند. مع الوصف بعضی از منابع مشعر بر این است که املاکی که متعلق به خاندانهای سابق سلطنتی ایران بودند و املاکی که در جنگ حاصل شده بود معاف از فیء نبوده اند [۴]. مع ذلک بایستی فرض کرد که تمام اراضی سلطنتی عهد ساسانی به صورت اراضی خالصه مسلمین درآمد. بعضی از اراضی و املاک در زمان استیلای اسلام توسط دهاقین محلی غصب شدند [۵]. در زمان معاویه بر میزان اراضی خالصه افزوده شد [۶]. او قسمتهایی از اراضی خالصه را در عراق سفلی به صورت قطعه به وابستگانش واگذار کرد. یکی از عوامل شورش ابن اشعث علیه حجاج در سال ۷۰۱/۸۲ رنجش او از همین مسأله بود. در زمان زبرد دیرالجماجم، دفتر ثبت اراضی صوافی در آتش سوخت و به تبع آن بعضی از اراضی خالصه موقتاً غصب گردید. عبدالملک و پسر او ولید اول نیز اصل صوافی را به دلیل احیای اراضی کویری، باتلاقی و یا دریایی

گسترش دادند و اکثر آنها را به اعضای خاندان خود واگذار کردند هر چند که عمر دوم این اراضی واگذار شده را بعدها لغو نمود [۷]. در زمان حکومت ولید اول، مسلم بن عبدالملک اکثر اراضی باتلاق عراق سفلی را احیاء کرده و قطعه خود ساخت و صاحبان تعدادی از املاک (ضیاع) سببین؛ تحت حمایت او قرار گرفتند. این املاک بالاخره جزو املاک خلیفه گردید و آن زمانی بود که وراثت داود بن علی بن عبدالله بن العباس، که املاک سببین پس از سقوط امویان به او واگذار شده بود، آن را فروختند [۸]. اراضی احیاء شده و سایر اراضی عموسی و اوقاف در حجاز نیز در زمان حکومت معاویه به صورت اراضی صوافی درآمدند [۹].

موازینی که در معامله با مناطق مفتوحه اتخاذ شد دارای ماهیت دلبخواهی بود. عملاً تمایزاتی دیده می‌شد و با توجه به گستره و اداره آنها و حق خلیفه، اختلافاتی برخاست. مسأله عمده این بود که این اراضی آیا بایستی به تملک جامعه مسلمین درآید و به صورت بیت‌المال توسط رهبران آن اداره شود و یا اینکه توسط ائمه برای جامعه گرفته شده و در اختیار آنها قرار گیرد [۱۰]. فقها در نوشته‌هایشان در درجه اول به نتایج تملک اراضی توجه کرده‌اند تا وضع قانونی آنها سعی کرده‌اند که اعمال مختلفی را که در زمان فتوحات خصوصاً فتح سواد، رشد کرده بود تنظیم و تدوین کنند. اراضی وسیع خالصه ساسانیان در این ناحیه قرار داشت و در زمان حکام متأخر ساسانی، اکثر این اراضی به اعضای خاندان شاهی واگذار گردید. دفاتر ثبت اراضی خالصه ساسانیان گرفته شد، هر چند که تا زمان حکومت معاویه طول کشید که فهرست اراضی خالصه شاه ساسانی و خاندان سلطنتی از حلوان به دست معاویه برسد [۱۱].

شرایط اجتماعی و سیاسی خراسان و ماوراءالنهر در آن زمان با شرایط عراق و جوار آن فرق داشت چنانکه شرایط فتح آن نیز متمایز بود و سیر تکاملی نظریه اراضی خالصه را تحت تأثیر قرار نداد. در آنجا توسعه‌ای از اراضی خالصه که قابل مقایسه با تحول اراضی عراق و مجاور آن باشد وجود نداشت.

چنین می‌نماید که اراضی خالصه در عهد عباسیان رو به افزایش گذاشته باشد [۱۲]. در بعضی موارد، صاحبان اراضی در مناطق مفتوحه املاک خود را به صورت املاک خالصه درمی‌آوردند تا برای تحصیل حمایت از عناصر غیرقانونی و محصلین مالیاتی ظالم و ستمگر، در عایدات خلیفه سهیم گردند [۱۳]. درآمد

اراضی خالصه به بیت مال الخاصه واریز می شد که به طور کلی از آنچه که به خلیفه و عایدات دولتی تعلق داشت متمایز بود. مع الوصف این مسأله به هیچ وجه مقدم بر پولی نبود که از بیت مال الخاصه برای پرداخت هزینه هایی که به نفع کل قلمرو خلافت بود استفاده می شد [۱۴].

طبقه بندی زمین توسط فقها تحت تأثیر مفاهیم مالکیت جامعه اسلامی که در میان مسلمین نخستین متداول بود و نیز نظریات وظایف و مقام امام قرار گرفت. زمینی که به زور گرفته می شد و خالی از سکنه می گشت چه سکنه آن کشته شده و یا اسیر گردیده و یا اینکه فرار کرده بودند - طبق نظریه شافعی جزو غنایم بود و بایستی در میان فاتحان تقسیم می شد مگر اینکه از گرفتن آن سر باز می زدند که در آن صورت برای رفاه عمومی مصادره می گشت. از سوی دیگر مالک معتقد بود که این اراضی متعلق به جامعه اسلامی است و ابوحنیفه اعتقاد داشت که امام می تواند آن را بین فاتحان تقسیم کند که آنوقت بایستی عشر پرداخت می کردند و یا اینکه می تواند آن را به صاحب اصلی اش برگرداند و از او خراج بگیرد و یا اینکه آن را به نفع مسلمین مصادره نماید. چون زمینی که با زور گرفته می شد متضمن غنیمت بود لذا خلیفه می توانست یک پنجم آن را به عنوان صوافی دریافت کند. زمینهایی که از راه صلح و صفا تحصیل می شد البته به دلیل واگذاری مالکین آنها، دومین طبقه را تشکیل می دادند. این اراضی خراج می پرداختند که نمایانگر حق مالکیتی بود که توسط آن کسی که از آن بهره برداری می کرد پرداخت می شد و سومین طبقه اراضی را نیز زمینهایی تشکیل می دادند که از راه مقاوله نامه و قرارداد به مالکیت مسلمین درآمده بود، یک چنین زمینهایی در اختیار مالکین اصلی گذاشته می شد با این شرط که خراج پردازند.

بنابر این اراضی خالصه که یک قسمت از اراضی به زور گرفته شده تشکیل شده بود و قسمت دیگرش اراضی خالصه شاهان ایرانی بود. مجزا از زمینی بوده که به جامعه اسلامی تعلق داشته و توسط امام اداره می گشته و نیز متمایز از زمینی بوده که توسط صاحبان اصلی شان گرفته شده بود و مالکیت آن به جامعه اسلامی تفویض گشته بود. زمینی که متعلق به جامعه اسلامی بود، غیرقابل فروش بود، گرچه در بعضی موارد که احتمالاً موارد نامنظمی هم بوده، این اراضی به صورت موروثی به مسلمین واگذار می گردید. از سوی دیگر اراضی قطعه را

می‌توانستند از اراضی خالصه بدست آورند که از همان ایام متقدم به صورت اقطاع التملیک به افراد واگذار می‌شد [۱۵]. در این میان گرایش وجود داشته مبنی بر اینکه اراضی متعلق به جامعه اسلامی به صورت اراضی خالصه درآمد و نیز هر دو جزو دارایی امام بحساب آید [۱۶]. در آن زمان مواردی از غصب هر دو در همه جا دیده می‌شد [۱۷].

نظریه تشیع در خصوص اراضی خالصه که بعد از نظریه تسنن، ترتیب یافت فقط در جزئیات متمایز بود. زمینی که بنحوی از انحاء، جز جنگ، بدست می‌آمد، چه اینکه خالی از سکنه شده باشد و چه داوطلبانه به امام واگذار شده باشد و یا زمینی که مالکین آن از کشت و زرع آن سر باز می‌زدند، تعلق به امام داشت. او می‌توانست آن را به افرادی واگذار کند تا در آن کشت و زرع نمایند. در این صورت این افراد در عرضه مالیات زمین مسؤول بودند. زمینی که مستأجر نداشت و بدون مالک بود، نظیر سواحل و کرانه‌های دریا و دامنه کوهستانها، نیز متعلق به امام بود. به همین نحو پس از فتح مناطق دشمن، تمام دارایی حاکم مغلوب، چه منقول و چه غیر منقول، اگر املاکی بود که سابقاً به صورت قراردادی یا باج و خراج گرفته نشده بود، جزو املاک امام می‌گردید [۱۸]. بنابر این در خلال غیبت امام، راجع به در اختیار گرفتن «یک پنجم» غنایم عقاید مختلفی وجود داشت [۱۹]. اراضی موات و نیز اراضی متروک از آن امام بود و کسی نمی‌توانست آن را صاحب شود مگر با اجازه امام. او می‌توانست آنرا جزو املاک شخصی خود کند و یا رها کرده و بفروشد هر چند که در خصوص اراضی موات معمول بر این بود که او آن را به کسی واگذار می‌کرد که می‌توانست آن را احیاء کند؛ او همچنین می‌توانست یک چنین اراضی را خریداری نماید [۲۰]. تمام زمینهایی که از راه زور گرفته می‌شد به طور کلی جزو بیت‌المال جامعه اسلامی در می‌آمد و محاربین نمی‌توانستند آن را جزو املاک خود کنند. این اراضی غیرقابل فروش بود و به صورت اراضی وقفی در می‌آمد. اداره آن فقط در اختیار امام بود. عایدات آن برای رفاه عمومی بکار می‌رفت [۲۱].

از نقطه نظر وضع ویژه شریعت در حیات جامعه اسلامی، انتظار هیچ نوع نظریه مستقلی در رابطه با وضع قانونی اراضی و مالکیت نهایی آنها نمی‌رفت. تنظیم و تدوین فقها، چه سنی و چه شیعی، براساس تفسیراتشان از فتوحات بود که به

صورت یک نظریه جامع و کامل باقی ماند هر چند که در این میان «عمل» حتی بیشتر از ایام اولیه اسلام از «نظر» جدا شد. در ایام متقدم بین اراضی صوافی و فی اختلاطی وجود داشت و نیز در مورد مسأله مالکیت و نیز میزان حق استفاده حاکم از آن و شرایط استفاده از آن و واگذاری آن، صراحتی دیده نمی‌شد از این رو بعدها بین اراضی حاکم به‌عنوان رئیس اراضی دیوانی و اراضی خالصه تداخل پیش آمد هر چند که ماهیت مالکیت هر کدام از آنها متمایز از دیگری بود. مفهوم جامعه به‌عنوان مالک اراضی از بین رفت و مفهوم حاکم به‌عنوان مالک اراضی دیوانی آن را بلعید. ولی در جایی که طبق شریعت اسلامی، مالکیت زمینی را جامعه صاحب می‌شد، نمی‌توانستند آن را به‌صورت موقت و یا دائم‌العمر براساس اراضی دیوانی واگذار کنند، حاکم می‌توانست آن را به‌طور همیشگی واگذار نماید. شاید قابل توجه باشد که این اراضی فقط هدیه‌ای برای استفاده بود ولی اراضی دیوانی نیز بعضی اوقات به‌صورت وقفی درمی‌آمد که نشانگر واگذاری تمام حقوق آن بود. اراضی خالصه، مانند صوافی متقدم، از این نوع نبود: بعضی از آنها را حاکم در شغل «رسمی‌اش» دریافت می‌کرد نظیر آنهایی که به حاکم سابق تعلق داشت و برخی دیگر از راه خرید و یا هبه تحصیل می‌شد. اراضی هدیه شده، املاک «خصوصی» او را تشکیل می‌داد. به هر حال در هر صورت چنین می‌نماید که او دارای همه گونه حق نسبت به آن زمین بوده است. مادامی که املاک «خصوصی» حاکم از راه ارث یا هدیه به‌اعضای صغیر خانواده او مستقل می‌شدند نه به سلطان، آنها به‌صورت املاک خصوصی عادی «ملک» درمی‌آمدند. هدیه‌های همیشگی، موقتی و مادام‌العمر اغلب از اراضی خالصه و نیز اراضی دیوانی واگذار می‌شد و املاک خالصه همچنین به کرات به‌صورت اوقاف خیریه و یا شخصی در می‌آمد. اینکه اراضی دیوانی بدین ترتیب می‌توانست واگذار گردد تعیین میزان آن در مواقع معین مشکل بود. از اینها گذشته دفترهایی که اراضی خالصه در آنها ثبت می‌شد اغلب اوقات در جریانات حاد و اغتشاش‌هایی که انتقال قدرت از سلسله‌ای به سلسله دیگر پیش می‌آورد از بین می‌رفت.

وقتی که خلافت در قرون سوم و چهارم هجری انشقاق یافت، حکام محلی نیز از راه فتح، مصادره، خرید و هبه صاحب زمینهایی شدند که آنها را به‌صورت اراضی خالصه درآوردند. یک چنین روندی پس از سقوط خلافت در زمان

امپراتوریهای سلسله‌های مختلف ایران رخ داد. در خلال بازپس‌گیری قدرت عرفی خلافت توسط الناصر بالله (۶۲۲ - ۱۲۲۵/۵۷۵ - ۱۱۸۰) بنظر می‌رسد که وزیر او مؤیدالدین (متوفی ۶/۵۹۲ - ۱۱۹۵) درصدد تسجیل مالکیت خلیفه بر تمام اراضی برآمده باشد. او تمام قباله‌های خوارزم را خواسته و گفت که «زمین فقط متعلق به امیرالمؤمنین است» [۲۲].

طبق نوشته گردیزی، عمروبن لیث صفاری (۸۷ - ۲۶۵/۹۰۰ - ۸۷۸) دارای چهار نوع خزانه بود. یکی از آنها مخصوص اسلحه و سه دیگر برای وجوهی بود که از منابع مختلف تحصیل می‌شد و برای اهداف گوناگونی بکار می‌رفت. یکی از اینها مخصوص مال‌الخاص بود که غلات و املاک را (ضیاع) دربر می‌گرفت و شامل نفقات و مطبخ و مانند آن می‌شد [۲۳]. نرشخی در کتاب تاریخ بغداد یکی از نه مقام دولتی عهد سامانیان را دیوان مملکت خاص نامیده که احتمالاً با املاک شخصی حاکم و یا زمینهایی که درآمد آنها مستقیماً به او پرداخت می‌شد سروکار داشته است [۲۴]. نرشخی همچنین از خرید املاک توسط اسماعیل-سامانی صحبت کرده [۲۵] و از زمانی یاد کرده که اراضی خالصه (ضیاع سلطان) به دلیل سیل، از خراج معاف شده است [۲۶].

غزنویان نیز دارای املاک دولتی وسیعی بودند (ضیاع غزنی خاص). این املاک تحت نظر مأمور ویژه‌ای بوده که بنظر می‌رسد مقام مهمی را اشغال کرده باشد [۲۷]. در زمان آل بویه، خصوصاً در زمان سلطنت معزالدوله (۵۶ - ۳۲۰/۶۷ - ۹۳۲) در ایالات غربی در زمینه مالکیت ارضی نوعی بی‌نظمی و هرج و مرج حکمفرما بوده است. اراضی خالصه سابق، که مرکب از املاک خلیفه همراه با اکثر املاک سواد بود به افسران، اعضای خاندان آنان و رعایای نظامی او واگذار گردیده بود [۲۸]. استملاک در همه جا رایج بود ولی معلوم نیست که آیا این اراضی استملاکی به صورت اراضی خالصه درآمد است و یا اینکه به صورت اراضی دیوانی، هر چند که تمایز مشخصی بین این دو وجود نداشته است. هلال‌الصابی در سال ۳۹۲/۱۰۰۲ از دیوان خاص در بغداد صحبت کرده است [۲۹]. طبق گفته ابن زرکوب در فارس اکثر اراضی به صورت اراضی دیوانی درآمد بود [۳۰]. عضدالدوله (که از سال ۳۳۸/۹۴۹ در فارس و از سال ۳۶۷/۹۷۷ تا ۳۷۲/۹۸۲ در عراق حکومت کرد) احتمالاً دارای املاکی بوده که بعضی از آنها

را برای بیمارستان عضدی فارس وقف کرده بود [۳۱].

دوره سلجوقیان، دوره مالکیت ارضی و تشکیلات زمینداری از راه واگذاری اقطاع است [۳۲]. مناطقی که به دست سلجوقیان می افتاد یا توسط سلطان به صورت اقطاع به اعضای خانواده و رعایا واگذار می شد و یا اینکه به طور مستقیم بوسیله دولت اداره می گشت. بنظر می رسد که نظام الملک، سلطان را تنها مالک زمین بحساب آورده باشد [۳۳]، ولی چنین می نماید که اراضی خالصه از اهمیت کمتری برخوردار بوده است. شواهد جسته و گریخته ای وجود دارد که نشان می دهد اراضی خالصه سابق جزو اراضی خالصه سلجوقیان درآمده، هر چند که تفکیک املاک خالصه احیاء گردیده بود. مثلاً املاک ایغارین که برای مدت چندین سال در دست علی بن عیسی بوده [۳۴] به صورت املاک خصوصی سلاطین سلجوقی درآمده است [۳۵] و حال آنکه ابن بلخی می گوید که راهبان کاریز (نزدیک کازرون) تعلق به حاکم دارد (در کاریز به حکم دیوان پادشاه باشد) [۳۶]. گویا الپارسلان تعدادی از املاک خصوصی بدست آورده بود که بعضی از آنها جدیدالتأسیس بود [۳۷]. و نیز از املاکی صحبت شده که در کوفه در زمان سلطنت طغرل بیگ [۳۸] توسط سلطان گرفته شده (خاص الساطان) که قبلاً جزو املاک خصوصی خلیفه بشمار می رفتند. و نیز اشاراتی وجود دارد به املاکی که تعلق به دیوان خاص سنجر در بسطام، مرو و ری [۳۹] و نیز تعلق به روستاییان (برزیگران اسباب خاص) [۴۰] در مرو و دیوان عمل اسباب خاص در ری داشته است [۴۱].

گفته شده که حکام بعدی سلجوقی نیز نظیر سلاطین قبل از خود، اراضی خالصه بدست آورده اند. مثلاً قسمتی از فارس توسط اتابکان (۱۲۸۷ - ۱۱۴۸ / ۶۸۶ - ۵۴۳) به عنوان املاک شخصی غصب شده است [۴۲].

استیلای مغول، در تضاد با سلجوقیان، افزایش زیادی در اراضی خالصه ایجاد کرد. اکثر اراضی، در زمان استیلا و پس از آن به صورت اراضی موات و یا بی صاحب درآمد و همه شان اراضی خالصه شدند. بسیاری از املاک نیز توسط دربار مصادره شد هر چند که حافظ ابرو می گوید که وقتی که رشیدالدین در سال ۱۳۱۸ - ۱۹/۷۱۸؛ بقتل رسید املاک او توسط دیوان مصادره گردید [۴۳]. اصطلاحاتی چون دلای (دله) و اینجو (که اصلاً اشاره بر اراضی رعایای خان بزرگ و آنهایی داشت که وی به وابستگان خود و دیگران واگذار کرده بود) در

درجه اول اشاره بر زمینی داشت که مستقیماً از آن حاکم بود و نیز مشعر بر زمینی بود که به عنوان تیول به وابستگان خود واگذار کرده بود [۴۴]. اصطلاح دلای بسرعت از حیز انتفاع افتاد ولی کاربرد اینجو در سرتاسر دوره ایلخانان ادامه یافت که در درجه اول مبین زمینی بود که، هر چند نه به صورت انحصاری، به خانواده حاکم و پیروان او واگذار می شد [۴۵]. بتدریج مفهوم اراضی اینجو به صورت مفاهیم اراضی خالصه درآمد و نشانگر زمینهایی شد که کاملاً در اختیار حاکم بودند و آنها را تحت عنوان سلسله مراتبی به اعضای خانواده خود و دیگران واگذار می کرد. و اینکه آیا دریافت کنندگان این اراضی اختیار و حق کامل نسبت به آنها داشته اند؟ چیزی است که کاملاً روشن نیست. اکثر اراضی فارس به صورت اینجو درآمد بود. وقتی که احمد تگودار بار دیگر ایش بنمت سعد را بر فارس برگزید (حدود سال ۶۸۲/۴ - ۱۲۸۳) نظام الدین وزیر او احمد را وادار ساخت تا یرلیغی صادر نماید مبنی بر اینکه اراضی خالصه سابق اتابکان که اکثر آنها از سوی دیوان ضبط شده بود جزو اراضی اینجو گردد و در عایداتش با اتابکان سهمیم شود. بنا بر این یرلیغی صادر شد و نظام الدین بر این اساس اکثر اراضی فارس را به صورت اینجو درآورد، هر چند که برخی از آنها قبلاً در واقع جزو خالصجات نبودند [۴۶]. در میان املاکی که مغولان مصادره کرده بودند املاک سادات طباطبایی بود. بالاخره بعضی از این اراضی بار دیگر به سید قطب الدین احمد واگذار شد و سادات طباطبایی از این زمان به بعد با عنوان سادات اینجو معروف شدند [۴۷]. رشید الدین می گوید که غازان خان اراضی اینجو را به هر کدام از الوس خود برای بزره برداری از آنها و نیز به شاهزاده خانمهای مغولای واگذار کرد. این اراضی جدا از اراضی دیوانی بود و به تملک الوسها درآمد بود. او اراضی اینجو خود را به صورت اراضی وقفی، برای پسرانش، البته به توسط همسرش، درآورد. در زمان تألیف تاریخ مبادک غازانی، تمام اراضی اینجو در اختیار نواب همسر غازان خان بوده است. وقتی که برای قشون پول لازم بود، برای آنها حواله صادر می شد [۴۸]. وقتی که غازان در سال ۷۰۳/۴ - ۱۳۰۳ تصمیم گرفت اقطاع به قشون واگذار کند، اراضی اینجو، دلای و موات به آنها تفویض گردید [۴۹].

بدون شک وزرای ایرانی ایلخانان در تبدیل مفهوم اراضی دلای و اینجو به مفهوم اراضی دیوانی و خالصه که در مناطق مفتوحه وجود داشت دست

داشته‌اند. یکی از آنها نصیرالدین طوسی است که طی بررسی مختصری درباره امور مالی، اراضی خالصه را مورد بحث قرار داده است. او آشکارا در این بررسی خود تحت تأثیر مفهوم فیء اسلامی بوده است. او می‌گوید که یک پنجم غنایمی که از متمردان گرفته می‌شود از آن حاکم است و اراضی، آب، مواشی و وجوه ممالک مفتوحه جزو املاک سلطنتی محسوب می‌شود. او همچنین ادعا می‌کند «آنچه که از افراد فراری بدست می‌آید و آنچه که شاهان از پدرانشان به ارث می‌برند» جزو خاصه شاه است و به همین نحو آنچه که از قلمرو شاهان سابق ضبط می‌شود، جزو املاک سلطنتی محسوب می‌شود. او که به این مسأله از دیدگاه مالی نگاه کرده نه از دیدگاه قانونی، بین درآمد پادشاه از خاص او و مال مصالح پادشاهی همان فرق سنتی را قائل شده است. اولی (املاک خصوصی شاه) از آبادسازی و یا ترمیم جاهایی بدست می‌آید که مخروبه و یا متروک شده بود (البته پس از حق صاحب ملک خریداری گردید) و نیز املاکی که خریداری شده و یا از منابع مختلف بدست آمده است [۵۰].

بنظر می‌رسد که مثل اراضی صوافی سابق، طبقات مختلفی از اراضی خالصه وجود داشته باشد. در زمان غازان خان علاوه بر اراضی اینجو و املاک خاصه (املاک سلطنتی) از ضیاع غازانی (املاک شخصی غازان خان) نیز صحبت شده است [۵۱]. اراضی موات هم طبقه ویژه‌ای از اراضی را تشکیل می‌داده و خالصه نامیده می‌شد. گستره آنها قابل توجه است و غازان خان در تلاشهایش برای احیای کشاورزی و برگردان رفا، دیوان ویژه‌ای به نام دیوان خالصه برپا کرده که برای ثبت و طبقه‌بندی اراضی موات بوده است.

آبادسازی اراضی طبق شریعت اسلامی با حق مالکیت و فروش همراه بود [۵۲]. طبق گفته و صاف در حدود سال ۶۹۸/۱۲۹۸، ۲۰۰۰۰ فدان زمین مرکب از ۳۰۰۰ جفت در بغداد و جوار آن، و ۳۰۰۰ جفت در شیراز به دیوان خالصه منتقل شد. دیوان خالصه برای آنهایی که به کشاورزی مشغول بودند، بذر، گاوآهن، چهارپا و وسایل تولید تهیه می‌دید. در عوض درصدی از درآمد سالانه اراضی به دیوان خالصه واریز می‌شد. مقاطعه بذر، چهارپایان شخم‌زنی و وسایل تولید جهت کشاورزی، برای مدت محدودی و نیز مبلغی پول بمنظور انجام کار در ازای محصول از سوی دیوان خالصه واگذار می‌شد [۵۳]. کوششهای

غازان تا چه اندازه در مورد احیای خالصه موفق بوده و تا چه مدتی دیوان خالصه به عنوان یک دیوان وجود داشته، معلوم نیست.

وقتی که امپراتوری ایلخانی به تعدادی از دولتهای متوالی تقسیم شد حکام آنها هم دارای اراضی خالصه بودند. مثلاً آل مظفر در کرمان دارای املاکی بودند [۵۴]. حافظ ابرو از املاک خالصه امیر محمود شاه اینجو صحبت کرده [۵۵] و ابن زرکوب عبارت جالبی دارد در خصوص استقلال محمود شاه در فارس، که اراضی اینجو و دله با همدیگر تلفیق شده است [۵۶]. بین فروپاشی امپراتوری ایلخانی و ظهور صفویان در قرن شانزدهم، گویا از توسعه اراضی خالصه که در زمان ایلخانان رخ داده بود، خبری نبوده، هر چند که برای تصحیح این گفته بایستی تحقیقات مفصلی انجام گیرد.

در زمان صفویان، انشقاق عمومی بین اراضی خاصه یا خالصه و اراضی دیوانی یا دولتی که حالا دیگر به نام ممالک (ایالات) نامیده می‌شد، همچنان ادامه یافت ولی دیگر مسأله‌ای از مالکیت و وضع قانونی اراضی به عنوان نظارت و هزینه درآمد آنها نبود. چنانکه شاردن اشاره کرده [۵۷] تمام اراضی دیوانی (ممالک) بالقوه خاصه بودند زیرا شاه هر وقت می‌خواست می‌توانست این مسأله را اعلام دارد. بنابر این به مفهوم دیگر، نظراً بین مالکیت نهایی او در خصوص اراضی دیوانی (ممالک) و خاصه فرقی نبود. بنظر می‌رسد که در زمان شاه عباس (۱۰۳۸ - ۱۶۲۹/۹۸۵ - ۱۵۸۷)، البته نه جلوتر از آن، تمام املاک از آن شاه بود و فقط استفاده از نمآت آن، البته نه تمامی حق مالکیت آن، واگذار می‌شد [۵۸].

تفکیک بین مناطق خاصه و ممالک مطلق نبوده و چنین می‌نماید که برای بروات دیوانی، درآوردن اراضی خاصه و برای منتقل کنندگان انفکاک بین خزاین خاصه و ممالک امکان پذیر بوده است. فرمانی از شاه عباس در مورد واگذاری اراضی اطراف زاینده‌رود اصفهان به ارمنیان جلغا در سال ۱۰۲۸/۱۶۱۹ نشان می‌دهد که در آن زمان تمایز روشنی بین اراضی خالصه و دیوانی وجود نداشته است. این فرمان مبین این است که زمینی که به ارمنیان واگذار شده «ملک نواب-همایون ما» است و به مستوفیان دیوان دستور داده شد که این زمین را از آنچه له متعلق به دیوان است (ملکیات دیوان) معاف دارد [۵۹].

همچون زمانهای گذشته، در چهارچوب طبقه‌بندی عمومی اراضی خالصه بین زمینهایی که به‌طور مستقیم توسط دربار اداره می‌شد و املاک خصوصی شاه، اختلاطی دیده می‌شد. بنظر می‌رسد که اصطلاحات خاصه و خالصه قبل از سلطنت شاه عباس، به‌طور نامشخص اشاره بر ایالات و ولایاتی بوده که تحت اداره مستقیم دولت قرار داشته و با ایالاتی که به‌عنوان تیول از نظارت مستقیم خارج بوده‌اند فرق داشته است. چنین می‌نماید که به‌طور کلی اراضی خاصه اشاره بر مناطق و ایالات وسیعی داشته و حال آنکه اراضی خالصه مشعر بر مناطق کوچک بوده که در ایالاتی که به‌عنوان تیول واگذار می‌شده به‌صورت خاصه درمی‌آمده است [۶۰].

گزارش شده که شاه طهماسب (۸۴ - ۷۶/۹۳۰ - ۱۵۲۴) به‌مدت هشت سال خراج ایالاتی را که خالصه بوده‌اند بخشیده است [۶۱]. اسکندر منشی می‌گوید که در زمان مرگ طهماسب، اکثر املاک خاصه که قبلاً از آن طهماسب بوده و سپس به‌سلطان حمزه میرزا و ابوطالب میرزا رسیده بود به‌مرشدقلیخان واگذار گردید [۶۲]. اعضای دیگر خاندان صفوی هم در قسمتهای مختلف امپراتوری صاحب املاک خصوصی شدند. زینب‌بگم دختر طهماسب در یزد و جوار آن املاک و رقبات بدست آورد [۶۳]. شاه‌عباس نیز صاحب املاک شخصی وسیعی شد و در سال ۱۶۰۶ - ۷/۱۰۱۵ و یا ۱۶۰۷ - ۸/۱۰۱۶ جمیع املاک و رقبات مکتسب خاص خود را وقف دوازده امام (ع)، و حضرت محمد (ص) و فاطمه (ع) کرد [۶۴].

اداره اراضی خاصه توسط وزرا صورت می‌گرفت که بوسیله دیوان اعلاء منصوب شده بودند و هر ناحیه و یا ایالت خاصه دارای وزیری بود. در فرمانی به‌تاریخ ۱۵۶۷/۹۷۵ که وزارت گیلان را به‌وزیر خراسان سپرده، به‌او تکلیف کرده که با شناخت و جذب وزرای خرده‌پای گیلان، حواله‌های پرداختی مال و جهات وجوهات هر محل را برای مواجبهی که طی فرامین سلطنتی به‌امرای بزرگ تخصیص یافته تهیه نماید. او بایستی اداره اراضی خاصه را در هر جایی که باقی مانده بود برعهده می‌گرفت [۶۵]. به‌طور کلی بنظر می‌رسد که تشکیلات محلی و دفاع، در درجه اول برعهده درآمد خاصه نواحی بوده باشد. اگر برای این مقاصد درآمد ناحیه معینی نا کافی بود، می‌توانستند با یک برات اضافی براساس درآمد خاصه سایر منابع، این نقصان را برطرف کرده و کامل نمایند [۶۶].

از زمان سلطنت شاه‌عباس به‌بعد بین اراضی خالصه و خاصه شکافی ایجاد

شد. مثلاً محمد مفید از خالصجات دیوان خاصه صحبت کرده است [۶۷]. او همچنین می‌گوید که شاه ۱۰۰۰ تومان به صورت نقدی و جنسی از خالصه به مولانا محمدصادق (متوفی ۱۰۶۳/۳ - ۱۰۶۵۲) داد تا به صورت سالانه بین افراد مستحق یزد تقسیم نماید [۶۸]. رهبرن می‌گوید که پس از اینکه شاه عباس تصمیم گرفت حقوق قشون ثابت و قشون ایالتی را براساس درآمد اراضی خاصه پرداخت کند فرق بین اراضی خالصه و خاصه کاملاً آشکار شد [۶۹]. رهبرن فهرستی از ایالات خاصه را تا سال ۱۵۸۷/۹۹۵ یعنی سال جلوس شاه‌عباس و پس از آن عرضه کرده است [۷۰]. در موارد دیگر ایالات دوردست به صورت ممالک و ایالات مرکزی به صورت خاصه درآمد. در دوره دوم تعداد ایالات خاصه زیادتر شد. مهمترین و غنی‌ترین آنها اصفهان بود که در زمان شاه‌عباس پایتخت گردید. دفاع از ایالات خاصه نه برای حاکم ایالتی یا تیولدار، چنانکه در ممالک هم بود، بلکه برای قشون ثابت و قشون ایالتی قابل توجه بود [۷۱]. در زمان شاه‌صفی (۵۲ - ۱۰۳۸/۴۲ - ۱۶۲۹) فارس جزو اراضی خاصه گردید ولی بر-عکس گفته شاردن [۷۲]، او نتوانست سیاست تبدیل ممالک را به‌خاصه در پیش گیرد. این سیاست در زمان شاه‌عباس دوم (۷۷ - ۱۰۵۲/۶۷ - ۱۶۴۲) به‌اوج خود رسید که طبق گفته شاردن؛ قزوین، گیلان، مازندران، یزد، کرمان، خراسان و آذربایجان را به صورت خاصه درآورد [۷۳]. مع‌هذا تبدیل یک ایالت به‌خاصه اغلب موقتی بود. پس از سلطنت شاه‌عباس دوم گرایش به‌سوی گسترش ممالک به حساب خاصه و ضمناً تمایز بین آنها کمتر شده است.

شاردن می‌گوید که انواع مختلف تیولها براساس اراضی خاصه بود. آنها عبارت بودند از: (۱) واگذاری تیول در ازای حقوق نظیر تیولهایی که اغلب اوقات با دائمی ساختن منصبی رابطه داشت؛ (۲) تیولهایی که به افسران و غلامان خاندان سلطنتی و در مقابل حقوق قشون ثابت واگذار می‌شد؛ (۳) تیولهای موقتی و مادام‌العمر که بعضی اوقات از پدری به پسر تا چندین نسل می‌رسید. آنچه که پس از واگذاری این تیولها باقی می‌ماند تحت اداره وزرا به نفع دیوان خاصه قرار می‌گرفت مادامی که املاک سلطنتی اجاره داده نشده بودند، براساس مزارعه روی آنها کار می‌شد که تا حدی فرق زیادی با کارهای املاک خصوصی نداشت. فرق اساسی این بود که هم مال و هم منال (آنچه که پس از پرداخت

مالیاتها باقی می ماند) تعلق به دربار داشت. کمپفر گزارشی از نظام مزارعه را که در اراضی خاصه اصفهان در حدود سال ۱۶۸۴ م. معمول بوده عرضه کرده است [۷۴]. دومان در سال ۱۶۶۰ م. می نویسد که اکثر اراضی، اراضی خالصه هستند: «ملک شاهی» که در مقابل آن اراضی اربابی قرار دارد. او گزارش نامطلوبی از اداره اراضی خالصه ارائه داده و مانند شاردن از زیاده‌ستانیهای وزرا و ناظران صحبت کرده است [۷۵]. از سوی دیگر سانسون اشاره می کند که تمام ایران، ملک طلق شاه است و تمام املاک به دلخواه او ضبط می شود و هر وقت بخواهد می تواند همه آنها را ضبط کند [۷۶]. مع هذا بنظر می رسد که این گفته اغراق آمیز باشد. اسکان دارد که سانسون و شاردن که مدارک و اسناد آنها درباره مسأله مالکیت ارضی زیاد مفصل نیست [۷۷]، در تفسیرهای خود از وضع قانونی اراضی، تحت تأثیر دانش خود از مالکیت فئودالی اروپای غربی قرار گرفته باشند.

دو کتابچه اداری یعنی تذکره الملوك [۷۸] و دستور الملوك [۷۹] که به اواخر صفویه تعلق دارند و احتمالاً کل این دوره را دربر می گیرند بین دیوان خاصه و دیوان ممالک فرق قائل شده است. وظایف مستوفی سرکار خاصه نشانگر بعضی از مسائلی است که تحت اداره دیوان خاصه بود (علاوه بر آن مسائلی که با خاندان سلطنتی رابطه داشت). اینها منحصر به دیوان خالصه نبود. وظیفه اصلی مستوفی تهیه اسناد و فهرست مال و جهات و وجوهات از محال اصفهان، گیلانات، مازندران، کاشان، بندر [عباس] و یزد و بعضی وجوهات از سایر ولایات و پول جزیه ارمنیان، فروش تنباکو، راهداری و مالیاتهای اضافی به گوسفندان و بزها در اصفهان، وجوه عشر و خروج بنادر، و ضرابخانه‌ها، پیشکش از کلانتران، دوشولوك و پیشکشهای مقرری، و سایر وجوهات جمعی سرکار خاصه و روشن کردن حسابات مؤدیان مالیاتی با دیوان بود [۸۰]. مع الوصف دیوان خاصه کاملاً مستقل از دیوان ممالک نبود چون بنظر می رسد که مستوفی الممالک می توانسته حواله‌ها و برواتی از درآمد خاصه بدست آورد [۸۱]. از اینها گذشته، صدراعظم بر هر دوی این دیوانها نظارت داشت و اسناد انتصاب منشیان به دفترخانه همایون و خاصه و کارگران بیوتات سلطنتی بوسیله صدراعظم با پیشنهاد مستوفی الممالک و ناظر بیوتات و مستوفی خاصه صادر می شد. در خواستهای مؤدیان مالیاتی ایالات خاصه در خصوص معافیت‌های مالیاتی نیز توسط صدراعظم تأیید می شد [۸۲].

یکی از وظایف اصلی دیوان خاصه، اداره اراضی اطراف اصفهان بود که به نام محال نامیده می‌شد. این محال مرکب از اراضی خالصه، اوقاف و انتقالی بود. زمینهای اولی تحت اداره وزیر پایتخت قرار داشت. وظیفه او تربیت کشت اراضی خالصه یا از طریق اجاره دادن و یا از راه مزارعه با دهقانان، تأمین دهقان برای اراضی بدون دهقان و وسایل تولید برای کشت و نظارت بر تعمیر قناتها و ابنیه (مغازه، کاروانسرا، حمام و غیره) حفظ دهقانان از ظلم و ستم، بررسی مسائل کشاورزی، جمع‌آوری مالیات و تولید ایالات خالصه و کم کردن حقوق خود از آنها و نظارت بر باقیمانده هزینه‌ها بود [۸۳]. دومین اراضی یعنی اراضی اوقاف تحت اداره وزیر دیوان فیض آثار قرار داشت که وظیفه او نظارت بر کشت اراضی مربوطه و نظارت بر باغات، ابنیه، آسیابها و قناتها و تعمیر آنها بود [۸۴]. اراضی طبقه سوم که تحت اداره وزیر دیوان انتقالی قرار داشت احتمالاً مرکب از زمینهایی بوده که جدیداً از دیوان به دیوان خاصه منتقل شده بودند [۸۵]. وظایف وزیر سرکار انتقالی شبیه وظایف وزیر پایتخت بود [۸۶].

با سقوط صفویان، تمایز بین اراضی خاصه و ممالک که بیشتر با دیوان سرو کار داشت تا وضع قانونی اراضی، از بین رفت. بار دیگر، گاه به گاه، اصطلاح دیوانی در منابع بکار رفت که در خصوص زمینهایی بود که در مقابل خالصه که به حاکم تعلق داشت و از زمانهای سابق گرفته شده بود و به صورت مصادره‌ای و یا خریداری شده، بود، تعلق به دولت داشت. با تحولات سلسله‌ای بعدی این وضع بار دیگر درهم ریخت. خالصجات جدیدی خصوصاً از طریق مصادره ایجاد گشت، و بعضی از خالصجات قدیمی هم غصب گردید. نادرشاه (۶۰ - ۱۱۴۸ / ۴۷ - ۱۲۳۶) در سال ۱۷۳۸ - ۹ / ۱۱۵۱ فرامینی مبنی بر از سرگیری اوقاف فارس بوسیله دیوان خالصه صادر کرد [۸۷] و در سالهای آخر عمرش هم فرمانی برای غصب تمام اوقاف صادر نمود. به دنبال این فرمان تعداد معتنابهی از اوقاف ضبط شده و وارد در املاک خالصه گشت که بعدها به نام رقبات نادری معروف گردید [۸۸]. طبق فرمان عادلشاه جانشین نادر این فرمان لغو گردید. بعضی از اراضی مصادره شده به صاحبان قبلی‌شان برگردانده شد [۸۹]، ولی سر جان ملکم در اوایل قرن نوزدهم می‌نویسد که این اراضی هرگز به طور کامل عودت داده نشد [۹۰].

اراضی خالصه در زمان قاجارها، یک قسمت از ادوار سابق و قسمت دیگر

از مصادره املاك به علت پس‌افت مالیاتها، شورش و یا سایر عوامل و نیز از راه خریداری، تهیه شد و به‌طور دم‌افزونی یکی از طبقات مهم ارضی گردید [۹۱]. بعضی مواقع املاك وزیر در موقع سقوطش مصادره می‌شد چنانکه این مسأله در مورد صدراعظم‌های فتحعلیشاه صادق است [۹۲]. املاك حاجی میرزا آغاسی، صدراعظم محمدشاه هم در موقع مرگ اربابش مصادره گردید و حال آنکه املاك میرزا آقاخان نوری صدراعظم ناصرالدینشاه، در موقع عزلش از مقام وزارت مصادره گردید ولی بعدها پس داده شد [۹۳]. طبق گفته ای. س. وارینگ احتمالاً یک‌هشتم فارس و عراق عجم در دست شاه بوده است [۹۴]. زمینهایی که فتح می‌شد نیز به‌صورت خالصه درمی‌آمد. زهاب که از عثمانیان گرفته شده بود به‌صورت خالصه درآمد و حاکم کرمانشاه آن را به‌مقاطعه گرفت که در زمان حکومت او تحت قدرت رؤسای گوران درآمد [۹۵]. اراضی خالصه در جای خود به‌محض اینکه مفهوم درآمد دولتی به‌عنوان چیزی مجزا از درآمد شخصی شاه، قویتر و شدیدتر شد، دیگر از حالت املاك شخصی وی درآمد و به‌صورت املاك دولتی جلوه‌گر شد. همان اصطلاحات باز هم بکار رفت ولی رفته رفته مفاهیم مختلف و مجزایی پیدا کرد. در سال ۱۸۶۵ م. در روزنامه رسمی، «وزنامه دولت علیه ایران (۱۲ صفر، ۱۲۸۲/۸ ژوئیه ۱۸۶۵) اشاره بر خالصجات دیوانی شده است و در سال ۱۸۶۱ م. هم به‌خالصه دولتی اشاره گردیده است (۲ رمضان ۱۲۷۷/۱۵ مارس ۱۸۶۱، در همان روزنامه). ای. استاک در سال ۱۸۸۲ م. می‌نویسد که «در مورد تبدیل اراضی اربابی به اراضی دیوانی، از راه اوقاف، مصادره و املاك بی‌وارث، گرایش شدیدی دیده می‌شود» [۹۶].

اشاره شده که آغامحمدخان اولین حکمران خاندان قاجار که پس از مرگ کریم‌خان زند در سال ۱۷۷۹ م. بقدرت رسید، اراضی وسیعی را در مازندران، استرآباد و جاهای دیگر خریداری کرده و آنها را به‌صورت خالصه درآورد [۹۷]. در زمان فتحعلیشاه (۱۸۳۴ - ۱۷۹۷ م.) در جوار اصفهان بر املاك خالصه افزوده شد و املاك صدراعظم امین‌الدوله به‌دلیل پس‌افت مالیات مصادره شده و جزو خالصجات ضبطی درآمد. در مورد تبدیل یک ملک به خالصه ضبطی، بایستی قسمتی از عایدات آن به مالک سابق آن و یا خویشاوندان او به‌عنوان مستمری واگذار می‌شد. این اراضی همچنان وابسته به خالصه باقی می‌ماند تا اینکه مالک

سابق آن (یا خانواده‌اش) بار دیگر مورد ملاحظت قرار می‌گرفت و در اینصورت طبق لطف پادشاهی ملک به او عودت داده می‌شد [۹۸]. در زمان سلطنت محمد شاه (۴۸ - ۱۸۳۴ م.) قطعاتی از اراضی شورشیان مصادره شده و به صورت خالصه درآمد [۹۹]. بار دیگر در جوار اصفهان، ولو به طور موقت هم، بر میزان اراضی خالصه افزوده شد. در نتیجه سالهای متمادی خشکی و خشکسالی تعدادی از روستاها ویران گردید و لذا به خاطر برگرداندن رفاه، به مأمورین دیوانی دستور داده شد که برای دهقانان، بذر تهیه کنند و اسامی روستاهای مربوطه را که در فهرست خالصجات آمده بود تهیه نمایند. هر چند که این اراضی بعدها به صاحبان اصلی برگردانده شد ولی همچنان با عنوان خالصجات بذری معروف گردید [۱۰۰].

اراضی خالصه، همسان گذشته، یا به صورت مستقیم و براساس مزارعه اداره می‌شد و یا اینکه به صورت استیجاری که در واقع حاصل آن یک درآمد مقاطعه‌ای بود و مقاطعه کار موافقت‌نامه مزارعه با دهقانان محلی منعقد می‌ساخت [۱۰۱]. به مأمورین در ازای حقوق و یا به پیروان حاکم، رهبران ایلات یا شخصیت‌های مذهبی در قبال نان پاره و مستمری از درآمد اراضی خالصه تیول‌هایی تعیین می‌شد [۱۰۲]. در ایالات، مالیات‌های اراضی خالصه و یا اجاره بهای حکمرانی و یا سهم محصول را حکام ایالتی جمع‌آوری می‌کردند. غلاتی که به این صورت جمع‌آوری می‌شد در درجه اول صرف تدارکات ارتش می‌گردید ولی از ایجاد کمبود مصنوعی و احتکار آنها در زمان کمبود، جلوگیری می‌کرد.

در نیمه دوم قرن نوزدهم از میزان اراضی خالصه که قسمت معتاب‌بندی از مملکت را تشکیل می‌داد کاسته شد و به عایدات کمک کمتری کرد. در مازندران بعضی از املاک توسط دهقانان تخلیه شد [۱۰۳]. در ایالت اصفهان برخی از روستاها که جزو املاک خالصه بودند متروک شده و از کشت و زرع افتادند. در آغاز سلطنت ناصرالدین شاه (۹۶ - ۱۸۴۸) مبلغ هنگفت و محصول زیادی از غلات براساس درآمد اصفهان که تحت اداره میرزا عبدالحسین رئیس امور مالی اصفهان بود بدست آمد و او را قادر ساخت که در ترمیم دوباره کشاورزی موفق گردد. ولی او به جای ادامه این کار بیشترین مبالغ را در خصوص تدارکات نظامی صرف کرد و سر به شورش برداشت. پس از سرکوبی این بی‌نظمیها، املاک آنها مصادره گشته و جزو خالصجات درآمد. مع هذا بعدها مالکین قبلی آنها به انحاء مختلف توانستند

بار دیگر آنها را بدست آورند.

ایستویک در سال ۱۸۶۱ م. نوشت که یک سوم نصف اراضی ایران و یا تقریباً در همین حدود اراضی خالصه است ولی اکثر آنها متروک افتاده است. برای کشاورزی مساعده‌های زیادی با سودهای کلان در اختیار کشاورزان گذاشته شده که در معرض زیاده‌ستانیهای گوناگونی قرار دارند و سرمایه‌ای برای بهبود زراعت ندارند و به هر حال اگر آنها بدانند که اجاره آنها بالا رفته و یا بهره‌هایشان اضافه خواهد شد این کار را نمی‌کنند [۱۰۴]. حدود دو سال بعد در سال ۱۸۶۳ م. برای تغییر اراضی خالصه اصفهان اقداماتی صورت گرفت و فرمانی صادر گشت که هزینه‌های لازم توسط دولت تهیه شده و براساس قسط پنج ساله واگذار گردد [۱۰۵]. این سوازین هم عقیم ماند. وکیل‌الملک که حوالی همان سال برای بررسی وضع اراضی خالصه به کرمان فرستاده شده بود تا حدی موفق از آب درآمد [۱۰۶].

در سالهای خشکی ۲ - ۱۸۷۱ م. بسیاری از اراضی از حیز کشاورزی افتادند. بر اراضی خالصه نظارتی اعمال نشد و در ثبت و ضبط اراضی بی‌نظمی ایجاد گشت. بالاخره در سال ۱۸۷۴ م. وقتی که ظل‌السلطان حاکم اصفهان شد، اراضی خالصه اصفهان را به مدت ده سال (به جای سه سال) به مقاطعه داد با این امید که در این سالهای طولانی اراضی ترمیم شده و زیر کشت رود [۱۰۷].

گزارشی شده که ناصرالدین شاه و جانشین او مظفرالدین شاه به خاطر احتیاج به پول، اراضی خالصه را به کرات فروختند چنانکه اراضی خالصه اطراف اصفهان در سالهای متأخر سلطنت ناصرالدین شاه و سالهای نخستین سلطنت مظفرالدین شاه بفروش رفت [۱۰۸]. بعضی از آنها را اشراف ثروتمند و علماء خریدند [۱۰۹]. در سال ۲ - ۱۹۰۱ م. وقتی که صدراعظم میرزا علی اصغر امین‌السلطان اکثر نواحی شولستان را به معین‌التجار بوشهری واگذار کرد، بار دیگر اکثر اراضی خالصه بفروش رفت [۱۱۰]. در مورد بقیه اراضی خالصه، برای بهبود کشاورزی در آنها و یا بهره‌برداری از آنها به نفع دولت هیچ اقدامی نشد [۱۱۱].

در قرن بیستم شرایط سیاسی جدید منجر به محو بعضی از طبقات اراضی خالصه و ایجاد خالصجات و قوانین مربوط به آنها، گردید. مع هذا این قوانین بطور کلی با فروش، تحصیل و اداره خالصجات سروکار داشت و مواد قانونی عمومی

در رابطه با وجود یک چنین اراضی تنظیم نگردید. پس از انقلاب مشروطیت فرق بین اراضی دیوانی و اراضی خالصه از بین رفت و اصطلاح خالصه در جای خود در مفهوم اراضی دولتی بکار رفت و دیگر اشاره بر اراضی خصوصی حاکم که معمولاً املاک شاهی و یا املاک سلطانی نامیده می‌شد، نداشت [۱۱۲].

توضیحات

- ۱- راوندی، (احق‌الصدور)، چاپ محمد اقبال، موقوفات گیب، لندن، لیدن، ۱۹۲۱ م. ص ۰۳۸۲
- ۲- طبری، جلد ۱، ص ۲۳۷۱ - ۲۴۶۹.
- ۳- همان مأخذ، جلد ۱، ص ۲۳۷۵.
- ۴- همان مأخذ، جلد ۱، ص ۲۴۶۸؛ مالیات در اسلام، جلد ۳، کتاب خراج ابویوسف، چاپ آ. بن شمش، لیدن، لندن ۱۹۶۹ م.، ص ۷۵؛ بلاذری، فتوح البلدان، ص ۳ - ۲۷۲؛ مالیات در اسلام، جلد ۱، کتاب خراج یحیی بن آدم، لیدن، ۱۹۶۷ م.، ص ۴ - ۵۳؛ ن. پ. اگنیدس، نظریات اسلامی از مالیات، نیویورک - لندن، ۱۹۱۶ م.، ص ۵۰۸؛ ف. لوکه گارد، مالیات اسلامی در عهد کهن، کینهاک، ۱۹۵۰ م.، ص ۵۰، ۲۲۴؛ م. فان برخم، *La Propriété Territoriale et L'impôt foncier*، ژنو، ۱۸۸۶ م. ص ۲ - ۴۱.
- ۵- لوکه گارد، ص ۱۱۱.
- ۶- م. آ. شعبان، *Islamic History*، کمبریج، ۷۵۰ - ۶۰۰، ۱۹۷۱ م.، ص ۸۹.
- ۷- همان مأخذ، ص ۱۲۴، ۱۳۲.
- ۸- بلاذری، ص ۲۹۴.
- ۹- و. شموکر، *Untersuchungen zu einigen wichtigen bodenrechtlichen Konsequenzen der Islamischen Eroberungsbewegung*، بن، ۱۹۷۲ م.، ص ۱۴۲.
- ۱۰- شموکر، همان مأخذ.
- ۱۱- یعقوبی، تاریخ، چاپ م. ث. هوتسما، لیدن، ۱۸۸۳ م.، جلد ۲، ص ۲۵۸۱؛ بلاذری، ص ۲۹۰، ۲۹۵.
- ۱۲- پ. شوارتز، *Iran im Mittelalter nach den arabischen Geographen*، لایپزیک، ۱۹۲۹ - ۳۶ م.، جلد ۷، ص ۸۷۶.
- ۱۳- بلاذری، ص ۱۱ - ۳۱۰؛ لوکه گارد، ص ۷۰ - ۶۸؛ حسن بن محمد بن حسن النمی، تاریخ قم، ترجمه به فارسی از حسن بن علی بن حسن بن عبدالملک، چاپ سید جمال الدین تهرانی، تهران، ۱۹۳۴ م.، ص ۱۸۷.
- ۱۴- لوکه گارد، ص ۲ - ۵۱، ۱۵۷. د. سوردل، وژادت عباسیان، دمشق، ۱۹۶۰ م.، درباره دیوان الضیاع، جلد ۲، ص ۲ - ۵۹۱.

- ۱۵- لوکه گارد، ص ۵۸ به بعد و اقطاع.
- ۱۶- ولهوزن، *Das arabische Reich und sein Sturz*، برلین، ۱۹۲۷ م، ص ۲-۱۷۱.
- ۱۷- آ.ک. س. لمبتون، مالک و ذادع در ایران، اکسفورد، ۱۹۵۳ م، ص ۱۷ به بعد.
- ۱۸- محمد بن الحسن الطوسی، *النهاية في مجرد الفقه والفتاوى*، چاپ سید محمد باقر سبزواری، تهران، ۱۹۵۴ م، ص ۱-۱۳۰، ۴-۱۳۳؛ نجم الدین ابوالقاسم جعفر بن علی یحیی-المحقق الاول، *شرائع الاسلام فی مسائل الحلال والحرام*، ترجمه آ. کوری، پاریس، ۱۸۷۱ م، جلد ۱، ص ۸۰-۱۷۹، ترجمه به فارسی با عنوان *مختصر النافع*، چاپ محمد تقی دانش پژوه، تهران، ۱۹۶۴ م، ص ۱۴۵.
- ۱۹- *النهاية*، ص ۴-۱۳۳.
- ۲۰- *النهاية*، ص ۱۳۱.
- ۲۱- *النهاية*، ص ۱-۱۳۰؛ *شرائع*، جلد ۱، ص ۳۳۷؛ *مختصر النافع*، ص ۵-۱۴۴.
- ۲۲- راوندی، همان مأخذ، ص ۲-۳۸۱؛ بارتولد، *ترکستان*، ص ۳۴۸.
- ۲۳- زین الاخبار، چاپ محمد ناظم، برلین، ۱۹۲۸ م، ص ۱۵؛ بارتولد، *ترکستان*، ص ۲۲۱.
- ۲۴- ترجمه به فارسی توسط ابونصر احمد بن زفرین عمر، چاپ مدرس رضوی، تهران، ۱۹۳۸ م، ص ۳۱-۹.
- ۲۵- همان مأخذ، ص ۵-۳۳.
- ۲۶- همان مأخذ، ص ۴۰.
- ۲۷- ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی، *تاریخ بیهقی*، چاپ علی اکبر فیاض، مشهد، ۱۹۷۱ م، ص ۱۵۶.
- ۲۸- ابن مسکویه، *در کتاب افول خلافت عباسی*، چاپ ه. ف. آندروز و د. س. مارگلیو، اکسفورد، ۱۹۲۱ م، چاپ ۲، ص ۹۶؛ ابن اثیر، جلد ۸، ص ۳۴۲.
- ۲۹- ه. بوسه، *Chalif und Grosskönig*، بیروت، ۱۹۶۹ م، ص ۱۵-۳۱۴.
- ۳۰- شیرازنامه، چاپ اسماعیل واعظ جوادی، تهران، ۱۹۷۱ م، ص ۴۵.
- ۳۱- همان مأخذ، ص ۵۱.
- ۳۲- مالک و ذادع در ایران، ص ۶۰ به بعد.
- ۳۳- سیاست نامه، چاپ شفر، پاریس، ۱۸۹۱ م، متن فارسی، ص ۲۸؛ مالک و ذادع، ص ۶۱.
- ۳۴- لوکه گارد، ص ۶۲.
- ۳۵- یاقوت، *معجم البلدان*، چاپ وستنفلد، لایپزیگ، ۱۸۶۶-۷۳ م، جلد ۱، ص ۴۲۰.
- ۳۶- فارسنامه، چاپ گی لسترنج و ر. آ. نیکلسون، سری موقوفات گیب، لیدن، ۱۹۲۱ م، ص ۶-۱۴۵.
- ۳۷- نظام الملک، *نصایح نامه*، نسخه خطی متعلق به کتابخانه اینجاناب، برگ b. ۳۰.
- ۳۸- ابن اثیر، جلد ۱۰، ص ۸.
- ۳۹- عتبة الکتبه، چاپ محمد قزوینی و عباس اقبال، تهران، ۱۹۵۰ م، ص ۵۶، ۶۷، ۷۲.
- ۴۰- همان مأخذ، ص ۶۷.
- ۴۱- همان مأخذ، ص ۷۳.

- ۴۲ - شیرازنامه، ص ۹۴.
- ۴۳ - ذیل جامع التواریخ (شیدی) چاپ خانابا بیانی، تهران، ۲ - ۱۹۷۱ م، ص ۱۲۹.
- ۴۴ - دوئرفر، *Türkische und mongolische elemente im Neupersischen*، وِسبادن، ۱۹۶۳ م، جلد ۱، ص ۳۲۵.
- ۴۵ - تاریخ مبارک غازی، چاپ کارل یان، سری موقوفات گیب، لیدن، ۱۹۴۰ م، ص ۲۰ - ۱۹.
- ۴۶ - وِصاف، تاریخ وِصاف، چاپ سنگی، ۳ - ۱۸۵۲ م، ص ۲۱۱؛ شیرازنامه، ص ۹۴.
- ۴۷ - فسائی، فارسنامه ناصری، چاپ سنگی، تهران، ۱۸۹۴ م، جلد ۲، ص ۴۲.
- ۴۸ - تاریخ مبارک غازی، ص ۱ - ۳۳۰.
- ۴۹ - همان مأخذ، ص ۳۰۵؛ مالک و زادع، ص ۹۰ - ۸۹.
- ۵۰ - مجموعه (سائل)، نسخه عکسی از روی نسخه کتابخانه دانشگاه تهران، شماره ۳۰۸ (۱۹۵۶ م)، ص ۳۲. م. مینوی و و. مینورسکی، نظر نصیرالدین طوسی در باده امور مالی، در مجله *BSOAS*، جلد ۱، شماره ۳، ۱۹۴۲ م، ص ۵۱ به بعد.
- ۵۱ - رشیدالدین فضل الله، مکاتبات (شیدی)، چاپ محمد شفیق، لاهور، ۱۹۴۵ م، ص ۵ - ۲۲۴.
- ۵۲ - تاریخ مبارک غازی، ص ۴ - ۳۵۳، ۳۵۶؛ و همان مأخذ، ص ۲. ۴؛ مالک و زادع، ص ۹۱.
- ۵۳ - تاریخ وِصاف، ص ۳۴۹.
- ۵۴ - معین الدین نطنزی، منتخب التواریخ معینی، چاپ ژان اوین، تهران، ۱۹۵۷ م، ص ۱۸۱.
- ۵۵ - ذیل جامع التواریخ (شیدی)، ص ۱۸۷.
- ۵۶ - شیرازنامه، ص ۱۰۱.
- ۵۷ - شاردن، سفرنامه، چاپ ل. لانگلس، پاریس، ۱۸۱۱ م، جلد ۵، ص ۳۸۲.
- ۵۸ - *A chronicle of The Carmelite in Persia*، لندن، ۱۹۳۹ م، جلد ۲، ص ۱۰۳۲.
- ۵۹ - هنرفر، گنجینه آثار تاریخی اصفهان، اصفهان، ۷ - ۱۹۶۶ م، ص ۵۰۵ - ۶.
- ۶۰ - ک. رهبرن، نظام ایالات (دعصر صفوی)، برلین، ۱۹۶۶ م، ص ۱۳۱.
- ۶۱ - حیدرین علی رازی، تاریخ حیدری، منقول توسط رهبرن، ص ۱۳۲.
- ۶۲ - تاریخ عالم آرای عباسی، تهران، ۲ - ۱۹۵۱ م، ص ۳۸۱.
- ۶۳ - محمد سفید، جامع مفیدی، چاپ ایرج افشار، تهران، ۲ - ۱۹۵۱ م، جلد ۳، ص ۲۶۲، ۷۰۱.
- ۶۴ - عالم آرای، جلد ۲، ص ۱ - ۷۶۰.
- ۶۵ - موزه بریتانیا، بخش شرقی، شماره ۴۶۷۸، جلد ۲، برک b ۱۱۷، منقول توسط رهبرن، ص ۱۰۸.
- ۶۶ - رهبرن، ص ۱۰۹.
- ۶۷ - جامع مفیدی، جلد ۳، ص ۱۷۳.
- ۶۸ - همان مأخذ، جلد ۳، ص ۹ - ۳۰۸.

- ۶۹- عالم آرا، جلد ۲، ص ۹۲۴؛ رهبرن، ص ۱۱۰، ۱۳۴. شاردن، سفرنامه، جلد ۵، ص ۲ - ۳۵۰، ۲۷۹، ۹، ۲۹۸ - ۴، ۳۰۳ - ۲، ۳۸۰.
- ۷۰- رهبرن، ص ۸ - ۱۷۷.
- ۷۱- همان مأخذ، ص ۲۲ - ۱۱۸.
- ۷۲- شاردن، جلد ۵، ص ۲۷۹.
- ۷۳- همان مأخذ، جلد ۵، ص ۲۵۱.
- ۷۴- *Amoenitatum exoticarium Politico-physico-medicarum*، جلد ۵، لمگو، ۱۷۱۲ م.، ص ۹۱؛ مالک و زادع، ص ۱۲۷.
- ۷۵- *Estat de la Perse en L'an 1660*، پاریس، ۱۸۹۰ م.، ص ۲۲۷؛ شاردن، جلد ۵، ص ۴ - ۲۵۰، ۷، ۲۷۶ - ۲۷۹.
- ۷۶- سفرنامه، پاریس، ۱۶۹۵ م.، ص ۹۶ به بعد.
- ۷۷- رهبرن، ص ۱۱۳.
- ۷۸- و. مینورسکی، سری موقوفات گیب، لندن، لیدن، ۱۹۴۳ م.
- ۷۹- محمد تقی دانش پژوه، دستورالملوک میرزا رفیعا، دانشگاه تهران، ص ۶-۵/۱۵ و ۶-۱/xvi.
- ۸۰- دستورالملوک، ۳/xvi، ص ۳۱۲.
- ۸۱- تذکرهالملوک، برگهای a-b - ۲۸؛ دستورالملوک ۳/xvi، ص ۲۹۹.
- ۸۲- تذکرهالملوک، برگ a - ۱۰.
- ۸۳- دستورالملوک، ۳/xvi، ص ۲۰ - ۳۱۹.
- ۸۴- دستورالملوک، ۳/xvi، ص ۳۲۱؛ تذکرهالملوک، برگ a - ۷۲ - ۷۱a؛ مالک و زادع، ص ۱۲۱.
- ۸۵- دستورالملوک، ۵/xvi، ص ۵۴۰.
- ۸۶- تذکرهالملوک، برگ a-b - ۸۲؛ مالک و زادع، ص ۱۲۰.
- ۸۷- فارسنامه ناصری، جلد ۱، ص ۱۸۱، ۱۸۳، و نیز جلد ۲، ص ۴۶، ۸۶.
- ۸۸- حسن خان شیخ جابر انصاری، تاریخ نصف جهان و همه جهان، چاپ سنگی بدون تاریخ، ص ۸ - ۳۶؛ مالک و زادع، ص ۲ - ۱۳۱.
- ۸۹- تاریخ نصف جهان، ص ۴۹.
- ۹۰- تاریخ ایران، لندن، ۱۸۲۹ م.، جلد ۲، ص ۳۱۳.
- ۹۱- ج. مک دونالد که نی ییر، *A geographical memoir of The Persian Empire*، لندن، ۱۸۱۳ م.، ص ۴۷.
- ۹۲- مالک و زادع، ص ۱۴۷.
- ۹۳- گیلان‌شاه، یکصدوپنجاه سال سلطنت در ایران، تهران، ۲ - ۱۹۵۱ م.، ص ۲۱، ۶۰.
- ۹۴- سفری به شیراز از راه کازرون و فیروزآباد، لندن، ۱۸۰۷ م.، ص ۸۵.
- ۹۵- ه. سی. راولینسون، یادداشت درباره مرز زهاب و...، در مجله *JRGS* (۱۸۳۹ م.)، ص ۲۶.
- ۹۶- شش ماه در ایران، لندن، ۱۸۸۲ م.، جلد ۲، ص ۲۴۸.
- ۹۷- عبدالله مستوفی، شرح زندگانی من، تهران، ۶ - ۱۹۴۵ م.، جلد ۱، ص ۶۵۷.

- ۹۸- مالك و ذراع، ص ۱۴۷.
- ۹۹- عبدالله مستوفی، جلد ۱، ص ۶۵۷.
- ۱۰۰- تاریخ نصف جهان، ص ۴۹؛ مالك و ذراع، ص ۱۴۸.
- ۱۰۱- مالك و ذراع، ص ۹-۱۴۸.
- ۱۰۲- راولینسون، یادداشت درباره سفر به تبریز از ۱۸۵۰، در مجله *JRGS* (۱۸۴۱ م.)، ص ۵.
- ۱۰۳- روزنامه وقایع اتفاقیه، ۲۹ جمادی الاول، ۱۲۶۹/۲ مارس ۱۸۵۳.
- ۱۰۴- یادداشتهای پارلمان انگلیس، ۵۸ (۱۸۶۲ م.) - گزارشها و یادداشتهای کالاهای تولیدی و بازرگانی و تجارت ممالک خارجی، ۶ فوریه - ۷ اگوست ۱۸۶۲ م.، جلد ۱۰۸ (۱۸۶۲ م.)، گزارش توسط ایستویک، منشی سفارت انگلیس، اردوی نزدیک تهران، ۵ ژوئیه ۱۸۶۱ م.، ص ۷۰.
- ۱۰۵- روزنامه دولت علیه ایران، ۱۸ ذوالقعدة ۱۲۷۹/۷ مه ۱۸۶۳.
- ۱۰۶- همان مأخذ، ۱۴ جمادی الثانی ۱۲۸۰/۲۶ نوامبر ۱۸۶۳.
- ۱۰۷- تاریخ نصف جهان، ص ۵۱ به بعد.
- ۱۰۸- همان مأخذ، ص ۶۳ به بعد.
- ۱۰۹- مالك و ذراع، ص ۴-۱۵۳؛ گزارشهای کنسولی انگلیس، ۱۸۹۹/۲۲۶، شماره ۲۲۶. سری سالانه. «اصفهان، ۸-۱۸۹۷ م.» ص ۱۳.
- ۱۱۰- *Gazeteer of Persia*، ۳، کلکته ۱۹۱۰ م.، تحت عنوان ممسنی، ص ۶۵۳.
- ۱۱۱- آ. دستری *Le Fonctionnaires belges au Service de la Perse*، تز دکترای در دانشگاه آزاد بروکسل، ۱۹۷۳ م.، جلد ۱، ص ۴۲۳.
- ۱۱۲- آ.ك.س. لمبتون، اصلاحات ارضی در ایران، ۶-۱۹۶۲ م.، اکسفورد، ۱۹۶۹ م.، ضمیمه. مالك و ذراع، ص ۲۳۸ به بعد در خصوص گزارشی از اراضی خالصه تا سال ۱۹۰۶ م.

بعضی از مناصب دیوانسالاری در ایران

الف: منصب محتسب و حاجب در ایران

۱- حاجب: چنین می‌نماید که در عصر سلجوقی از اهمیت مقام امیرحاجب در رابطه با عهد غزنویان کاسته شده باشد. او دیگر فرمانده ویژه نظامی نبود بلکه یک نفر مأمور درباری بود. گویا فرماندهان مختلف نظامی لقب اسفہسالار و یا سپہسالار داشته‌اند. مع‌هذا امیرحاجب نظیر تمام امرای دیگر بطور طبیعی در لشکرکشیهای نظامی شرکت می‌کرده و بعضی موارد هم فرماندهی بخشی از قشون یکی از سلاطین و یا ملک‌های سلجوقی را برعهده می‌گرفته است. از این رو مثلاً علی بن عمر امیرحاجب محمود بن محمد رهبری گاردهای طلایه را علیه سنجر برعهده داشته است [۱]؛ او بالاخره مأمور پرداخت حقوق قشون گردیده است [۲].

راوندی به نقل از عمل اردشیر بن بابک ساسانی می‌نویسد (ص ۹۷) که یک نفر سلطان برای حفظ ملکش به یک وزیر و یک نفر حاجب، که سیاست افزاید و یک نفر ندیم و دبیر احتیاج دارد. نظام الملک وظایف حاجب را در ردیف وظایف یک نفر مأمور درباری قرار داده است. ولی از آنجا که دربار یک دربار نظامی بود لذا امیرحاجب عملاً یک نفر امیر ترک نژاد بود و افراد تحت فرماندهی او هم معمولاً از غلامان (بردگان نظامی) بودند [۳]. او با انضباط نظامی و نیز تشریفات درباری سروکار داشت؛ او یکی از مهمترین مأمورین درباری بشمار می‌رفت که بالاتر از امیرحرس (رئیس گاردها و رئیس میرغضبان) [۴] قرار داشت. در زمان محمد بن ملک‌شاه امیرحاجب به صورت رابطی بین سلطان و وزیر عمل می‌کرد؛ او فرامین را از سلطان گرفته و به وزیر می‌رسانید [۵]. نظام الملک

همچنین از یک نفر مأمور صحبت می‌کند به نام حاجب درگاه که عهده‌دار تشریفات و کارهای درباری با وی بوده است [۶]. ولی معلوم نیست که آیا مقام او با مقام امیرحاجب فرق داشته یا نه؟ ولیکن چنین می‌نماید که هر دو یکی باشد.

راوندی در آغاز سلطنت هر سلطانی از وزراء و حاجب او اسم می‌برد. برخی از اینها افراد نسبتاً ناشناسی هستند؛ مع‌هذا بعضی از آنها نظیر امیرقماچ حاجب ملک‌شاه و برکیارق (صفحات ۱۳۹، ۱۲۵)، خاص بگ حاجب مسعود بن محمد (ص ۲۲۵) و ملک‌شاه بن محمود (ص ۲۴۹) و عبدالرحمن بن طغا یرکک (?) و نیز حاجب مسعود (ص ۲۲۵) اتابک ایاز حاجب محمد بن محمود (ص ۲۵۹) و ارسلان بن طغرل (ص ۲۸۲)، اتابک پهلوان حاجب ارسلان بن طغرل (ص ۲۸۲) و اتابک آی‌ابه حاجب طغرل بن ارسلان (ص ۳۳۱) از اسرای مقتدر زمان خود بوده‌اند. بنظر نمی‌رسد که این منصب موروثی بوده باشد و راوندی فقط یک مورد از یک نفر پدر و پسر ضبط کرده که منصب حاجب را پشت‌سرهم صاحب شده‌اند یعنی علی‌بار حاجب محمد بن ملک‌شاه، و پسر او محمد حاجب محمود بن محمد (ص ۱۵۳ و ۲۰۳). به‌غیر از امیرحاجب، حاجبهای دیگری هم در دربار بوده‌اند [۸].

اسرای بزرگ و حکام ایالتی نیز برای خود دم و دستگاه درباری داشته‌اند و لذا دارای حاجبی نیز بوده‌اند. ابن‌اثیر از صلاح‌الدین محمد یغسیانی (?) اسم می‌برد که امیرحاجب برسوقی و بعدها امیرحاجب عمادالدین زنگی شده است [۸].

بعضی از افراد متنفذ هم که الزاماً جزو طبقه نظامی نبوده‌اند برای خود حاجب یا حجایی داشته‌اند؛ این مسأله در عصر تیموریان هم بوده است [۹].

در زمان ایلخانان تا آنجایی که دربار سلطنتی و یا دربارهای ایالتی مطرح بودند امیرحاجب جزو طبقات نظامی محسوب می‌شد. حجاب در زمان تیموریان جزو مأمورین درباری بشمار می‌رفتند و پایین‌تر از نواب حضرت قرار داشتند [۱۰]. ابن اصطلاح در زمان صفویان تغییر یافت و امیرحاجب به نام ایشک آغاسی باشی معروف شد که وظایف او نظیر همان وظایف حاجب درگاه بود که نظام‌الملک ذکر کرده است.

۲- محتسب: محتسب و مقام او حسب (احتساب) همراه با سایر مناصب نهاد مذهبی پس از زوال خلافت عباسی همچنان در زمان امپراتوریها و سلطنتهای گوناگون ایران ادامه یافته است. این مقام تا قرن نوزدهم از بین نرفت. اخلاقیات عمومی و اجرای وظایف مذهبی مسلمین تحت نظارت عمومی محتسب قرار داشت.

او همچنین عهده‌دار آنچه که آشتی و سازگاری عمومی نامیده می‌شده، بوده است. او اجازه نمی‌داده که کسی با غلامان خود بدرفتاری کند و یا بر چهارپایانش بیش از حد بار، بار کند. و یکی از وظایف او این بوده که بر ترتیباتی که بر اهل الذمه تحمیل شده بود تا از مسلمین متمایز گردند نظارت کند. مع الوصف وظیفه عمده وی نظارت بر بازارها و جلوگیری از معاملات نادرست تجار و پیشه‌وران و نظارت بر اصناف و تعاونیها بوده است. او همچنین اجازه داشته که متخلفین را مجازات و تنبیه نماید [۱۱].

نظام الملک می‌نویسد که «به هر شهری محتسبی باید گماشت تا ترازوها و نرخها راست می‌دارد و خرید و فروختها می‌داند تا اندر آن راستی رود و هر متاعی که از اطراف آرند و در بازار فروشند احتیاط تمام کند تا غشی و خیانتی نکنند و سنگها راست دارند. و پادشاه و گماشتگان باید که دست او قوی دارند که یکی از قاعده سملکت و نتیجه عدل این است و اگر جز این کنند درویشان در رنج افتند و مردم بازارها چنانکه خواهند خرید و چنانکه خواهند فروشند و فضله جوی مستولی شوند و فسق آشکارا شده و کار شریعت بی‌رونق گردد [۱۲].» حسین واعظ کاشفی (متوفی ۱۵۰۵/۹۱۰) نویسنده زمان تیموریان، وجود محتسب را ضامن اجرای احکام اسلام در جامعه دانسته است. او می‌نویسد که: «هر سلطانی که سعی می‌کند طبق احکام شریعت عمل کند و احکام مذهب را مرعی دارد قائم مقام خدا و سایه او در روی زمین است. ولی چون سلطان به علت گوناگونی امور ملک نمی‌تواند به جزئیات امور برسد [یعنی احکام دینی را اجرا کند] لذا بایستی در ملک خود محتسبینی منصوب دارد. محتسب باید شدیداً پایبند مذهب خود بوده و برای اسلام کار کند و به عفت، پرهیزگاری، درستی، امانتداری و عدم حرص و طمع معروف باشد. آنچه که انجام می‌دهد بایستی برای تقویت دین باشد و باید که از انگیزه‌های پست، سالوس و ریاکاری، خودبینی، شهوت، بدور باشد تا بتواند در قلب مردم جای بگیرد.» [۱۳] محمد مفید که کتابش را در قرن یازدهم / هفدهم نوشته بر اهمیت حسبه به عنوان یکی از مناصب مذهبی پای فشرده است [۱۴].

گیرنده مقام محتسب به‌طور معمول یکی از اعضای طبقات مذهبی بوده است. در مورد نصب محتسب اسنادی باقی مانده است. یکی از آنها از طرف دیوان سنجر به نام اوحدالدین نامی برای مقام محتسب سازندگان صادر شده است. در این فرمان به او اعلام شده که اساس شغل احتساب بر امر معروف و نهی منکر است

و فواید این معنی کافه خلق را شامل گردد و همگنان از آن بهره گیرند. در تسویت و تعدیل موازین و مکاییل جهدی تمام نماید تا در بیع و شری حیفی نرود و مسلمانان مغبون و زیان زده نشوند؛ و مراتب شرعیات در مسجد جامع و دیگر مساجد و متعبدات از ترتیب مؤذنان و مکبران و سواقیت صلوات و نفی آنچه مسنون و مشروع نیست از مسجد به واجبی اقامت کند؛ و در قمع و زجر اهل فساد و منع ایشان از مجاهرت و اظهار فسق و تعاطی خمر در جوار مسجد و مشاهد و مقابر مجهود بذل کند و اهل الذمه را به غیاری که آیات مذلت و صغار ایشان باشد در میان اهل اسلام موسوم گرداند؛ و در مجلس علم زنان را از مخالطت با مردان و استماع مواعظ باز دارد [۱۵].

در زمان ایلخانان هم محتسب مانند سایر مأمورین نهاد مذهبی، یا ادامه یافته و یا اینکه پس از گرویدن آنها به اسلام بار دیگر راه افتاده است. وقتی که غازان خان تصمیم گرفت که اوزان و مکاییل را در سرتاسر امپراتوری یک کاسه کند دستور داد که این کار در هر ایالت با حضور محتسب انجام شود [۱۶]. در روزگار تیموریان وظایف محتسب و خصوصیات مقام وی همان وظایف و خصوصیات محتسب عهد سلجوقیان بوده است. در شرف نامه عبدالله مروارید سه سند در خصوص انتصاب محتسب باقی مانده است [۱۷]. یکی از این اسناد که شخصی به نام عبدالله کرمانی را به مقام محتسب هرات برگزیده می گوید که او بایستی این مقام را همراه با شخصی به نام رکن الدین علاءالدوله صاحب شود [۱۸].

در اوایل صفویه در شهرهای بزرگ، البته نه در همه آنها، یک نفر محتسب وجود داشته است. او وظایف سنتی این منصب را انجام می داد ولی با این تفاوت که حالا مذهبی که مورد حمایت او بوده، مذهب اثنی عشری بوده است. در فرمانی که به مقام محتسب تبریز در تاریخ ۱۰۷۲/۱۶۶۲ صادر شده این مقام عهده دار حفظ اخلاق عمومی از قبیل منع شرابخواری، قمار و سایر اعمال ضد شرعی و جمع آوری خمس و زکوٰة و توزیع آن در میان نیازمندان و نگهداری مساجد، مکاتیب و اوقاف خیریه شده است؛ همچنین به او دستور داده شده که اوزان و مکاییل را کنترل کند و مزاحمت های خیابانی را از بین ببرد و بر گروه های ویژه نظیر ملاها، مؤذنان و غسلان نظارت کند. به دلالت آن، دلدخدایان، داروغه ها و عمال عرف دستور داده شده که از دخالت در تثبیت قیمت ها خودداری کرده، و بر محتسب

در خصوص پرداخت مالیات معمول مقامش نظارت کند [۱۹].

بزرگترین محتسب امپراتوری، محتسب الممالک نامیده می‌شد. به این مقام در زمان طهماسب شخصی به نام میر سیدعلی استرابادی منصوب شد که خطیب دربار نیز بوده و بعدها میر جعفر سیدطباطبایی بجای او نشسته که میرزا عبدالحسن که قبلاً کلانتر تبریز بوده در زمان شاه عباس جانشین او شده است [۲۰]. طبق نوشته تذکرة الملوك یکی از کارهای شیوخ هر صنفی در رابطه با کالاهایی که می‌فروخته‌اند تسلیم ماهانه قیمت‌های کالاها به محتسب الممالک بوده است. اوسپس این قیمت‌ها را پیش ناظر بیوتات می‌فرستاده تا آن را تأیید کرده و اسنادی برای فروش کالاهای مزبور صادر نماید. عدول از این فهرست قیمت‌ها جریم سنگینی را در پی داشت [۲۱]. شاردن که در اواخر صفویه به ایران سفر کرده می‌نویسد که محتسب هر شبه قیمت‌ها را در اصفهان تثبیت می‌کرد و هر فروشنده‌ای که از این نرخها عدول می‌کرد با جریم سنگینی مواجه می‌شد. ولی باز هم اشاره می‌کند که در تثبیت قیمت‌ها تقلب زیادی می‌شد و فروشندگان هدایایی به محتسب می‌دادند تا قیمت‌ها را بالا ببرد [۲۲].

چنین می‌نماید که مقام محتسب پس از دوره صفویان روبه‌زوال رفته و به‌طور روزافزونی دنیوی و مادی شده باشد. و آن وظایفی که در رابطه با تشکیلات شرعی بوده از حیثه عملکرد وی خارج شده و توسط مراجع تقلید اداره گشته است. این وظایف عبارت بودند از: جمع‌آوری خمس و زکوة، نظارت بر ارث و میراث و وصایا، انتخاب قیم برای صغیران و دیگران و موضوعاتی که به‌طور کلی امور حسبی نامیده می‌شد. مراجع اجازه‌هایی به نواب خود برای نظارت بر امور حسبی صادر می‌کردند. خصوصیات آنکه لازمه دریافت این اجازه بود مؤمن بودن، عادل بودن و وارد بودن در احکام شرعی بود. او اجازه داشت که از پولی که به‌عنوان خمس و زکوة جمع‌آوری می‌کرد چیزی برای گذران زندگی خود بردارد؛ بقیه را بایستی به مراجع رد می‌کرد تا اجازه توزیع آن را در میان اشخاص ذیحق برای او صادر کنند.

تا آنجایی که وظایف محتسب در رابطه با اصناف شهرهای بزرگ و تمیز کردن شهر بود این وظایف تا حدی توسط داروغه و کلانتر انجام می‌شد. وظایف او هرچه بیشتر محدود به تنظیم نرخها و بازرسی موازین و مکابیل شده است ولی در این رابطه از داروغه دستور هم گرفته است [۲۳]. تنکونی (Tancoigne)

همانند شاردن اشاره می‌کند که محاسب زیاد به‌دور از ارتشاء نیست و اغلب متهم به‌همدستی با فروشندگان است [۲۴]. در خلال قرن نوزدهم منصب محاسب در اکثر شهرها برچیده شد. بینینگ که در حدود سال ۱۸۵۷ م. کتابش را نوشته می‌گوید که این مقام اخیراً در شیراز منحل شده است [۲۵]. در اصفهان این مقام تحت اعمال شدیدی در سال ۱۲۹۶/۸-۱۸۷۷ متوقف گردید [۲۶]. بنظر می‌رسد که رسوم سنتی که برای پرداخت محاسب صادر می‌شده، پس از اینکه سالها از انحلال این منصب می‌گذشته در فهرستهای مالیاتی وجود داشته است. طبق قانون ۲۰ آذر ۱۳۰۵/۱۹۲۶، یک رقم ۱۵۰ قرانی که برصنف قصابان تهران وضع شده برای محاسب بوده که منحل گردیده بود [۲۷].

در سال ۱۸۵۳ م. در تهران از یک نفر به‌نام احتساب آقاسی اسم برده شده است. در میان وظایف او صدور فهرستی از نرخهای غذاها و سایر اجناس بوده است [۲۸]. مقاسی که او بدان تعلق داشته احتساب نامیده می‌شده و وظیفه عمده آن نظافت کوچه‌ها بوده است. کمی پس از اینکه اداره پلیس به‌صورت امروزی توسط ناصرالدین‌شاه در سال ۱۲۹۸/۱۸۸۰ ایجاد شود احتساب کارهای آن را انجام می‌داده است [۲۹]. در سال ۱۳۱۲/۵-۱۸۹۴، دایره احتساب در تهران مرکب از یک نفر مدیر، دو نفر نائب مدیر، و تعدادی مأمور زیردست، فراش، اصطبل‌دار و آبدار و غیره بوده است [۳۰]. در فقره‌ای از نشریه تربیت، شماره ۵۸، ۲۶ شعبان ۱۳۱۵/۳۰ ژانویه ۱۸۹۸ خطاب به‌معظم‌السلطنه، وزیر نظمی و احتسابیه، از او به‌خاطر تلاش در نظافت خیابانها، و باز کردن راههای آنها، تنظیم نرخها، جلوگیری از مفاسد و دزدی و رفتار نامناسب با حیوانات تمجید شده است. از این رو در اواخر قرن نوزدهم محاسب به‌عنوان یک مقام نهاد مذهبی که عهده‌دار اخلاق عمومی بوده از بین رفته و وظایف آن به‌اداره پلیس منتقل شده است.

در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم امور حسبی تحت اداره و نظارت مراجع تقلید درآمد ولی پس از ایجاد محاکم جدید در زمان رضاشاه، امور حسبی محدود به جمع‌آوری خمس و زکوة شده است؛ و مسائلی چون نظارت بر ارث و وصایا و مواظبت از ایتام، تعیین وصی و قیم و غیره به‌محاکم منتقل شده است (قانون امور حسبی، به‌تاریخ ۱۳۱۹/۱۹۴۰).

توضیحات

- ۱- ابن اثیر، الکامل، جلد ۱۰، ص ۳۸۶.
- ۲- همان مأخذ، جلد ۱۰، ص ۳۹۱.
- ۳- سیاست نامه، چاپ شفر، متن فارسی، ص ۵ - ۹۴.
- ۴- همان مأخذ، ص ۱۲۱.
- ۵- بنداری، ص ۱۱۷.
- ۶- همان مأخذ، ص ۱۱۱.
- ۷- هورست، *Die Staatsverwaltung der Gross-selgugen und Horazmsabs (1038-1231)*، ویسبادن، ۱۹۶۴ م، صفحات ۱۰۳، ۱۰۵.
- ۸- ابن اثیر، همان مأخذ، جلد ۱۰، ص ۴۵۳، ۴۵۴.
- ۹- ه. ف. روئمر، *Staatschreiben der Timuridenzeit*، ویسبادن، ۱۹۵۲ م، ص ۴۲، ۵۵.
- ۱۰- تاج السلمانی، شمس الحسن، چاپ روئمر، ویسبادن، ۱۹۵۶ م، ص ۲۹.
- ۱۱- ر. لوی، *The Social Structure of Islam*، کمبریج، ۱۹۵۷ م، ص ۳۳۴ به بعد.
- ۱۲- سیاست نامه، ص ۴۱.
- ۱۳- اخلاق محسنی، چاپ میرزا ابراهیم تاجر شیرازی، چاپ سنگی، بمبئی، ۱۳۰۸ م، ص ۱۵۹.
- ۱۴- جامع مفیدی، چاپ ایرج افشار، تهران، ۱۳۴۰ ش، جلد ۳، ص ۱ - ۳۸۰.
- ۱۵- منتجب الدین بدیع اتابک الجوینی، عتبه الکتبه، چاپ عباس اقبال، تهران، ۱ - ۱۹۵۰ م، ص ۳ - ۸۲؛ و نیز نگاه کنید به ه. هورست، همان مأخذ، ص ۹۷، ۲ - ۱۶۱؛ و صفحات ۳ - ۱۱۲ و ۱۶۲ در خصوص اسناد مربوط به دوره خوارزمشاه.
- ۱۶- رشید الدین، تاریخ مبارک غازانی، چاپ کارل یان، سری موقوفات گیب، ۱۹۴۰ م، ص ۲۸۸.
- ۱۷- ه. ر. روئمر، همان مأخذ، صفحات ۷ - ۵۳، ۲ - ۱۵۰.
- ۱۸- همان مأخذ، ص ۲۴۵ به بعد.
- ۱۹- آ.ک. س. لمبتون، جامعه اسلامی در ایران، لندن، ۱۹۵۴ م.
- ۲۰- اسکندریک، عالم آرای عباسی، چاپ سنگی، تهران، ۷ - ۱۸۹۷ م، ص ۲ - ۱۱۱.
- ۲۱- چاپ و. مینورسکی، از سری موقوفات گیب، متن فارسی، ص ۸۰a - ۷۹b به بعد.
- ۲۲- سفرنامه، چاپ لانگل، پاریس، ۱۸۱۱ م، جلد ۱۰، ص ۲ به بعد.
- ۲۳- ای. اسکات و ارینگ، سفری به شیراز، لندن، ۱۸۰۷ م، ص ۹ - ۶۳.
- ۲۴- *A narrative of a Journey in Persia*، لندن، ۱۸۲۰ م، ص ۴۰ - ۲۳۹.
- ۲۵- *A Journey of Two years Travel in Persia, Cylon...*، لندن، ۱۸۵۷ م، جلد ۱، ص ۸ - ۳۳۷.

۲۶- میرزا حسینخان بن محمد ابراهیم، جغرافیای اصفهان، چاپ م. ستوده، تهران، ۱۹۶۳ م. ص ۸۰.

27- *The Second Yearbook of The municipality of Tehran : statistics of The city of Tehran For The Years 1925 To 1929*

۲۸- روزنامه وقایع اتفاقیه، شماره ۱۲۷، ص ۲۹، رمضان ۱۲۶۹/۱۸۳۳
 ۲۹- اعتمادالسلطنه، روزنامه، زیر تاریخ ۵ صفر ۱۲۹۹/۱۸۸۱، نسخه خطی در کتابخانه آستان قدس رضوی در مشهد.

۳۰- اعتمادالسلطنه، تاریخ و جغرافیای سوادکوه، چاپ سنگی، تهران، ۱۳۱۱، ضمیمه.

ب: سیر تکاملی منصب داروغه

واژه داروغه از لغت درو (Darv) مغولی به معنی «فشار دادن» و «مهر کردن» گرفته شده است؛ این واژه در سلسله مراتب دیوانی مغولان به منصب مهمی اشاره دارد. در سال ۱۲۲۱ م. در المالیغ یک داروغچی مغولی یا نماینده رئیس امپراتوری، در کنار حاکم محلی وجود داشت. وظایف داروغچی عبارت بود از: آمارگیری از ساکنین، گمارش قشون محلی، برقراری وسایل ارتباطی پستی، جمع-آوری مالیات و ارسال مالیات به دربار [۱]. اصطلاح داروغه برای اولین بار در روزگار ایلخانان مغول وارد تاریخ ایران شد و تا اوایل قرن بیستم مورد استفاده قرار گرفت؛ این اصطلاح همچنین در هند مسلمان و نیز در گرجستان هم در زمان صفویه رخنه کرد. در زمان ایلخانان و تیموریان رفته رفته به جای اصطلاح شحنه نشست و شامل تمام نهادهای مشابه آن گردید؛ ولی تا زمان تیموریان ذکر زیادی از داروغه نشده است. بنظر می رسد که این اصطلاح در خصوص مأموری بکار می رفته که کم و بیش به شهردار شهر شباهت داشته است [۲]. او از نظر اهمیت، زبردست حاکم محسوب می شد؛ و مسائل جزئی دادگستری به عهده او گذاشته می شده است. در بعضی از ولایات وضع مالیات نیز بر ذمه او بوده است [۳]. در فرمانی که متعلق به قرن نهم هجری است و فیض آباد یکی از نواحی بلخ را از پرداخت مالیات معاف داشته، معافیتی که در میان چیزهای دیگر ارائه شده با عنوان داروغانه مشخص گردیده است [۴].

در دوره صفویان داروغه در میان سایر مناصب، شامل حاکم شهر می شده

است؛ رابطه دقیق داروغه در شغل حاکم شهری خود، و حاکم ایالتی که همان شهر در آن قرار گرفته بود کاملاً مشخص و معلوم نیست. طبق گفته اولتاریوس در بعضی از ولایاتی که یک نفر خان به عنوان حاکم ایالتی وجود نداشت نظیر قسمتهایی از گرجستان، قزوین، اصفهان، کاشان، تهران، همدان، مشهد، کرمان و هرمز، وظایف داروغه وسیعتر از وظایف یک نفر حاکم شهر بود [۵]. از سوی دیگر تاورنیه می گوید که شاه در هر ایالت یک نفر دیوان بگی دارد و خان (یعنی حاکم ایالتی) یک نفر داروغه تحت نظر دیوان بگی قرار می دهد. او داروغه را معادل با *Lieutenant criminel* در فرانسه دانسته است و می گوید که تحت نظر او اتاس ها (یعنی عسس) قرار دارند که نوعی از گشت می باشند و شب هنگام در کوچه ها و خیابانها می گردند تا مانع بی نظمی شوند و تمام آن کسانی را که در ساعات غیر مجاز در بیرون بسر می برند در صورت ارائه ندادن مجوز، راهی زندان سازد. شکایت علیه داروغه به دیوان بگی رجوع داده می شد [۶]. مع الوصف شاردن می گوید که داروغه ها به طور مستقیم از سوی شاه انتخاب می شوند و مستقل از حاکم ایالات می باشند [۷]. پردور نیست که شاهان صفوی در این رهگذر می خواسته اند که با انتصاب مستقیم حکام بعضی از شهرها و یا قلاع تحت نظارت حاکم ایالتی، قدرت او را به تحلیل ببرند. و نیز احتمال دارد که این کار در زمان شاهان مختلف در قسمتهای مختلف امپراتوری فرق می کرده است.

طبق گفته تاورنیه، داروغه با سارقین، منازعه، و قاتلین سروکار داشت؛ و گویا بعضی از وظایفی را انجام می داده که سابقاً از آن محاسب بوده است. تاورنیه می گوید که داروغه دارای قدرت بستن خانه های فساد و فسق و فجور و فلک کردن فاجرین و یا جریمه کردن آنها — البته در صورت دستگیری — می باشد [۸]. و این مسأله ای است که کتاب *تذکره الملوک* هم آن را تأیید می کند. نویسنده درحالی که وظایف داروغه اصفهان را برمی شمارد می گوید که او تحت نظارت دیوان بگی است و وظیفه او نگهداری شهر از درون و بیرون است تا آنجا که کسی نتواند مرتکب اعمال خلاف یا ظلم و ستم و ناآرامی گردد؛ این از وظایف او است که از اعمالی که خلاف شریعت است و نیز فسق و فجور، باده خواری و بدمستی، قمار، بازی و سایر کارهای غیرقانونی جلوگیری نماید. او باید متخلفین را تنبیه یا جریمه کند. معمول براین بود که او سه ساعت پس از غروب آفتاب، ساعتی در قیصریه

بنشینند و سپس قسمتی از شهر را هر شب شخصاً همراه با مأمورین خود (تابین) بگردد و محلات دیگر را به احداث (یا میرشب) و سایر مأمورین بسپارد. این مأمورین به تعدادی که داروغه احتیاج داشت از نیروهای ارتش ثابت انتخاب می‌شدند. اگر شب هنگام سرقتی در یکی از محلات شهر بوقوع می‌پیوست احداث بایستی آن را روز بعد به اطلاع داروغه می‌رسانیدند. اگر احداث پول مسروقه را کشف می‌کردند پس از برداشتن یک سوم آن که عرفاً حق مسلم آنها بود، دوسوم دیگر را با اطلاع دیوان بگی و داروغه به صاحبش پس می‌دادند. اگر آنها در دستگیری دزد موفق نمی‌شدند می‌توانستند درخواست مهلتی بکنند ولی اگر پس از انقضای مدت مهلت، نمی‌توانستند پول را به صاحبش برگردانند بایستی جبران مافات می‌کردند. مواردی که تا دوازده تومان بود، چه در شهرها و چه در دهات، به داروغه ارجاع می‌شد؛ دعاوی که بیش از این مبلغ را شامل می‌شد به دیوان بگی ارجاع می‌گشت. موردی که به دیوان بگی مربوط می‌شد، داروغه دیگر نمی‌توانست دخالتی در آن بکند [۹]. فریر (Fryer) که کتابش را در سال ۱۶۷۳ م. نوشته، داروغه را هم شهردار و هم رئیس پلیس، محسوب داشته و می‌نویسد که از وظایف او ریاست بر عده‌ای از شبگردان در قیصریه در هنگام شب و گشت در محلات شهر برای برقراری امنیت و توقیف افراد شرور و اوباشی بود که دلیلی برای شبگردی‌شان نداشتند و نیز تنبیه همین متخلفین و تأمین آرامش بود [۱۰].

در تذکره الملوك آمده که داروغه اصفهان تحت عناوین مختلفی پایمزدی که در حدود ۵۰۰-۳۰۰ تومان دریافت می‌کند [۱۱]. طبق گفته دومان (Dumans) داروغه اصفهان در سال ۱۶۶۶ م. ۴۰۰ تومان حقوق داشت و این مبلغ به غیر از آن مبلغی بود که از گروههای مختلف دریافت می‌کرد [۱۲]. بنظر می‌رسد که مدت معمولی مقام داروغه در زمان صفویه دو سال بوده باشد. شاردن می‌گوید که داروغه شهر قزوین هر دو سال یکبار انتخاب می‌شد و سالانه ۶۰۰ تومان از حکومت دریافت می‌کرد [۱۳]. او همچنین می‌گوید وقتی که دو سال از مقام داروغگی رستم‌بیک داروغه کاشان گذشت مردم که از کارهای او راضی بودند از شاه خواستند که او را ابقا کند ولی در خواست آنها «به دلیل اینکه تمدید مدت مقام داروغگی جزو عرف و عادت نبود» رد شد [۱۴].

کروسینسکی (Krusinski) در حدود اوایل قرن هیجدهم از یک داروغه

نام می‌برد که از سوی شاه ایران به یکی از ایالات گرجستان منصوب شده بود و نظارت بر پنج شهر گرجستان برعهده او بود. در آنجا وظیفه داروغه جمع‌آوری درآمد، برقراری عدل و انصاف و جلوگیری از بی‌نظمی بوده است. او دارای بیست نفر نگهبان بود که در اختیار او بودند و وی را در اجرای وظایفش کمک می‌کردند. او علاوه بر اینکه پنجاه و پنج تومان از پنج شهر تحت نظارتش برای حامی‌اش جمع‌آوری می‌کرد مجبور بود که برای حفظ مقامش بیش از پنجاه و پنج تومان دیگر هم تهیه کند؛ او حقوقی دریافت نمی‌کرد ولی می‌توانست در رابطه با جرایمی که وضع می‌نمود حقوق زبردستان خود را پردازد و خود نیز امرار معاش نماید، یا اینکه او اجباراً نصف این جرایم را برای حامی خود کنار می‌گذاشت [۱۵].

کروسینسکی درباره داروغه اصفهان می‌نویسد که وظیفه عمده وی حفظ شهر خصوصاً در موقع شب از دزدان شبانه بود. «در نتیجه مراقبت و هشیاری او (داروغه اصفهان) هیچ کس نمی‌تواند از زبردست او فرار کند. ولیکن اگر افرادی دستگیر شوند، بجای تنبیه آنها به آنها تکلیف می‌کند که با پول آزادی خود را نظیر اسیران جنگی بخرند... ولی وقتی که بعضی از آنها در وضعی نباشند که آزادی خود را بخرند، به آنها کمک می‌کند که شبانه از زندان بیرون روند و دست به سرقت‌های جدیدی بزنند... این مسأله را همه مردم اصفهان می‌دانند، که زیاد هم از زمان محاصره این شهر دور نیست (یعنی در سال ۱۷۲۲ م.)» [۱۶].

در عهد صفویه هم اصطلاح داروغه برای اشاره بر نوعی از رئیس دیران بکار می‌رفت که بر کارکنان دوایر بزرگ حکومتی نظارت داشت؛ مثلاً از اینها می‌توان داروغه فراشخانه و داروغه دفترخانه را نام برد [۱۷]. داروغه دفترخانه - رابطه نزدیکی با ناظر دفترخانه داشت و زبردست مستوفی الممالک بود [۱۸]. ناظر دفترخانه سالانه ۱۰ تومان و ۳۷۶ دینار به‌عنوان تیول و ۹۶ تومان دیگر از خیاطان، نقاشان و اصناف مختلف و از جمله رسوم دیگر نیز دریافت می‌کرد [۱۹].

وظایف داروغه دفترخانه برقراری نظم و نسق و در صورت لزوم تنبیه کارکنانی بود که در درجات پایین قرار داشتند. نزاعهای بین آنها در حضور او حل و فصل می‌شد. او ظهر تمام دستورات و رقم‌ها را که در رابطه با انتصابات، تنخواه، تیول‌ها و همه‌ساله‌ها و نیز ارقام به‌کارگیری تمام سربازان و ارقام اصلی و فرامین بود مهر می‌زد [۲۰]. او همچنین از مأمورین دیوان نظیر وزراء، مستأجرین

(آنهايي که از اصول دولتي چيزي اجاره کرده بودند)، ضابطین، متصدیان و مباشرين عايدات دولتي بازخواست می کرد و آنها را مورد امتحان قرار می داد که همه چيز خوب روشن شود و بعد توسط ناظر دفترخانه تأيید می گردید [۲۱]. تاورنيه همچنين می گوید که داروغه دفترخانه تمام آن افراد دغلي را که رسیده های جعلی عرضه می کردند و یا زیاده ستانی می نمودند مورد تنبيه و گوشمالی قرار می داد [۲۲]. طبق نوشته تذکره الملوك، حقوق او سالانه ۵۷ تومان و ۸۰۰۰ دینار بود. سابقاً او دارای تیول و مراتبی بود. در زمان شاه سلطان حسین، تیولی به ارزش تقریباً ۲۰۰ تومان به او واگذار شد؛ و نیز از طریق رسوم محلی مبلغ ۷۳ تومان و ۷۴۳ دینار دریافت کرد؛ وی علاوه بر این مبالغ، از اجاره نامه ها تومانی $\frac{1}{4}$ ۵ دینار و از رسوم امرا تومانی $\frac{1}{4}$ ۲ دینار و از تیول آنها تومانی $\frac{1}{4}$ ۷ دینار و از همه ساله آنها تومانی ۵ دینار و از الغامهای امرا و اشخاصی که جزو کارکنان نبودند و از سیورغالها و غیره تومانی ۱۵ دینار می گرفت [۲۳].

در زمان صفویه گروه دیگری از داروغه ها وجود دارد که دقیقاً در چهارچوب طبقات مذکور جا نمی گیرند مثل داروغه ترکمانان. و نیز از عبارت محمد مفید در کتاب جامع مفیدی برمی آید که در سال ۱۰۵۴/۱۶۴۴ زردشتیان (مجوسین) هم دارای داروغه ویژه ای بوده اند [۲۴]. ولی گفته نشده که وظایف او چه بوده است؟ با این حال چنین استنباط می شود که وظیفه او دریافت مالیات از جامعه زردشتیان و اجرای ترتیبات ویژه مربوط به آن جامعه بوده است. درست در همین زمان در هند مسلمان نیز در اصطبل سلطنتی مأموری وجود داشت که داروغه نامیده می شد [۲۵]. از سوی دیگر در تفلیس داروغه نوعی رئیس پلیس محسوب می شد که در رابطه با مورای (پاسبان) ملک و کدخداها کار می کرد [۲۶].

چنین می نماید که وظایف عمده داروغه در ایران قرن هیجدهم و نوزدهم دنباله وظایف یک نفر افسر پلیس بوده باشد. فرانکلین که کتابش را در سال ۱۷۸۶-۷ م. نوشته، می گوید که شب هنگام پس از ساعت ده ونیم، در کوچه پس کوچه های شیراز افرادی همراه با داروغه به گشت زنی مشغولند تا اگر کسی پس از اعلام نوبت سوم نقاره در بیرون بود دستگیر کنند و تا صبح نگهداشته و صبح اول وقت تحویل حاکم دهند. اگر آنها توجیه موجهی برای بیرون بودنشان عرضه کردند آزاد می شوند و در غیر این صورت یا به فلک بسته می شوند و یا اینکه

جریمه می‌پردازند [۲۷]. بنظر می‌رسد که در این زمان وظایف محاسب از آن داروغه شده باشد. چنین می‌نماید که منصب محاسب در بعضی از شهرها از بین رفته باشد. بینینگ (Binning) در اواسط قرن نوزدهم می‌نویسد که منصب محاسب چندی است در شیراز برافتاده است [۲۸]. فرانکلین در توصیف از منصب داروغه می‌نویسد که: «داروغه یا قاضی پلیس قیمت ارزاق عمومی را در شیراز با صداقت تمام تعیین می‌کند و بر هر کالایی قیمت ثابتی می‌گذارد و هیچ‌یک از فروشندگان جرأت عدول از این نرخها را ندارند زیرا بلافاصله بینی و یا گوش خود را از دست می‌دهند؛ یک‌چنین تنبیهی فقط در مورد این تخلفات انجام می‌شود؛ و با همین تنبیهات است که ساکنین فقیر شهرها و روستاها از تحمیل قیمت‌های زیاد بر ارزاقی که لازمه معاش روزانه است در امان هستند.» [۲۹] تنکونی (Tancoigne) که اثرش را بعدها در سال ۱۸۲۰ م. نوشته می‌گوید که داروغه بر آرامش شهر، حفظ نظم در خیابانها و بازارها، تفتیش میکرده‌ها، اماکن عمومی و سایر نواحی گزارش شده، نظارت دارد؛ او قدرت به‌فلک بستن تمام آنهایی را دارد که آرامش عمومی را برهم می‌زنند و نیز می‌تواند مقروضینی را که به تأدییه قروض خود مبادرت نکرده‌اند زندانی کند؛ او بازرس کل خانه‌های بدکاران است و می‌تواند در آنها را ببندد و یا بدخواه خود از بستن آنها چشم‌پوشد. تنکونی می‌نویسد: «او به‌طور کلی می‌داند که به‌چه نحوی از قدرت و دارایی همشهریان و دیدارکنندگان به‌نفع خود استفاده کند.» در تهران میراحداث تحت فرامین او است؛ وقتی که او و یا نگهبانانش سارقی را دستگیر می‌کنند روانه یکی از زندانهای شهر می‌سازند تا قاضی درباره محکومیت وی به‌قضاوت بنشیند. ولی آنهایی که جرمشان زیادسنگین نیست روز دیگر برای حساب پس دادن در مقابل داروغه ظاهر می‌شوند و یا اینکه خود میراحداث به‌جرم آنها رسیدگی می‌کند [۳۰].

بنظر می‌رسد که داروغه اسامی بعضی از پیشه‌وران را که بایستی برای دربار کارکنند، ثبت کرده باشد. ژوبر (Jaubert) نمونه‌ای را در سال ۱۸۰۶ م. ذکر کرده و آن زمانی بود که شاه می‌خواست برای سان دیدن قشون برود که راهها هم قرق شده بود. دو روز بعد تجار، کارگران، پیشه‌وران و سایر افرادی که اسم آنها توسط داروغه نوشته شده بود به‌اردوی سلطنتی آمدند تا به کارشان درخصوص تشکیل کاروان اردویی برسند.

در آغاز قرن نوزدهم احتمالاً در رابطه با وضع مأمورین تشکیلات ایالتی و محلی تغییراتی صورت گرفته است. ملکم می‌گوید که بیگلریگی‌ها حکام ایالتی هستند که تحت فرمان شاه می‌باشند، داروغه که بنا به گفته ملکم یک افسر پلیس بود، مستقیماً تحت نظر حاکم کار می‌کرد [۳۱].

هرچند که داروغه به عنوان افسر پلیس مافوق شهر احتمالاً نظارت کلی بر بازار داشته است (و در بعضی موارد بر نرخها)، در این میان مواردی از یک داروغه ویژه نیز وجود دارد که بر بازار منصوب شده است. حسن روملو مسأله قتل داروغه بازار شهر قزوین را در سال ۱۷۹۸/۷ - ۱۵۷۶ توسط تعدادی از اکراد گزارش کرده است [۳۲]. ای. س. وارینگ در سال ۱۸۰۲ م. نوشته می‌گوید که داروغه ناظر کل بازار است و نیز می‌نویسد که داروغه شیراز منصب خود را از سوی حکومت بدست می‌آورد؛ وظیفه او این است که به تمام دعوای بی‌بی‌را که احتمالاً در بازارها رخ می‌دهد خاتمه دهد و بر شکایات مردم بازار رسیدگی کند. اگر مغازم داری سر از تعهدات خود بپیچد داروغه او را وادار می‌سازد که تعهداتش را انجام دهد و یا اینکه بمنظور انجام آنها مهلتی برای او تعیین می‌کند. اگر شخص مورد شکایت از افراد برجسته‌ای نبود جریمه زیادی بر او تحمیل شده و داروغه دستور می‌دهد که او را تنبیه کرده و یا زندانی‌اش سازند. داروغه همچنین بر اخلاقیات عمومی هم نظارت دارد؛ اگر او با افراد مست و باده‌خوار و یا بدکاره مواجه شود آنها را مجبور می‌کند داروندار خود را به ثمن بخش بفروشند [۳۳].

مشابه این عبارات، عبارات ج. ب. فریزر است در خصوص رشت سال ۱۸۲۲ م.، که می‌گوید داروغه یا ناظر کل، تمام روز را در دفتری که در مرکز بازار قرار دارد می‌نشیند و وظیفه او تنظیم و ترتیب تمام دعوای و مسائل مربوط به پلیس بازار و نظارت بر اوزان و مکابیل و حفظ نظم و نظام، پاک‌ی و نظافت و نسق عمومی است [۳۴].

وظایف و اختیارات قانونی داروغه تا زمان انقلاب مشروطیت همچنان ادامه یافت هرچند که احتمالاً شهر به شهر عملاً اختلافات و تبایناتی وجود داشته است. اوبن (Aubin) در سال ۱۹۰۶ م. می‌نویسد که مراقبت از نظم و نظام شهرها بر ذمه داروغه است و بازار دارای داروغه ویژه‌ای است که در واقع رئیس واقعی آن بشمار می‌رود؛ او شباهنگام بازار را می‌پاید و بعداً در خصوص سرقت‌هایی که در آنجا صورت بگیرد حساب پس می‌دهد؛ به همین دلیل و به خاطر همین خدمت او

هر مغازه‌ای روزانه یک شاهی به او پرداخت می‌کنند [۳۵]. طبق گفته او در قم در سال ۱۹۰۷ م. چهار محله فاقد کدخدا و کلانتر بوده و اداره شهر تحت قدرت یک نفر داروغه قرار داشته که توسط حاکم منصوب شده بود [۳۶]. از سوی دیگر در اردبیل، کدخداباشی که منصب او طبق فرمان عباس میرزا به صورت موروثی درآمده بود، رهبران شش محله شهر و داروغه را تعیین می‌کرده است [۳۷]. طبق گفته او بن در سال ۱۹۰۷ م. در تهران هنوز یک داروغه شهر وجود داشته، گرچه او احتمالاً وی را با داروغه بازار اشتباه کرده است. او در توصیف از دستجات ماه محرم می‌گوید که داروغه شهر در تیمچه سبزه میدان می‌نشیند؛ و آنهایی که در دستجات شرکت می‌کنند پیش او می‌آیند سرهای خود را قمه می‌زنند و بدین- ترتیب از او درخواست آزادی زندانیهایشان را می‌کنند [۳۸]. تبریز چند سال پس از اعلان مشروطیت به پانزده بخش و چهارده محله تقسیم می‌شد که یکی از آنها بازار بود. هر محله‌ای برای خود کدخدایی داشت؛ حفظ نظم بازار به داروغه و مأمورین او به نام داروغه شاگرد سپرده شده بود که بازار را در شب می‌پاییدند. خود داروغه دارای دفتر ویژه‌ای در بازار بود. در قزوین داروغه بازار که توسط کدخدای محله انتخاب می‌شد تعدادی نگهبان تحت نظارت داشت که بابا و چراغچی نامیده می‌شدند که شباهنگام از بازار مراقبت می‌کردند. اگر سرقتی صورت می‌گرفت، داروغه در قبال کدخدا مسؤول بود و کدخدا هم به خاطر اموال مسروقه در قبال حاکم مسؤولیت داشت.

اصطلاح داروغه فقط در مورد یک حاکم شهری، افسر پلیس شهر و یا رئیس دیران بکار نمی‌رفته است. در این میان موارد چندی وجود دارد که این اصطلاح در خصوص نوعی از حاکم نظامی که عهده‌دار گروهی از عشایر بوده، بکار رفته است؛ مثلاً عبدالرزاق در مطلع السعدین زیر سال ۱۴۶۵-۶/۸۷۰ می- نویسد که تیمور قبلاً عادت داشت که یک نفر داروغه و یک نفر محصل برای جمع‌آوری مالیات هزاره در نزدیکی هرات بفرستد [۳۹]. بنظر می‌رسد که این مسأله شباهت زیادی با عادت سلجوقیان بزرگ داشته باشد که مأمور ویژه‌ای را به نام شحنه ترکمانان برای آنها گسیل می‌داشتند [۴۰]. یک چنین مأموری در زمان صفویان نیز وجود داشته است. حسن روملو از قتل شخصی به نام شاطر بیگ داروغه ترکمانان در سال ۱۵۵۰/۹۵۷ به دست یک عده شورشی صحبت می‌دارد

که به نیابت از شاهوردی بیگ حاکم استرآباد، در آنجا خدمت می کرده است [۴۱]. بنظر می رسد که در زمان قاجارها هم ترکمانان یموت مالیاتشان را به یک نفر داروغه می پرداخته اند [۴۲].

داروغه به طور اعم تعلق به سلسله مراتب نظامی و آنهایی داشته که اکثر اوقات داروغه از میان آنها انتخاب می شده و احتمالاً در زمره نظامیان هم بوده اند. مثلاً چنین می نماید که در زمان تیموریان داروغه از میان سی و دو خانوار برجسته قبیله ای انتخاب می شده است [۴۳]. در اواخر صفویه در اصفهان منصب داروغه شهر منحصرآ در اختیار گرجیان خاندان سلطنتی بوده [۴۴] که قسمتی از اشرافیت نظامی را تشکیل می داده اند. بنظر می رسد که این امتیاز همیشه از آن آنها نبوده است؛ وقتی که محمدقلیخان در سال ۱۰۷۷/۷-۱۶۶۶ درگذشت میراب به جای او داروغه اصفهان گردید [۴۵]. مشابه آن محمد مؤمن بود که در سال ۱۰۳۵/۴-۱۶۴۳ به عنوان داروغه وارد یزد شد و جزو نظامیان هم محسوب نمی شد: پدر او محمد-علی بیگ خطیب یزد بود و بعدها وزیر اصفهان و ناظر بیوتات خاصه گردید [۴۶].

از آنچه که گذشت برمی آید که داروغه از نظر زمانی و مکانی تحولاتی را از سرگذرانیده است. این اصطلاح در واقع یکی از چند اصطلاح مغولی بود که حیات نسبتاً طولانی در ایران داشته است. مثلاً کاربرد باسقاق (یک اصطلاح ترکی که توسط مغولان در ایران رایج شد) و بیتکچی فراتر از دوره ایلخانان نرفت. دلیل این امر این بوده که اصطلاحات باسقاق و بیتکچی در زمان مغولان به نهادهایی اشاره داشت که ریشه در تشکیلات دیوانی سرزمینهای خلافت شرقی نداشت و حال آنکه اصطلاح داروغه مشعر بر نهادهایی بوده که قبلاً در خاورمیانه اسلامی و بویژه در نهاد شهنه دیده می شد. نبایستی گفت که وظایف و اختیارات قانونی شهنه و داروغه در مشاغل متعدد خودشان دقیقاً و یا همیشه یکی بوده است. از نمونه هایی که ارائه شد معلوم می شود که در استعمال این اصطلاحات بعضی از تمایزات وجود داشته است. علاوه بر این از کاربرد طولانی این اصطلاحات برمی آید که اهمیت داروغه در اثر گذشت زمان به تحلیل رفته است؛ این مسأله نه تنها در ایران بلکه در هند مسلمان و هند تحت استعمار انگلیس نیز صادق است [۴۷].

داروغه که اصلاً وظیفه او وظیفه یک فرمانده نظامی مشابه با وظیفه شهنه در زمان سلجوقیان بزرگ بود، در ایران به صورت یک افسر پلیس درآمد که با حفظ

نظم در شهرها، و بعدها فقط در بازار سروکار داشت. مادامی که وی عهده‌دار بازار بوده وظایف محتسب را غصب کرده بود و همین مسأله شاید نشانه‌ای از قدرت متزاید این نهادسیاسی در مقابل نهاد مذهبی بوده باشد که در خلال قرن نوزدهم منصب محتسب در بعضی از شهرها از بین رفته و وظایف او در بازار به داروغه منتقل شده است. در قرن بیستم همپای انقلاب مشروطیت تحولات عمده‌ای در قوالب و یا در حکومت رخ داد. منصب داروغه هنوز در اوایل دوره مشروطیت گاهگاهی در بعضی از شهرها دیده می‌شد؛ ولی مقام او یک مقام غیر رسمی شده بود و وظایف مختلف وی در خلال زمان به یک نیروی پلیس که براساس الگوهای غربی تشکیل شده بود و نیز به شهرداری منتقل شده و وظیفه او در خصوص گروههای عشیره‌ای هم به ارتش انتقال یافته است.

توضیحات

- ۱- و. بارتولد، ترکستان تا غائله منول (چاپ دوم، ترجمه و تصحیح توسط نویسنده و همراه با ه. آ. ر. گیب (لندن، لیدن، ۱۹۲۸ م.) ص ۴۵۱. و نیز نگاه کنید به: ب. ولادیمیر-تسف، *Lea regime Social des Mongols* (پاریس، ۱۹۴۸ م.)، صفحات ۱۸۱، ۲۰۹، ۲۱۴؛ پ. پلیو، *Notes sur L'Histoire de la horde d'or* (پاریس، ۱۹۵۰ م.)، ص ۷۳.
- ۲- کلاویجو، *Embassy To Tamer lane, 1403-6*، چاپ و ترجمه گ. لسترنج (لندن، ۱۹۲۸ م.)، ص ۳۰۴.
- ۳- عبدالله سروارید، شرف‌نامه، تصحیح و ترجمه از ه. ر. روئر (ویسبادن، ۱۹۵۲ م.)، ص ۸۱.
- ۴- *The Voyages and Travels ...* (لندن، ۱۶۶۹ م.)، صفحات ۱-۲۷۰.
- ۵- *Collections of Travels ...*، صفحات ۲۲۲، ۲۳۲.
- ۶- *Voyages*، چاپ لانگلس (پاریس، ۱۸۱۱ م.)، جلد ۵، ص ۶۰-۲۸۵.
- ۷- *Collections of Travels*، ص ۲۲۲.
- ۸- عیناً ترجمه متن فارسی و تشریح از و. مینورسکی (لندن، لیدن، ۱۹۴۳ م.)، صفحات ۷۷b-۷۹a.
- ۹- *Travels* (لندن، ۱۶۹۸ م.)، ص ۳۳۹.
- ۱۰- همان مأخذ، برگ ۹. b.
- ۱۱- *Estat de la Perse en 1660* (پاریس، ۱۸۹۰ م.)، ص ۳۰.
- ۱۲- *Voyages*، جلد ۲، ص ۴۰۱.
- ۱۳- همان مأخذ، جلد ۳، ص ۱۰-۹.
- ۱۴- تاریخ انقلاب ایران (دبلین، ۱۷۲۹ م.)، ص ۸۰.

- ۱۵ - همان مأخذ، ص ۱ - ۸۰.
- ۱۶ - در زبان قاجار هم داروغه دفترخانه وجود داشته است. مثلاً در سال ۱۲۹۱/۵ - ۱۸۷۴ میرزا محمدحسین وقایع نگار مستوفی و داروغه دفترخانه خاص گردید که قبلاً پدران او این منصب را داشته‌اند (شرف، شماره ۵۴، محرم ۱۳۰۵). یک‌چنین مأمورینی احتمالاً در سایر وزارتخانه‌ها هم وجود داشته است. معتمدالسلطان میرزاعباس قلیخان سپهر در سال ۱۲۹۳/۷ - ۱۸۷۶ داروغه امور خارجه شده است (شرف، شماره ۷۳، ۱۳۰۷).
- ۱۷ - تذکره الملوك، ص ۱۴۱.
- ۱۸ - همان مأخذ، برگهای b - ۹۱a.
- ۱۹ - من ضم و وصل را اشتباه نساج از ظهر و اصل قلمداد کرده‌ام.
- ۲۰ - همان مأخذ، برگ b - ۵۸a.
- ۲۱ - *Collections of Travels*، ص ۲۲۲.
- ۲۲ - برگ a - ۹۱ - ۹۰b.
- ۲۳ - موزه بریتانیا، قسمت شرقی شماره ۲۱۰، برگ b - ۳۶۳.
- ۲۴ - ابوالفضل، عین اکبری، ترجمه بلوچمان، جلد ۱، ص ۱۳۷.
- ۲۵ - نگاه کنید به فرامینی که م. ف. بروسه در کتاب *Histoire de la Géorgie* تحلیل کرده است.
- ۲۶ - *Observation on a tour From Bengal To Persia*، صفحات ۱ - ۱۳۰.
- ۲۷ - *A Journal of Two years Travel in Persia Ceylon ...* (لندن، ۱۸۵۷ م.)، جلد ۱، ص ۸ - ۳۳۷.
- ۲۸ - *Observation on a ...*، صفحات ۷ - ۱۴۶.
- ۲۹ - *A Narrative of a Journey into Persia* (لندن، ۱۸۲۰ م.)، صفحات ۹ - ۲۳۸.
- ۳۰ - *Voyage en Armenie et en Perse* (پاریس، ۱۸۲۱ م.)، ص ۳۳۴.
- ۳۱ - *History of Persia* (لندن، ۱۸۲۹ م.)، جلد ۲، ص ۳۲۴.
- ۳۲ - احسن التواریخ، چاپ و ترجمه سی. ن. سدون (بارودا، ۴ - ۱۹۳۱ م.)، متن فارسی، صفحات ۷ - ۳۴۶.
- ۳۳ - *A Tour To Sheeraz by The Route of Kazroon and Feerozabad* (لندن، ۱۸۰۷ م.)، ص ۶۷.
- ۳۴ - *Travels and adventures in The Persian Provinces on The South Bank of The Caspian sea* (لندن، ۱۸۲۶ م.)، ص ۱۴۹. موردی از برگشت دادن اجناس مسروقه بازاری توسط داروغه در روزنامه دولت علیه ایران، ۱۱ رمضان، ۱۲۷۰/۱۸۵۳ آمده است.
- ۳۵ - *La Perse d'aujourd'hui* (پاریس، ۱۹۰۸ م.)، ص ۳۷.
- ۳۶ - *De teheran à Ispahan* در *RMM*، ژوئن - ژوئیه، ۱۹۰۷ م.، ص ۴۵۹.
- ۳۷ - *Le Perse d'aujourd'hui*، ص ۱۰۹.
- ۳۸ - *Le chiisme et la nationalite Persane* در *RMM*، ۱۹۰۸ م.، ص ۴۸۲.
- ۳۹ - چاپ محمد شفیق، جلد ۲، ۱۲۹۷.

- ۴۰ - نگاه کنید به مقاله اینجانب تحت عنوان «دیوانسالاری اسپراتوری سنجر و کتاب عتبة الکتبه» در مجله *BSOAS*، ۱۹۵۷ م، جلد ۲۰.
- ۴۱ - احسن التواریخ، متن فارسی، صفحات ۷ - ۳۴۶.
- ۴۲ - (روزنامه دولت علیه ایران، ۱۱ ربیع الاول ۱۲۸۰/۱۸۶۳ و ۲۶ محرم ۱۲۸۷/۱۸۷۰).
- ۴۳ - گ. لسترنج، دون ژوان ایرانی (لندن، ۱۹۲۶ م)، ص ۴۶.
- ۴۴ - تذکرة الملوك، ص ۱۴۹.
- ۴۵ - شاردن، سفرنامه، جلد ۹، ص ۵۷۲.
- ۴۶ - جامع مفیدی، برگ b ۳۴۰.
- ۴۷ - ه. یول و ه. سی. بورنل، *Hobson Jobson* (لندن، ۱۹۰۳ م)، صفحات ۸ - ۲۹۷.

ج: منصب کلانتر در زمان صفویه و افشاریه

اصطلاح کلانتر که معمولاً برای تعیین یک نفر مأمور شهری که متعلق به سلسله مراتب «کشوری» بود بکار می‌رفت، اول بار در عهد ایلخانان رخ نمود و در عصر صفویه یک منصب عمومی گردید [۱]. این اصطلاح از این نظر اهمیت دارد که ظهور آن با زوال و محو نهایی اصطلاح رئیس به عنوان یک اصطلاح فنی مطابقت دارد [۲]. چنین می‌نماید که رئیس و کلانتر رابط بین اهالی «مملکت» و حکومت بوده‌اند و با آن چیزهایی که تقریباً علائق مردم را تحت تأثیر قرار می‌داد نظیر مالیات و نظم عمومی سروکار داشتند. ولی نبایستی تأکید زیادی نسبت به شباهت این دو منصب کرد. رئیس عهد سلجوقی در اوج قدرتش بیش از کلانتر اعمال نفوذ می‌کرده است؛ از اینها گذشته در زمان صفویان که تا حد زیادی مرکز گرایی به اوج خود رسیده بود کلانتر اصفهان، البته نه جای دیگر، تقریباً با سلسله مراتب رسمی کشور ارتباط داشت. مع الوصف دومان در حدود سال ۱۶۶۰ م. می‌نویسد: زمانی که وزیر به مردم اذیت و ایذاء می‌نمود، این وظیفه کلانتر بود که از حق آنها دفاع کرده و آن را حفظ نماید [۳]. تاورنیه مقام کلانتر را با مقام *Prevôt des Marchands* در فرانسه مقایسه کرده است. او می‌گوید که کلانتر فقط در قبال شاه جوابگو است و در مقابل بیعدالتی و اذیت و آزار حاکم در دفاع از مردم مسئولیت دارد [۴]. کورنل لوبرون می‌گوید که قدرت کلانتران در شهرهای بزرگ، خصوصاً اصفهان، فقط طبقات پایین را در بر می‌گیرد. آنها محافظین مردم بشمار می‌روند و از دعاوی آنها در دیوان عدالت دفاع می‌کنند. آنان متصدی

مالیات معمولی و فوق‌العاده‌ای بودند که طبق امور و مشغله‌اش مردم توجیه‌اش کرده‌اند [۵]. در کتاب تذکره‌الملوک در واقع اشاره‌ای بر حقوق کلانتر نشده است تا این نظریه را ثابت کند. چرا که ارتباطش با حکومت زیاد مورد توجه نبود و مثلاً وی همانند وزیر، خدمتکار و مستخدم دولت بشمار نمی‌رفت. سندی از شاه‌رخ افشار به تاریخ ۱۱۶۲/۱۷۴۹، رستم‌خان بهارلو را به حکومت تبریز منصوب ساخته و در میان چیزهای دیگر به کلانتران، کدخدایان و اعزه و اعیان انتصاب او را گوشزد کرده و همین مسأله نشانگر این است که کلانتر نسبت به مأمورین حکومتی دیگر در ردیف مردم محل بوده است [۶]. از اینها گذشته بدرفتاری و سوءاستفاده کلانتر از قدرتش گاه‌گذاری در فرامین و اسناد مشابه، ذکر شده است؛ و حال آنکه شکایات علیه رفتار مأمورینی چون وزیر یا داروغه بندرت در این اسناد ذکر گردیده است. اگر کلانتر تنها در قبال حاکم مسؤول نبوده، پس تا چه حد نماینده مردم محسوب می‌شده است. بعدها کوتاهی‌های وی، بدون اینکه بازتابی در حاکم داشته باشد و یا اشاره‌ای بر همدستی حاکم در این کوتاهیها بشود، ذکر گردیده است.

کلانتر مانند رئیس بارها توسط مردم محل انتخاب می‌شد و گرایش موروثی شدیدی نیز در این منصب بچشم می‌خورد. مثلاً میرزا اسماعیل فرزند میرسید شریف شیرازی صدر معروف در سال ۹۲۹/۳-۱۵۲۲ کلانتر فارس شد؛ و این مقام به مدت تقریباً دو بیست و سی سال تا سال ۱۱۶۰/۸-۱۷۴۷ که ناصرالدین‌شاه، میرزا-اسماعیل را که در سال ۱۱۴۲/۳-۱۷۲۹ کلانتر شده بود گشت، در خانواده او دست به دست می‌گشت [۷]. نمونه چشمگیر دیگر ماجرای میرزا زمان کلانتر آذربایجان (تبریز) بود. او اصلاً مستوفی بود و توسط نادرشاه بعد از جلوس وی منصوب شده بود تا درآمد آذربایجان را ارزیابی کند، تا اینکه بالاخره به عنوان کلانتر آذربایجان (تبریز) منصوب گردید؛ در موقع درگذشت وی فرزند هشت ساله‌اش به دستور نادرشاه در این مقام جانشین او شد و عموی او تا زمان بلوغ وی به عنوان نایب او به رتق و فتق امور پرداخت؛ و این مقام تا نیمه دوم قرن نوزدهم همچنان در خانواده وی باقی ماند [۸].

کلانتر همیشه موقعیت بانفوذی نداشته است. امیر خلیل‌الله روغانی که توسط شاه‌طهماسب کلانتر شهر یزد و توابع آن شده بود تنها در اموری قدرت داشت که برای مدت بیست سال مربوط به این مقام می‌شد و بالاخره تمام مسائل مهم

ایالتی به داوری او گذشته می‌شد. پسرش که در کار استیفاء تربیت یافته بود به عنوان کلانتر جانشین او شد. حکومت پدر و پسر را محمد مفید نویسنده کتاب جامع مفیدی مورد تمجید قرار داده است [۹]. کلانتر معمولاً به یک خانواده محلی تعلق داشت - که سابقاً رئیس هم این وضعیت را دارا بود - و همین مسأله او را قادر می‌ساخت که در صورت فروپاشی قدرت حکومت مرکزی، به رتق و فتق امور مربوط به محل پردازد؛ و حتی به موقع خود استقلال خویش را تثبیت سازد. چنانکه این مسأله در خصوص کلانتر قندهار، میرویس رئیس قبیله هوتکی اتفاق افتاد که از راه تجارت با هند دارای ثروت هنگفتی شد و در سال ۱۷۰۹ م. شورش افغانهای غلجایی را علیه صفویان رهبری کرد. مع الوصف اگر کلانتر از سوی مردم محل انتخاب نمی‌شد یک امر غیرعادی بشمار نمی‌رفت. مثلاً محمد صالح بیگ (متوفی ۱۰۳۱/۳-۱۶۲۱) که اصلش از تبریز بود و وزیر شروان هم شده بود، بعد از آنکه مدتی را در مازندران در التزام شاه گذرانید، پس از برگشت از سفارت ماوراءالنهر، به مقام وزیری و کلانتر شهر قم منصوب شد [۱۰].

در عهد ترکمانان اصطلاحات رئیس و کلانتر هر دو دیده می‌شود. ظهیرالدین مرعشی با اشاره به رویدادهای سال ۸۷۳/۹ - ۱۴۶۸ از رئیس شهر قزوین صحبت می‌کند. از گزارش وی چنین برمی‌آید که او مأمور اداره شهر قزوین و مذاکره با گروههای متخاصم که در رابطه با مالیاتها مردم را وادار به شورش می‌کردند، بوده است [۱۱]. در واقع بنظر می‌رسد که رئیس کلانتران قزوین سنت نسبتاً طولانی از استقلال عمل داشته است و شباهت نزدیکی به رئیس الاحداث ایام گذشته داشته است [۱۲]. ملکم می‌نویسد که مردم قزوین آنچه که به نام حق شورش نامیده می‌شد، داشتند تا به توسط آن موارد ظلم و ستم و شدت عمل را سرکوب سازند. او می‌نویسد که: «در آن موقع او امر کم‌اهمیت به رهبری کلانتران اعمال می‌شد که بندرت افراط و تفریط می‌کردند مگر در مواقعی که دیگر امید ایمانی نمی‌رفت». در زمان سلطنت محمود افغان کلانتران به‌طور مخفیانه عمل می‌کردند؛ در غروب هشتم ژانویه [۱۷۲۴ م.] علامتی برای «لوطی بازار» یا «شورش عمومی» داده شد. افغانها بلافاصله به محله‌ها ریختند... زیانکرد افغانها در این واقعه از دست دادن ۲۰۰۰ مرد و تمامی دارایی‌شان بود. آنها مجبور شدند که به اصفهان عقب بنشینند [۱۳]. در زمان آق‌قویونلوها اشارات مختلفی به کلانتر به عنوان یک مأمور محلی

شده است. فرمانی که در تاریخ ۱۴۷۵/۸۸۰ توسط اوزون حسن صادر شده، به داروغه‌ها و کلانتران دستور داده که همچنان روحانیون ارمنی و داره‌شام را از جزیه و خراج معاف دارند [۱۴].

در اسنادی که تاریخ ۱۴۹۶/۹۰۲ و ۱۴۹۷/۹۰۳ را دارند اسم کلانتر در بین حکام، داروغه‌ها، مأمورین و ناظرین امور دیوان و کدخداهای نطنز ذکر شده است. در هردوی این اسناد رسوم کلانتری کلانتر ذکر شده است [۱۵]. یک سند سومی هم هست که تاریخ ۱۴۵۵/۹۰۵ را دارد و براساس آن ۸,۰۰۰ دینار تبریزی از عایدات فریزند و چیمه (از دهات نطنز) به شخصی به نام محمد مهدی واگذار شده، به کلانتر، کدخداهای رعایا، و مزارعان آن دهات توصیه شده که به وکلای اوسالانه مبلغ مذکور را به‌طور نقد از عایدات این مناطق تأدیه کنند [۱۶].

صفویان سنتهای اداری محلی آق‌قویونلوها را ادامه دادند؛ و در زمان آنها منصب کلانتر در میان مناصب دیگر اداره مالیات مطرح گردید. در فرمانی که توسط شاه اسماعیل در تاریخ ۱۵۰۵/۹۱۱ صادر گشته و در آن بعضی از اعضای ارمنی را از مالیات معاف نموده، نام حکام داروغه‌ها و کلانتران چغورسعد آمده است [۱۷]. در فرمانی از سلطان خدابنده به تاریخ ۱۵۸۱/۹۸۹ م که مالیات بعضی از مناطق فارس را به امیرسید سلطان ابراهیم اشرف بخشیده به حکام، تیولداران، کلانتران و مأمورین دیوان فارس دستور داده شده که سیورغال وی را از بنیچه اخراجات مستثنی کنند [۱۸]. در فرمان دیگری نیز از سلطان محمد خدابنده به تاریخ ۱۵۸۵-۶/۹۹۴ به حکام، تیولداران، داروغه‌ها و کلانتران امر شده که از اعضای دیگر جامعه، بعضی از ارمنیان فراری جزیه مطالبه نکنند [۱۹]. در کتیبه‌ای در مسجد میرعماد کاشان که جنبه نوعی معافیت مالیاتی حوزه‌های تشیع کاشان را دارد، و تاریخ ۱۶۱۳/۱۰۲۲ را دارا می‌باشد توسط شاه عباس وزیر، کلانتر، و کدخداهای کاشان امر شده که ضرورتاً بعضی از مالیاتها را لغو کنند و نام آن کسانی را که از مالیات معاف شده‌اند، ولی برکه معافیت دریافت نکرده‌اند به دفترخانه سلطنتی گزارش دهند [۲۰]. در فرمان دیگری از شاه عباس به تاریخ ۵۹۱/۹۹۹ و منقور در کاشیهای مسجد، معافیت ۴ تومان تبریزی که تقویم دلالی کاشان بود عرضه شده و به کلانتر و متصدیان امور دیوان کاشان امر شده که این فرمان را در جای بلندی در مسجد کنده کاری کنند [۲۱].

هرچند که کلانتر در درجه اول یک مأمور شهری بود ولی چنین می نماید که او در بعضی موارد نیز در مناطق حومه شهر حقوقی داشته است. از این رو در سندی به تاریخ ۱۰۴۱/۱۶۳۱ صادره از سوی صفی شاه اول، که ملکی را در ارونق یکی از حومه های مالیاتی تبریز به شخصی به نام علاء بیگ واگذار کرده، آمده که کلانتر تبریز در رسوم این ملک سهمی ندارد. در این سند بیان شده که علاء بیگ از کلانتر تبریز شکایت کرده که مانند ملک ارونق رسومی بدو نپرداخته و از پرداخت آن امتناع کرده است [۲۲].

در سندی برای محتسب تبریز که تاریخ ۱۰۷۳/۳-۱۶۶۲ را دارد به حکام، کلانتران، کدخدایان، داروغه ها و علماء عرف تبریز امر شده که در اموری که به محتسب سپرده شده دخالت نکنند و رسومی را که به مقام وی تعیین شده پرداخت نمایند [۲۳].

بنظر می رسد که در اصفهان کلانتر بیشتر با اصناف سروکار داشته و از سوی حکومت بر آنها نظارت می کرده است: یعنی بعضی از مرسوسات نظارت بر محلات و برزنها را هم دریافت می نموده است: در کتاب تذکرة الملوك آمده که ساکنین هر محله و هر دهکده ای می توانند شخصی را به عنوان کدخدا انتخاب کنند و همینطور اعضای هر صنفی بایستی ریش سفید خودشان را انتخاب نمایند و مقاوله نامه ها را کتباً اعلام دارند و مزد او را تثبیت کنند و بعد از اینکه نقیب به سندشان صحه گذاشت بایستی آن را پیش کلانتر برده و تعلقه افرادی را که آنها توصیه کرده اند از او گرفته و نیز خلعتی برای او تهیه نمایند. به علاوه هر وقتی که عضوی از اعضای یک صنف به مقام استادی نائل می آمد تأییدیه کتبی دریافت می کرد که وسیله نقیب و کلانتر، که بایستی به استاد جدید گواهی نامه می دادند، تأیید شده بود. در سه ماه اول هر سال کلانتر و نقیب کسی را انتخاب می کردند تا اصناف را جمع کرده و پیش نقیب بیاورد تا او مقومی و (بنیچه) از میان آنها انتخاب نماید؛ نقیب آن را مهر می زد و تحویل کلانتر می داد. طبق برواتی که توسط وزیر، کلانتر و مستوفی مهر می شده روشن می شود که از سوی دیوان دریافت مبالغی با عناوین مختلف به کلانتر ارجاع می شد تا خود او، آن را طبق بنیچه بین اصناف اختصاص دهد: بعدها مالیات از روی این اختصاصات، توسط محصل مالیاتی جمع آوری می شد. احتمال دارد که امضای کلانتر در پای بروات، موافقت اصناف را برای

تقویم تاحدی تضمین می کرده است. مع الوصف رابطه او با حکومت با عباراتی که در تذکره الملوک آمده مبین این است که: «بعضی از ملازمان دیوان عادت داشتند که به کلانتر در اجرای خدمات دیوانی حمله کنند. این مسأله در مسؤولیت کلانتر بود که کیفیت حرفه‌ایی را که اصناف در بین خودشان راجع به مبلغ بنیچه و امور دیگر تجارت و غیره می زدند ارزیابی کند» [۲۴]. فریر در سال ۱۶۷۷ م. می نویسد که کلانتر در اصفهان برای تثبیت نرخ غلات و نظارت صحیح بر تجارت آنها به توسط ناوایان و طبّاخان و غیره، از قدرت زیادی برخوردار بود [۲۵].

بنابه شرح و تفصیل تذکره الملوک بر ذمه کلانتر بوده که هر عمل ستمگرانه‌ای را علیه رعایا، در صورت شکایت آنها، مورد رسیدگی قرار دهد. اگر او نمی توانست به این امر رسیدگی نماید بایستی موضوع را به وکلای دیوان گزارش می داد. او بایستی از ظلم و ستم شدید علیه ضعیفا جلوگیری می کرد؛ چون اگر جور و ظلم در خصوص رعایا مرعی می شد آنها برای سلامت شاه دعا نمی کردند. به عبارتی دیگر کلانتر بایستی در صدد اصلاح و بهبود وضع رعایا برمی آمد تا آنجا که برای سلامت شاه دعا بکنند [۲۶].

تقسیم آب زاینده رود نقش مهمی در حیات اصفهان داشته و چنین می نماید که کلانتران به عنوان ناظر محله های شهر، در این کار نیز دست داشته اند. بنابه نوشته تذکره الملوک پایان دادن به مجادلات بر سر آب توسط میراب، تأییدیه وزیر، کلانتر و مستوفی را لازم داشته است [۲۷]. تا آنجا که کلانتر در خصوص محلات شهر مسؤول بوده، نه تنها با نظم عمومی آنها سرو کار داشته، بلکه تخصیص مالیاتهای فوق العاده، مطالبات کارهای اجباری و جادادن دستجات هنرمند را نیز برعهده داشته است. در تقاضانامه‌ای به تاریخ ذوالحجه ۱۱۶۱/۱۱۴۸ در خصوص تأیید معافیت از تکلیف شاقه و خانه نزول که بوسیله سفویان به منصوبان آرامگاه امام رضا (ع) در مشهد صادر شده، به عمال، کلانتران، باباها و دلدخدایان محله ها دستور داده شده که مزاحم مأمورین زیارتگاه و با اعقاب وزیر سر کار میرزا محمد صفی در باب حسابات یا مالیات مختلف و رسوم و با تحمیلات دیگر (حواله جات، عوارض و شلتاقات) نشوند [۲۸]. بنظر می رسد که در شیراز تشکیلات محلات شهر که تحت قدرت کلانتر بوده تا حدی با اصفهان تفاوت داشته است. در شیراز یازده محله وجود داشت که در پنج محله از این محلات حیدر بها زندگی

می کردند. پنج محله هم از آن نعمتیهها بود و محله یازدهم به یهودیان تعلق داشت. هر کدام از حیدری خانه ها و نعمتی خانه ها متشکل از نیمه کلانتری تحت قدرت کدخداباشی بودند و او هم زیر نظر کلانتر بوده است [۲۹]. کلانتر به عنوان ناظر محلات در مورد اخلاقیات عمومی نیز مسؤولیت داشته است. در کتیبه ای در مسجد جامع تبریز به تاریخ ۱۱۰۶/۱۶۹۵ که توسط شاهسلطان حسین نوشته شده و قماربازی و فروش مشروبات معروف به بوزه و جرس را قدغن کرده به اشرار امر شده که در حضور امنای شرع، کلانتران و ریش سفیدان محله توبه کنند؛ هر کسی که از این اعمال سرپیچی کند گوشمالی خواهد شد [۳۰].

در مورد اخلاقیات عمومی تا آنجا که کلانتر با درستکاری در کارهای تجاری سروکار داشت. چنین می نماید که کشمکش حقوقی بین او و محتسب وجود داشته است. در فرمانی برای محتسب تبریز که در بالا ذکر شد به کلانتر، کدخدایان، داروغه ها و عمال عرف امر شده که از دخالت در تثبیت نرخه ادوری کنند [۳۱].

با اینکه رئیس در دوره سلجوقیان بعضی اوقات بر امور مذهبی نظارت کلی داشته [۳۲]، ولی کلانتر یک چنین مسؤولیتی نداشته است. فرمانی که شاه طهماسب در تاریخ ۹۵۵/۱۵۴۸ صادر کرده مناصب قاضی القضاة، خلیفة الخلفای امپراتوری، کلانتر و صدر فارس را بار دیگر به امیر سید شریف باقی، واگذار کرده است [۳۳]. این مسأله احتمالاً مبین عدم اختلاف بین مقامات مذهبی، «کشوری» و لشکری می باشد که از صفات مشخصه دوره متقدم صفویان بوده و به این معنی نیست که کلانتر بخصوص تصدی مسائلی را داشته که به نهاد مذهبی مربوط می شده است. میرزا سید عبدالحسین که مقام متولی زیارتگاه جهانشاهی را در تبریز داشته نیز برای مدتی در خلال سلطنت طهماسب مقام کلانتر تبریز را صاحب شد. او بالاخره محتسب الممالک گردید [۳۴].

بنظر می رسد که حقوق کلانتر عموماً از مالیات مخصوصی که رسوم کلانتری نامیده می شد پرداخت می شده است، این مسأله در اسناد گوناگون آق قویونلو که قبلاً ذکر شد و نیز در فرمانی از سلطان محمد خدا بنده به تاریخ ۹۸۹/۱۵۸۱ که امیر سید سلطان ابراهیم را در میان امور دیگر از پرداخت رسوم کلانتر معاف کرده، آمده است [۳۵]. در سال ۱۱۶۰/۱۷۴۷ نادرشاه دستمزدهای ویژه ای را به

کلانتر فارس اختصاص داد و منصب کلانتر را در منصب حاکم (صاحب اختیار) ادغام کرد و میرزا محمد حسین را در رأس آن قرار داد. میرزا محمد کلانتر فارس در گزارشهای خود راجع به این حوادث می‌گوید که علی‌نقی بیگ سرحدی نیز ضمناً به مقام ضابط باشی منصوب گردید و در جمع‌آوری مالیاتها با میرزا محمد حسین همکاری نمود. مزد میرزا محمد سالانه ۱۰۸۰ تومان و دستمزد علی‌نقی بیگ ۶۰ تومان تعیین شد. اینکه میرزا محمد حسین در شغل کلانتری و در شغل حاکمی چقدر حقوق می‌گرفته، معلوم نیست. میرزا محمد می‌گوید که روابط بین میرزا محمد حسین کلانتر وزیر دستانش شبیه روابط بین پیر و مریدان بودولی برخلاف این امر، حقوق و سیورسات آنها که براساس مالیاتهای دیوان پرداخت می‌شد همیشه منبع اخاذی زیادی بوده است [۳۶]. این تلاش برای پرداخت حقوق کلانتر از روی حقوق ثابتی به‌جای مرسومات — البته اگر براستی اینطور باشد — تغییری در موقعیت کلانتر ایجاد کرد و او را کاملاً به‌سلسله مراتب مأمورین حکومتی وابسته ساخت. مع‌هذا کمی بعد نادرشاه بقتل رسید؛ و در این میان شاهی وجود ندارد که نشان دهد نظام قدیم پرداخت حقوق کلانتر به‌راه مرسومات، اتخاذ شده، و یا کلانتر تا اندازه‌ای نماینده مردم در مقابل حکومت بوده است. گزارش میرزا محمد صریحاً مشعر براین است که دریافت حقوق از دیوان معنی ضمیمه شدن به‌سلسله مراتب رسمی دولت را داشته و گیرندگان حقوق را در ردیف «طرف دیگر» مردم قرار می‌داده است.

کلانتر شهر که متصدی محلات و اصناف بود فقط نمونه‌ای از کلانتر بشمار نمی‌رفت. چنین می‌نماید که بعضی موارد «اهل‌الذمه» نیز برای خود کلانتر داشته‌اند. این مسأله در خصوص ارمنیان جلفای جدید صادق بود. اولین کلانتر جلفا که توسط شاه‌عباس منصوب شد خواجه نصر نامی بود که دست کم تا سال ۱۰۳۹/۱۶۲۹ این منصب را در اختیار داشته است. اولتاریوس (Olearius) از یک کلانتر ارمنی به‌نام سفراس بیگ (Seferas Beg) اسم برده است؛ و در سندی که ارمنیان جلفا را در تاریخ ۱۰۹۴/۱۶۸۳ از پرداخت مالیات معاف کرده، از خواجه آودیک (Awedik) نامی اسم به‌میان آورده که منصب کلانتر داشته است. شاردن می‌گوید: با اینکه کلانتر ارمنیان یک ارمنی بود ولی داروغه و وزیر آنها همیشه از ایرانیان بودند [۳۷]. هانوی (Hanway) می‌گوید که شاه‌عباس ارمنیانی را که در

جلفای جدید در خارج اصفهان اسکان داده بود مورد تفقد مخصوص قرار می‌داد و به خاطر حفظ آنها از حسادت و دسیسه مأمورین دولتی، کلانتری از خود آنان انتخاب می‌کرد و برای او جایگاه ویژه‌ای در مواقع اعیاد رسمی تعبیه می‌نمود که برطبق یکی از آداب و رسوم قدیمی ایران، ناهار خوردن شاه ایران با اعیان و اشراف دور و بر خود در ملاء عام بوده است [۳۸]. در زمان صفویان در محله زردشتیان یزد کلانتر مخصوصی برای آنها وجود داشته است. [۳۹]

چنین می‌نماید که کلانتر در رأس یک هیأت منتخب نیز قرار داشته است. حاجی حسین نخجوانی سخنانی در مورد نشانی برای کلانتر خوانندگان و موسیقی دانان امپراتوری به تاریخ ۱۵۲۲/۹۲۸ از نسخه خطی نامه‌نامی خواندمیر متعلق به خودش نقل نموده است [۴۰]. در کتاب شرفنامه عبدالله سروارید (متوفی ۱۵۱۶ م.) یک نفر به نام استاد محمد نقاره‌چی به عنوان کلانتر نقارخانه در نشانی که به نام او صادر شده، قلمداد گردیده است [۴۱].

منصب کلانتر همانطوری که در عهد صفویان روبه تکامل رفت گویای تداوم کار دیوانی بود که مخصوص ایران دوره میانه بوده است. به مرور زمان فتوحات، ساخت سیاسی را به سوی انهدام کشانید ولی واحدهای کوچک ساخت اجتماعی، روستاها، جوامع شهری و مأمورین محلی، برادران مذهبی و گروه عشیره‌ای‌شان باقی ماند؛ و گاهی اوقات هم رشد آنها با تغییر فشار حکومت مرکزی تسریع گردید. کارهای دیوانی صفویان را زندیان و قاجارها ادامه دادند؛ و کلانتر نیز در میان نام مأمورین محلی جایی برای خود باز کرد. مع الوصف در قرن نوزدهم این منصب تحول زیادی یافت؛ و اهمیت آن بتدریج رو بکاهش گذاشت و بالاخره همانند سایر مناصب سنتی در آستانه اصلاحات اداری اوایل قرن بیستم بکلی از بین رفت.

توضیحات

۱- در اینجا منظور نظریان از کلانتر، رهبر گروه عشیره‌ای نیست.

۲- کلود کاهن، *Mouvements Populaires et autonomisme urbain*، لیدن، ۱۹۵۹ م.، ص ۵۴ به بعد و همه صفحات. در قطعه‌ای در شرفنامه عبدالله سروارید به حکام، داروغه‌ها،

- رهبران، اشراف، رؤوس، معروفین و مشهورین و تمام کلانتران مواضع، رهبران عشایر و راهداران دستور داده شده که راه را برای اسیراحمد توکل برلاس هموار سازند. (ه. ر. روئمر، *Staatschreiben der Timuridenzeit*، ویسبادن، ۱۹۵۲ م.، برگ a ۱۳ و ص ۱۸۰). در اینجا در هر جایی که واژه کلانتر به صورت یک اصطلاح فنی بکار رفته، بالعکس واژه رئیس در مفهوم عمومی اش بکار رفته است.
- ۳- *Estat de La Perse en 1660*، پاریس، ۱۸۹۰ م.، ص ۳۶.
- ۴- *Voyages en Perse*، پاسکال پیا، پاریس، ص ۲۵۰.
- ۵- *Voyages de Corneill Le Brun par La Moscovie, en Perse, et aux...*، آمستردام، ۱۷۱۸ م.، جلد ۱، ص ۲۰۹.
- ۶- این فرمان متعلق به حاجی محمدآقا نخجوانی است. اینجانب به خاطر سخاوتی که او و برادرش حاجی حسین آقا نخجوانی در خصوص استفاده از این فرمان و فراسین دیگر در سال ۱۹۵۰ م. نسبت به من نشان دادند تا از آنها نسخه برداری کنم مدیون آنها هستم.
- ۷- فسائی، فادسناه ناصری، تهران، چاپ سنگی، ۱۸۹۴ م.، جلد ۲، ص ۵-۱۰۴. این میرزا اسماعیل توسط قیاقلی آقا کورت جارچی، حکمران فارس از سوی نادرشاه در حدود سال ۱۱۵۹/۱۷۴۶ تحقیر شد و نایب میرزا اسماعیل به فلکه بسته شد و ۹۰۰۰ تومان بر اصناف شیراز مالیات تعیین گردید (میرزا محمد کلانتر، *دوژنامه میرزا محمد کلانتر فادس، تهران، ۱۹۴۶ م.*، ص ۱۹). نمونه دیگر انتقال موروثی مقام کلانتر، حاجی-ابراهیم و اعقاب وی بود که مقام کلانتر شیراز (فارس) را در اواخر قرن هیجدهم و نوزدهم بدست آورد.
- ۸- نادر میرزا، *تاریخ و جغرافیای تبریز*، تهران، چاپ سنگی، ۱۳۲۳ م.، ص ۲۸۱ به بعد. خانواده کلانتر تبریز اصلا قمی بودند و از اعقاب محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه بشمار می رفتند. آنها اصلا از علما بودند ولی در عصر صفویه به خدمت حکومت درآمدند. یکی از آنها میرزا علی اشرف پدر میرزا زسان بزرگ توسط شاه سیمان به عنوان وزیر به آذربایجان فرستاده شد.
- ۹- سوزه بریتانیا، قسمت شرقی، شماره ۲۱۰، برگ a ۸۲؛ آیاتی، آتشکده یزدان یزد، ص ۲۵۰.
- ۱۰- اسکندریبیک، *تاریخ عالم آدای عباسی*، تهران، چاپ سنگی، ۱۸۹۶ م.، ص ۶۹۱.
- ۱۱- ظهیرالدین مرعشی، *تاریخ گیلان و دیلمستان چاپ رایینو، رشت، ۱۹۱۲ م.*، ص ۲-۳۳۱، منقول در کتاب *باب الجنة قزوین* تألیف گلریز، تهران، ۱۹۵۱ م.، ص ۳۱۵.
- ۱۲- کاهن، همان مأخذ.
- ۱۳- *تاریخ ایران*، لندن ۱۸۲۹، جلد ۱، ص ۴۴۳-۴.
- ۱۴- ای. د. پاپازیان، *Ukazni. Vuipusk Persuy (XV-XVI vv.)*، ایروان، ۱۹۵۶ م.، ص ۲۵۳.
- ۱۵- ژان اوین، *Note Préliminaire sur les archives du Takya du Tehima-Rud*، *Persones Commentees*، جلد ۲، تهران، ۱۹۵۵ م.، ص ۸-۶.

۱۶- همان مأخذ، ص ۸ - ۷.

۱۷- پاپازیان، ص ۲۶۱.

۱۸- هورست، «*Ein Immunitätsdiplom Schâh Mudâbndas vom Jahre 989-1581*» در مجله ZDMG، سال ۱۰۵، شماره ۲، ۱۹۵۵ م، ص ۲۹۱.

۱۹- پاپازیان، ص ۲۹۳.

۲۰- سیدحسین شهشہانی، وقفنامه مسجد سیرعماد کاشان در مجله فرهنگ ایران زمین، جلد ۵، شماره ۱، ۱۹۵۷ م، ص ۴۸.

۲۱- همان مأخذ، ص ۴۹.

۲۲- این فرمان به حاجی حسین آقا نخجوانی تعلق دارد.

۲۳- این فرمان نیز متعلق به حاجی حسین آقا نخجوانی است.

۲۴- متن فارسی آن توسط و. مینورسکی ترجمه و تشریح شده است، سری موقوفات گیب، لندن - لیدن، ۱۹۴۳ م.

۲۵- *A New account of East India and Persian*، ۱۶۹۸ م، ص ۳۳۹ و سری ها کلویت، شماره ۲، جلد ۳۹، ص ۲۴.

۲۶- تأکیدی که بر سلامت شاه سی شده تا حدی مغایر با آن چیزی بوده که در فرامین رئیس از سوی دیوان سنجر دیده می شده چرا که در آنها در درجه اول سلامت رعایا مطرح گشته است («دیوانسالاری سنجر بنا به شرح و تفصیل عتبه الکتبه» در مجله BSOAS، ۱۹۵۷ م، جلد ۲۰، ص ۳۸۳ به بعد).

۲۷- همان مأخذ، برگ a ۷۶ به بعد.

۲۸- این سند در کتابخانه آستان قدس رضوی در مشهد محفوظ است. در این خصوص به دکتر ه. بوسه که نسخه ای از آن را در اختیارم گذاشتند، مدیونم.

۲۹- فارسنامه ناصری، جلد ۲، ص ۲۲، ۴۷.

۳۰- حاجی حسین آقا نخجوانی، «مسجد جامع تبریز و شرح کتبه آن»، در نشریه دانشگاه تبریز، جلد ۶، ۱۹۵۴ م، ص ۸ - ۳۷.

۳۱- این فرمان در اختیار حاجی محمد آقا نخجوانی است.

۳۲- «دیوانسالاری سلطان سنجر بنا به شرح و تفصیل عتبه الکتبه»، ص ۳۸۵.

۳۳- هورست، «*Zwei Einlasse Schah Tahmasps I*» در مجله ZDMG، سری ۱۱۰، جلد ۲، ۱۹۶۱ م، ص ۳۰۷.

۳۴- عالم آرای عباسی، ص ۱۱۱.

۳۵- هورست، «*Ein Immunitätsdiplom ...*»، ص ۲۹۲.

۳۶- «وزنامه»، ص ۲۵ به بعد. فارسنامه ناصری، جلد ۱، ص ۱۹۹.

- ۳۷- ه. بوسه، *Untersuchen Zum Islamischen Kanzleiwesen*، قاهره، ۱۹۵۹ م، ص ۱۳۸.
- ۳۸- هانوی، انقلاب ایران، لندن، ۱۷۶۲ م، جلد ۲، ص ۱۶۰.
- ۳۹- آیاتی، آتشکده یزدان یزد، ص ۲۵۰.
- ۴۰- «ذیل حبیب‌المسیر تألیف محمدبن غیاث‌الدین خواندمیر» در نشریه دانشکده ادبیات
قبریز، جلد ۱، شماره ۳، ۱۹۵۸ م، ص ۷-۲۴۶.
- ۴۱- ه. ر. روئمر، *Staatsschreiben ...* برگ b. ۲ به بعد.

فصل چهارم

فر و پاشی جامعه ایران در سده‌های هیجدهم و نوزدهم

رگه‌های زوال امپراتوری صفوی پس از مرگ شاه‌عباس اول رخ نمود و وقتی که هجوم افغانه بالاخره آن را در سال ۱۱۳۵/۱۷۲۲ به سقوط کشانید دوره‌ای از بی‌نظمی و هرج و مرج شروع شد. روند تجارت قطع شد و در حیات کشوری و فرهنگی نوعی زوال عمومی بظهور رسید. این مسأله تجربه جدیدی برای ایران نبود: امپراتوریهای سابق در مقابل تهاجمات مهاجمین خانه بدوش و نیمه چادر- نشین از هم گسسته بودند. مع الوصف در این زمان، مهاجم نتوانست همانند سلجوقیان، مغولان و تیموریان تشکیل یک امپراتوری بدهد.

طهماسب فرزند شاه‌سلطان حسین، آخرین شاه صفوی که توسط افغانه در اصفهان محاصره شده بود، از پطرکبیر و سلطان عثمانی درخواست کمک کرد. پطرکبیر در بند و با کورا تسخیر کرده و در سال ۱۷۲۳ م. عهدنامه‌ای با طهماسب منعقد ساخت که براساس آن تمام متصرفات ایران را در دریای خزر تحت اختیار روسیه قرار می‌گرفت با این شرط که پطر افغانه را از ایران اخراج کند و تاج و تخت ایران را به طهماسب برگرداند. مع هذا روسیه و عثمانی در سال ۱۷۲۴ م. با شرکت یکدیگر بمنظور اضمحلال سلطه ایران قراردادی برای افراز و تقسیم ایران منعقد کردند. در سال ۱۱۴۰/۱۷۲۷ عثمانیان اشرف را که در سال ۱۱۳۷/۱۷۲۵ به جای محمود نشسته، و اولین حاکم افغانی ایران شده بود وادار کردند که آن ایالاتی را که آنها در قبال قراردادی برای شناسایی او به‌عنوان شاه اشغال کرده بودند به آنها واگذار کند.

در سال ۱۱۴۲/۳۰-۱۷۲۹ نادرشاه که نام اصلی اش نادرقلی بود و به قبیله افشار، یکی از قبایل اصلی ترکمانان که قدرت صفوی اصلاً بدانها متکی بود، تعلق داشت، افغانه را از ایران راند. او حاکم بالفعل ایران گردید ولی تا سال ۱۱۴۸/۱۷۳۶ تاج و تخت را اشغال نکرد. سلطنت نادر مکتوم و ادامه دهنده امپراتوری صفوی نبود؛ و اگر هم مقایسه‌ای در این خصوص صورت گیرد، حکومت او بیشتر شبیه سلطنت محمود غزنوی و تیموریان بود؛ و نادر هم مثل آنها بیشتر به خاطر لشکرکشی به هند در خاطرها مانده است.

نادر پس از راندن افغانه، ایالاتی را که توسط عثمانیان و روسها گرفته شده بود باز پس گرفت. روسیه در سال ۱۱۴۴/۱۷۳۲ لاهیجان، گیلان و ایالات ایرانی را تا رود ارس، طبق قراردادی به ایران برگرداند؛ و باکو و گنجه را هم طبق معاهده گنجه در سال ۱۱۴۷/۱۷۳۵ به ایران واگذار کرد. عهدنامه‌هایی که تحدید حدود کردند در سال ۱۱۴۶/۱۷۳۳ و ۱۱۵۹/۱۷۴۶ با عثمانیان منعقد شد؛ و در سال ۱۱۶۰/۱۷۴۷ قسمتی از عراق و آذربایجان بار دیگر به ایران برگردانده شد. نادرشاه در سال ۱۱۵۱/۱۷۳۹ به هند هجوم برد و تا دهلی پیش رفت؛ سال بعد سند را درنوردید و در سال ۱۱۵۳/۱۷۴۰ به بخارا و خیوه حمله کرد. او در سال ۱۱۵۴/۱۷۴۱-۲ علیه لژگیهای داغستان لشکرکشی کرد. پس از آن تا سال ۱۱۵۸/۱۷۴۵ تمام شورشهای داخلی را خواباند و در لشکرکشی علیه عثمانیان پیروز شد.

در زمان حکومت نادرشاه کرایشی به طرف اداره مستقیم و تقویت حکومت مرکزی دیده می‌شد ولی برای توسعه منابع مملکت موازین مؤثری اتخاذ نشد. بهای لشکرکشیهای متعدد نظامی وی سنگین بود و اثر نواحی مملکت زیر بار مالیاتهای مکرر و بیش از حد کمرخم کرد.

در زمینه مذهب سعی شد بانهاد یک مذهب پنجمی یعنی مذهب جعفری شکاف بین سنی و شیعه پرشود. چنین می‌نماید که هدف آن سیاسی بوده و نادر به این وسیله امیدوار بوده تا به ادعای خود برای رهبریت جهان اسلام در مقابل سلطان عثمانی و امپراتور مغول، جامه عمل بپوشاند. این تلاش با ناکامی روبرو شد. مذهب تشیع در زمان صفویان به عنوان مذهب اکثریت مردم ایالات در ایران ریشه دوانیده بود؛ و آیین جدیدی که نادر سعی کرد رواج دهد مورد استقبال واقع نشد و

ریشه نگرفت.

قلمرو حکومتی نادر در زمان قتل او در سال ۱۷۴۷/۱۱۶۰ از هم پاشید. احمدشاه ابدالی هرات و قندهار را گرفت؛ کریم خان زند پس از درگیریهای با علی مردانخان رهبر بختیاریها و محمدحسن قاجار، سلطه خود را بر لار، فارس، عراق عجم و آذربایجان و مازندران گسترده؛ فقط خراسان در دست نوه نادر باقی ماند. کریم خان (۱۷۵۰-۷۹/۱۱۶۳-۹۳) تاحدی توانست نظم و امنیت را به قسمتهای تحت سلطه خود برگرداند و به خاطر حسن حکومت شهرت یابد. او هرگز لقب شاه اختیار نکرد و ادعا نمود که به عنوان قائم مقام (وکیل) صفویان حکومت می کند گرچه بنظر نمی رسد که او برای احیای صفویه حرکتی از خود نشان داده باشد.

در زمان مرگ کریم خان جنوب ایران صحنه بی نظمیهای گسترده ای شد، آغا-محمدخان بن محمد حسن خان قاجار از شیراز، که در اسارت بود، گریخت و راهی گرگان و وطن بعدی قاجار شد. قاجارها، نظیر افشارها، یکی از قبایل ترکمانان بودند که از انقلاب صفویان حمایت کردند. شاه عباس شاخه ای از آنها را در شاهجهان در سرزهای ازبکستان و شاخه ای دیگر را در استرآباد در مرز ترکمانان مستقر ساخت.

آغامحمدخان درحالی که پیروان خود را گردآوری کرده بود در سال ۱۲۰۴/ ۱۷۸۹ گرگان، مازندران و گیلان را تحت تصرف خود درآورد؛ او سپس سلطه خود را تا تبریز، همدان، تهران و اصفهان توسعه داد و در این رهگذر لطفعلیخان پسر کریم خان (کذا - م.) را در بیرون شهر شیراز شکست داد. او در سال ۱۲۰۸/ ۱۷۹۴ کرمان را گرفت و لطفعلیخان را در نزدیکی بم اسیر کرد.

هرچند که حالا دیگر آغامحمدخان رقبای اصلی خویش را از سرراه خود برداشته بود ولی شرق و شمال - شرق ایران هنوز در میان تعدادی از حکام محلی تقسیم شده بود و ازبکان هم تحت فرماندهی جانی بیگ، بخارا را گرفته بودند. آغامحمدخان با حرکت به طرف ایالات شرقی، توجه خود را معطوف عودت قدرت ایران در شمال غرب ساخت. تهران، پایتخت جدید گردید. برای این کار - علاوه بر اینکه سلسله های جدید برای خود پایتخت های جدیدی انتخاب می کردند - دلایل متعددی وجود داشت. تهران به گرگان که حمایت اصلی قاجارها از آنجا برمی خاست و نیز به سلطانیه - همراه با چراگشتهای گسترده بهاری و اینکه قشون می توانست

در آنجا گرد آید و بطرف شمال غرب و یا شمال شرق سوق داده شود - یعنی دو منطقه آسیب‌پذیر، نزدیک بود. علاوه بر این، تهران در ایالات شمالی حالت مرکزیت داشت و بسیار حاصلخیز بود و یکی از پرجمعیت‌ترین ایالات امپراتوری محسوب می‌شد.

گرجستان پس از سقوط صفویان، متنازع‌فیه عثمانیان، ایران و روسیه شد. در سال ۱۷۶۲ م. پس از بی‌نظمی‌های زمان مرگ نادرشاه، شرق و غرب گرجستان تحت قدرت هراکلیوس (آراکلی) دوم متحد شد. در بین سالهای ۸۳ - ۱۷۶۲ سلطنت گرجستان هرچه بیشتر به طرف روسیه متمایل گشت و هراکلیوس در سال ۱۸۷۳ م. قراردادی با کاترین دوم بست و خود را تحت حمایت روسیه قرار داد و هر نوع وابستگی به ایران و یا قدرت دیگری را انکار نمود. در سال ۱۷۹۵ م. آغامحمدخان به اردبیل رسید با این نیت که گرجستان را به وضعی که در زمان صفویان داشت برگرداند. هراکلیوس از باج پرداختن به ایران سرباز زد. آغامحمدخان که قبلاً با روسیه درگیری پیدا کرده و در سال ۱۷۸۱/۱۱۹۵ روسهای مقیم اشرف را مجبور به فرار نموده بود، به گرجستان حمله ور شد و مردم تفلیس را قتل‌عام کرد (۱۷۹۵/۱۲۰۹). سال بعد خود را شاه خوانده و تاجگذاری نمود.

آغامحمدخان سپس به طرف شرق راند تا سلطه ایران را بر خراسان که هنوز در دست افشاریه بود تحمیل نماید. مشهد در سال ۱۷۹۶/۱۲۱۰ بدون جنگ و خونریزی گرفته شد. ضمناً نیرویی از روسیه برای انتقام‌گیری قتل‌عام تفلیس علیه ایران عزیمت کرد ولی با مرگ کاترین در سال ۱۷۹۶ م. کناری از پیش نبرد. آغامحمدخان که در ربیع‌الاول سال ۱۲۱۱ / سپتامبر ۱۷۹۶ از خراسان به تهران برگشته بود در بهار سال آینده علیه روسیه لشکر کشی راه انداخت. او ارس را بیموده و شوشی را تسخیر کرد. اما در آنجا در اردوگاه به دست دو نفر غلام که به خاطر کار خلافی محکوم به مرگ شده بودند، به قتل رسید. باباخان، برادرزاده او که در زمان حیات عمویش والی فارس بود با نام فتحعلیشاه (۱۸۳۴-۱۷۹۷ م.) بجای او نشست. شورشهای متعدد، بدون هیچ اشکالی سر لوب شد.

ایران در زمان قاجارها (۱۷۹۴-۱۹۲۵ م.) وارد مرحله جدیدی از تاریخ خود شد. ایران در ایام حکومت آنها، از یک سلطنت پادشاهی تاریخ میانه اسلامی همراه با تشکیلات اداری که الگوی سنتی ایالات شرقی در زمان خلافت متأخر

عباسیان بود، به مشروطه سلطنتی که ظاهراً از یک مجلس نمایندگان تشکیل شده بود منتقل شد. عامل حساسی که این تحول را ایجاد کرد تماسی بود که بین ایران و اروپای غربی و روسیه در قرن نوزدهم بوجود آمده بود.

دولتی که فتحعلیشاه در رأس آن قرار گرفت مشابه سلطنتهای سلجوقیان، ایلخانان، تیموریان و صفویان بود؛ و بعضی از مسائلی که قاجارها با آن مواجه بودند بی شباهت به مسائل سلسله‌های سابق نبود. قاجارها، نظیر صفویان از نظر خارجی مجبور شدند برای دفاع از مرزهای خود از یک سو علیه عثمانیان و از دیگر سو علیه ازبکان و ترکمانان لشکرکشی کنند. از نظر داخلی هم مسأله عنصر عشیره‌ای وارد دولت گردید؛ و به محض اینکه قدرت مرکزی افزایش یافت و تشکیلات داخلی ره به توسعه رفت موضوع پرداخت حقوق مأمورین دولتی، مسأله آشکار و بارزی گردید. ولیکن قاجارها علاوه بر مسائلی که سلسله‌های سابق کم و بیش با آنها مواجه بودند، با فشارهای جدید داخلی نیز روبرو شدند که هرچه بیشتر مسائل دیگر آنها را پیچیده تر ساخت.

روسیه در اوایل قرن نوزدهم از طریق قفقاز ایران را تهدید کرد و آذربایجان یکی از با ارزشترین ایالات ایران را تسخیر کرد و در موقعیتی قرار گرفت که می‌توانست بر تهران مسلط گردد؛ و در نیمه دوم این قرن هم از راه آسیای مرکزی وارد ایران شد و گرگان و خراسان را تهدید نمود. از آنجا که بریتانیا فکر می‌کرد پیشرفت روسیه، متصرفات او را در هند تهدید می‌کند با روسیه برای کسب نفوذ در دربار ایران وارد رقابت شد.

در خلال فروپاشی قدرت صفوی و دوره پس از آن اشاراتی وجود دارد مبنی بر اینکه موازنه بین عناصر عشیره‌ای و اسکان یافته - که همیشه مستعجل بود - تغییر یافته و بر تعداد و نفوذ گروه‌های عشیره‌ای افزوده شده است. سردمداران جامعه را در سالهای نخستین حکومت قاجار، همانند دوره نخستین صفوی، رهبران عشیره‌ای تشکیل می‌دادند. در زمان نادرشاه از عشایر سنی مذهب یعنی ترکمانان و افغانه دلجویی و تفقد بعمل آمد. و در زمان قاجارها، به غیر از خود قاجارها، قدرتمندترین گروه‌ها؛ بختیاریها، اکراد، افشارها، قراگوزلوها، قشقاییها و اعراب فارس بودند؛ ترکمانان از نظر تعداد مهم بودند ولی در زمان حکومت قاجار قدرت خنثایی داشتند. قدرت رهبران عشیره‌ای از نیروهای نظامی ناشی می‌شد که می-

توانستند در اسرع وقت گردآوری کنند و در صورت لزوم به کمک شاه بشتابند. هرچند که رؤسای عشایر بزرگ از سوی شاه انتخاب می‌شدند مع ذلک این اصل، اصل پایداری نبود و این رؤسا، رهبران طبیعی عشایر بشمار می‌رفتند. به‌طور کلی حکومت مرکزی نمی‌توانست به‌طور مستقیم نواحی تحت سلطه عشایر را اداره کند. ایالات تحت قدرت حکامی بودند که بیشتر از میان رهبران قبیله‌ای انتخاب می‌شدند. بتدریج، به‌محض اینکه قدرت آنها، جز رهبران قاجار، روبه افول گذاشت، ایالات تحت اداره شاهزادگان قاجار قرار گرفت. در سال ۱۷۹۹ م. عباس میرزا پسر فتحعلی‌شاه ولیعهد شد و به حکومت آذربایجان منصوب گشت؛ و چهار فرزند دیگر او هم به ترتیب به حکومت کرمانشاه، فارس، خراسان و مازندران برگزیده شدند. چندتن از شاهزادگان دیگر که به دلیل جوانی نمی‌توانستند ایالات را اداره کنند همراه با وزرا که تشکیلات دیوانی را به نام آنها اداره می‌کردند و حالت اتابکان زمان سلجوقیان را داشتند به ولایات دیگر منصوب شدند. در مورد شاهزادگانی که می‌توانستند خود اداره ایالت را برعهده بگیرند، وظیفه وزیر مزبور، همانند زمان صفویان، تا اندازه‌ای نظارت بر اعمال او از سوی حکومت مرکزی بود. حکام ایالتی مستخدمین حقوقدار دولت محسوب نمی‌شدند. لازم بود آنها سالانه همراه با هدایای عید نوروز، درآمد ایالتی را به حکومتی مرکزی بپردازند و در صورت نیاز شاه، سربازانی برای او تهیه کنند. قدرتی که در حکومت آنها به‌آنان تفویض شده بود یک قدرت مطلقه بود.

تقویم مالیات توسط مقام مستوفی در پایتخت فراهم می‌شد و به ایالات ارسال می‌گشت. دو نوع مالیات وجود داشت مالیات عادی یا ثابت و مالیات فوق‌العاده. مهمترین مالیات عادی، مالیات ارضی بود. میزان آن در اکثر ایالات از پنج تا ده درصد تولید را — پس از کسر هزینه بذر و هزینه‌های دیگر که براساس شیوه آبیاری متغیر بود — شامل می‌شد. قسمتی از آن نقداً و قسمت دیگر به‌طور جنسی پرداخت می‌گردید. اغلب اوقات مالکین برای جلوگیری از دخالت مأمورین دولتی، مالیات را به‌مقاطعه می‌گرفتند. برای اراضی حاصلخیز و قابل کشت اطراف شهرها و برای باغات نرخیهای مختلفی وجود داشت. سایر مالیاتهای ثابت، مالیات احشام بود که توسط عشایر پرداخت می‌شد و نیز مالیات املاک شهرها و کمرکات کالاهای بازرگانی بود. عایدات ناشی از جرایم مبلغ قابل توجهی را شامل می‌شد.

در میان مالیاتهای فوق العاده می توان از هدایای عید نوروز نام برد که بخش مهمی از مالیات را تشکیل می داد. این مالیاتها همراه با ماهیت دلبخواهی خود و با توجه به انتصاب مقامات، نیازمندیهای عمومی برای اهداف اجتماعی، قابل توجه بود. حکام ایالتی موظف بودند علاوه بر جمع آوری مالیاتهای ثابت و فوق العاده ارزش هزینه های تشکیلات ایالتی را هم تعیین کنند. مالیاتها بکرات پس افت داشت و جمع آوری آنها بارها، ضرورت لشکرکشیهای نظامی را پیش کشید. فتحعلی شاه در آستانه مرگش، برسر راهش عایدات پس افت حسین علی میرزا حاکم فارس را جمع آوری کرد.

اگر حکومت مرکزی قوی می بود و اگر بین اعضای خانواده قاجار وابستگی وجود داشت، این نظام بخوبی اداره می شد. ولی چنین شرایطی هیچ وقت پدید نیامد؛ و شاهزادگان جاه طلب از منابع ایالتی تحت اختیار خود برای شورش سود می جستند. از اینها گذشته، با عدم وجود یک نظارت مؤثر مالی، وجود محاکم ایالتی بارسنگین دیگری بردوش اهالی تحمیل می کرد. فتحعلی شاه، گرچه با اشکال کمتری بر تخت شاهی جلوس کرد، ولی مجبور شد با شورشهای متعدد وابستگان و سایرین، مقابله کند. مرگ او نزاعهای چندی را بین مدعیان سلطنت به دنبال داشت؛ و در زمان مرگ محمدشاه، جانشین او در سال ۱۸۴۸ م، بی نظمی در همه جا حکمفرما شد. معمولاً شاه عادت داشت که یکی از پسران خود را ولیعهد اعلام کند؛ و معدول براین بود که مادر ولیعهد نیز بایستی از قاجارها باشد. ولیکن اعلام ولیعهدی، فرصتی برای رقابتهای سخت پیش می آورد؛ بهمین علت فتحعلی شاه پس از مرگ عباس میرزا (۱۸۳۳ م)، در اعلام ولیعهدی محمد میرزا (پسر عباس میرزا) درنگ کرد زیرا می ترسید همین مسأله موجب جنگ داخلی گردد.

ماهیت نیروهای نظامی قاجارها از ثبات جلوگیری می کرد. ارتش همانند روزگاران گذشته مرکب از داوطلبین ایالتی و سواره نظام و پیاده نظام غیرمنظم همراه با گروه کوچکی از قشون منظم بود. بین حاکم ایالتی، رهبر عشیره، زمیندار، و فرمانده نظامی هیچ نوع خط مشخصی دیده نمی شد. این مسأله راه را برای شورش هموار می کرد و سلطه شاه را هم متزلزل می ساخت. کل نیروهای آغامحمدخان احتمالاً متجاوز از ۷۰۰۰-۸۰۰ نفر نبود بهمین نسبت درآمد وی هم آنقدر کم بود که

فقط می توانست هزینه نگهداری شش یا هفت ماه آنان را تأمین کند. اسلحه عمده آنها تیروکمان، گرز، نیزه، شمشیر و خنجر بود. سواره نظام از لباس خفتان و بعضی هم از سپر استفاده می کردند. اسلحه های آتشین مرکب از تفنگهای فتیله ای بود و بندرت از توپخانه استفاده می کردند. در زمان فتحعلی شاه به طور نظری بر تعداد ارتش افزوده شد. در آغاز قرن نوزدهم گارد سلطنتی مرکب از حدود ۳ یا ۴ هزار نفر و ارتش ثابت شامل ۱۲,۰۰۰ نفر بود که بیشتر از ایل قاجار در مازندران گماشته شده بودند. تعداد عظیم بنیچه ایالتی از اهالی آذربایجان و عراق عجم بودند. پرداخت حقوق آنها اغلب پس افت پیدا می کرد؛ و عدم تهیه پول برای پرداخت حقوق سربازان یکی از عواملی بود که به ماهیت لشکرکشیهای فصلی کمک می کرد؛ نمی توانستند از قشون در سرتاسر سال نگهداری کنند. انتظار می رفت که آنها در زمان لشکرکشیها در جاهای مختلف مملکت زندگی کنند.

هرچند که قاجارها نظیر پیشینیان خود سلسله های صفوی و افشار، اصلاً از رهبران عشایر بودند ولی از آن لحظه ای که بر تخت سلطنت جلوس کردند به صورت پادشاه مطلقه و مستبدی درآمدند. آنها از مفهوم ظل الله استفاده کرده و بر اعتبار و شکوه دربار سلطنتی هرچه بیشتر افزودند. گرچه قاجارها همسان صفویان ادعا نکردند که از ذریه امام علی (ع) هستند، مع الوصف آنها سعی کردند امور خود را تحت نفوذ و تأثیر قدرت مافوقی جلوه دهند. ضمناً علی رغم اتخاذ شکوه و طنطنه در ایام رسمی، زمینه سنتی استپی هنوز محو نشده بود؛ و اکثر ایام شاه در لشکرکشیها می گذشت که در این موارد حکومت در اردوگاهها انجام می شد.

تشکیلات کشوری براساس الگوی تشکیلات کشوری عهد صفوی بود که آن هم ریشه در ایام سابق داشت. تمام مأمورین نمایندگان شاه محسوب می شدند. او تنها مجری مایشاء بود. مأمورین دارای مسؤولیت واقعی نبودند. آنها با اراده شاه ارتقاء حاصل کرده و یا به خاک مذلت می نشستند. تشکیلات کشوری در زمان آغامحمدخان تاحدی ساده بود. تحت نظر وزیر دو نفر قرار داشت، یکی لشکرنویس دیگری مسنوفی که در رأس تشکیلات مالی قرار داشت. وزیر او حاجی ابراهیم

۱. نگاه کنید به، آ.ک. س. لمبتون، «Quis custodiet custodes»؛ اندیشه های در زمینه نظریه حاکمیت در ایران، در مجله *Studia Islamica*، جلد ۵ (۱۹۵۶ م.)، ص ۴۸-۱۲۵، جلد ۶ (۱۹۰۶ م.)، ص ۱۲۵-۴۶.

قبل از قاجارها در خدمت زندیان بود. تشکیلات کشوری در زمان سلطنت فتحعلی شاه توسعه یافت. وزیر بانام صدراعظم معروف شد. پس از او سه مقام عمده وجود داشت که به ترتیب مستوفی الممالک، وزیر لشکر، و منشی الممالک نامیده می شدند. تحت نظر اولی مستوفیان هر ایالت و یا گروهی از ایالات قرار داشتند که وظیفه اولی ارزیابی درآمد هر ایالت و یا ایالات تحت نظرشان، رسیدگی به حساب ایالات و ممیزی و تأیید اسناد مالی ایالات بود؛ وظایف دومی که در واقع وزیر جنگ محسوب می شد بیشتر اداری و دیوانی بود؛ و با سیاست کاری نداشت. منشی الممالک در واقع دبیر اعظم بود. گروه دیگری از مأمورین هم بودند که تعلق به دربار و تشکیلات مرکزی و محلی داشتند. حقوق بعضی از مأمورین خصوصاً مأمورین محلی از طریق گمرکات پرداخت می شد؛ مع هذا حقوق مأمورین عالیرتبه دولت بوسیله بروات متکی بر عایدات پرداخت می گردید.

اعضای دیوانسالاری در آغاز این قرن نسبت به رهبران عشایر و طبقات زمیندار در موضع پستی قرار داشتند و به آنها به دیده تحقیر می نگریستند. آنها اغلب افراد آراسته و تحصیل کرده ای بودند؛ و سنت تشکیلات دیوانی از طریق آنها و طبقه شان از قرنی به قرن دیگر انتقال می یافت. آنها برخلاف رهبران عشایر، بندرت دست به کارهای نظامی می زدند. به محض اینکه تشکیلات دیوانی پیچیده تر شد، وضع مقامات بالای دیوانسالاری تا حدی نسبت به بقیه اعضای جامعه درخشان گشت؛ و تمایز بین طبقات زمیندار و عشایر از یک سو، و طبقه دیوانسالاری از سوی دیگر تا حدی از بین رفت. تعدادی از اعضای دیوانسالاری خودشان زمینداران عمده گردیدند.

مقامهای عالی دولتی معمولاً از آن خانواده های بزرگ، در درجه اول قاجارها و سپس خانواده های عشایر و خانواده هایی بود که قدرتشان از املاک عظیمشان ناشی می شد. حمایت از خویشاوندان در همه جا رواج داشت؛ و گرایش شدید موروثی، خصوصاً در منصب مستوفی (به دلیل مهارت و تربیتی که لازمه این شغل بود) بچشم می خورد. مع الوصف برای یک نفر آدم توانا غیر ممکن نبود، هر چند که مشکل بود، که بدون در نظر گرفتن اصل و نسب به مقامات عالیله نایل آید و بدین ترتیب ثروتمند گردد. عایدات متفرقه مناصب زیاد بود؛ ولی در بطن آن خطراتی هم وجود داشت. از نظر افتادن، جریمه، تبعید و اغلب مرگ از جمله این

خطرات بود. قدرتی که از راه ثروت تحصیل می‌شد نوعی تأمین ایجاد می‌کرد از این رو همه به دنبال تحصیل ثروت بودند. این مسأله صاحبان آن را برای دفاع از علائقشان قادر می‌ساخت؛ آنها از راه ثروت می‌توانستند زندگی خوبی داشته باشند چرا که به دلیل دست و دل بازی و مهماننوازی صاحب فضایل برجسته اجتماعی می‌شدند و در این رهگذر می‌توانستند ملازمان زیادی را که قدرت آنها را افزایش می‌داد به طرف خود جذب کنند. از اینها گذشته، به دلیل عدم وجود امنیت بنیادی در جامعه، در میان ضعفا گرایشی وجود داشت مبنی بر اینکه بر بعضی از حامیانشان تکیه کنند. در این زمان تعهدی که از یک نفر وابسته حمایت کند دیده می‌شد؛ و چون توهین به شخص وابسته معادل با توهین به شخص حامی بود، لذا تکیه به بعضی از قدرتمندان راهی برای کسب امنیت محسوب می‌شد.

در پایتخت قوانین عرفی تحت نظر شاه و در ایالات تحت کنترل حکام ایالتی بود. مواردی که در خصوص فساد یا خیانت وزرا و مأمورین عالیرتبه بود توسط شخص شاه رسیدگی می‌شد. داروغه به تعدیات محلی در شهرها و بازارها رسیدگی می‌کرد و بمنزله افسر پلیس بشمار می‌رفت. موضوعات مربوط به قوانین فردی به محکمه قاضی رجوع می‌شد.

علاوه بر رهبران عشایر، زمینداران و مأمورین عالیرتبه لشکری و لشوری، دو گروه دیگر نیز وجود داشتند که نقش مهمی در جامعه بازی می‌کردند: یعنی اعضای جامعه مذهبی و تجار. مهمترین شخصیت‌های مذهبی مجتهدین بودند که مطالعات و برجستگی آنها به اتخاذ تصمیم‌هایی در زمینه مسائل مذهبی می‌انجامید. آنها از احترام زیادی برخوردار بودند و گاه‌گداری هم در مقابل افراد ظالم، ملجاء و پناهگاه خوبی محسوب می‌شدند. احکامی که از سوی مجتهدین برای شاه و یا حکام ایالتی صادر می‌شد غیر قابل چشم‌پوشی بود. در شهرهای بزرگ یک نفر شیخ الاسلام و یک نفر امام‌جمعه وجود داشت؛ آنها انتصابی بودند و نظیر قضاة و بعضی از علماء، همراه با استقلال محدودشان، مواجب دریافت می‌کردند. در مناصب مذهبی نوعی گرایش شدید موروثی وجود داشت و گاهی هم از وجود اعضای جامعه مذهبی در دیوانسالاری استفاده می‌شد. تجار، در زمانی که بانک تأسیس نشده بود، نقش بسیار مهمی در تهیه و انتقال وجوه داشتند، آنها وجوه نقد را مهیا می‌کردند که طبقات حاکمه بدون آن نمی‌توانستند زندگی کنند. این گروه

در همکاری بسیار نزدیک با همدیگر بودند. یک نفر حاکم ایالتی بعضی اوقات مجبور بود بازرگانی را بیابد تا پرداخت عایدات ایالتی او را به حکومت مرکزی تضمین نماید. بازرگانان عمده اغلب با پیوندهای زناشویی، تحصیل زمین و خدمات دولتی به صورت نهادی عمل می کردند که شبیه طبقه حاکمه بود. تجار بازار تقریباً پیوند نزدیکی با اعضای جامعه مذهبی داشتند و این مسأله یکی از پدیده های آشنای بازار بشمار می رفت و اغلب با استفسار از علماء و به منظور اعتراض به بعضی از اعمال دولت د کاکین خود را می بستند.

به طور کلی شهرها جدا از همدیگر بودند؛ و هر کدام از آنها دارای آداب و رسوم ویژه خود بود. تماسهایی که از طریق اعضای جامعه مذهبی و تجار همراه با طبقات دیوانسالاری و تحصیل کرده جلوگیری می شد به طور کلی متعلق به تمدن کامل العیاری بود که از دیدگاه فرهنگ ایرانی - اسلامی قابل تبیین بود. ولیکن هرچند که این مسأله نوعی وحدت و ثبات بنیادی به جامعه می بخشید ولی ادعای اینکه این طبقات مختلف به طور آگاهانه و بسیار فعال جریانات سیاسی را رهبری می کردند و یا برآن نظارت می نمودند یک ادعای اغراق گونه است.

در میان اصناف پیشه وران شهرهای بزرگ و اغلب اوقات در میان ساکنین محلات مختلف همیاری شدیدی وجود داشت. در بعضی از شهرها نظیر اصفهان، یزد و شیراز، گاه گاه خیزشهای مردمی علیه تعدی و ظلم و ستم حکام رخ می داد. ولی این خیزشها زیاد سازمان یافته و یک کاسه نبوده است.

بالاخره اکثریت جمعیت را روستاییانی تشکیل می دادند که وظیفه آنها پرداخت مالیات و تهیه سرباز برای ارتش بود و تأثیری بسیار کم در جریان وقایع سیاسی داشتند و یا اصلاً نداشتند. تنها راه آنها در مقابل استعمار، فرار و یا مهاجرت بود.

به طور کلی گرایش عمومی تفکر سیاسی و مذهبی اسلام به طرف اعتدال گرایی بود. تلاش فکری در بیان مأنوس با آن تفکر متجلی شده بود. این مسأله خصوصاً در سیاسیات، هنر و ادبیات دیده می شد. تمام نهضت اصلاحات و تحولاتی که در اروپای غربی شروع شد و منجر به پیشرفتهای عظیم تکنولوژی گردید با مفاهیم و سنتهای فکری و حکومتی که در قرن نوزدهم در ایران رواج داشت، بیگانه بود. حکومت شاه مطلقه بود. مع هذا در این میان برای قدرت وی هیچ نوع

اساس برجسته اقتصادی و نظامی وجود نداشت: ضعف سلطنت چند بعدی بود. موقعیت طبقات حاکمه به طور بنیادی غیر مطمئن بود: قدرتی که آنها اعمال می کردند یا از سوی شاه واگذار شده بود که در این صورت بدون هیچ دلیل و پرس و جویی قابل برگشت بود و یا اینکه غصب می شد. به طور کلی اعمال قدرت وزیر مورد حسادت خود شاه و سایر اعضای طبقات حاکمه قرار می گرفت. دسیسه و عدم امنیت در تمام ابعاد جامعه جاری بود. موازنه بین نظم و بی نظمی بسیار حساس بود. شایعات جنگ، شکست دولت در جنگها، یا مرگ شاه، ناامنی و وحشت عجیبی در شهرهای بزرگ پدید می آورد و در حومه ها هم هر نوع ضعف حکومت مرکزی با قتل و غارت اهالی توسط عشایر خانه بدوش همراه می شد و از مسافرت و بازرگانی جلوگیری می کرد.

تا اندازه ای همین ضعفها بود که منجر به وابستگی عظیم ایران به بریتانیا و روسیه در شرایط جدید قرن نوزدهم گردید چرا که نزدیکی آن به گرجستان از یک سو و به هند از دیگر سو، آنرا داخل در مسأله مشرق کرد و روابطش با اروپا مهم شمرده شد و متفاوت از روابطش با همسایگان آسیایی آن بحساب آمد.

ایران را تمایزات مذهبی از امپراتوری عثمانی و افغانستان جدا می کرد: ایران شیعی مذهب بود و آنها سنی مذهب که همین مسأله از هر نوع رابطه متقابل در بین آنها جلوگیری می نمود. جریانات بین آنها را بیشتر، از دیدگاه مبارزه شیعه - سنی می نگرستند. جنگ با عثمانیان به اندازه عهد صفویان احیاء نشد ولی بارها جنگها و برخوردهای مرزی اتفاق افتاد که با نوعی خصومت دینی و دنیوی همراه گردید. مع هذا هدف هر دو جناح محدود بود و در این میان وحشتی از استیلا یا تسلط کامل یکی از جناحین وجود نداشت. منطقه متنازع فیه یک منطقه مرزی خصوصاً کردستان بود که هرگز به طور کامل به یکی از این امپراتوریهها منضم نشده بود. خاطره حکومت صفویان برهرات و دوره کوتاه بازپس گیری آن توسط نادرشاه هنوز باقی بود و منجر به تلاشهای گوناگونی برای تسلط ایران بدانجا شد. روابط ایران با ترکیه و نیز با افغانها هم در جای خود پیرو روابط ایران با روسیه و بریتانیا بود. رخنه این دو ابرقدرت با فنون جدید، عقاید نوین و یک قدرت شدید همراه شد. همین مسأله موجب تحریک خصومت مذهبی و بالاخره ملی گرایی گردید. روابط با امپراتوری عثمانی فقط در چهارچوب مبارزه شیعه - سنی صورت گرفت.

علائق بریتانیا در هند، علائق آن رادر ایران بوجود آورده بود چون سیاستی که در قبال ایران درپیش گرفته بود در مقابله با تهدید هند از سوی افغانستان، فرانسه ناپلئونی و روسیه بود. علائق بازرگانی آن در این میان نقش کم اهمیتی داشت. چنانکه در بالا ذکر شد در اواخر سلطنت صفویان، تجارت با ایران روبه زوال رفت. در اواخر قرن هیجدهم، تجارت بین خلیج فارس و هند بار دیگر روبه افزایش گذاشت ولی اهمیت سابق خود را باز نیافت. در سال ۱۸۳۰ م. راه تبریز - طرابوزان گشوده شد و در سال ۱۸۳۶ م. تجارت تاحدی افزایش یافت ولی هنوز اهمیت زیادی نداشت و برای کالاها و امته ایرانی مشکل بود که وضع مناسب سابق خود را بدست آورد. در خلال نیمه دوم قرن نوزدهم حجم تجارت رشد کرد و شرکتهای خصوصی در ایران سرمایه گذاری کردند ولی علائق تجاری به طور کلی تحت الشعاع علائق سیاسی قرار گرفت.

نکته اساسی سیاست بریتانیا در ایران براین مسأله اتکا داشت که به خاطر دفاع از هند، بایستی استقلال ایران حفظ می شد. سیاستی که بریتانیا برای حفظ علائقش در هند، در ایران پیش گرفت با شرایط زمانی تغییر می یافت ولی هدف در همه موارد یکی بود. ولینگتن در نامه ای به کیننگ به تاریخ ۲۱ نوامبر ۱۸۲۶ م. که در زمان جنگ ایران با روسیه نوشته، می نویسد که: «نفع واقعی ما در حفظ استقلال و عظمت سلطنت ایران است.»^۱ در کمتر از یکصد سال بعد، سرآرتور هاردینگ در سال ۱۹۰۵ م. نوشت که حفظ عظمت و استقلال ایران، مسأله اصلی سیاست بریتانیا در ایران است.^۲ بنابراین سیاست بریتانیا به طور کلی تقویت دولت ایران بود و از اصلاحات داخلی حمایت می کرد چرا که امیدوار بود همین مسأله موجبات حفظ استقلال ایران را فراهم می سازد.

روسیه به طور کلی ایران را راه ممکنه ای برای دستیابی به هند و خلیج فارس و نیز ناحیه ای می دانست که بریتانیا در آن و یا از طریق آن می توانست بر روسیه فشار وارد آورد. روسیه علاقه ای به یک ایران قدرتمند و مستقل نداشت. در نتیجه با اصلاحات در ایران سر ناسازگاری داشت. تهدید روسیه برای استقلال ایران در

۱. منقول توسط ج. و. کی در کتاب *Life and correspondence of Major-General sir*

John Malcolm، (لندن، ۱۸۵۶ م.)، جلد ۲، ص ۴۵۳.

۲. *British Documents on the Origins of the war 1898-1914*، جلد ۴، ص ۳۷۵.

قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم بسیار جدی بود. موقعیت روسیه و بریتانیا از نظر نظامی در ایران قابل مقایسه نبود، شقی که بریتانیا با آن مواجه بود از یک سو اجتناب از سیاستی بود که وادار به ائتلاف با روسیه در شرایطی شود که ناگزیرانه نامساعد باشد و لذا تحت سلطه قرار گرفتن ایران را توسط روسیه تسریع کند و از سوی دیگر اجتناب از بیحرکتی بود که تقریباً منجر به انقیاد کامل ایران در مقابل روسیه گردد. سیاستمداران بریتانیایی نمیخواستند دارای مرز مشترکی با روسیه باشند و بنابراین نمیخواستند سیاست تحت‌الحمایه کردن ایران را در پیش بگیرند؛ و بریتانیا در آغاز سلطنت فتحعلیشاه بارها کوشید تا با روسیه در زمینه حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران به موافقت برسد.

روسیه و بریتانیا به خاطر سوء حکومت ایران، بی‌نظمیهای داخلی و ضعف امور مالی آن در امور داخلی ایران دخالت می‌کردند هرچند که انگیزه‌های آنها متفاوت بود. بریتانیا که نمی‌توانست ایجاد یک جنگ داخلی را در ایران تحمل کند، لذا تحمل دیدن اینکه ولیعهد و یا شاهزاده دیگر ایرانی به کمک قشون روسیه به طرف تهران براند و یک حکومت دست‌نشانده را ایجاد کند، نداشت زیرا عقیده داشت منظور از این مسأله استقرار نیروهای روسیه در مرزهای هند است؛ روسیه هم در عین حال گرچه تمام امکانات خود را برای انقیاد ایران در راه‌جنگ صرف کرد، ولی نمی‌توانست جنگ داخلی را در آن برتابد چون می‌ترسید که این مسأله موجبات اشغال جنوب ایران را توسط بریتانیا که در اقیانوس هند مشغول پیشروی بود، فراهم سازد.

بنابراین سیاست بریتانیا و روسیه را در ایران نه تنها شرایط ایران، بلکه روابط آنها را با همدیگر نیز تعیین می‌کرد؛ و تأثیر حضور آنها بین آنها بی‌طرفدار روسیه بودند و آنهایی که از بریتانیا طرفداری می‌کردند انشقاق ایجاد کرد. این مسأله همچنین مردم ایران را از آنها منزجر و متنفر ساخت. با تسریع فروپاشی نهاد-های سنتی جامعه و با کمک به توسعه غربزدگی و غرب‌گرایی بالاخره انقلاب مشروطیت سال ۱۹۰۵-۶ م. پیش آمد که نتیجه آن اتخاذ حکومت پارلمانی، هرچند به ظاهر، از سوی ایران بود. این مسأله یک روند تکاملی بشمار نمی‌رفت بلکه تاحدی قطع رابطه با گذشته بود.

علی‌رغم تضاد سیاست دو ابرقدرت در ایران - تضادی که تعدادی از سیاستمداران ایرانی دریافته بودند - ایران هرگز احساس نکرد که از سوی هردوی آنها مورد حمله قرار گرفته است. گرچه ایران از پیشرفت نظامی روسیه می‌ترسید. ولی از گسترش سلطه بریتانیا در جنوب ایران نیز از طریق تجارت - اگر نه بانروی نظامی - واهمه داشت. در خلال مذاکراتی در باب واگذاری جزیره خارکک یا بعضی از جزایر دیگر در خلیج فارس، سوءظن بیشتری نسبت به اهداف بریتانیا ایجاد شد. بریتانیا نمی‌خواست جنوب ایران را اشغال کند بلکه سعی می‌کرد هم ایران و هم روسیه را تهدید نماید؛ و این دلیل اصلی وحشت و تنفر ایران از نفوذ بریتانیا بود. دولشکرکشی بریتانیا به خلیج فارس در قرن نوزدهم بخاطر پاسخ به حمله ایران به هرات، دلیل خوبی برای وحشت ایران از این دولت بشمار می‌رود. سیاست بریتانیا در افغانستان، یعنی جایی که ایران می‌خواست همه آنجا را تحت سلطه خود درآورد، نیز ایران و بریتانیا را رو در روی هم قرار می‌داد.

فرانسه و بریتانیا در خلال سالهای نخستین قرن نوزدهم، به کرات به دربار ایران رفت و آمد کردند؛ و فتحعلیشاه امیدوار بود که با اتحاد با یکی از آنها، مناطقی را که روسیه تصرف کرده بود، به ایران برگرداند. فرانسه به نوبه خود در ادوار مختلف از ایران برای دسترسی به روسیه و توسعه نقشه‌هایش علیه انگلستان استفاده کرد و انگلستان هم امید داشت که با اتحاد با ایران سدی در مقابل پیشرفت فرانسه به طرف هند ایجاد کند. نتیجه این سیاستها معاهده سال ۱۸۰۱ م. ایران - انگلیس (که هرگز هم تنفیذ نشد) و معاهده مستعجل فین کنشتاین ایران - فرانسه بود که در سال ۱۸۰۷ م. به امضای طرفین رسید. فتحعلیشاه و عباس میرزا ضرورت مبرم بکارگیری تسلیحات مدرن و روشهای جدید نظامی را دریافته بودند تا ایران از آن طریق بتواند جلو پیشرفت روسیه را از راه قفقاز و گرجستان بگیرد. بیشتر به همین دلیل بود که رو به سوی بریتانیا و فرانسه آوردند. بنابراین تلاش برای نوسازی در درجه اول، به حساب فشار خارجی در زمینه نظامی صورت گرفت.

فراریان و مهاجرین روسیه که در ایران پناه گرفته بودند دانش خود را در خصوص تاکتیکهای اروپایی به ارتش ایران یاد دادند؛ ولیکن نخستین ارتش ایران توسط فرانسویانی سازمان یافت که همراه نامه‌هایی از ناپلئون به اردوی

عباس میرزا آمده بودند و نیز توسط هیأت گاردان صورت پذیرفت که در سال ۱۸۰۷ م. در نتیجه معاهده فین کنشتاین به ایران گسیل شده بود. اقامت آنها در ایران بسیار کوتاه بود و حائز نتیجه‌ای هم نبود. به دنبال آنها افسران انگلیسی وارد ایران شدند که در نتیجه معاهدات سال ۱۸۰۹ م.، ۱۸۱۲ م. و ۱۸۱۴ م. راهی ایران گردیده بودند. اقامت آنها هم تاحدی کوتاه مدت بود و تأثیر آنها بر تشکیلات نظامی بسیار کم عمق بود. تعدادی از افسران آزاد فرانسوی، ایتالیایی، روسی و غیره در حوالی سال ۱۸۱۴ م. به بعد وارد ایران شدند و در ارتش عباس میرزا و سایر شاهزادگان قاجاری مشغول بکار گردیدند. در میان نخستین دانشجویان ایرانی که به اروپا رفتند دو نفر جوان ایرانی در سال ۱۸۱۵ م. وارد انگلیس شدند تا در مهندسی نظامی و جراحی تحصیل نمایند. مع هذا اصلاحات نظامی در جایی که از اصلاحات اداری و مالی خبری نبود عقیم ماند؛ ولیکن این ضرورت اصلاحات نظامی بود که اول بار در تمدن اروپا رخ نمود و احتیاج به دانش علمی جدید را پیش کشید. دشمنیهای روسیه در قفقاز که از سال ۱۸۰۵ م. صورت متناوب به خود گرفته بود، در سال ۱۸۱۱ م. دنبال شد؛ و از این تاریخ به بعد جنگهای ایران - روس و نتایج آن، سلطنت فتحعلیشاه را تحت تأثیر قرار داد. در فوریه سال ۱۸۱۲ م. ارتش ایران روسها را در قراباغ شکست داد. نیروهای روسیه تقویت شدند و از رود ارس گذشتند و ایرانیان را در اصلاندوز (۳۱ اکتبر/۱ نوامبر) شکست دادند. دشمنی به مدت یکسال به طور متناوب ادامه یافت. در ۲۴ سپتامبر ۱۸۱۳ م. یک قرارداد مقدماتی در گلستان به امضای طرفین رسید که بر طبق آن ایران ایالات گرجستان، دربند، باکو، شیروان، شکی، گنجه، قراباغ، مغان و قسمتی از طالش را به روسیه واگذار کرد و موافقت نمود که منبعه نیروی دریایی در دریای مازندران نداشته باشد. روسیه هم متعهد شد که عباس میرزا، ولیعهد را در رسیدن به سلطنت ایران کمک نماید.

پیروزیهای روسیه، همراه با این واقعیت که عباس میرزا بایستی یک روزی جلوس خود را به تخت سلطنت مدیون کمکهای روسیه باشد و با احتیاج به کمک درباری روسیه در توجیه و تعیین مرزها، نفوذ روسیه را در تبریز برقرار کرد. ایرانیان گرچه قدرت نظامی روسیه را تجربه کرده بودند، مع ذلک هنوز از امکان شکست دادن روسیه ناامید نشده بودند. دولت ایران هر چند که از کمک بریتانیا بسیار

ناامید شده بود مسأله رابطه با دربارهای سن جیمز و سن پترزبورگ را مهم شمرده و در صدد استفاده از دشمنیهای طرفین برآمد. و از تقویت موضع خود وحشت نمود. خود فتحعلی شاه در رابطه با بریتانیا و نیز اصرار در مقاومت علیه خواسته های روسیه خونسردی عجیبی از خود نشان داد.

مع الوصف جنگ با روسیه منابع دولت را خشک کرد و شکست ارتش ایران از روسیه تأثیر معکوسی در امنیت داخلی بجا گذاشت. بی نظمیهای چندی رخ نمود؛ و یک نفر افغانی در سال ۱۸۱۳ م. شورش در خراسان برپا کرد. این شورش سرکوب شد و هرات محاصره گشت ولی تسخیر نشد. در مرزهای ترکیه هم بی نظمیهایی رخ نمود، ولی تا سال ۱۸۲۱ م. جنگ واقعی بوقوع نپیوست. این وضع تا سال ۱۸۲۳ م. طول کشید و سرانجام معاهده ارزروم منعقد گردید.

نه روسیه و نه ایران هیچکدام انتظار نداشتند که معاهده گلستان زیاد دوام داشته باشد. عدم صراحت مواد آن در خصوص تعیین حدود، اختلافاتی را پیش آورد. این منطقه عمدتاً منطقه عشیره ای بود و ساکنین آن عادت داشتند که آزادانه در مرزهای تحدید نشده رفت و آمد کنند. آنها به طور طبیعی وقعی به قدرت مرکزی نمی گذاشتند و سوء حکومت و استثمار و زیاده ستانی دولتهای روسیه و ایران سرکشی آنها را دو چندان می کرد. بالاخره ژنرال حکومتی گرجستان در سال ۱۸۳۶ م. گوکچه، منطقه اصلی مورد اختلاف را با یک نیروی نظامی اشغال کرد. جنگ در ۲ اگوست ۱۸۲۶ م. بار دیگر شروع شد.

ایران در آغاز جنگ به پیشرفتهایی نایل شد و اکثر مناطقی را که طبق عهدنامه گلستان از دست داده بود بار دیگر تصرف نمود. نیروهای روسی بعداً تقویت گردید و شکستهای سختی بر ارتش ایران وارد ساخت. مذاکرات بی نتیجه ای برای صلح صورت گرفت. جنگ بار دیگر در بهار سال ۱۸۲۷ م. ادامه یافت. روسها بسرعت پیشرفت کردند. در ماه اکتبر وضع ارتش ایران ناامید کننده بود. تبریز سقوط کرد و تعدادی از رهبران ناراضی آذربایجان به روسها پیوستند مذاکرات صلح در ماه نوامبر آغاز گشت و معاهده ای در ۲۱ فوریه ۱۸۲۸ م، در ترکمانچای امضاء شد. بر طبق این معاهده ایروان و نخجوان به روسیه واگذار گشت و وضع مناطقی که در عهدنامه گلستان آمده بود تأیید شد. شاه مجبور شد ۳ میلیون روبل نقره تاوان بپردازد. روسیه حق انتخاب کنسول را در هر جایی که تجارت ایجاب می کرد

بدست آورد. تزار متعهد شد که ولیعهدی عباس میرزا را برسمیت بشناسد و از لحظه جلوس به تخت شاهی او را شاه قانونی ایران بداند.

طبق یک قرارداد بازرگانی که در همان زمان منعقد گردید، قرار شد تجار روسیه از تمام امتیازات اتباع دولتهای کامله‌الوداد در ایران برخوردار باشند؛ و کالاهایی که از ایران به روسیه می‌رود و یا بالعکس، فقط پنج درصد مالیات پردازد. به اتباع روسیه امتیازات فوق منطقه‌ای داده شد که در جای خود اتباع سایر ملل خارجی نیز خواستار یک چنین امتیازی شدند. این قرارداد الگوی تجارت خارجی ایران را طرح کرد، گرچه روسیه تا نیمه دوم نوزدهم بر تجارت ایران تسلطی نداشت. این قرارداد وضع بازرگانان خارجی را نیز تنظیم نمود و به خاطر حمایتی که هیأت سیاسی آنها، از آنان کردند، وضع آنها به‌طور کلی در مقابل تجار ایرانی از موقعیت بسیار مساعدی برخوردار گردید.

عهدنامه ترکمانچای تحول عمده‌ای در وضع ایران نسبت به روسیه و نیز در وضع بریتانیا و روسیه نسبت به ایران ایجاد کرد. روسیه از نظر نظامی غیرقابل هجوم گردید. بریتانیا طبق قرارداد سال ۱۸۱۴ م. متعهد شده بود که اگر یک قدرت اروپایی به ایران هجوم آورد به کمک آن بشتابد. این کمک در سال ۱۸۲۶-۷ م. طبق شرایط قرارداد که ایران مورد هجوم قرار گرفته بود (هرچند که اسناد حاوی این مسأله نبودند) صورت نگرفت، و این تعهد پس از جنگ‌ازبین رفت. این شرایط به ایران نشان داد که بریتانیا به‌سرنوشت ایران علاقه‌ای ندارد و وقتی که ایرانیان خواستار اجرای یک چنین تضمینی شدند و یا اینکه برای استقلال ایران حمایت خواستند و با خودداری از کمک مواجه شدند، ایران سرجه بیشتر تحت نفوذ روسیه قرار گرفت.

فتحعلیشاه نمی‌خواست که خود را در این وضعیت قرار دهد. ولی جنگهای با روسیه و لشکرکشیهایی که علیه غارتهای ازبکان و ترکمانان و نیز شورشیهای داخلی راه می‌افتاد منابع را ضایع کرده و ازبین برد. همچنین ایران نمی‌توانست بر حمایت توده مردم متکی باشد زیرا توده مردم با توجه به زیاده‌ستانیهای دلبخواهی دولت و مأمورین زبردست آن، تهدید تهاجمات خارجی را با بی‌تفاوتی و سردی برگزار می‌کردند. آنها درواقع زبانی وادار به حرکت می‌شدند که یک نفر از رهبران مذهبی فتوای جهادی صادر می‌کرد و همین مسأله فتحعلیشاه را مجبور

ساخت که در سال ۱۸۲۶ م. جنگ ایران و روسیه را از سر بگیرد؛ و نیز صدور فتوایی که علیه گریبایدوف فرستاده سیاسی روسیه که در سال ۱۸۲۸ م. به تهران آمد تا بعضی از اختلافاتی را که در خصوص اجرای مواد عهدنامه ترکمانچای رخ نموده بود حل و فصل کند به برپایی یک شورش همگانی انجامید که موجب شد طی آن گریبایدوف بقتل برسد. ولی این رخدادها زودگذر بود؛ و بدون موازین بنیادی نظامی و اصلاحات اداری که پیش‌بینی اصلاحات دور-اندیشانه‌ای را در زمینه اداره مالیات پیش می‌کشید برای دولت ایران امکان نداشت که از حمایت عموم مردم برخوردار گردد و قادر به مقاومت در مقابل تعدیات روسها شود. لکن نه‌تنها اصلاحات در کل بینش اجتماعی و سنن حکومتی دیده نمی‌شد بلکه کاملاً بالعکس بود. از اینها گذشته، طمع دم‌افزون فتحعلیشاه او را وادار کرد که از این نوع منابع نه‌برای گسترش امور نظامی، بلکه پرکردن جیب خود و اطرافیان خودش استفاده کند.

عباس میرزا نمی‌خواست استقلال خود را از دست بدهد ولی بی‌ثباتی و تزلزل طبیعت وی او را از اتخاذ سیاست مؤثری در مقابل نفوذ روسیه بازداشت و بالاتر از همه، یکی از مواد عهدنامه ترکمانچای درباره تضمین جلوس وی به تخت شاهی او را در مقابل فشار روسیه سست گردانید. علاوه بر این تا زمانی که طبق شرایط عهدنامه باید غرامت جنگ به روسیه پرداخت شود، این غرامت وسیله خوبی برای اعمال فشار بود. طبقات حاکمه در حالی که عدم اطمینان در همه‌جا حکمفرما بود، هرچه بیشتر روبه‌سوی روسیه آوردند از میان اینان بعضی خالی از هر نوع جاه‌طلبی بودند و فقط امید داشتند که نقشه‌های ویژه آنها جامه عمل به خود بپوشد و برخی دیگر نیز به خاطر دلگرمی این کار را انجام دادند.

خزانه تقریباً خالی بود؛ و ارتش هم در حالت گسیخته‌ای قرار داشت. قدرت حکومت مرکزی در جنوب و خراسان مورد چون و چرا قرار گرفته بود؛ و در یزد و کرمان شورشهای محلی بوقوع پیوسته بود. این شورشها را عباس میرزا در سال ۱۸۳۰-۱ م. سرکوب کرد. پس از برگشت به تهران، در نوامبر سال ۱۸۳۱ م. راهی خراسان شد که قدرت شاه را تا ماوراءالنهر بگستراند. او پس از گرفتن خبوشان و سرخس از فتحعلیشاه درخواست کمک کرد که هرات را، که در این زمان تحت قدرت کامران میرزا پسر محمودشاه بود، بگیرد. فتحعلی‌شاه موافقت کرد ولی

به عباس میرزا دستور داد که به تهران برگردد و فرماندهی نیروهای هرات را به پسر خود محمد میرزا بسپارد. در سال ۱۸۳۳ م. عباس میرزا بار دیگر به طرف هرات راند ولی در راه لشکرکشی بدانجا در مشهد درگذشت. پس از این واقعه، محمد میرزا دست از محاصره هرات کشیده و به تهران برگشت. حکومت و فرماندهی پدرش عباس میرزا به او سپرده شد و راهی آذربایجان گردید. لشکرکشی ایران به هرات زنگ خطری برای هند بود. از هندوستان به منظور نفوذ در دربار ایران، مقداری اسلحه و هیأتی از افسران به ایران گسیل شدند. این تلاش هم در سازماندهی دوباره ارتش ایران کمتر از تلاشهای سابق موفق بود و افسران در سال ۱۸۳۶ م. از ایران رانده شدند.

مرگ عباس میرزا به تحول مهمی در روابط بین دولتهای انگلیس و روسیه انجامید که حاکی از ضعف موضع ایران و نگرانی انگلیس از جنگ داخلی و تأمین موافقت نامه‌ای با روسیه برای حفظ استقلال ایران بود. فتحعلیشاه می‌ترسید که اعلام جانشینی محمد میرزا از سوی او به جنگ داخلی بین فرزندان و مدعیان تاج و تخت بینجامد. آذربایجان در عرض چهار سال گذشته از سوء حکومت لطمات زیادی خورده بود و خزانه هم خالی بود؛ پرداخت حقوق ارتش چهار سال بود عقب افتاده بود؛ بختیارها در جنوب در شورش آشکاری بودند؛ ممسنیها فارس را غارت کرده بودند؛ و حکومت کرمانشاه تهدید به تسخیر از سوی سلیمانیه شده بود که احتمال داشت به درگیری با ترکیه بینجامد. ضمناً روسیه هم آمادگی خود را برای شناسایی محمد میرزا اعلام داشته بود و آمرانه درخواست پرداخت مبلغ غرامت کرده بود و تهدید نموده بود که در صورت تأخیر در این پرداخت گیلان را خواهد گرفت. در ۲۰ ژوئن ۱۸۳۴ م. محمد میرزا ولیعهد اعلام شد. بین دولت روسیه و انگلیس در خصوص موافقت با مسأله جانشینی محمد میرزا و حفظ آرامش داخلی ایران و نیز استقلال و تمامیت ارضی آن، یادداشتهایی رد و بدل شد.

فتحعلیشاه در ۲۳ اکتبر ۱۸۳۴ م. مرد. جانشینی محمد میرزا بلافاصله توسط شاهزادگان مختلف قاجار، خصوصاً حسینعلی میرزا حاکم فارس مورد مخالفت قرار

۱. دولت انگلیس خلاصه‌ای از این یادداشتهای مکرر موافقت نامه را با توجه به استقلال ایران از دولت روسیه در سال ۱۸۳۸ م.، ۱۸۶۵ م.، ۱۸۷۳ م.، ۱۸۷۴ م. و ۱۸۸۸ م. در آورده است. ولی معلوم نبود که روسها پایبند این وثیقه‌ها خواهند بود یا نه (نگاه کنید به ر. ل. گریوز، *Persia and the defence of India, 1884-1892* (لندن، ۱۹۵۹ م.)، ص ۱۰۲).

گرفت. محمد میرزا در تبریز بود و افرادی برای آمدن به تهران و تأیید سلطنت خود نداشت. قشون او هم به دلیل نداشتن خوراک و پوشاک و حقوق در حال فروپاشیدن بود. روسها برای جلوس وی به تخت سلطنت قشون افسر و ذخایر در اختیار او گذاشتند. سفیر انگلیس هم با شدت عمل تمام وارد کار شد و به منظور اغوای قشون برای حرکت با وسایلی وارد میدان گشت؛ و در ۱۰ نوامبر قشون آماده حرکت بطرف پایتخت شد. در ۱۶ نوامبر محمد میرزا همراه سفیران انگلیس و روس تبریز را ترک گفت (چون فتحعلیشاه اداره روابط خارجی را در سال ۱۸۱۰ م. به عباس میرزا سپرده بود. این سفیران معمولاً در دربار ولیعهد اقامت داشتند). تهران در ماه دسامبر گرفته شد و لشکری به جنوب گسیل گشت که حسینعلی میرزا مدعی سلطنت را درهم شکست. خطر فروپاشی سلطنت ایران مرتفع شد ولی ضعف آن آشکارا معلوم گشت.

سالهای اولیه سلطنت محمد شاه (۴۸-۱۸۳۴ م.) مبین رشد ثقل حضور روسیه و ترس از آن بود. انگلیس بار دیگر کوشید که موقعیت خود را در دربار ایران تثبیت کند ولی در این زمان وضع طوری بود که هر نوع اقدام برای حفظ استقلال ایران با انکار روبرو می شد. این مسأله زنگ خطری برای ایران بود و آن را مظلون ساخته بود، هرچند که ضمناً جریان درگیری دیگری نیز در این میان وجود داشت و آن این عقیده بود که علائق بریتانیا آنقدر با حفظ ایران به عنوان سدی در مقابل هند گره خورده که بریتانیا به هر نحوی که شده از ایران حمایت خواهد کرد. تأثیر عمومی آن الزاماً این بود که از اصرار دولت ایران برای تقویت منابع خود از راه اصلاحات داخلی و یا مقاومت در مقابل نفوذ روسیه کاست.

در سال ۱۸۳۵ م. روسیه علاقه متزایدی به سواحل شرقی دریای مازندران نشان داد. دولت ایران هم که بالاخره متقاعد شده بود نمی تواند ایالاتی را که روسیه تصرف کرده بازپس گیرد، روبه سوی شرق آورد. محمد شاه، علی رغم ازهم گسیختگی قشون خود، و عجز کامل اداره امور مالی و بی نظمیهای مملکت - بلوچها به کرمان حمله کرده بودند، ترکمانان خراسان را غارت کرده و اکراد در آذربایجان بی نظمی راه انداخته بودند و اغتشاشاتی در پائیز سال ۱۸۳۵ م. در اصفهان رخ نموده بود - تصمیم گرفت بطرف مشرق لشکر کشی کند و ترکمانان را گوشمالی داده و عملیاتی علیه هرات تدارک ببیند؛ او در این کار از سوی سفیر روسیه مورد

تشویق قرار گرفت.

درواقع تسلط ایران برترکمانان یک مسأله حیاتی بود؛ اگر او در این کار ناکام می‌شد روسیه بلافاصله سلطه مؤثر خود را بر استپهای تراکمه اعمال می‌کرد چنانکه بعدها هم این کار را کرد. با توجه به هرات، ایران شکایاتی داشت: به حاکم هرات در زمان سلطنت فتحعلیشاه دستور داده شد که از اقدامات غارتگرانه‌ای که اتباع ایرانی را اسیر کرده و به صورت برده و غلام درمی‌آورد جلوگیری کند که این کار انجام هم نشد.

بریتانیا به دلیل افزایش نفوذ روسیه در ایران سیاست خود را در افغانستان در رابطه با ایران و دفاع از هند توسعه داد. برطبق آن به ایران اخطار کرد که هر نوع نقشه برای فتح افغانستان با نارضایتی عظیم او مواجه خواهد شد. بالاخره حمله ایران به هرات منجر به راندن هیأت انگلیسی در سال ۱۸۳۷ م. از ایران شد. و اعزام لشکری به جزیره خارک از طرف انگلیس، ایران را مجبور کرد که نیروهای خود را از هرات عقب بکشد.

لشکرکشی به هرات تأثیر معکوسی در وضع داخلی بجا گذاشت چنانکه این وضع در جنگ با روسیه هم پیش آمده بود. در سال ۱۸۳۹ م. بی‌نظمی در اصفهان و اغتشاشات در شیراز، کرمانشاه، قم و سایر شهرها بار دیگر رخ نمود. مالیات‌بندی قشون در آذربایجان نیز مشکلاتی پیش آورد و وضع مالی بحرانی گردید. در دست مردم تعدادی بروات دولتی دیده می‌شد که پرداخت نشده بود. حقوق قشون طبق معمول عقب افتاده بود. درآمد و عایدات ایالتی جمع‌آوری نشده بود. ارتشاء همه‌جا را گرفته و فروش مناصب همه‌جا گیر شده بود. روابط ایران - ترکیه هم تیره گشته بود. مع الوصف خبر برگشت قشون انگلیس، از افغانستان سال ۱۸۴۱ م. موقتاً امید ایران را برای عملیات مجدد در هرات تقویت کرد. این مسأله کوتاه‌مدت بود و بخشی از آن بدین خاطر بود که ایران از سوی روسیه هیچ نوع تمکینی دریافت نکرده بود - زیرا در نتیجه وقایعی که در اروپا رخ داده بود روابط انگلیس - روس روبه بهبود گذاشته بود - و هیأت انگلیسی بار دیگر در اکتبر سال ۱۸۴۱ م. برگشت. وضع داخلی همچنان درهم بود؛ و به دلیل نقشی که بریتانیا و روسیه توأمان در تأمین تاج و تخت محمد میرزا بازی کرده بودند کرایشی در سرزنش این ابرقدرتها (مخصوصاً بریتانیا) به خاطر بدبختیهای مملکت که حیات سیاسی ایران را

مدت چندین سال آینده به ستوه آورد، رخ نمود. در این زمان ضعف جدیدی دولت ایران را فراگرفت: و آن تقسیم ایران بین شمال و جنوب بود. آذربایجان معمولاً جایگاه ولیعهد بشمار می رفت و وقتی که محمدشاه راهی تهران شد در معیتش تعداد عظیمی از ترکان آذربایجان بودند که همین مسأله قبلاً انشاقی بین عناصر ترک نژاد و ایرانی بوجود آورده بود. این قضیه حال با رقابت روس-انگلیس تقویت گردیده بود و زمانی مشخص شد که شمال شدیداً در حوزه نفوذ روسیه و جنوب در قلمرو انگلیس قرار گرفت. در این میان باز هم دولت ایران می ترسید که یکی از شاهزادگان تبعید شده - که از زمان جلوس محمدشاه به بعد چندین نفر از آنها وجود داشتند - به کمک یکی از این ابرقدرتها برگشته و ایجاد خیزشی کند و یا حتی دولتی در شمال و یا جنوب که تحت نفوذ روسیه و انگلیس بود ایجاد نماید. وضع شمال و جنوب ایران به هیچ وجه یکسان نبود. حاصلخیزترین ایالات در شمال قرار داشت که اکثر جمعیت مملکت نیز در آن نواحی متمرکز شده بود؛ و تبریز در این زمان نخستین شهر تجاری ایران محسوب می شد. روسیه در شمال توانسته بود فشار نظامی اعمال کند. و نیز ترس اینکه ساکنین امکان دارد به روسیه پناهنده شوند تا حدی مشکلی برای دولت در ایالات شمالی بشمار می رفت. از سوی دیگر جنوب ایران هنوز سر از خرابیها و زوالهای ناشی از بی نظمی بین دوره سقوط صفویه و ظهور حکومت قاجار برنیاورده بود و همچنان بی نظمی و سوء حکومت در همه جای آن حکمفرما بود.

حساسیت ایران نسبت به دخالت ابرقدرتها با استناد اساس شورش آقاخان محلاتی در کرمان به دخالت انگلیس، متبلور شد. او در بهار سال ۱۸۴۲ م. به موفقیتهایی دست یافت ولی بالاخره تارومار شده و به هندوستان برگشت. مع الوصف همین واقعه روابط بین ایران - انگلیس را در سالهای آخر سلطنت محمدشاه آشفته ساخت.

مسأله حمایت که با مسأله بست پیوند خورده بود و در زمان سلطنت محمدشاه یکی از عوامل اصلی منازعه شده بود موقعیت ایران را در برابر روسیه و بریتانیا تصویر می کرد. این دو جریان از اساس مستقل بودند. در قرن نوزدهم به خاطر ارتشای تشکیلات قضایی، در مقابل بیعدالتی و یا بیعدالتی مفروض مسأله تحصن هرچه بیشتر توسعه یافت. جریان مکرر تحصن از اواسط قرن نوزدهم به بعد

در نتیجه زوالی بود که در شئون مملکتی رخ داده بود که یک قسمتش بر اثر رخنه نفوذ اروپاییها بود و یک قسمت هم به خاطر سنگینی متزاید استبداد بود که از مسأله بست تقریباً تحصنی در مقابل اعمال قدرت دلبخواهی دولت محسوب می‌شد. محمدشاه در سال ۱۸۴۳ م. در صدد برآمد تا عمل تحصن را تخفیف داده و یا از بین ببرد که موفق هم نشد. جاهای عادی تحصن مساجد یا زیارتگاهها، خانه مجتهدین و اصطبلهای سلطنتی بود. در سال ۱۸۵۰ م. در رابطه با حق تحصن بین اعضای جامعه مذهبی و دولت درگیری پیش آمد و در سال ۱۸۵۸ م. ناصرالدینشاه سعی کرد این عمل را از بین ببرد. این تلاش نیز با ناکامی روبرو شد.

با برقراری سفارتخانه‌های خارجی در ایران، تحصن شکل جدیدی به خود گرفت که باز هم در اطراف خانه‌ها دور می‌زد و در نتیجه با مسأله حمایت قرین شد. این نوع حق تحصن معمولاً به تبه‌کاران عرضه نمی‌شد بلکه فقط از آن شخصیت‌های سیاسی بود که از نظر افتاده بودند و زندگیشان در خطر بود. یک چنین عملی برای استقلال ایران زیان‌آور بود؛ ولی تجربه نشان داده بود که افراد کمتر می‌توانستند به امنیتی که دولتشان به آنها عرضه کرده بود اعتماد کنند و لذا به دلیل ثقل حضور بریتانیا و روسیه در ایران گرایش به طرف تحصن جوبی در سفارتخانه‌ها زیاد شد. مأمورین انگلیس در صدد محدود کردن کاربرد آن برآمدند ولی کاملاً موفق نشدند؛ و با رشد ضعف دولت ایران در مقابل این دوا بر قدرت، ارتشای تشکیلات دولتی و افزایش دخالت روسیه، در مسأله حمایت تغییر و تبدلات چندی صورت پذیرفت.

یکی از برجسته‌ترین موارد تحصن از آن بهمن میرزا، یکی از حکام نسبتاً محبوب و موفق آذربایجان بود که با حاجی میرزا آقاسی (که در سالهای نخستین سلطنت محمدشاه او را تحت نفوذ داشت و اعمال قدرت او بسیار با پستی و پول-پرستی عجین شده بود) اولین نخست‌وزیر، درگیری پیدا کرد و در مارس سال ۱۸۴۸ م. در سفارتخانه روس پناه گرفت و بالاخره در روسیه متحصن شد. این واقعه احساسات مردم ایران را برانگیخت که مبادا بهمن میرزا به کمک روسیه اوضاع آذربایجان را درهم بریزد؛ و یا اینکه مبادا بی‌نظمیهای بعدی بهانه به دست روسیه بدهد تا در امور ایران هرچه بیشتر دخالت نماید و حتی این ایالت را تصرف کرده و آن را تحت حکومت بهمن میرزای تحت‌الحمایه به صورت یک امارت‌نشین مستقل

درآورد.

در سال ۱۸۴۴ م. فروش مناصب دولتی در همه جا متداول شد. این مسأله نشانی از فروپاشی کامل مالی دولت بود که قابل مقایسه با آن وضعی بود که در عهد آل بویه، قبل از ظهور اقطاع به عنوان نهاد مسلط سیاسی و اقتصادی دولت بوجود آمده بود. ولی در این موقع نظام جدید که بالاخره ظاهر شده بود، دولت متمرکزی بود که بر اساس قالب و الگوی اروپای غزبی تشکیل شده بود. حکام مجبور بودند که خودشان برای هزینه حکومتشان، مالیات بیش از اندازه براهالی محلی تحمیل کنند و در پرداخت عایدات به دولت مرکزی تأخیر نمایند چرا که آنها هرگز در مورد حفظ مناصب خود مطمئن نبوده‌اند. نمایندگان به دربار می‌آمدند و حکام به دلیل فرونشانی شکایات آنها، قربانی آنان می‌شدند. در این میان کس دیگری پیدا می‌شد و منصب او را می‌خرید و تنها سود اهالی محلی در این بود که حاکم دل‌رحم و با انصافی نصیب آنها گردد. با واگذاری عایدات، حقوقها پرداخت می‌شد و حواله‌بگیران نظیر حکام و به همان دلیل، در صدد برمی‌آمدند که بیشترین مبلغ را در اسرع وقت گردآوری کنند. در سال ۱۸۴۶ م. از عایدات ایالتی چیزی به تهران نرسید. پرداختهای دولت بیشتر به صورت بروات بود که به صورت مبلغی تا زمان تحویل عایدات صادر می‌شد. در نتیجه ارزش آنها بسیار عادی بود.

رؤسای متعدد مازندران ناراضی بودند. آصف‌الدوله حاکم خراسان از کار برکنار شد و به ترکیه تبعید گردید؛ سالارالدوله پسر او که در این ایالت باقی مانده بود فتنه‌ای راه انداخت. از سوی دیگر کشور شاهد ناآرامیهای گسترده و بی‌نظمی‌هایی بود که پیروان سیدعلی محمد، معروف به باب، در قسمتهای مختلف ایران در سال ۱۸۴۸ م. بوجود آوردند. او در سال ۱۸۴۴ م. خود را مهدی اعلام کرد. وی اصلاً شاگرد سید کاظم رشتی رهبر شیخیه، یکی از فرقه‌های افراطی بود که آیینی آورد که بر طبق آن بایستی در تمام زمانها یک نفر به صورت بابی بین امام دوازدهم و پیروانش بوده باشد. نمونه این واسطه‌ها چهار نفر باب متوالی بودند که پس از غیبت صغرای امام، امام از طریق آنها با پیروانش رابطه برقرار کرد. بابیها، همانند اسماعیلیه، معتقد به برقراری سلطه خدا در روی زمین بودند و همانند آنها دارای گرایشهای مهدویت و زاهدانه بودند. این حرکت روحانیون را خوش نیامد مضافاً بر اینکه دولت هم آن را تهدیدی برای ثبات به حساب آورد.

باب در سال ۱۸۴۷ م. گرفتار شد و محبوس گردید.

محمدشاه در ۴ سپتامبر ۱۸۴۸ م. مرد. ناصرالدین شاه، ولیعهد، که پس از سقوط کامران میرزا حاکم آذربایجان شده بود، در خزانه خود پولی نداشت تا به توسط آن بتواند بیاید و بر تخت سلطنت بنشیند. جامعه تجار قبول کرد تا پول مورد نیاز را برای او تهیه کند و این کار را کرد. او در ۲ اکتبر وارد تهران گردید. هرچند که او بدون درگیری با کسی به تخت سلطنت تکیه کرد ولی وضع و احوال بسیار متشنج بود. خزانه خالی بود. و در اصفهان، کرمان و خراسان فتنه و شورش راه افتاده بود. بایبها هم خیزش کرده و گرفتاریهایی ایجاد کرده بودند؛ اولین فتنه آنها در مازندران از دسامبر ۱۸۴۸ م. تا ژوئیه ۱۸۴۹ م. بود. فتنه دوم آنها به دنبال آن در زنجان (مه - دسامبر ۱۸۵۰ م.) رخ داد و سومی هم در نیریز صورت پذیرفت که در خلال آن باب از زندان بیرون آورده شده و به دست مردم کشته شد.

در زمان سلطنت طولانی ناصرالدین شاه (۱۸۴۸-۹۶ م.) روندهای جدیدی رخ نمود و نفوذها و تأثیرات جدیدی احساس شد. اولین اقدام برای تغییر و تحولات در زمینه امور نظامی صورت گرفت. اولین صدراعظم ناصرالدین شاه، میرزا تقی خان ملقب به امیرنظام که از سال ۱۸۴۳ م. وزیر آذربایجان بود به سروسامان دادن ارتش مشغول شد. او در سال ۱۸۳۰ م. همراه هیأتی به روسیه رفت که برای عذرخواهی از مرگ گریبایدوف گسیل شده بودند، او همچنین در زمان سلطنت محمدشاه و رواج تنظیمات در امپراتوری عثمانی، نماینده ایران در تحدید حدود ایران - ترکیه بود. گردانهای موجود ارتش تقویت شد و لردانهای جدیدی ایجاد گشت. تعداد قشونی که همیشه در تبریز و تهران نگهداری می شدند افزایش یافت. در روش سربازگیری تحول عمیقی صورت پذیرفت. هریک از شهرها و با روستاها (مگر در مواقعی که بنا به دلایلی از این نار معاف شده بودند) موظف شدند که در قبال قسمتی از عایداتشان، تعدادی سرباز تهیه کنند و یا اینکه در بعضی موارد پولی معادل با حقوق تعدادی از سربازان پردازند. وظیفه حاکم و با زمیندار محلی گسیل آنها به پایتخت و یا مراکز ایالتی شد. بنابراین خدمت نظام، تعهدی بر زمین شد نه تعهدی بر گردن گیرنده زمین؛ و ارتش دیگر ارتشی مر لب از سربازان

بنیچه‌ای که حاکم و یا زمیندار محلی تهیه می‌دیدند، نبود، که وفاداری آنها به فرماندهانشان باشد نه به دولت. مع هذا در عمل تحول اساسی در درجه اول این بود که این مسأله بار سنگینی بردوش روستاییان شد که مجبور بودند به‌طور مداوم سرباز به دولت عرضه کنند.

در سال ۱۸۵۱ م. اولین مدرسه عالی به نام دارالفنون ایجاد شد که هدف از آن آماده کردن افسرانی برای ارتش جدید و مأمورینی برای دیوانسالاری بود. مدرسینی از اروپا آورده شد. این مدرسه عالی، در خلال تحولاتش، فقط به درد ارتش نخورد، چون تنها تعدادی از شاگردان آن جذب ارتش گردیدند، بلکه نقش بسیار مهمی در تنویر افکار عمومی بازی کرد و صدها نفر از جوانان مملکت را در زمینه نظامی و علوم دیگر تربیت کرده و تحویل اجتماع داد.

امیرنظام که توانسته بود در عرض مدت کوتاهی، به قدرت زیادی برسد تلاش پیگیری برای محو بعضی از مفسد دستگاه مالی انجام داد. مستمریها و حقوق در بعضی موارد به کنار گذاشته شد و در موارد دیگر کاهش یافت. همین مسأله موجبات نارضایتی طبقات بالای جامعه و اعضای جامعه مذهبی را خصوصاً در آذربایجان فراهم ساخت. مستمریهای کمی که به ملاحا و سادات روستاها داده می‌شد نیز از بین رفت. همین مسأله نارضایتی را از حد گذرانید.

جنگ علیه شورشیان خراسان و غارت جاده‌های کاروان‌رو در جنوب، ضمناً تأثیر شدیدی در تجارت بجا گذاشت و در سال ۱۸۵۰ م. در میان طبقه بازرگانان آذربایجان افلاسهایی صورت گرفت. خشکسالی و عدم تولید محصول در قسمتی از این ایالت در عرض سه سال متوالی مزید بر علت شد و مهاجرتهای سنگینی از اورمییه تا تفلیس صورت گرفت. کردان شقاقی سربه‌شورش برداشتند و به مدت دو سال هیچ نوع مالیاتی نپرداختند.

تمرکز قدرت در دست امیرنظام و کوششهای وی در زمینه اصلاحات مالی موجب مخالفتهای زیادی با او شد که بالاخره شاه حمایتش را از او برگرفته و دل به دسایس علیه وزیر خود بست و او را معزول ساخته و سرانجام وی را در سال ۱۸۵۱ م. بقتل رسانید. نیروی آقاخان نوری، جانشین او، بیشتر صرف خنثی کردن دسایس رقبای خود و تا حدی هم شاه در خصوص اعمال قدرت مطلقه او، شد. تلاش در زمینه اصلاحات مالی عقیم ماند، سوء حکومت ادامه یافت و

به محض اینکه بی‌نظمی در ایالات شیوع پیدا کرد عدم محبوبیت دولت روبه‌افزایش گذاشت. یکی از عواملی که به این عدم محبوبیت کمک کرد عامل معاملات دولتی به‌توسط مأمورینی به‌نام محصل بود. این عمل، عمل تازه‌ای نبود، بلکه کاملترین آن، محصلینی بودند که در زمان ایلخانان قبل از اصلاحات غازان بکار گرفته می‌شدند. آنها در مواقع معینی برای اجرای اوامر دولتی، جمع‌آوری مالیاتها، فراخوانی سربازان بنیچه، گردآوری قروض و جرایم گسیل می‌شدند. وظایف آنها اغلب با شدت عمل بیش از حد همراه بود و زیاده‌ستانیهای آنها بسیار سنگین بود. در این میان هیچ تأمین جانی و یا مالی وجود نداشت و خصوصاً روستاییان در معرض ظلم و ستم زیادی قرار می‌گرفتند.

باینها پس از سرکوبی فتنه‌هایشان در آغاز سلطنت ناصرالدین‌شاه، برای مدتی آرام بودند ولی در سال ۱۸۵۲ م. سه نفر از آنها در صدد قتل شاه برآمدند. چنین می‌نماید شدت عملی که پس از این عمل درباره این حرکت بکار رفته ویژگی نظامی آنها از هم‌پاشیده تا آنجایی که پس از آن فقط به‌صورت یک حرکت مذهبی درآمد است. در درون آن انشاقهایی صورت پذیرفت: در سال ۱۸۶۳ م. میرزا-حسینعلی بهاء‌الله خود را رهبر جدیدی قلمداد کرد که از سوی خدا برگزیده شده است [!] و پیروان او نیز به‌نام بهایی معروف شدند. آنها از نظر تعداد بر باینها پیشی گرفتند.

ضمناً تمام امیدها برای ضمیمه دوباره هرات به ایران نقش بر آب نشده بود. پس از مرگ حاکم بالفعل آن در سال ۱۸۵۱ م.، لشکری برای گوشمالی ترا لمه فرستاده شد ولی هدف از آن تصرف هرات بود. در اکتبر سال ۱۸۵۲ م. علی‌رغم اخطارهای سفیر انگلیس مبنی بر اینکه دولت انگلیس در خصوص تصرف هرات توسط ایران همچنان بی‌تفاوت باقی‌نخواهد ماند، نیروهای ایران این شهر را تصرف کردند. مع‌الوصف در ژانویه ۱۸۵۳ م. عهدنامه‌ای با دولت ایران امضا شد که از دخالت در امور هرات اجتناب کند و به‌تبع آن نیروهای ایران از آنجا خارج شدند. کمی پس از آن دولت ایران در صدد برآمد که از روسها برای آماده ساختن نظامیان در تبریز و کرمانشاه برای حرکت به‌طرف عثمانی، دعوت بعمل آورد. این لشکر کشیها بجایی نرسید و وقتی که بریتانیا در سال ۱۸۵۴ م. به روسیه اعلام جنگ داد کورسویی از امید در دل ایرانیان تا پیدن گرفت که بریتانیا روبه‌سوی

ایران خواهد آورد و این کشور را در بازگرداندن مناطقی که روسیه گرفته بود کمک خواهد کرد و نیروی مرکبی از ایرانیان-انگلستان برای کمک به شیخ شامل در داغستان به قفقاز فرستاده خواهد شد. هیچ نوع پیش درآمدی در ایران رخ نمود و ایران همچنان بیطرف باقی ماند. اتحاد انگلیس با امپراتوری عثمانی بهبود کمی در روابطش با ایران ایجاد کرد. مسأله تقویت روابط انگلیس با افغانستان، همسایه سنی مذهب ایران، و امضای قرارداد پیشاور در ۳ مارس ۱۸۵۵ م. با دولت محمدخان، ایران را آزرده خاطر کرد، چرا که مرزهای شرقی همسایه او را تقویت کرده بود و نیز نسبت به سیاست ایران بی اعتمادی نشان داده بود.

به دلیل بازیافت روابط در سال ۱۸۴۱ م. ونوعی سردی و عدم تفاهم، هنوز با انگلستان اختلافات گوناگونی وجود داشت. این مسأله با مبارزه مهلکی که در افغانستان جاری بود دوچندان شد و بعضی از مأمورین ایران عقیده داشتند که اگر ارتش ایران در جلال آباد ظاهر شود مردم هند علیه بریتانیا وارد عمل خواهند شد، و همین امر دولت ایران را تشویق کرد که تصور کند زمان، زمان منضم کردن هرات به قلمرو ایران است. اختلافات با انگلیس در سال ۱۸۵۶ م. به اوج خود رسید و زمانی که ناصرالدین شاه به حاکم خراسان دستور داد که به طرف هرات حرکت کند، انگلیس اعلان جنگ به ایران داد. نیرویی به جنوب ایران گسیل شد. پس از یک لشکرکشی مختصر، قرارداد صلحی در ۴ مارس ۱۸۵۷ م. در پاریس منعقد گشت. مردم علاقه‌ای به جنگ نداشتند؛ برای هزینه‌های ارتش مالیاتهای اضافی دیگری در شهرها برقرار شده بود که در بعضی موارد با مقاومت مردم روبرو شد. فراخوانی مجتهدین برای جهاد عده کثیری را تهییج کرد. بی‌نظمیهای شدیدی در سال ۱۸۵۷ م. در تبریز بوقوع پیوست و مردم تهدید کردند که به روسیه مهاجرت کرده و بهمن میرزا را برگشت خواهند داد. روابط تجاری قطع شده بود؛ نرخها بالا رفته بود؛ راهها پر از قطاع‌الطریق گشته بود؛ و در تبریز و سایر شهرهای بزرگ تقریباً هر روز بی‌نظمی راه افتاده بود.

شاید مهمترین نتیجه جنگ تقویت این عقیده - که در بعضی از حوزه‌ها برای خود زمینه پیدا کرده بود - بود که دلیل اصلی قدرت برتر ملل اروپای غربی، شکل حکومتی آنهاست. در این زمان بود که از راه دیپلماسی، تجارت، مسافرت و تعلیم و تربیت تماس روبه‌افزونی با اروپا برقرار شده بود و برای نخستین بار فکر

اینکه نه تنها بایستی مفسد را اصلاح کرد بلکه بایستی در نظام واقعی حکومت هم اصلاحی ایجاد نمود، رشد کرد. ملکم خان ناظم الدوله یک نفر ایرانی ارسنی الاصل تحصیلکرده پاریس که بعدها سفیر ایران در لندن شد طی مقاله‌ای که در خلال سالهای ۱۸۵۸ م. و ۱۸۶۰ م. نوشت به بدبختیهای داخلی ایران اشاره کرد و نیز از امکان تهدید و تعدیات سن پترزبورگ و کلکته و پیشرفتهای تکنیکی اروپا، صحبت بمیان آورد و بر اصلاحات اداری پای فشرد. ناصرالدین شاه در سال ۱۸۵۸ م. تصمیم گرفت که مقام صدراعظمی را منحل سازد و بجای آن کابینه یا شورای وزرا تشکیل دهد که هر کدام از آنها در قبال او مسؤول باشند. مع الوصف آنها نه به صورت فردی و نه به صورت جمعی هیچ نوع مسؤولیتی را عرضه نکردند. اغلب اوقات کارهای عمومی توسط شاه ازپیش برده می شد. در سال ۱۸۵۹ م. تلاش عقیمی برای تأسیس یک شورای دولتی انجام شد.

چند سال بعد ایران از طریق خط تلگرافی که انگلیس را به هند ربط می داد با اروپا به طور مستقیم رابطه برقرار کرد. اولین قرارداد گشایش خطوط تلگرافی در سال ۱۸۶۲ م. به امضا رسید. گشایش خطوط تلگرافی وضع داخلی را شدیداً تحت تأثیر قرار داد و گام مهمی برای مرکزیت حکومت گردید. این مسأله از یک سو حکومت را قادر ساخت که با ارسال سریع اخبار و احکام به ایالات، سلطه مؤثر خود را در آنجا برقرار سازد و از دیگر سو مردم را با مرز به تماس نزدیک کشانید و به تبع آن قدرت حکام محلی کاهش یافت.

در سال ۱۸۷۱ م. تحولات دیگری صورت گرفت: یک شورای دولتی ده مرکب از شانزده نفر بود برای اجرای کارهای دولتی تشکیل شد. در ماه دسامبر همان سال میرزا حسینخان مشیرالدوله که در ماه سپتامبر به وزارت جنگ منصوب شده بود صدراعظم شد و جای این مقام بالاخره پس از سیزده سال پرشد. وی شروع به اصلاحات همه جانبه اداری کرد؛ و در بهار همان سال شورای نظامی تأسیس شد. شورای دولتی بار دیگر سازمان یافت؛ و در دسامبر سال ۱۸۷۲ م. تعدادی از وزرا تحت نظارت صدراعظم شروع بکار کردند. این شورا احتمالاً بر اساس الگوی شورای سلطنتی روسیه ایجاد شده بود. این شورا یک تنه شورایی بحساب می آمد که شاه در رأس آن قرار داشت و بعضی اوقات درباره اجرای اوامر او که قبلاً صادر شده بود به بحث می نشست. شاه باز هم تنها مجری مطلق محسوب

می شد.

روسیه در آغاز جنگهای کریمه، پس از خنثی شدن نقشه‌هایش در خاور نزدیک، روبه‌سوی آسیای مرکزی آورد. در سال ۱۸۶۳ م. استپهای قرقیزستان را مطیع خود کرد. تاشکند در سال ۱۸۶۵ م. و خجند در سال ۱۸۶۶ م. و بخارا بلافاصله پس از آنها سقوط کرد. در ژوئن سال ۱۸۶۶ م. اعلام شد که نوعی تفاهم پنهانی بین ایران و روسیه ایجاد شده که از طریق آن دولت روسیه به‌شاه قول داده که اگر علیه روسیه دسیسه نکند، او با تمام قوا سعی خواهد کرد تا از راه دره‌های سیحون و جیحون دولت ایران هرات را تسخیر نماید. ولی زمانی که روسیه در سال ۱۸۶۹ م. قشونش را در کراسنودسک پیاده کرد تا بیابان را بطرف‌خیوه پیماید نگرانی ایران دوچندان شد. نیروهای روسیه از کراسنودسک شروع به اعمال قدرت در تمام سرزمین تا شمال اترک کردند که مرز قانونی ایران را در جنوب این رود تعیین می کرد. آنها در سال ۱۸۷۳ م. یک ایستگاه نظامی در چیکشلارنزدیک دلتای اترک تأسیس کردند؛ و از آن زمان به بعد ادعا نمودند که مسیر اترک بایستی مرز بین دو کشور گردد.

در این زمان بود که برای ناصرالدین شاه و وزیر او میرزا حسین‌خان کاملاً آشکار شد که تهدید بنیادی به استقلال ایران از سمت روسیه است و ایران بدون برخورداری از کمک در مقابل پیشرفت روسیه نخواهد توانست مقاومت کند. از سوی دیگر، آنها نمی‌خواستند برده بریتانیا گردند؛ از این رو در صدد برآمدند تا علاقه ابرقدرتها را به پیشرفت اقتصادی ایران جلب کنند، با این امید که—اگر آنها علقه‌ای در این کشور دارند— به حفظ استقلال آن هم علاقه‌مند گردند. مشکل این زمان این بود که به غیر از بریتانیا و روسیه، هیچ ابرقدرت دیگری در ایران صاحب علقه‌ای نبود. همین ملاحظات بود که موجب شد تا به بارون رویتر یکی از اتباع انگلیس در سال ۱۸۷۲ م. امتیازی واگذار گردد. این امتیاز بسیار وسیع و گسترده بود و در میان چیزهای دیگر شامل تأسیس راه آهن و جاده، کارهای آبیاری و تأسیسات یک بانک ملی بود. روسها ازجا در رفتند. وقتی که سال بعد شاه راهی اروپا شد دریافت که نسبت به این امتیاز انتقادات زیادی وجود دارد از این رو در موقع برگشت به ایران آن را تحت فشار سنگین دولت روسیه، منحل ساخت.

واقعیت اینکه اگر ناصرالدین شاه توانست در سال ۱۸۷۳ م. از اروپا دیدن

کند در نتیجه پیشرفتی بود که در سالهای قبل در برقراری سلطه مؤثر حکومت مرکزی حاصل شده بود. اقدام مهم دیگر در این خصوص ایجاد بریگاد قزاق بود. در نتیجه دومین دیدار شاه از اروپا در سال ۱۸۷۸ م. یک هیأت اتریشی و روسی برای سازماندهی سواره نظام وارد ایران شد. هیأت اتریشی ایران را در سال ۱۸۸۱ م. ترک کرد، ولی افسران روسی ماندگار شدند و تشکیلاتی ایجاد کردند که به نام بریگاد قزاق معروف شد. اولین هنگ آن در سال ۱۸۷۹ م. و دومین آن در سال ۱۸۸۰ م. برپاگشت. افسران روسی برای مدت کمی در هر کدام از آنها مأموریت داشتند. تسلیحات و تجهیزات بریگاد را دولت روسیه تهیه می کرد و فرماندهی آن از وزارت جنگ روسیه دستور می گرفت. بریگاد قزاق که تنها نیروی مؤثر و قابل اعتماد در ایران بود در حفظ حکومت مرکزی نقش عمده ای ایفا کرد؛ این بریگاد بعدها برای پیش بردن اهداف روسیه در ایران نقش بسیار مهمی بازی کرد.

مع الوصف تلاش برای تقویت موقعیت داخلی و خارجی حکومت ایران از راه رواج تحولاتی در اشکال حکومتی موفق تر از تلاشهای اصلاح نظامی در زمان جنگهای روسیه و بعد از آن در اوایل قرن نوزدهم نبود. و علل آن هم مشابه هم بود. قدرت اجرایی احکام دولتی افزایش یافت ولی در ماهیت حکومت تغییری رخ نداد و هیچ نوع مسؤولیتی به مردم عرضه نشد و به طور کلی مردم را در امور مملکتی هیچ نوع شرکتی ندادند. نارضایتی تسکین نیافت.

سالهای متأخر سلطنت ناصرالدین شاه مبین افزایش فشار روسیه بود که بریتانیا هم دست کمی از آن نداشت چرا که می خواست دولت ایران را برای گشودن راه تجارت متقاعد سازد، و نیز به مفاسدی حمله می کرد که حکومت را از درون می پوساند و منظورش هم در این حمله جلوگیری از پیشرفت روسیه بود. ولی این تلاشها بجایی نرسید چرا که ناصرالدین شاه هرچه بیشتر از روسیه متوحش می شد و نسبت به فشار آن حساس تر می گشت.

بریتانیا در سال ۱۸۷۹ م. در نتیجه دومین جنگ افغان، با شاه در رابطه با امکان دستیابی ایران برهرات و سیستان به مذاکره نشست. بنابه دلایل مختلفی هیچ کدام از طرفین مذاکره هوده ای نبردند و این مذاکرات در سال ۱۸۸۰ م. بنابه دستور شاه معلق گردید. مع الوصف در سال ۱۸۸۲ م. تعدیات روسیه در شرق دریای خزر زنگ خطری برای ایران بود و وقتی که بحران پنج ده در سال ۱۸۸۵ م.

رخ نمود. ناصرالدین شاه از بریتانیا خواست تا برای حمایت او در مقابل تجاوز روسیه یک تضمین رسمی عرضه کند. دولت انگلیس در وضعی نبود که یک چنین تضمینی ارائه دهد — در این میان راهی وجود نداشت که بریتانیا بتواند کمکش را به ایران برساند — و همین مسأله ناصرالدین شاه را مجبور ساخت که تشکیلات کشوری خود را بهبود بخشد و بین خلیج فارس و شمال وسایل ارتباطی بهتری راه بیندازد.

اخافه روسیه همچنان ادامه داشت و در سال ۱۸۸۷ م. یک قرارداد پنهانی منعقد گشت که بر طبق آن شاه متعهد شد که اجازه هیچ نوع تأسیس راه آهن و یا راه آبی را بدون مشورت با امپراتور روسیه به هیچ کشور بیگانه واگذار نکند. وقتی که سفیر جدید انگلیس، سر هنری دراموند ولف در سال بعد به ایران گسیل شد مأموریت داشت که برای حفظ تمامیت ارضی ایران بکوشد و سعی کند که منابع درآمد ایران را توسعه بخشد. انگلیس در پیگیری این اهداف، در زمینه ترقی بازرگانی و تشویق برای حکومت بهتر، درصد تحصیل همکاری روسیه برآمد با این امید که ایران را به صورت یک دولت ثابت سپرگونه درآورد. مع ذلک روسیه علاقه ای به یک چنین سیاستی نداشت و سیاست اخافه خود را همچنان ادامه داد.

در آغاز سال ۱۸۸۸ م. شاه باز هم با بریتانیا بر سر وثیقه ای برای مقاومت در برابر روسیه — در صورت تسخیر ایران توسط آن — به مذاکره نشست؛ و در جواب، به طور کلی اطمینانهایی دریافت کرد. قرارداد پنهانی روس - ایران هنوز برملا نشده بود و استفاده از راه آهن، که دولت ایران را قادر می ساخت تا برای مقاومت در مقابل حملات و یا فشار از ناحیه شمال به حمایت داخلی متوسل شود، فکر شاه را به خود مشغول داشته بود.

در ۲۲ مه ۱۸۸۸ م. در نتیجه اقدامات ولف، ناصرالدین شاه فرمانی مبنی بر تأمین جان و مال تمام رعایای ایرانی، جز افرادی که دست به شورش زده بودند، صادر کرد؛ تأثیر این فرمان در زندگی مردم زیاد نبود. ولف سپس توجه خود را به گشایش رودخانه کارون به روی کشتیها معطوف کرد، طرحی که برای اولین بار در سال ۱۸۷۴ م. مطرح شده بود. ناصرالدین شاه در ۳ اکتبر ۱۸۸۸ م. فرمانی مبنی بر گشایش این رود بروی تمام کشتیهای ملل مختلف صادر کرد. این اخبار در روسیه با خشم و غضب مورد تفسیر قرار گرفت. شاه در سرتاسر مذاکرات به دنبال تحصیل وثیقه ای از انگلیس علیه تعدی روسیه بود و قول کتبی گرفت که

اگر روسیه بر حقوق حقه ایران تجاوز کند بایستی نماینده‌هایی به‌طور جدی به سن پترزبورگ گسیل شود.

در اوایل سال بعد به بارون رویتر اجازه ایجاد یک بانک دولتی با نام بانک شاهنشاهی ایران واگذار شد که در قبال غرامت لغو امتیاز سابقش بود. این مسأله هم با مخالفت روسیه مواجه شد ولیکن امین‌السلطان صدراعظم، از ادعاهای رویتر حمایت کرد که یک قسمتش به‌خاطر این بود که او متوجه شده بود امتیازنامه رویتر وسیله‌ای برای آزادسازی ایران از قید و بند روسیه است. مع‌هذا در ماه مارس ۱۸۸۹ م. شاه هر چه بیشتر تسلیم فشار روسیه گردید و موافقت کرد که پنج سال در مورد ایجاد هر نوع راه آهنی صبر کند؛ و در ۱۲ نوامبر ۱۸۸۹ م. در نتیجه فشار مضاعف روسیه، یک قرارداد راه آهن روس-ایران به امضا رسید که برطبق آن دولت ایران موافقت کرد که هر نوع راه آهن‌سازی را در کشور به مدت ده سال بتعویق اندازد. این مذاکرات نشانگر مرحله قابل انتقادی در روابط ایران با روس و انگلیس بود. از یک طرف این مذاکرات نشان داد که روسیه نه تنها کمکی به تحولات ایران نخواهد کرد بلکه با هر نوع تلاش برای پیشرفت مملکت نیز مخالفت خواهد نمود؛ و از سوی دیگر بریتانیا نتوانست ناصرالدین شاه را متقاعد سازد که با ایجاد تحولاتی در کشور، اقداماتی برای دفاع از موقعیت خود انجام دهد.

نارضایتی در داخل ایران رفته رفته ریشه گرفت. در مارس ۱۸۹۰ م. انحصار خرید و فروش تنباکو و نظارت بر تولید آن به یک نفر تبعه انگلیس واگذار شد. همین مسأله بهانه‌ای برای اظهار مخالفت آشکار مردم گردید. دشمنی روسها با شرکت رژی تنباکو قبل از همه ابراز شد؛ و مخالفت با شرکت رژی که بسرعت توسعه یافته بود اول بار از سوی روسیه تحریک گشت. این مخالفت که توسط طبقات مذهبی و تجار رهبری می‌شد بسرعت تبدیل به نهضتی علیه فساد داخلی و سوء حکومت از یکسو و نفوذ خارجی از سوی دیگر، گردید. انگیزه‌های اعضای جامعه مذهبی که رهبر این خیزش شده بودند احتمالاً متفاوت بوده است. بعضی از آنها به این دلیل در این نهضت شرکت کردند تا علیه هر اقدامی که دروازه این کشور را به روی کشورهای خارجی باز کند و از نفوذ آنها بر مردم بکاهد مخالفت کرده باشند؛ برخی دیگر می‌ترسیدند که ایران نظیر مصر و هند به دست

کفار افتد و شرکت تنباکوی رژی و حضور کارکنان اروپایی آن در ایران، منجر به تضعیف اسلام در ایران گردد. ملاها در اعتراضشان علیه شرکت رژی و مسلمین خارج از کشور و مخصوصاً جمال‌الدین اسدآبادی اشاره زیادی به تضعیف اسلام می‌کردند؛ و احتمالاً همین دعوت برای وحدت به نفع اسلام بوده که باعث شده مردم از این خیزش حمایت کنند. تجار بیشتر به این خاطر با شرکت رژی مخالفت کردند که می‌ترسیدند مبادا فعالیت و منافع آنها به خطر بیفتد.

شاه احساس کرد که از دو طرف مورد تهدید قرار گرفته است: از یک طرف توسط روسیه که تهدید به مداخله کرده بود و از سوی دیگر - و برای اولین بار - توسط یک خیزش داخلی مردم. اغتشاشات در اکثر شهرهای معتبر توسعه یافت. فتوایی به نام یکی از مجتهدین عظام صادر شد که استعمال تنباکو را محاربه با امام زمان (عج) اعلام کرده بود. استعمال دخانیات در پایتخت و نیز در اکثر ایالات تحریم گردید. بازارها بسته شد و مخالفت با دولت گسترش یافت.

شاه در دسامبر ۱۸۹۱ م. که از گسترش نهضت مردم و امکان دخالت روسیه در صورت بروز جنگ داخلی ترسیده بود امتیاز شرکت رژی را لغو کرد. تنش بزودی فروکش کرد؛ ولی نشان داد که با اعتراض مردم می‌توان روش حکومت را تغییر داد. پرداخت غرامت به صاحبان امتیاز به مذاکراتی در خصوص اخذ وام انجامید که در ۱۴ مه ۱۸۹۲ م. موافقت اخذ آن از بانک شاهنشاهی ایران امضا شد و پرداختش هم گمرکات خلیج فارس تعیین گردید.

ضمناً در جامعه ایران نیز تحولاتی صورت گرفت. تماس زیاد با اروپا موجب ایجاد احساسات ملی‌گرایی گردید هر چند که این احساسات در درجه اول در قالب و کسوت اسلام ابراز شد. ترس ناصرالدین‌شاه از روسیه و اخافه او توسط روسیه نیز عوامل کمک‌کننده‌ای برای تحول اوضاع بود. ترس از روسیه مسأله جدیدی نبود؛ بلکه فتح‌علی‌شاه در مقابل فشار روسیه مقاومت بی‌ثمری کرده بود؛ و محمدشاه و وزیر او حاجی میرزا آغاسی هم بارها نشان داده بودند که حاضر به تسلیم نیستند. نه مذاکره برای فروش منابع ایران به بیگانگان و نه مسافرت به خارج هیچکدام باعث مصالحه عمومی نشد. حمایت آنها از اسلام و احترامشان به اعضای جامعه مذهبی هرگز از سوی مردم مورد چون و چرا قرار نگرفت. این مسأله فقط از آن ناصرالدین‌شاه نبود؛ در سالهای نخستین سلطنت او تلاشهای سختی برای کاهش

قدرت اعضای جامعه مذهبی صورت گرفت. تحولات اشکال و قوالب حکومتی و افزایش مرکزیت در خلال سلطنت وی، با تحولی در مفهوم قدرت همراه نشد. هنوز تمام قدرت، دلبخواهی و مطلقه بود. هیچ نوع مرکز بالقوه مخالفت مورد مسامحه قرار نمی گرفت؛ و لذا اعضای جامعه مذهبی هم مورد حمله قرار می گرفتند؛ این حمله به این دلیل بود که برخی از آنها مخالف روشنفکران و تحول بودند، ولی بیشتر به این دلیل بود که آنها به طور سنتی پناهگاه و ملجایی برای مظلومین بشمار می رفتند. بتدریج این عقیده بین مردم ریشه گرفت که ایران از سوی خارج مورد تهدید قرار گرفته و دولت هم نسبت به این مسأله بی اعتناست و ضعف کشور در نتیجه این است که دولت شریعت را مورد تساهل قرار داده است. در نتیجه نارضایتی علیه دولت بیان گردید که این بیان نه از دیدگاه غیر تسنن - که در گذشته بود - بلکه از دیدگاه اسلام بود، چرا که دولت دیگر به عنوان دولت اسلامی بشمار نمی رفت و یا توجیه نمی شد (حتی به صورت غیر محقق) چون این دولت نظم را حفظ می کرد و از مرزهای مملکت دفاع می نمود.

با افزایش مرکزگرایی و رشد قدرت ارتش منظم آنها دیگر در پایتخت، همانند آغاز قرن نوزدهم، تسلطی در جامعه نداشتند، هر چند که رهبران عشایر و زمینداران عمده هنوز قدرتمند بودند و به طور محلی بعضی از وظایف دولت را انجام می دادند. آنها زیاد تحت تأثیر مسأله انحصارات خارجی و یا دخالت خارجی قرار نگرفتند؛ در شمال روسها گاه گذاری از آنها در مقابل حکومت مرکزی حمایت می کردند؛ در جنوب، تا آنجایی که آنها در نواحی تحت سلطه شان از بی نظمی جلوگیری می کردند، انحصارگران خارجی مورد تهدیدشان قرار می گرفتند. جالب توجه است که از نقطه نظر انشقاق بین شمال و جنوب، وقتی که بالاخره محمدعلیشاه در سال ۹ - ۱۹۰۸ م. مشروطیت را زیر ضربه حملات خود قرار داد، عشایر آذربایجان به طور کلی از استبداد حمایت کردند، در حالی که بختیارینها از نهضت مشروطیت هواداری نمودند.

در دیوانسالاری همان طبقاتی که قبلاً بودند بکار گرفته شدند. این دیوانسالاری در خدمت شاه بود و به دلیل ناامنی بنیادی موضع آن، به پیشرفتی نایل نشد. امین السلطان مانند میرزاتقی خان و مشیرالدوله نوعی سیاست اصلاحی در پیش گرفت ولی وقتی که سیاست او اسباب زحمت شاه را فراهم ساخت، قربانی

آن گردید؛ و در اواخر عمرش همانند حاجی میرزا آغاسی آلت دست روسیه شد. تمام وزرا بنا به اراده‌شان به این مقام می‌رسیدند و نیز در معرض عزل و کم‌لطفی قرار داشتند. بالاتر از همه، همین مسأله بود که وزرا و سیاستمداران ایران برای حمایت دست به دامن ابرقدرتها می‌شدند و آلت دست آنها می‌گشتند؛ هر چند که این حمایت، البته اگر عرضه می‌شد، صرفاً وضعی را تحکیم می‌بخشید که آنها مایل به اجتناب از آن بودند.

تجار حالا دیگر به خاطر ایجاد بانک، نسبت به سابق در امور مالی دولت نقش کمتری داشتند. آنها و صنعتگران و پیشه‌وران به دلیل اتحادشان با اعضای جامعه مذهبی و به علت رقابت خارجی هر چه بیشتر مخالف دولت شدند البته با این بهانه که دولت می‌خواهد مملکت را به خارجیان بفروشد.

ضمناً در شرایط عمومی در پرتو این عقیده که رمز برتری غرب و پیشرفت آن و منبع آسایش مادی و تأمین مال و جان اروپاییان غربی در دموکراسی آنها نهفته است تلاش و کوششی در زمینه اصلاحات لیبرالی انجام گرفت. اجرای قدرت مستبدانه شاه مورد سؤال قرار گرفت؛ از فساد مأمورین دولتی اظهار شرمساری و نفرت شد؛ و دورنگی و تاریک‌اندیشی بعضی از طبقات مذهبی مورد انتقاد قرار گرفت و کم‌کم درخواست نوعی برابری در مقابل قانون و شرکت در امور مملکتی و یا مشورت در آن گسترش یافت. این درخواست البته متشکل نبود و برنامه منظمی نداشت. هنوز جز در میان معدودی چند، مفهومی از حکومتی که براساس مذهب و یا دو جامعه، یکی مذهبی و دیگر عرفی، نباشد، وجود نداشت.

گرچه این روشنفکران که درخواستهایی برای اصلاحات لیبرالی مطرح می‌کردند از تمام طبقات بودند ولی زمینه خانوادگی آنها بیشتر با طبقات حاکمه پیوند داشت. بعضی از آنها نظیر ملک‌خان در مناصب مهم، در خدمت دولت بودند؛ برخی از آنها به خارج مسافرت کرده و در آنجا تحصیل کرده بودند؛ تعدادی از آنها جزو اعضای جامعه مذهبی بودند که تحت تأثیر جریانهای نوگرا — که از راه تماس با مسلمین خارج و یا نوشته‌های آنها بدست آورده بودند — قرار گرفته بودند؛ و بعضی تجاری بودند که از طریق فعالیتهای بازرگانشان خصوصاً در استانبول و کلکته و باکو با تفکر جدید آشنا شده بودند. شاید به دلیل اینکه آنها دارای زمینه گسترده و متفاوتی بودند و به دلیل اینکه گروه مرکزی آنها از طبقات

مذهبی ناشی شده بود، آنها توانستند بعدها، برای مدت محدودی از سال ۱۹۰۵ م. تا ۱۹۰۹ م. همراه با طبقات متوسط و پایین و ارتباط مستقیمشان با تشیع، وارد عمل شوند. بعضی از اعضای جامعه مذهبی تاریک‌اندیش بودند و همین عده معدود در استثمار مردم با مأمورین دولتی همدست می‌شدند و تا زمانی که آنها از دولت مستمری دریافت می‌کردند استقلال آنها محدود بود. ولی علی‌رغم این عوامل، اعضای جامعه مذهبی نسبت به دیگران از احترام زیادی برخوردار بودند و چون رهبران آنها در مقابل تعدیات دولت سپری برای مردم بحساب می‌آمدند لذا مردم دست‌التجاء به‌سوی آنها دراز کرده و حمایت و رهبری‌شان را خواستار می‌شدند؛ و پیوند مستقیم مردم با تشیع، روحانیون را رهبر طبیعی آنها می‌کرد. گرچه نهضت جدید به‌صورت یک نهضت ملی‌گرا درآمد ولی اساس آن هنوز یک اساس مذهبی بود. رهبران آن خواستار اصلاحات بودند نه انقلاب و در واقع آنها اجرای عرف کهن اسلامی، امر به معروف و نهی از منکر، را می‌خواستند. آنچه که آنها می‌خواستند رهایی از ظلم و جباریت بود؛ اعتراض آنها علیه اعمال دلبخواهی دولت بود و آزادی که می‌خواستند در چهارچوب اسلام نهفته بود.

در خلال سالهای متأخر سلطنت ناصرالدین‌شاه اوضاع هر چه بیشتر درهم و مغشوش شد؛ چرخهای اجرایی و ظایف دولتی از حرکت باز ماند و تشکیلات دادگستری به‌صورت مسخره‌ای درآمد؛ و پرداخت حقوق ارتش و مأمورین عموماً عقب افتاد. شاه که به‌چیزی جز پول و خوشگذرانی فکر نمی‌کرد از امور دولتی که به‌دست مأمورین فاسد افتاده بود، بکلی غافل گشت. مناصب کشوری به‌حراج گذاشته شد و زیاده‌ستانی به‌طبقات پایین هم کشیده شد تا اینکه بالاخره حتی به فقرا هم برات داده شد.

در اول ماه مه سال ۱۸۹۶ م. یکی از پیروان سید جمال‌الدین افغانی، ناصرالدین‌شاه را بقتل رسانید. مظفرالدین‌شاه پسر او که حکومتش ضعیف‌تر از حکومت پیشینیان خود بود بجای او نشست. هر چند که در موقعیت خارجی ایران نابسامانیهای سریعی صورت گرفت، مع‌ذلک تقریباً جاه‌طلبیهای رقابت‌آمیز روسیه و

۱. نگاه کنید به، آ. ک. س. لمبتون، «انجمن‌های سیاسی ایران در سالهای ۱۱-۱۹۰۶»، در مجله *ST. Antony's papers*، شماره ۱۶، *Middle Eastern Affairs*، شماره ۳ (لندن، ۱۹۶۳ م.)، ص ۸۹-۴۱.

انگلیس بود که آن را از فروپاشی کامل نجات داد. تجاوزات روسیه صورت آشکاری بخود گرفت و دولت‌ها و ملت‌های دیگر هم برای مشارکت در فروپاشی احتمالی ایران که رفته رفته داشت ظاهر می‌شد، جلب شدند. مشکلات مالی بلافاصله رخ نمود. در سه یا چهار سال آخر سلطنت ناصرالدین شاه مسکوکات مسی رو به افزایش گذاشت؛ همین مسأله باعث بروز مصیبت‌های زیادی بین طبقات فقیر و تجارت خرده پای مفلوج شد. جمع‌آوری مازاد مسکوکات مسی که پس از جلوس مظفرالدین شاه تنظیم گردید تا حدود سال ۱۸۹۹ م. صورت نگرفت و بعد از آن هم به ضرر دولت تمام شد. تلاش‌های ناصرالملک، که از فوریه سال ۱۸۹۸ م. وزیر مالیه شده بود، برای مازماندهی دوباره امور مالی با مقاومت مأمورین روبرو شد و عقیم ماند.

در اواخر قرن نوزدهم رخنه اقتصادی روسیه، بنابه دلایل متعددی که بعضی از این دلایل با اوضاع داخلی و برخی دیگر با امور بین‌المللی پیوند داشت، رو به افزایش گذاشت. یکی از ابزارهای این افزایش بانک استقرای روسیه بود که در سال ۱۸۹۷ م. تأسیس شد و آن زمانی بود که بانک دولتی سن پترزبورگ برای خریدن بانکی که بوسیله لازار پولیاکف بر طبق امتیازی که چند سال قبل از تأسیس بانک شاهنشاهی ایران دریافت کرده بود، ایجاد شده بود، وجوهی به عنوان مساعده واگذار کرد.

در سال ۱۸۹۷ م. دولت ایران برای گرفتن قرضه‌ای دست به یک مذاکره ناموفق زد و مذاکره با انگلیس هم در مورد گرفتن قرضه‌ای عقیم ماند. در ماه مارس ۱۸۹۹ م. گمرکات که امید نمی‌رفت از طریق آن قرضه‌ای تهیه شود، بازسازی شد. مأمورین بلژیکی در کرمانشاه و آذربایجان عهده‌دار امور گمرکات شدند. آنها در ازدیاد عایدات گمرکی موفق گردیدند و سال بعد تمام تشکیلات گمرکی تحت نظر آنها درآمد. در ۳ ژانویه ۱۹۰۰ م. قرضه‌ای از روسیه براساس پرداخت گمرکات که شامل گمرکات فارس و بنادر خلیج فارس هم می‌شد، تأمین شد و انگلیس در اکتبر سال ۱۸۷۹ م. از دولت ایران وثیقه‌ای کسب کرد که بر طبق آن گمرکات جنوب نمی‌توانست تحت نظارت و یا سلطه خارجیان قرار بگیرد. در میان شرایط قرضه موادی وجود داشت مبنی بر اینکه ایران نبایستی بدون مشورت با روسیه از یک قدرت خارجی قرضه‌ای می‌گرفت و قرضه‌ای که در سال ۱۸۹۲ م. از بانک شاهنشاهی ایران گرفته شده بود بایستی پرداخت می‌شد.

از اینها گذشته، دولت ایران در خلال مذاکراتی در دسامبر سال ۱۸۹۹ م. متعهد شد که موافقتنامه ایجاد راه آهن را به مدت ده سال دیگر تمدید نماید.

مظفرالدین شاه در سال ۱۹۰۰ م. و ۱۹۰۲ م. از اروپا دیدن کرد. هزینه این سفرها از قرضه‌ای که در سال ۱۹۰۰ م. از روسیه گرفته شده بود پرداخت شد و دومین قرضه در سال ۱۹۰۲ م. تأمین گشت. شرایط این قرضه سنگین‌تر از شرایط قرضه نخستین بود. قرار بر این شد که قرضه‌های آینده فقط از روسیه گرفته شود. امتیاز کشیدن جاده‌ای از جلفا به تهران نیز به آنها واگذار شد و امتیازهای قبلی برای ایجاد راه در شمال تحت نظر لازار پولیا کف قرار گرفت. در سال ۱۹۰۳ م. قرارداد گمرکی روس - ایران، که مذاکراتش در سال ۱۹۰۱ - ۲ م. انجام شده بود، تنفیذ گردید. تحت شرایط این قرارداد، پنج درصد حق گمرکی که به توسط معاهده ترکمانچای معین شده بود، جای خود را به حقوق گمرکی ویژه‌ای داد. در نتیجه تعرفه جدید، تجارت روسیه با ایران افزایش یافت و به تبع آن تجارت انگلیس رو به کاهش گذاشت. بدین ترتیب نفوذ روسیه در ایران شدیدتر شد، هر چند که شکستهای روسیه در جنگ روس - ژاپن تا حدی از شدت این نفوذ کاست.

در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه افرادی که از نهضت اصلاحات لیبرالی حمایت می‌کردند در تهران و در بعضی از شهرهای ایالتی حضور بهم رسانیدند و انجمنهای مخفی و نیمه مخفی تشکیل دادند. صحبت‌های آنها بیشتر پیرامون علاقه به آزادی - سازی مردم از یوغ جباریت و منافی بود که از آزادی، عدالت و تعلیم و تربیت ناشی می‌شد. نقش مهم را در تنویر افکار اعضای آنها، روزنامه‌های فارسی زبان خارج از کشور بازی کرد - در این زمان در ایران چاپخانه‌ای وجود نداشت. در میان نشریاتی که تأثیر زیادی در این میان بجا گذاشتند بایستی از *جبل‌المتمین* - چاپ اول در کلکته در سال ۱۸۹۳ م. - *اختر* - یک نشریه هفتگی که در سال ۱۸۷۵ م. در استانبول تأسیس شد - و *قانون به‌مر دیری ملک‌خان* - که اولین بار در سال ۱۸۹۰ م. در لندن چاپ شد - نام برد. روزنامه‌های عربی و فرانسوی هم مورد مطالعه قرار گرفت. پس از قتل ناصرالدین شاه، اعضای این انجمنها لزوم اصلاحات را علناً بیان کردند و علما و طبقات متوسط نیز در انجمنهای آنها عضو شدند. آنها هنوز وظیفه اصلی خود را بیداری مردم و آگاهی آنها از مضرات استبداد

و منافع آزادی، می‌دانستند و آنها با این منظور اعضای خود را تشویق کردند تا مدارس ایجاد کنند و در آنها معارف جدید را تدریس نمایند؛ و بعضی از این مدارس تأسیس هم شد.

در سال ۱۹۰۳ م. نارضایتی علیه دولت که با قرضه‌های سال ۱۹۰۰ م. و ۱۹۰۲ و وابستگی صدراعظم به روسیه، هر چه بیشتر تحت نفوذ آن قرار گرفته بود، علنی‌تر شد. سال بعد در پی احساس عمومی فشار و ضرورت و عقیده اینکه مردم ایران با مسأله‌گزینش آزادی و استقلال از یکسو و تداوم استبداد و بردگی در برابر بیگانگان از سوی دیگر، مواجه هستند، گروه‌های مختلف را که تا این زمان به‌طور مستقلانه عمل کرده بودند مجبور کرد تا با یکدیگر کنار بیایند. آنها موافقت کردند که تا برقراری مجموعه‌ای از قوانین، حکومت عدل و براندازی جباریت مبارزه کنند. مع الوصف هدف اصلی آنها هنوز پخش اطلاعات و افشاگری بود. در فوریه سال ۱۹۰۵ م. گروه دیگری که اکثریت آن اعضای جامعه مذهبی بودند؛ پا گرفت. هدف اصلی آن محو فساد و دخالت خارجی در امور ایران بود. اعضای آن متقاعد شدند که استبداد و جباریت دولت از یکسو و امکان دخالت روس و انگلیس در ایران، تهدیدی برای اسلام است؛ آنها همچنین عقیده داشتند که بیماری مملکت فقط از راه توسعه تعلیم و تربیت شفا می‌یابد. این گروه‌ها و انجمنهای مختلف نظیر خیزش مخالفت با شرکت تنباکوی رژی هم ملی‌گرا و هم اسلامی بودند. آنها در آماده ساختن مردم برای نوسازی و کانالیزه کردن رشد نارضایتی و وحدت عناصر ناراضی، نقش بسیار مهمی ایفا کردند.

نارضایتی در آوریل ۱۹۰۵ م.، وقتی که شاه از سوئین سفر خود در اروپا بود به اوج خود رسید. گروهی از تجار در حضرت عبدالعظیم - زیارتگاهی در خارج تهران - بست نشستند. دلیل آن نارضایتی آنها از اداره گمرک و نوز رئیس بلژیکی آن بود. قول داده شد که موقع برگشت شاه از اروپا، او از کار برکنار شود و بدین ترتیب تجار پراکنده شدند. در ماه مه سال ۱۹۰۵ م. یکی از انجمنهای سیاسی شبنامه‌ای خطاب به صدراعظم منتشر کرد و در آن توجه او را به فساد و بی‌نظمی مملکت معطوف ساخت و نسبت به عدم امنیت و فساد مأمورین اعتراض نمود و در میان چیزهای دیگر خواستار تنظیم قوانین قضایی و تأسیس عدالتخانه، اصلاحات اداری، نظامی، مالی، تصفیه اداره گمرکات، ایجاد مدارس فنی و کارخانه‌ها،

بهره‌برداری از منابع معدنی مملکت و تحدید قدرت وزراء، وزارتخانه‌ها و ملاها بر طبق شریعت، گردید. ضمناً اعمال مختلف جابرانه و متجاوزانه دولت و مأمورین آن نارضایتی را هر چه بیشتر دامن بخشید و رنجش و مخالفت عظیمی در میان مردم و تنش زیادی در پایتخت ایجاد کرد. بالاخره تعداد زیادی از ملاها، تجار، و اعضای اصناف مختلف در شاه عبدالعظیم متحصن شدند. درخواستهای آنها عزل م. نوز و حاکم تهران و تأسیس یک عدالتخانه بود.

در ژانویه ۱۹۰۶ م. شاه فرامینی مبنی بر ایجاد عدالتخانه دولتی به منظور اجرای احکام شریعت در سرتاسر ایران صادر کرد تا تمام رعایای ایران در مقابل قانون مساوی و برابر باشند. این مسأله موقتاً آنها را که متحصن شده بودند متقاعد کرد و آنها به شهر بازگشتند. ولی برای اجرای فرامین صادر شده هیچ نوع اقدامی صورت نگرفت. عیبجویی ملاها از استبداد، افکار عمومی را بشدت برانگیخت و وقتی که یکی از وعاظ معتبر تهران، تبعید شد، شورش و تظاهرات همه‌جا را فرا گرفت. گروه عظیمی از اعضای جامعه مذهبی، تجار، پیشه‌وران و سایر طبقات در قم متحصن شدند. بازار تهران بسته شد و در ماه ژوئیه تعداد زیادی از تجار و اعضای اصناف مختلف در سفارت انگلیس بست نشستند. آنها خواستار عزل صدراعظم، اعلام مجموعه‌ای از قوانین و فراخوانی علماء از قم، بودند. شاه بالاخره در ۵ اگوست ۱۹۰۶ م. تسلیم خواسته‌های آنها شد و فرمان ایجاد یک مجلس شورایی را صادر کرد.

بنابراین حرکتی برای تحول که در سالهای نخستین قرن نوزدهم در میان طبقات حاکمه در مقابل فشار خارجی آغاز شده بود و در نیمه دوم قرن نوزدهم به صورت یک نهضت دوگانه برای انجام اصلاحات در خصوص فساد داخلی و مقاومت در برابر تجاوزات بیگانه درآمده بود، بالاخره بخاطر عدم سازگاری دولت، به صورت یک حرکت ملی و اسلامی در آمد که خواستار مشروطیت گردید. دولت بار دیگر، که بنظر می‌رسید در حال فروریختن است، نجات پیدا کرد — ولی در این زمان بوسیله یک نهضت مردمی رهایی یافت که درخواست قانونی می‌کرد که همسان شریعت بود و حکومتی می‌خواست که عقیده بر این بود که اسلامی است. در واقع موفقیت نهضت مردم نشانگر فروپاشی نهایی قوالب سنتی حکومتی بود که انتظار می‌رفت نجات یابد و نیز مبین آغاز نظام جدیدی بود که بالاخره جامعه را واقعاً دگرگون ساخت.

فصل پنجم

تجارت ایران در اوایل قرن نوزدهم

بررسی تجارت ایران در اوایل قرن نوزدهم، طی این مقاله [۱]، نه به دلیل این است که در خلال این دوره تغییرات چشمگیری در الگوی بازرگانی ایران رخ داده، بلکه به دلیل جریانهایی است که تحولات سالهای متقدم این قرن را تحت تأثیر قرار داده است. منشأ این تحولات، نه در رخداد های اقتصادی، بلکه در رویداد های سیاسی نهفته بود. از این رو در اینجا هم به تاریخ سیاسی و هم به تاریخ اقتصادی توجه خواهد شد. تجارت داخلی ایران جز به صورت تلویحی، مطرح نخواهد شد.

منابع فارسی این دوره بیشتر درباره رویداد های سیاسی و افراد است و در خصوص چگونگی تأثیر این رویداد ها در زندگی روزمره مردم، مطلب روشنی عرضه نمی کند. منابع اروپایی - گزارش های سیاحان و اسناد سیاسی و کنسولی - مکمل منابع فارسی است و در واقع از بعضی لحاظ اطلاعات کاملتری نسبت به منابع فارسی چابی ارائه می دهد. در این میان از اطلاعات آماری خبری نیست. حقوق گمرکی اجاره داده می شد و لذا اسنادی که موجود است نه کامل است و نه قابل اعتماد؛ از اینها گذشته با تعبیر و تفسیر آنها در خصوص ترقی و تنزل اهمیت بنادر وارداتی، پیچیدگیهایی پیش می آید. آمار جمعیت این دوره نیز ناقص است و نتایج مصیبت بار و اقتصادی جنگها، طاعون و قحطسالیهای ادواری را بسختی می توان ارزیابی کرد.

تجارت ایران در ادوار بین ظهور اسلام و قرن نوزدهم و تغییر و تحولات

زیادی یافته بود. بعضی از این تحولات ناشی از صعود و سقوط سلسله‌ها بود و برخی دیگر از تغییرات ممالک همجوار که پراکندگی جمعیت و بازارها و تعبیه جاده‌های تجاری را تحت تأثیر قرار می‌داد، مایه گرفته بود. بروز طاعون، وبسا و قحطسالی نیز موجب تغییراتی می‌شد که البته اغلب تأثیر کم و زودگذری داشت. روشها و اهداف حکومت و ماهیت جامعه، به‌طور کلی، همچنان فاقد تغییر و تحولات بود.

تجارت خارجی ایران، در خلال بی‌نظمی‌هایی که در اواخر عصر صفوی رخ داد و هرج و مرج‌هایی که به‌سقوط آنها انجامید، به‌نوعی ایستایی و رکود دچار آمد. کمپانی هند شرقی در زمان نادرشاه (۴۷ - ۱۷۳۶ م.) «بکرات مورد تعرض قرار گرفت» [۲]، و امپراتوری ایران از قتل نادرشاه تا استقرار کریم‌خان (۷۹ - ۱۷۵۰ م.) بار دیگر به‌اغتشاش کشیده شد. بوشهر در سال ۱۷۶۳ م. به‌عنوان مرکز تجارت خلیج، کمپانی هند شرقی انتخاب گشت و در همان سال قراردادی با شیخ سعدون منعقد گردید [۳]. کریم‌خان که علاقه‌مند توسعه و گرمی تجارت بود در همان سال برای ایجاد کارخانه‌ای در بوشهر و تجارت خلیج فارس امتیازی به انگلیس داد [۴]. تجارت بار دیگر احیاء گردید ولی در زمان مرگ کریم‌خان در سال ۱۷۷۹ م. اغتشاش و بی‌نظمی همه‌جا را فرا گرفت. جعفرخان برادر وی در سال ۱۷۸۴ م. حکومت شیراز و حومه آن را در دست گرفت. وی در سال ۱۷۸۸ م. امتیاز تجارت نامحدود سرتاسر ایران را به‌انگلیس واگذار کرد [۵]، ولی این امر ارزش زیادی نداشت زیرا حکم جعفرخان حتی در خود ایالت فارس هم تنفید نمی‌شد. بوشهر در سال ۱۷۷۰ م. به‌حساب بصره، موقتاً از سوی کمپانی هند شرقی رها شد ولی سه سال بعد بار دیگر اشغال گردید؛ مراکز تجاری که تحت حکومت بمبئی بود در این دوجا متمرکز شد.

در این زمان در سال ۱۷۸۹ م. آغا محمدخان قاجار مؤسس سلسله قاجاریه بر گرگان و مازندران و گیلان مسلط گشت. او بعدها قدرت خود را تا تبریز، همدان، تهران و اصفهان بسط داد. وی در لشکرکشی به جنوب لطفعلیخان برادرزاده کریم‌خان را در بیرون شهر شیراز شکست داده و کرمان را در سال ۱۷۹۴ م. تسخیر کرد. در زمان فتحعلیشاه که در سال ۱۷۹۷ م. جانشین عمویش شد و تا سال ۱۸۳۴ م. حکومت نمود، ابران از یکسو به‌دلیل نزدیکی به گرجستان

و از دیگر سو به خاطر همجوار بودن با هندوستان، یک مسأله مهم شرقی گردید. ایران در نتیجه مناسبات با اروپا از اهمیت شایانی برخوردار گشت و ماهیتش با گذشته بکلی فرق نمود. از اینها گذشته، به دلیل نقاط ضعف داخلی، هر چه بیشتر به بریتانیای کبیر و روسیه اتکاء کرد. همین مسأله تقریباً تمام جنبه‌های حیات این مملکت، از جمله حیات اقتصادی آن را تحت تأثیر قرار داد. به این ترتیب ظهور قاجارها در این سرزمین در تاریخ سیاسی، اجتماعی و اقتصادی آن طیف وسیعی ایجاد نمود. در خلال سلطنت فتحعلیشاه و محمدشاه (۴۸ - ۱۸۳۴ م.) حکومت و جامعه ایران هر چه بیشتر تحت نفوذ قدرتهای اروپایی قرار گرفت. در زمینه تجارت، در الگوی تجارت خارجی و موقعیت بازرگانی آن تحولاتی بوقوع پیوست. عوامل و علل این تغییرات بیشتر سیاسی و نظامی بود نه اقتصادی. شاید یک قسمتش به این دلیل بوده که تحولاتی که در تشکیلات صنعتی و تجاری رخ داد، بعدها هرگز اتفاق نیفتاد.

کشاورزی در سرتاسر قرن نوزدهم، فعالیت اصلی اقتصادی ایران بشمار می‌رفت. امرار معاش اکثر مردم ایران از راه کشاورزی بود. به خاطر فقدان آمارهای قابل اعتماد، برآورد صحیحی از مناطق زیرکشت، محصولات و ترقی و تنزل آن مشکل است. به علاوه در خصوص مناسبات و روابط روستاییان و شهروندان و یا عشایر نیمه چادرنشین و اهالی اسکان یافته اطلاعات زیادی وجود ندارد. تعدادی از شهرها، شهرهای بازاری و یا مراکز تجمع تولیدات روستاها و چادرنشینان مجاور بشمار می‌رفت. بیشتر اراضی در دست زمینداران عمده بود؛ اراضی خالصه بخش وسیع و مهمی از اراضی را تشکیل می‌داد؛ و قسمت قابل توجهی از آن نیز به اوقاف تعلق داشت. این اراضی در اکثر قسمتها توسط دهقانان به صورت سیستم نسق‌بندی زیرکشت می‌رفت که با مداخله یک نفر دلال مستأجر همراه بود و یا اصلاً نبود. واحدهای کشاورزی را مزارع و یا در برخی موارد تجمعی از مزارع تشکیل می‌داد. روش کشت بسیار ابتدایی بود و موجودی مازاد برای فروش و یا مبادله اصلاً محلی از اعراب نداشت. درآمد و عایدات دولت اساساً از زمین تأمین می‌شد، هر چند که بسیاری از مناطق به صورت تیول و یا واگذاری شده، از سلطه حکومت مرکزی به دور بود. این اراضی کمک مستقیمی به درآمد ملی نمی‌کرد، گرچه ساکنین این اراضی هرگز از پرداخت مالیاتها، و مرسوماتی به تیولدار، که

بعضی اوقات صاحب زمین بود ولی اکثر اوقات شخص ثالثی بشمار می‌رفت، در امان نبودند. مالیات بر تجارت اساساً به صورت حقوق گمرکی و راهداری و عوارض بود؛ بازرگانان بایستی مالیات سرانه و مالیاتهای ویژه و املاك می‌پرداختند.

تمرکز عظیم جمعیت در ایران قرن نوزدهم، به صورت یک مثلث با زاویه منفرد بود که قاعده آن از تبریز در غرب تا مشهد در شرق، از راه سواحل جنوبی دریای خزر کشیده می‌شد و به ترتیب خطوطی از مشهد و تبریز به اصفهان ادامه می‌یافت که دو زاویه دیگر این مثلث را تشکیل می‌دادند [۶]. تبریز و مشهد مراکز مهم بازرگانی محسوب می‌شدند. تبریز که مرکز پر جمعیت‌ترین ایالت ایران بشمار می‌رفت و اغلب اوقات جایگاه ولیعهد بود، در ردیف اولین شهرهای بازرگانی ایران قرار داشت. اهمیت آن بیشتر به خاطر تجارت ترانزیتی آن بود. کالاها از استانبول و طرابوزان و گرجستان به تبریز وارد می‌شد و از آنجا به قزوین و تهران و شهرهای دیگر ایران صادر می‌گشت.

مشهد علاوه بر اینکه یک شهر زیارتی بود، مرکز بازرگانی عظیمی نیز محسوب می‌شد. ثروت این شهر متکی بر تجارت امتعه تولیدی اروپا و اقمشه ابریشمی و پنبه‌ای و شیشه، ظروف چینی و سفالی بود که از تهران وارد می‌شد تا به آسیای مرکزی صادر گردد و در ازای آن، امتعه‌ای چون شالهای کشمیری، پوست بره بخارایی، انقوزه، برک، پوستین کابلی، شتر خیوه‌ای و اسبهای ترکمن وارد شود. در اینجا مقدار زیادی از کالاهایی نیز رد و بدل می‌شد که در ایالت خراسان تولید گردیده بود نظیر قالی و شال، نمد، امتعه ابریشمی (تولید ابریشم شمال ایران) و اسلحه بویژه شمشیر [۷].

تجارت تهران در آغاز سده نوزدهم تماماً متکی بر دربار بود که این تجارت پیشرفت زیادی هم نداشت. در آن زمان در شهر قزوین تعداد زیادی بازرگان و میزان قابل توجهی فعالیت بازرگانی وجود داشت که در سالهای بعد تهران جای آن را گرفت. الیویه (Olivier) در سال ۱۷۹۶ م. می‌نویسد که قزوین یکی از مراکز عمده بازرگانی ابریشم کیلان و شروان است که مخصوص داخل ایران، بغداد و حتی سورات می‌باشد. قسمتی از برنج کیلان و مازندران نیز به آنجا می‌آید. اقمشه ابریشمی و پنبه، و نیز قالی در اینجا تولید می‌شود [۸].

سیاحانی که در خلال قرن نوزدهم از ایران دیدن کرده‌اند تا لید زیادی بر

کاهش تجارت جنوب ایران نموده‌اند. میرزا ابوالحسن خان شیرازی که در سر راه خود به روسیه در سال ۱۴ - ۱۸۱۳ م. از آذربایجان گذشته، با شگفتی تمام از موقعیت عالی تجارت آذربایجان صحبت کرده و آن را با بی‌نظمیهای فارس، جایی که وی بر کاهش و کمبود تجارت به خاطر ظلم و ستم وزیر آنجا اشاره نمود، مقایسه کرده است [۹]. گرچه اصفهان بتدریج از زیر بار اثرات غائله افغان در سال ۱۷۲۲ م. کمر راست کرده بود. مع ذلک سوء حکومت و عدم امنیت در حومه و اطراف آن، بهبود تجارت آن را هر چه بیشتر به مخاطره انداخته بود [۱۰]. از سوی دیگر، شهر یزد در سالهای نخستین قرن نوزدهم، یکی از ثروتمندترین شهرهای ایران بشمار می‌رفت. یزد، که بین جاده‌های شمالی و خلیج فارس قرار گرفته بود، یکی از مراکز عمده تجاری بین شرق و غرب محسوب می‌شد. جیمز بایلی فریزر می‌گوید که کاروانهای تجاری کابل، کشمیر، بخارا، هرات، مشهد و کرمان که تحت نظر بازرگانان اصفهانی، شیرازی، کاشانی و تهرانی بود، در یزد تلاقی پیدا می‌کردند و دادوستد فراوانی از کالاها در اینجا انجام می‌شد. تولیدات ابریشمی و پارچه‌های دیگر، نمد، نبات و شیرینیجات آن در همه جای ایران بازار مخصوصی داشت [۱۱]. اسکات وارینگ نیز ابراز می‌دارد که یزد در تمام زمینه‌های تجاری ایران بازار ویژه‌ای برای خود دارد. لباسهای خشن به آنجا وارد شده و توسط ازبکان و اهالی خراسان خریداری می‌شود و در ازای آن ابریشم، قالی، نمد و شالهای کشمیری وارد می‌گردد [۱۲].

تجارت اروپا و شرق در جاده‌های مختلفی انجام می‌شد که همه آنها و یا تقریباً همه آنها طولانی و صعب‌العبور بود. این راهها عبارت بودند از: (۱) راه استانبول از طریق تکت یا طرابوزان به ارزروم و از آنجا به تبریز؛ (۲) راه قفقاز از طریق پوتی به تبریز؛ (۳) راه ولگا، به موازات دریای خزر تا رشت و یا استراباد؛ (۴) راه کراچی از طریق قندهار تا فراه و از آنجا از راه هرات به مشهد و قائن به نیشاپور؛ (۵) راه بندرعباس به یزد و کرمان؛ (۶) راه بوشهر به شیراز و از آنجا به اصفهان و یا یزد؛ (۷) راههای دیگر از بنادر خلیج فارس؛ (۸) راههایی در طول بعضی از خطوط بین رأس خلیج فارس و بغداد و از آنجا از راه کرمانشاه یا شوشتر و یا شمال کردستان به داخل فلات ایران؛ (۹) راه آسیای مرکزی به مشهد. استانبول مرکز عمده تجمع مال‌التجاره‌ای بود که از اروپا می‌آمد و راه طرابوزان در

اواخر سلطنت فتحعلیشاه از اهمیت متناهی برخوردار شده بود. اکثر کالاهایی که از هند و خاور دور می‌آمد و یا بالعکس، از خلیج فارس می‌گذشت؛ اهمیت نسبی بنادر وارداتی طبق خطمشی حقوق گمرکی و امنیت در پسرکرانه فرق می‌کرد. مال‌التجاره‌ای که از روسیه و ترکیه می‌آمد، در آن سرزمین مشمول حقوق گمرکی بود و کالاهایی که از راه افغانستان وارد می‌شد در موقع عبور از آن سرزمین مشمول عوارض و راهداری بود. به‌طور کلی حقوق گمرکی در سرحدات ایران زیاد سنگین نبود. در آغاز قرن نوزدهم تمایزی بین کالاهای مختلف و یا ملیت‌های گوناگون نبود و یا تعرفه‌ای بین آنها وجود نداشت. اکثر متکی بر حقوق و درآمد فرامینی بود که از سوی شاه وقت صادر می‌گشت. اغلب اوقات عوارض به نسبت قیمت و یا از روی وزن و گاهی نیز براساس بار چهارپایان گرفته می‌شد؛ و بعضی از اجناس نیز گاه‌گداری از پرداخت حقوق گمرکی معاف می‌شد. مثلاً فتحعلیشاه در سال ۱۸۲۳ م. فرمانی به حسینعلی میرزا حاکم فارس صادر کرد و در خصوص حقوق گمرکی اسبهای صادراتی نمایندگان هیأت انگلیسی از راه خلیج فارس به او هشدار داد که هیچ نوع حق گمرکی از اسبها، اموال و امتعه اتباع انگلیس گرفته نشود، جز از آنهایی که همیشه بدین کار مشغول هستند» [۱۳].

در اوایل سده نوزدهم حق گمرکی کالاهایی که از راه بندر بوشهر وارد می‌شد پنج درصد بود. این مقدار معمولاً زیاد نبود ولی اجناس غالب اوقات ارزش بسیار کمی داشت. در شیراز گمرکخانه‌ای بود که کاروانها را واری نمود و قیمت‌گذاری می‌کرد و دو و نیم درصد هم حق گمرکی می‌گرفت. در این میان دیرکرد زیادی هم وجود داشت؛ و این به رئیس گمرک مربوط بود که قیمت بالای بازرگانی را کم یا زیاد برآورد کند. در این خصوص رشوه‌نارسان بود که بعضی اوقات همین رشوه تنها پرداختی بود که بر اموال بازرگانی تحمیل می‌شد [۱۴].

تعدادی گمرکخانه وجود داشت که نرخهای متفاوتی به‌عنوان حقوق گمرکی برای کالاها تعیین می‌کرد. در واقع حقی که در نقطه ورود به‌عنوان حق گمرکی دریافت می‌شد ضامن این نبود که در جای دیگری نیز این حق گرفته نشود. قاچاق اجناس نه مشکل بود و نه اینکه کمتر انجام می‌شد [۱۵].

یک زمانی در داخل ایران سرزمین بسیار گسترده‌ای وجود داشت که از مکانهای صعب‌العبور می‌گذشت و اغلب اوقات به‌خاطر برف زمستانی غیر قابل

عبور بود و به دلیل وجوه اقطاع الطریق و چپاولگران، ناامنی در همه جای آن بچشم می خورد. در هر شهری از کالاهای تجاری عوارض و راهداری گرفته می شد. مبلغ این عوارض و راهداری زیاد نبود ولی در خلال مسافرت طولانی در راههای گسترده میزان مبلغ آن زیاد می گردید [۱۶]. راهداری معمولاً به منظور تأمین حقوق راهداران گرفته می شد و راهداران در قبال منطقه تحت نفوذ خود مسؤولیت داشتند. میزان مبلغ این راهداری دلبخواهی بود. در قرن نوزدهم مالیات کالاها از روی اصول و قاعده نبود و در واقع بار گرانی بر دوش بازرگانان ایران بشمار می رفت. موریه در سال ۹ - ۱۸۰۸ م. می نویسد که بین تبریز و خوی از هر بار چهارپا حدود ۵ ریال (تقریباً ده سنت) گرفته می شود [۱۷]. اسکات و ارینگ در سال ۱۸۰۲ م. گزارشی داده که بین بوشهر و شیراز نه ایستگاه راهداری موجود است [۱۸]. اجناسی که از خلیج فارس به مازندران و یا مشهد می رسید بر اثر گذشت زمان بالغ بر ۲۰ یا ۳۰ درصد حق راهداری می داد.

تمام تجارت داخلی توسط شتر و استر حمل و نقل می شد. میزان بار بر قدرت چهارپا بستگی داشت. حد متوسط بار هر شتری در حدود ۴۰۰ پوند، و حد متوسط بار هر قاطری نیز ۲۴۰ پوند و هر الاغی ۱۳۰ پوند بود. هزینه عدل چهارپایان در راه کم بود و بنابه نرخ علوفه فرق می کرد. گاه و جو در اکثر نواحی در کاروانسراها با قیمت ارزانی عرضه می شد؛ و چهارپایان در فصل بهار و تابستان در راه می چریدند [۱۹].

نبود راههایی برای وسایل چرخدار، بمنظور حمل و نقل کالاهای سنگین مانع بزرگی محسوب می شد که همین مسأله در کاهش تجارت نقش عمده ای داشت. اهالی اغلب اوقات برای بیتوته مسافرین، پولهای گزافی صرف ایجاد کاروانسرا می کردند. تجار هم گاه گذاری بر روی رودخانه های صعب العبور پل می زدند و یا اینکه قسمتی از راه را تعمیر می نمودند [۲۰]. به طور کلی حکومت و بازرگانان برای یک چنین اقداماتی، سرسنگینی نشان می دادند.

در اینجا اجباراً در خصوص اجناس وارداتی و صادراتی ایران به اسناد شرکتهای خارجی که گزارشهای سیاحان هم آن را تکمیل می کند رجوع می کنیم. این گزارشها از تنوع و حجم تجارت تفصیل بهتری عرضه می کند و حال آنکه اسناد شرکتهای آنها با تجارتی سروکار دارد که خود شرکت در آن دست داشته، و لذا

تصویر مشبعی از تجارت ایران ارائه نمی‌دهد. مثلاً این اسناد تجارت آسیای مرکزی را دربر نمی‌گیرد.

گزارش کمیته منتخب شورای سلطنتی کمپانی هندشرقی در باب تجارت بریتانیای کبیر و ایران که تاریخ ۱۷۹۲ م. را دارد نشانگر این است که واردات بصره (که همه‌شان به امپراتوری عثمانی وارد می‌شد) و بوشهر از راه دریا عبارت بود از:

قماشهای بنگالی، چیت هندی از سواحل، پارچه‌های بلند، پارچه‌های آبی رنگ پورت‌نو، اقمشه مالابار، سورات و گجرات، پنبه کتانی، کمبی، چاندرز، بروچ و سوندی، پنبه تاییده، شال، خیزران، استعه چینی، شکر، نبات، فلفل، زنجبیل، هل، میخک، جوزهندی، دارچین، فلوس، مشک، لاک، کافور، زردچوبه، نیل، سرنج، قهوه، تنباکو، پارچه‌های پشمی انگلیسی، آهن، سرب، فولاد، قلع و انواع و اقسام داروها [۲۱].

الیویه چند سال بعد می‌نویسد که بین ایران و ترکیه تجارت کمی وجود دارد و آن هم تنها محدود به ادویه، داروها، صمغ و مقدار کمی پوست بره از شیراز و تنباکو، مازو، شال، شتر و اسب شده است. واردات عمده از ترکیه خرما و از عربستان قهوه، و بعضی اجناس اروپایی از حلب است [۲۲]. مع‌هذا کاپیتان جان سلکم (که بعدها لقب سر Sir گرفت) در سال ۱۸۰۱ م. می‌نویسد که ترکیه در تجارت خارجی ایران، مقام دوم را اشغال کرده است. الیویه در خصوص نرخهای پایین امتعه‌ای که از هند خریداری می‌شد، صحبت می‌دارد [۲۳].

واردات ایران در سالهای نخستین قرن نوزدهم، بنابه قول م. ژوبر له در سال ۱۸۰۵ م. از طرف ناپلئون با هیأتی به ایران آمد عبارت بود: از بنگال و کوروماندل پارچه‌های آبی و سفید، پارچه‌های ابریشمی و پنبه‌ای، شمش، شکر، نیل، زنجبیل، گل گاجیره، چوب صندل، چوب عود، حسن‌لبه، روغن جلا، قلع، سرب، آهن، ظروف‌آلات چینی و چای (از چین)، پارچه (از اروپا)، الماس (از دکن)، لعل، یاقوت زرد و یاقوت کبود؛ از سواحل مالابار هل، فلفل، چوب ساج و خیزران برای نیزه؛ از سورات منسوجات زرین و سیمین، شمش برای عمامه، نیل، و فولاد برای شمشیر؛ از سیلان جوزهندی، دارچین و قهوه (از جاوه)؛ از یمن و جنوب عربستان، قهوه و خرما؛ از مناطق ساحلی خلیج فارس غلامان سیاه.

زرد، خاکه طلا و عاج؛ از بحرین صدف؛ از ترکستان و کشمیر شال، نمد، قالی، خز، یاقوت، لعل، سنگ لاجورد، پنبه نسوز، ریواس (از چین و تبت)، تخم درمنه (تخم درمنه ترکی)، پوست بره (از بخارا) و پر حواصیل؛ و از روسیه خاویار، پوست پوشاک، منسوجات، قرمزدانه، جواهرات و سکه‌های مسین.

صادرات به هندوستان شامل مس (از آسیای صغیر)، گندم، شراب شیراز، خرما، انقوزه، گلاب، حنا، طلا، نقره، ابریشم خام، پشم، بز، مو، قالی، خشکبار، لعل، سنگ لاجورد، سلفر، تنباکو برای قلیان، و قلم نی برای کتاب بود؛ و صادرات به روسیه مرکب از ابریشم، پنبه، برنج، مازو و خشکبار بوده است؛ و صادرات ایران به ترکیه از فراورده‌های گوناگون محلی بویژه گوسفند، گاو، اسب، شال-کرمان، چپق‌های یسر، پوست بره و پشم و برنج تشکیل می‌شد [۲۴].

مهمترین رقم صادراتی ابریشم بود. در میان کالاهای دیگر انقوزه خواستاران زیادی در هند داشت؛ مروارید هم به مقدار زیادی به هند صادر می‌گشت؛ و اسب نیز از صادرات مهمی بود که از راه دریا به بنادر مختلف هند فرستاده می‌شد [۲۵].

تجارت خارجی ایران قبل از قرن نوزدهم از راه تأمین تعرفه‌هایی انجام می‌شد که شاه صادر می‌کرد. وقتی که تقریباً از سال ۱۷۹۰ م. تجارت بین ایران و هند از راه خلیج فارس افزایش یافت در خصوص بهبود این راه توجه بیشتری مبذول گشت. بالاخره زمانی که هیأتی به سرکردگی سرجان ملکم در سال ۱۷۹۹ م. از سوی ولسلی حاکم هند، به ایران گسیل شد - روابط سیاسی بین هند و ایران در سال ۱۷۹۸ م. زمانی که ولسلی مهدیخان را به دربار فتحعلیشاه فرستاد، آغاز شد - به‌وی دستور دادند که با ایران نه تنها یک معاهده سیاسی، بلکه یک قرارداد تجاری هم منعقد سازد. این قراردادها بعدها در سال ۱۸۰۱ م. منعقد گردید.

طبق قرارداد بازرگانی، اکثر امتیازات کارخانه‌های قدیمی باید تجدید می‌شد و چند امتیاز هم مضاف بر آنها، واگذار می‌گردید. تجار انگلیسی و هندی اجازه یافتند که در بنادر و شهرهای ایران بدون پرداخت حقوق گمرکی، مالیات و یا مطالباتی که از اجناس این ممالک جمع می‌شد در ایران اقامت گزینند. هیچ‌گونه عوارضی از فروشندگان آهن، سرب، فولاد، ماهوت که منحصرأ در اختیار دولت انگلیس بود گرفته نشود و حق گمرکی که بایستی به خریداران بسته می‌شد پیش از یک درصد نگردد. تمام عوارض و حقوق گمرکی و مرسوماتی که در آن زمان

در ایران رواج داشت ثابت ماند و افزایش نیافت [۲۶].
 بنابه دلایلی که بیشتر به حوادث سیاسی مربوط می‌شد این قرارداد هرگز تصویب نشد؛ و تجارت انگلیس بدون هیچ نوع حمایتی جز حالت دوستانه‌ای که بین این دو قدرت وجود داشت همچنان ادامه یافت. در اکثر موارد کالاهای تولیدی انگلیس در موقع ورود به ایران جزو اموال ایرانیان درمی‌آمد و آنها هم در داخل ایران توزیع می‌کردند [۲۷]. در اواخر سال ۱۸۰۷ م. و شروع سال ۱۸۰۸ م. ژنرال گاردان که بعد از انعقاد عهدنامه فین کنشتاین (۱۸۰۷ م.) در رأس هیاتی به ایران آمده بود فتحعلیشاه را قانع ساخت که قرارداد انگلیس را معلق سازد؛ وی در سال ۱۸۰۸ م. در مذاکره برای انعقاد معاهده بازرگانی بین ایران و فرانسه موفق شد و قرارداد وابسته به حق قضاوت کنسولی را که به نفع فرانسه، طبق قراردادی در زمان شاه حسین در ۷ سپتامبر ۱۷۰۸ م. بسته شده بود، و عهدنامه بازرگانی اگوست ۱۷۱۵ م. ایران و فرانسه را بار دیگر منعقد ساخت [۲۸]. مع هذا عهدنامه فین کنشتاین با صلح تیلسیت (ژوئیه ۱۸۰۷ م.) معلق شد و هیأت ژنرال گاردان از ایران اخراج گردید.

در این حیص و بیص سرهارفورد جونز در سال ۱۸۰۷ م. به عنوان فرستاده سیاسی حکومت انگلیس در دربار ایران انتخاب شد هر چند که وی تا فوریه سال ۱۸۰۹ م. به تهران نرسید، ولی از جمله دستوراتی که وی از کمیته سری هیأت مدیره به منظور تنظیم قرارداد با ایران به هنگام انجام مأموریت خود دریافت کرد این بود که:

این کمال رضایت ماست که در خلال اقامت در ایران وسیله‌ای برای فروش زباد کالاهای تولیدی انگلیس در ایران پیدا کنی و روابط بازرگانی و دادوستد را بین ایران و هند تجدید نمایی. و توصیه می‌کنیم که بویژه تا آنجا که امکان پذیر است در خصوص موقعیت بازرگانی ایران، فراورده‌های آن، واردات و صادرات آن بدقت تحقیق کنی و راه افزایش مصرف کالاهای اروپایی از قبیل منسوجات پشمی، فلزات، چینی‌آلات و غیره را در آنجا کشف نمایی [۲۹].

به هر حال بازرگانی تنها علاقه خارجی حکومت انگلیس بشمار نمی‌رفت و در نخستین قراردادی که سرهارفورد جونز در مارس سال ۱۸۰۹ م. منعقد ساخت ذکری از تجارت بمیان نیامده بود. زمانی که تصویب این قرارداد از نظر کمیته

سری گذشت مسأله بازرگانی بار دیگر مطرح شد؛ و در ۲۲ ماه فوریه سال ۱۸۰۱ م. رئیس و قائم مقام رئیس کمیته سری نوشت:

دریافتیم که در این قرارداد وجود مواد بازرگانی منطقی است و بایستی بدان افزوده شود. قراردادی که توسط لرد ولسلی در سال ۱۸۰۱ م. با دربار ایران منعقد گردید احتمالاً می تواند اساس هر نوع اصلاح و تجدیدی گردد که از قرارداد بازرگانی اتخاذ شده که در خلال نفوذ کنسولهای فرانسه در دربار آنها دریافتیم که توسط ژنرال گاردان برای کشور خویش حصول گردیده بود [۳۰].

در تابستان سال ۱۸۱۰ م. سرگراوزلی به جانشینی سر هارفورد جونز منصوب شد. یکی از کارهایی که به وی سپرده شده بود مذاکره برای انعقاد یک عهدنامه بازرگانی بود. فقره ۱۴ از دستوراتی که به وی داده شده بود مبتنی بر این بود که:

در صورتی که در قضیه قرارداد بازرگانی ما و پادشاه ایران تعدادی از اتباع انگلیس بایستی در ایران اقامت گزینند. مصلحت این است که شما بلافاصله از شهرهای بزرگ و کوچک ایران که در آنها ایجاد کارخانه ها و یا نهادهای دیگر بازرگانی مقرون به صرفه باشد اطلاعاتی بعمل آوری و مأمورین، کنسولها و یا نمایندگان برای حفظ نظم در میان بازرگانان ما و برای حفظ امتیازاتی که به آنها واگذار خواهد شد، منصوب سازی و بدین ترتیب کاری کنی که بازرگانی به راه پیشرفت و ترقی افتد و امنیت در میان اتباع ما برقرار شود [۳۱].

اوزلی در نوامبر سال ۱۸۱۱ م. به تهران رسید. یک قرارداد مقدماتی در ۳ ژانویه ۱۸۱۲ م. با فتحعلیشاه منعقد گردید و قرارداد قطعی نیز توسط اوزلی در ۱۵ مارس ۱۸۱۳ م. بسته شد. مسأله انعقاد یک قرارداد بازرگانی محول به مذاکره بعدی گردید. جنگ ایران و روس که متناوباً در سرتاسر دوره سلطنت فتحعلیشاه ادامه داشت با عهدنامه گلستان در ۲۴ سپتامبر سال ۱۸۱۳ م. به پایان موقتی خود رسید. سال بعد قرارداد ۱۸۱۳ م. ایران - انگلیس (که هرگز تصویب هم نشد) اصلاح گشت و قرارداد جدید عنوان عهدنامه تهران به خود گرفت. در مقدمه آن تدارک انعقاد یک قرارداد بازرگانی ذکر گردید ولی زمانی که از سوی حکومت ایران این پیشنهاد که تجارت انگلیس بنابه قرارداد جدید بایستی واقعاً براساس قرارداد ۱۸۰۱ م. باشد، رد کرد، قضیه در بوته تعویق افتاد.

مسأله بازرگانی در مقایسه با مسأله سیاسی، برای حکومت انگلیس مهم

نبود، هدف عمده انگلیس تقویت ایران بود تا در مقابل تجاوز قدرتهای متخاصم به منافع انگلیس در هند، سپر محکمی باشد. حکومت ایران هم در درجه اول علاقه‌ای به تجارت نداشت زیرا در تعیین سیاست حکومت نقش اندکی داشت و یا اصلاً فاقد نقش بود. تا آنجا که سیاست خارجی ایران اقتضا می‌کرد هدف عمده آن کسب کمک نظامی و مالی بود که در مقابل فشار روسیه بتواند مقاومت کند. ایران برای توسعه منافع داخلی خود هیچ نوع سیاست تجاری ویژه و یا خط‌بشی دائمی نداشت؛ عدم امنیت و سوء اداره نیز در خصوص پیشرفت این منافع به توسط افراد عادی، مانع بزرگی بشمار می‌رفت.

نفوذ روسیه در ایران از زمان پطر کبیر آغاز گشت. عهدنامه گلستان دریای خزر را به صورت یک دریای بسته روسی درآورد. ماده ۷ این قرارداد اقامت عناصر بازرگانی را در شهرهای مختلف امپراتوری به منظور کمک به بازرگانان جهت انجام امور تجاری فراهم ساخت. امتعه‌ای که به بنادر ایران وارد می‌شد بایستی پنج درصد حق گمرک می‌پرداخت که فقط در یک شهر قابل پرداخت بود و اجناس به قسمتهای مختلف ایران بدون اینکه چیزی به عنوان عوارض از آنها مطالبه شود، انتقال می‌یافت. همین اندازه حقوق گمرکی نیز در باب صادرات صادق بود. در مورد تجار ایرانی در روسیه حقوق گمرکی بایستی به همان میزان گرفته می‌شد [۳۲].

هر چند که حکومت ایران با توسعه بازرگانی در زمینه‌های اقتصادی مخالف نبود مع ذلک در این میان می‌ترسید. علت این ترس بخشی به دلیل حضور بریتانیای کبیر در هند بود بخش دیگر قسمتش هم از اعمال روسیه در شمال ایران ناشی می‌شد که روابط تجاری با آن را مقدمه نفوذ سیاسی می‌انگاشت. این وا همه باعث گردید که روسیه در مورد کنسولی عهدنامه گلستان و بعدها عهدنامه ترمانچای اصرار بیشتری کند و اکراهی که ایران در انعقاد قرارداد بازرگانی با انگلیس داشت نیز معلول این ترس بود. در بین سالهای ۱۸۲۲ م. و ۱۸۲۴ م. مازارویچ فرستاده سیاسی روسیه، در خصوص استقرار یک کنسول روسی در رشت، به عهدنامه گلستان اشاره کرده و در این مورد پافشاری به خرج داد و تلویحاً ایران را تهدید نمود. بالاخره فتحعلیشاه دریافت که منظور روسها از استقرار یک کنسول در رشت انهدام این ولایت است. سه روز بعد مازارویچ با فتحعلیشاه خلوت کرد. وی با

اشاره بر اینکه در درخواست وی هیچ گونه تغییری قبول نخواهد شد، گفت بنابه دستور تزار روسیه بایستی کنسولی در رشت اقامت گزیند و اختیاراتی در خصوص بنادر سواحل جنوبی دریای خزر به وی محول گردد. رنگ صورت فتحعلیشاه پس از شنیدن این موضوع به کبودی گرایید و پاسخ داد که در این حالت جنگ بر صلح شرف دارد. روز بعد مازارویچ ابراز داشت که در مورد گفته های وی سوء تفاهمی پیش آمده و افزود در باب این قضیه پافشاری نخواهد شد و کنسول فقط در تهران مستقر خواهد گشت [۳۳].

روسیه برای برقراری جایگاهی در دهانه رود گرگان نزدیک استرآباد در سال ۱۸۲۳ م. و ۱۸۲۶ م. اقداماتی انجام داد که با مقاومت فتحعلیشاه و ترکمانان روبرو شد و موقتاً در بوته تعویق افتاد.

جنگ ایران و روس بار دیگر در تابستان ۱۸۲۶ م. شروع شد. نتایج این جنگ برای ایران مصیبت بار بود. در ۲۱ فوریه سال ۱۸۲۸ م. عهدنامه ترکمانچای به امضا رسید. این عهدنامه سلطه روسیه را بر شمال ایران تثبیت کرد. ماده ۱۰ این عهدنامه به روسیه حق انتخاب کنسولها و یا مأمورین بازرگانی را در هر جایی که کالاهای تجاری عرضه می شد واگذار نمود. به علاوه این عهدنامه «تمام ترتیبات وابسته به حمایت از بازرگانان و امنیت اتباعشان را» فراهم ساخت و به این منظور یک ضمیمه جداگانه به عنوان مکمل این عهدنامه تنظیم گردید. در این ضمیمه طرفین معاهده پذیرفتند که اتباع روسیه با پاسپورت می توانند در سرتاسر سرزمین ایران به تجارت پردازند. اتباع ایرانی به نوبه خود اجازه یافتند که کالاهای خود را از راه دریای خزر و از طریق سرحدات ایران و روسیه، به روسیه وارد کنند و آنها را مبادله کرده و یا خرید و فروش نمایند و یا اینکه صادر کنند و از حقوق و امتیازاتی که اتباع کشورهای کامله الوداد برخوردارند استفاده نمایند (ماده ۱).

کالاهایی که توسط اتباع روسی وارد ایران می شد و یا صادر می گشت و تولیدات ایران که از راه دریای خزر و یا سرحدات بین ایران و روسیه به روسیه وارد می گشت و کالاهای روسی که بوسیله اتباع ایرانی از همان راه صادر می گردید، بایستی در موقع ورود فقط یک بار پنج درصد حق گمرک پرداخت می کردند، و از مرسومات دیگر از این نوع معاف بودند. (ماده ۳).

بنابه ماده ۵ این عهدنامه اتباع روسیه در ایران اجازه داشتند که نه فقط خانه، مسافرخانه و جاهای دیگر برای انبار امتعه‌شان اجازه کنند بلکه حق مالکیت آنها را نیز داشتند. مأمورین حکومت ایران بدون اجازه وزیر مختار روسیه، شارژ دافر و یا کنسول، حق ورود به این نوع اماکن را نداشتند. ماده ۷ مبتنی بر این بود که دعوا بین اتباع روسی را بایستی هیأت و یا کنسولهای روسیه، طبق قوانین و رسوم امپراتوری روسیه و نیز مجادلات بین اتباع روسیه و اتباع سایر کشورها را البته طبق رضایت طرفین، بررسی نمایند و درباره آن تصمیم بگیرند. مجادلات بین اتباع روسیه و ایران بایستی به پیش حاکم (یعنی قاضی محلی) ببرند و بایستی جز با حضور مترجم هیأت و یا کنسول روسی مورد واری و اتخاذ تصمیم، قرار گیرد. ماده ۸ که در مورد مجرمین اتباع روسیه بود دادرسی و تصمیم را در حدود حوزه اختیارات روسیه در ایران قرار می‌داد. در خصوص بزه اتباع روسیه که دال بر دعوی جرم افراد ملل دیگر باشد، دیوان محاکمات ایران جز در حضور نماینده هیأت و یا کنسول روسی، صلاحیت پیگرد موضوع و داوری درباره جرم را نداشت. اگر متهم محکوم می‌شد و اعتراض می‌کرد بایستی وی را به روسها می‌سپردند تا او را به روسیه برگردانند و در آنجا طبق قوانین روسیه تنبیه نمایند [۳۴].

هر چند که این قرارداد بازرگانی مزایای زیادی برای روسیه دربر داشت، مع ذلک مدتها بعد در عملکرد تجارت ایران و روسیه اثر گذاشت. در سال ۳۰۰ - ۱۸۲۸ م. در حجم تجارت روسیه افزایشی رخ داد این افزایش دست کم تا حدی نتیجه گشایش تجارت اروپا با ایران از راه قفقاز و راههای باطوم - تبریز و طرابوزان - تبریز به علت جنگ روس و ترکیه بود [۳۵]. با وجود این، قرارداد مزبور از اهمیت شایانی برخوردار بود: این قرارداد الکویی برای تجارت خارجی ایران عرضه کرد و موقعیت بازرگانان خارجی را تثبیت کرد. در واقع بیشتر حمایت از اتباع روسیه بود که امکاناتی برای ایجاد نمایندگیهای پی‌درپی، نسبت به حکومت ایران فراهم ساخت که اغلب با خشونت وزیر مختار روسیه تقویت شد و بر موقعیت ضعیف ایران پافشاری نمود [۳۶]. ناامنی نواحی مرزی نیز موجب کاهش میزان این تجارت گردید: وجود قطاع‌الطریق و درگیریهای مکرر، موجب بسته شدن این راهها می‌شد و موقعیتی برای دخالت فراهم می‌ساخت. امتیازات و معافتهایی که به فرستاده‌های سیاسی روسیه و ملازمین آنها داده شده بود نیز باعث

برخوردهایی بین خدمتکاران آنان و اتباع ایران می‌شد. امتیازات ویژه‌ای که اتباع روسیه با امضای این قرارداد بازرگانی از آن برخوردار شده بودند به نوبه خود باعث گردید که دولتهای دیگر خارجی نیز خواستار این امتیازات برای اتباع خود گردند.

همانطوری که گفته شد تجارت انگلیس نیز بدون اینکه قراردادی از آن حمایت کند دنبال می‌شد. با امضای عهدنامه ایران و روس در سال ۱۸۲۸ م. ضرورت تدارک ترتیباتی مطرح شد که از طریق آن بازرگانان انگلیسی دست کم بتوانند از رفتار مساعد ایرانیان برخوردار گردند. ولی تا سال ۱۸۳۳ م. طول کشید که عباس میرزا ولیعهد و حاکم آذربایجان، که فتحعلیشاه امور مربوط به روابط خارجی را در سال ۱۸۱۰ م. به وی سپرده بود، رقمی صادر کند تا از تجارت انگلیس در صفحات شمالی ایران حمایت نماید.

مع هذا دولت انگلیس تجارت ایران را هنوز برای خود، از دیدگاه تجارت خارجی، مهم می‌دانست. در این زمان انگلیسیها و روسها توجه زیادی به آسیای مرکزی مبذول می‌داشتند. باز هم دلیل این کار در اینجا بیشتر سیاسی بود تا اقتصادی. موراویف (Muraviev) فرستاده سیاسی روسیه که در سال ۲۰ - ۱۸۱۹ م. از خیوه دیدن کرد، گزارش داد که تسلط بر خیوه، روسیه را بر تمام منابع آسیا مسلط خواهد کرد طوری که «می‌تواند نقطه وحدت دوباره برای تمام تجارت آسیا گردد و برتری بازرگانی عظیم متنفذین دریایی را در مرکز هند متزلزل سازد» [۳۷]. بعد از امضای عهدنامه آدریانوپل در ماه سپتامبر ۱۸۲۹ م. حکومت انگلیس و هند، تهدید روسیه را از طریق آسیای مرکزی در خصوص متصرفات انگلیس در هند، شدیداً مورد توجه قرار دادند. الن بارو (Ellenborough) در رأس هیأت نظارت نگران بود که نتواند اطلاعات کاملی از اوضاع کابل، بخارا و خیوه کسب کند تا دروازه آسیای میانه را به روی تجارت و نفوذ انگلیس به صورت مانعی در مقابل پیشرفت روسیه باز کند [۳۸]. در سال ۱۸۳۲ م. الکساندر بارنز مسافرت خود را در آسیای مرکزی شروع کرد.

مع الوصف در تلاش بریتانیا برای ورود به بازار آسیای مرکزی، دلایل بازرگانی و منجمله دلایل سیاسی وجود داشت که خواهان افزایش تجارت با ایران بود. در میانه سالهای ۱۸۳۰ م. و ۱۸۴۳ م. دوره‌ای از توسعه سریع صنعتی وجود

داشت و افزایشی در صادرات اقمشه پنبه‌ای بچشم می‌خورد [۳۹]. در سال ۱۸۳۱ م. کاپیتان جان کمپبل (بعدها سر Sir) که در زمان مرگ سرجان-مکدونالد در سال ۱۸۳۰ م. شارژ دافر انگلیس در تهران شده بود اصرار کرد که دادوستد تجاری بریتانیا با ایران از راه طرابوزان صورت گیرد [۴۰]. وی توصیه نمود که یک نفر کنسول انگلیسی برای توسعه این طرح در ارزروم گمارده شود [۴۱]. شورای خصوصی برای تجارت از پیشنهاد باز شدن راه طرابوزان استقبال کرد [۴۲]. سال بعد اوکلند (Auckland) در یک نامه خصوصی به پالمستون رشد تقاضاها را در ایران برای ساخته‌های انگلیسی متذکر شد و ابراز داشت که وی بسیار خوشحال خواهد شد که وسایل جدیدی برای دادوستد کشف و تشویق نماید. دزدان دریایی در خلیج فارس مانع بزرگی برای افزایش تجارت با ایران از راه خلیج فارس بشمار می‌رفتند؛ ولی وی امیدوار بود که کالاها از یک راه دیگری، از طریق روسیه، طرابوزان، استانبول و یا بمبئی وارد ایران شود [۴۳]. رشد علاقه نسبت به تجارت ایران از اینجا مشخص شد که تجارت با ایران در سپتامبر سال ۱۸۳۲ م. به کمیته مشترک المنافع هند شرقی محول گردید.

ضمناً در ۴ سپتامبر سال ۱۸۳۲ م.، کمپبل گزارشی به کمیته سری ارسال داشت که در آن به تهدید روسیه توجه شده بود و در عین حال وی متذکر گردیده بود که اگر روسیه در برقراری برتری خود در ایران کامیاب گردد، از طریق جلوگیری از ورود کالاهای تولیدی انگلیس و هند به ایران، ضربه مهلکی به تجارت انگلیس وارد خواهد شد [۴۴]. براساس قسمتی از علاقه نوپای حکومت انگلیس در ایران، تصمیم بر این شد که کمپبل را به عنوان فرستاده سیاسی به ایران بفرستند. در دستوراتی که به وی ارائه نمودند متذکر شدند در خصوص تغییراتی در عهدنامه تهران مذاکره نماید. همچنین کوشش کند که معافیتها و امتیازاتی را که از راه رقم عباس میرزا (که خود به خود با مرگ او در پاییز سال ۱۸۳۳ م. فراموش شده بود) به تجارت انگلیس داده شده بود به صورت قراردادی درآورد همچنین به وی اختیار داده شد که در خصوص انعقاد قراردادی راجع به حسن رفتار با اتباع طرفین مذاکره نماید [۴۵].

خطر پیشرفت روسیه در بین دریاچه‌های خزر و آرال و در طول رود جیحون موجب نگرانی گردید و این مسأله که به چه نحوی با نفوذ روسیه در ایران و آسیای

مرکزی مقابله گردد مورد توجه قرار گرفت. در میان اقدامات دیگر، جیمز-بایلی فریزر که تمام ایران را گشته بود، گزارش داد که در این سرزمین، در سال ۱۸۳۴ م. از سوی وزارت امور خارجه، وضع مبادلات روسیه و نفوذ سیاسی و بازرگانی آن در ایران و مناطق بین متصرفات روسیه و سند مورد بررسی قرار گرفته است. در سال ۱۸۳۳ م. تقاضای روسیه برای استقرار کنسولی در گیلان بار دیگر تکرار شد و بار دیگر مورد مخالفت فتحعلیشاه قرار گرفت [۴۶]. بنابراین به فریزر دستور دادند که از مازندران و گیلان دیدن کند و:

میزان تجارتی را که توسط اتباع روسیه انجام می‌شود تعیین سازد تا مسأله بدگمانی خود شاه و وزیرش مورد ارزیابی قرار گیرد و معلوم شود که برقراری کنسول، که مکرراً از سوی دربار سن پترزبورگ برای حمایت از تجارت روسیه تقاضا می‌شود، بهانه‌ای است که نقشه‌های بعدی را در خصوص تصرف و اشغال آنها شامل می‌شود [۴۷].

فریزر نتیجه بررسی‌هایش، را به صورت یک رشته یادداشت و گزارش که اساساً درباره موقعیت سیاسی بود تهیه و تدارک دید. محمدشاه که در سال ۱۸۳۴ م. به جای پدرش نشسته بود از استقرار کنسول روس در گیلان جلوگیری کرد. مع‌هذا وی مجبور شد که مصالحه کند و اجازه دهد که مأموری که وابسته به هیأت روسی باشد به مدت سه ماه از سال در رشت اقامت گزیند تا از علایق تجارت روسیه در گیلان جانبداری نماید. مسأله کنسولگری در روابط انگلیس نیز تأثیر گذاشت که بعد از مرگ فتحعلیشاه رو به تیرگی رفته بود. در این زمان نسبت به انگلیس و روس نوعی ترس و بدگمانی وجود داشت. در نتیجه پیشرفتی در موضوع اصلاح عهدنامه تهران و انعقاد یک قرارداد بازرگانی حاصل نشد. بالاخره کمپبل مذاکرات را در ماه مارس ۱۸۳۵ م. معلق گذاشت. مذاکرات راجع به قرارداد بازرگانی در مسأله کنسولگری محدود شد و امتناع حکومت ایران در خصوص انعقاد این قرارداد متکی بر امتناعش بر موافقت با حضور کنسولهای انگلیس در ایران بود. کمپبل کارهای خود را گزارش داد و یادآور شد که گفته می‌شود محمد-شاه پس از پرداخت غرامت به روسیه طبق معاهده ترکمانچای، غیر قابل نفوذ شده است، و «تلاشهای مصرانه‌ای با کمک انگلیس انجام شده تا از معاهده روسیه، ماده راجع به کنسولگری لغو گردد، نکته‌ای که وی اعتقاد دارد که اگر حالا یک

چنین امتیازی به انگلیس داده شود اجرای آن ناممکن خواهد بود» [۴۸].
 قائم مقام اولین صدراعظم محمدشاه نیز با برقراری کنسول انگلیس در ایران مخالفت کرد البته با این دلیل که اگر این پیشنهاد پذیرفته شود روسیه در اجرای مواد عهدنامه خود پافشاری خواهد کرد. کمپبل از یکسو، مصاحبه‌ای را بین فریزر و دکتر ریچ (طبيب هیأت انگلیس) و از سوی دیگر در ۲۵ فوریه ۱۸۳۵ م. با قائم مقام ترتیب داد و در گزارش خود اظهار نمود که قائم مقام اظهار می‌دارد که «اگر روسیه کنسولی در گیلان مستقر سازد ملت ایران از بین خواهد رفت... هرگز رضایت نخواهد داد که حقی به انگلستان بدهد تا به زیان مملکت خودش باشد»؛ و اینکه

اگر کنسولهای روسیه و انگلیس در قسمتی از ایران مستقر شوند عمال آنها بلافاصله تمام قدرت و اختیارات حکومت ایران را قبضه خواهند کرد و آن قسمت از مملکت، از ایران جدا خواهد شد و به این طریق ضعف کشور او نیز هر چه بیشتر به انشقاق آن کمک خواهد کرد و دست آخر هم کاملاً بین دو ابرقدرت تقسیم شده و تقصیر را به گردن اتباعش خواهند انداخت [۴۹].

در ژوئیه سال ۱۸۳۵ م. کمپبل فرا خوانده شد تا در مورد موقعیت ایران گزارشهایی عرضه کند. با این هدف که بایستی در مقابل نفوذ روسیه در ایران، سیاست فعالی اتخاذ گردد، تصمیم بر این شد که مذاکره با هیأت ایرانی به هیأت سلطنتی محول شود و برای اعلام این مسأله و تبریک جلوس محمد شاه بدتخت شاهی، هنری الیس به عنوان فرستاده فوق العاده سیاسی به ایران اعزام گردد. از دستوراتی که در خصوص وظایف این هیأت در ایران به الیس داده شده، روشن می‌شود مسأله عمده‌ای که حکومت انگلیس را آشفته ساخته بوده حالت دوستانه‌ای بوده که ایران با روسیه بر سر جنگ با افغانستان پیش گرفته بود. با توجه به امتناع اخیر دولت ایران از موافقت با برقراری کنسولهای انگلیس در ایران، همان می‌رفت که مذاکره برای انعقاد یک قرارداد بازرگانی به فرستاده سیاسی دیگری محول گردد که بعد از الیس روانه ایران شود؛ ولی به الیس اعلام کردند که مذاکره را که وی مناسب و مقتضی بداند با حکومت ایران انجام دهد [۵۰].

زمانی که الیس در پایان سال ۱۸۳۵ م. به تهران رسید لشکر لشی به هرات و قندهار طرح ریزی شده بود. در ۹ فوریه همان سال، الیس با حاجی میرزا آغاسی

که به مقام صدراعظمی رسیده بود، مسأله قرارداد بازرگانی را مطرح ساخت. به او گفتند که شاه و سفیران او با حکومت روسیه به تفاهم رسیده‌اند و حکومت روسیه هم حق برقراری کنسولگری در سرتاسر ایران را ندارد و شاه هیچ نوع قرارداد بازرگانی با انگلیس منعقد نخواهد کرد.

مع الوصف بر ضرورت کسب امنیت و تساوی در خصوص بازرگانان انگلیسی توسط یک قرارداد تجاری تأکید زیادی شد [۵۱]. در این زمان در تجارت مستقیم اجناس ساخته شده انگلیسی از راه طرابوزان افزایشی حاصل شد [۵۲]. و این مسأله درست منتهی به تلاشهای روسیه گردید که میزان تجارت خود را کاهش دهد. بر این اساس کوشش شد که اجرای قرارداد ۱۸۰۱ م. بار دیگر تأیید گردد. ایس اشاره کرد که تدارکات رقم عباس میرزا بایستی به صورت یک ماده ضمیمه به قرارداد اضافه شود. صدراعظم ایران از این کار امتناع کرده و اظهار داشت که این مسأله را قراردادهای بعدی منتفی کرده است و شاه هم به دلیل اینکه بتازگی صاحب تاج و تخت شده بود اعلام کرد که وی بر انعقاد قراردادی صحه نخواهد گذاشت [۵۳]. حاجی میرزا آغاسی در ماه آوریل به طور محرمانه به ایس گفت که حکومت روسیه از انعقاد قراردادی با انگلیس جلوگیری خواهد کرد به دلیل مدارایی که در سهمش نسبت به اجرای مواد عهدنامه ترکمانچای و بویژه در مورد کسب حق استقرار کنسول در سرتاسر ایران نشان می‌دهد [۵۴]. با وجود این تقریباً بلافاصله بعد از آن در ماه مه ۱۸۳۶ م. شاه فرمانی صادر کرد که بنابر آن تجارت اتباع انگلیس را در ایران از لحاظ عوارض و حقوق گمرکی به همان میزان تجارت اتباع روس رسانید و امنیت و مصونیت را در زمینه پذیرش و فروش اموال تجار انگلیس تأمین نمود [۵۵].

این مسأله از پافشاری برای انعقاد قرارداد بازرگانی کاست. ایس در سال ۱۸۳۶ م. به وطنش برگشت و سرجان مکنیل به عنوان وزیر مختار در سپتامبر همان سال وارد تهران گردید و در ماه دسامبر اعتبارنامه خود را به محمد شاه ارائه کرد. موقعیت برای انعقاد یک قرارداد سیاسی یا تجاری همچنان نامساعد بود. محمدشاه طرحهایش را در زمینه فتح شرق ترك نمی‌گفت و کنت سیمونیچ سفیر روسیه، در این نقشه‌ها علی‌رغم بی‌نظمی واقعی که در سازمان مالی و نظامی ایران رخ داده بود وی را تشویق می‌نمود. با این اعمال روابط ایران و انگلیس در بین سالهای

۱۸۳۶ م. و ۱۸۴۱ م. به خاطر فتح هرات رو به تیرگی رفت و بالاخره به عقب نشینی هیأت اعزامی انگلیس در ژانویه سال ۱۸۳۹ م. انجامید. یکی از شرایط عقب نشینی هیأت اعزامی که تا اکتبر ۱۸۴۱ م. اتفاق نیفتاده بود امضای قرارداد بازرگانی بود. این قرارداد امضا شد و در ۲۸ اکتبر، کمتر از دو هفته بعد از برگشت مکنیل به تهران، به تصویب شاه رسید.

برابر این عهدنامه بازرگانان دو دولت اجازه یافتند که در ممالک همدیگر به تجارت پرداخته و از رفتار مساعد دولت دیگر برخوردار گردند. این قرارداد همچنین استقرار کارگزاران بازرگانی را در جاهای معینی فراهم ساخت و قرار شد که از سوی حکومت انگلیس یک نفر در تهران و یک نفر در تبریز جایگزین شود. به نمایندگی سیاسی حکومت انگلیس همچنین اجازه داده شد که مثل سابق در بوشهر نیز اقامت گزینند [۵۶].

دو تن از کارگزاران تجاری ایران به ترتیب در لندن و بسنی جایگزین شدند. در دسامبر سال ۱۸۴۱ م. مستر بونهام که یک بازرگان انگلیسی بود و در تبریز زندگی می کرد در آن شهر کنسول انگلیس گردید [۵۷]. انعقاد قرارداد بازرگانی بلافاصله در حجم تجارت ایران و انگلیس اثر نگذاشت و یا در مورد اخذ حقوق گمرکی تغییراتی بوجود نیاورد، بلکه از راه ارائه مصونیت به بازرگانان و حسن رفتار با آنها بر طبق شرایط قراردادی، حجم تجارت فیما بین در آینده رو به افزایش گذاشت.

با فقدان کامل آمار و عدم اعتماد نسبت به آنها، ارزیابی کیفیت و ارزش تجارت ایران در اوایل قرن نوزدهم مشکل است هر چند که تجزیه و تحلیل مفصلی از اسناد اداره هند، بدون شک پرده از روی بعضی از مسائل، دست نه مسائل تجارت ایران را به یک سو می نهد. در آغاز سده نوزدهم، سنجش تجارت احتمالاً با وجه رایج ایران، جز تجارت آن با هند، مدت زیادی دوام نیاورده است. ملکم در سال ۱۸۰۱ م. ارزش تجارت ایران را با همسایگانش در حدود ۱۳۴ لک روپیه یعنی تقریباً سیصد و چهل هزار پوند (بعدها روپیه دست دوم پنس ارزان شد) برآورد کرده است. از میان آنها تجارت با افغانستان و ترکیه به ترتیب ۴ و ۳۵ لک روپیه، بیش از نیمی از تجارت خارجی ایران را تشکیل می داد. او تجارت ایران را با هند ۳ لک روپیه محاسبه کرده است؛ و تجارت

ایران با روسیه را ۲ لک روپیه و با بخارا را ۵ لک روپیه و تجارت خلیج فارس را ۲ لک روپیه و تجارت با سواحل دریای سیاه را نیز ۲ لک روپیه ارزیابی کرده است [۵۸].

واردات ایران در سال ۱۸۱۷ م. با کشتیهای انگلیسی که حامل کالاهای انگلیسی، هندی و چینی بود از راه بوشهر در حدود ۲۲۵,۲۹۶ پوند بوده است. جز در سال ۱۸۲۱ م. همه این واردات در چند سال بعد رو به افزایش گذاشته است و در سال ۱۸۲۲ م. به حدود ۵۸۲,۷۱۵ پوند رسیده است [۵۹]. مع الوصف سال بعد واردات ایران تنها از کشتیهای انگلیس ۲۳۳,۶۸۵ پوند شده ولی واردات کشتیهای متعلق به بندر بوشهر و قایقهای بومی خلیج فارس در همان سال به ۴۳۵,۸۸۷ پوند رسیده که تفاوت فاحشی در حدود ۶۶۹,۵۷۲ پوند را نشان می دهد. بنظر می رسد که قسمت معتابهی از تجارت در این زمان به دست افراد بومی افتاده باشد که توانسته اند ارزشش سازند. واردات تجاری بنادر کوچک خلیج فارس احتمالاً در حدود نصف تجارت بندر بوشهر بوده است [۶۰].

فریزر اظهار می دارد که صادرات اصلی مواد خام ایران عبارت بود از: پنبه، ابریشم، تنباکو، برنج، حبوبات، خشکبار، سلفر، اسب، موم و مازو. بعضی از تولیدات نیز صادر می گردید نظیر منسوجات ابریشمی و پنبه ای همراه با پارچه های زری، نقره ای و طلایی که همه به روسیه صادر می شد. او می گوید که سنجش تجارت ایران جز تجارت آن با هند به وجه رایج ایران است و مازاد ارزش صادرات آن تبدیل به پول نقد، دلار و سکه های پنج شیلینگ و روبل نقره می گردد و در ازای تولیدات اضافی که سالانه از راه خلیج فارس و یا کابل و هرات به ایران وارد می شود به هند ارسال می گردد و قسمتی از آن برای تهیه کالاهایی از کشورهای غربی تخصیص می یابد. او تمام صادرات ایران را در ۳۱ ماه مه ۱۸۲۱ م. بر اساس گزارشهای رسمی و اطلاعات بازرگانان در حدود یک میلیون و دویست و پنجاه هزار لیره استرلینگ ارزیابی کرده که تقویم ارزش آن به قرار زیر است:

صادرات به هند از راه بندر بوشهر (طبق گزارشهای رسمی) ۳۰۵,۰۰۰ پوند
صادرات از بارفروش (توسط بازرگانان در حدود ۲۱۵,۰۰۰ پوند برآورد شده)
همراه با صادراتی از گیلان و مازندران ۲۵۰,۰۰۰ پوند
صادرات از بنادر کوچک خلیج فارس نظیر جزایر ۱۰۰,۰۰۰ پوند

۲۰۰۰۰۰ پوند	تجارت با بغداد شامل تجارت ابریشم
۲۰۰۰۰۰ پوند	تجارت با بقیه نواحی ترکیه
۲۰۰۰۰۰ پوند	تجارت با انگلیس و گرجستان
۵۰۰۰۰۰ پوند	صادرات به بخارا و نواحی شرقی
۱۰۰۰۰۰ پوند	تجارت با عربستان
۱۰۲۲۵۰۰۰ پوند	جمع کل

در همان سال گزارش رسمی طلا و نقره‌ای که از بوشهر به هندوستان فرستاده شده ۳,۴۱۷,۹۹۴ روپیه جدید بمبئی مساوی با تقریباً ۲۹۰,۰۰۰ پوند استرلینگ بوده است. گفته شده که سالانه دست کم ۳۰۰,۰۰۰ پول طلای نقد در این زمان توسط بازرگانان تفلیسی به تبریز وارد می‌شده است. مقدار زیادی پول نقد و سناات یا روبل نقره از آستاراخان نیز وارد می‌گردید؛ علاوه بر اینها برای خرید استعه مقدار زیادی از شلینگ‌های آلمانی و فرانسوی و دلار اسپانیایی از طریق بغداد وارد می‌گشت. بدین ترتیب رواج قابل توجهی از احجار کریمه در ایران جریان داشت؛ و با اینکه مقدار زیادی از آن به طرف شرق ارسال می‌شد ولی در آغاز قرن نوزدهم از اینها به قدر کافی در ایران وجود داشته که برای احتیاجات رایج مملکتی صرف شود. بیشتر طلایی که وارد ایران می‌گردید به صورت پول نقد بجریان می‌افتاد و در عین حال بقیه آن تبدیل به تومان می‌شد و سکه‌های نقره‌ای هم به ربال تبدیل می‌گشت [۶۱].

گزارش فریزر امکان دارد مطلوب‌تر از وضع واقعی اسناد باشد. گزارشهای کمیته منتخب که قبلاً نقل شد جریان ثابت مسکوبات را از ایران به هندوستان می‌شود [۶۲] و موریه در سال ۱۸۰۹ م. صادرات سالانه ایران را به پول هند ۳۵۰,۰۰۰ تومان برآورد کرده است. وی فکر می‌کرد که این بودجه به قدر کافی تجارت با روسیه را که ابریشم کیلان را با طلا می‌خرید نمی‌نوشانند و نیز شامل تجارت ترکیه که نیز برای خرید شال و ابریشم به ایران طلا پرداخت می‌کرد نمی‌شود [۶۳].

در اواخر سلطنت فتحعلیشاه، به خاطر جنگهای طولیل‌مدت و مصیبت‌بار با روسیه، خزاین تهی گشت و پول در ایران به طور روزافزونی کم و نایاب شد. شکست از روسیه موجب اغتشاشات و بلوا در ایالات گردید و حکومت مرکزی

رو به ضعف دم افزونی گذاشت. در ایالات جمع آوری درآمد با شکست مواجه شد و در بودجه نقصان عظیمی رخ نمود. در بعضی از مناطق ناامنی و راهزنی شیوع یافت. در سال ۱۸۳۰ م. بیماری مسری وبا گریبانگیر مردم مازندران و گیلان گردید و تجارتنی را که از راه بندر انزلی صورت می گرفت به نابودی کشانید [۶۴]؛ و در سال ۲ - ۱۸۳۱ م. طاعون جنوب ایران را بلعید [۶۵]. در سال ۱۸۳۳ م. نقصانی در تولید محصولات رخ نمود که مشکلات مملکت را صد چندان کرد. از زمان سلطنت محمدشاه (۴۸ - ۱۸۳۴ م.) به بعد بحرانهای شدید مالی و اقتصادی بکرات در ایران بوقوع پیوست. در اواسط قرن نوزدهم مشکلاتی در تولیدات ایران که در ازای اجناس انگلیسی صادر می شد رخ نمود و در شمش طلا که عواید از روی آنها محاسبه می شد کمبودی حاصل شد که برای تجارت ایران و انگلیس مانع بزرگی بشمار می رفت [۶۶].

به غیر از کنسولگری، یکی از عوامل اساسی مخالفت محمدشاه و وزیرش در زمینه انعقاد قرارداد تجاری با بریتانیا در سال ۱۸۳۶ م.، در واقع «کمبود پول در ایران، مطالبه معادن احجار کریمه، بی فایدهی درآمدهای تولید و دلسردی مردم ایران از جریان تولیدات خارجی بود» [۶۷]. تجارت انگلیس به خاطر مقدار زیادی از احجار کریمه که هر ساله از پادشاه دریافت می شد با حسادت دولت ایران مواجه بود [۶۸]. در اواسط قرن نوزدهم، علی رغم تحریم و جریمه، صادرات طلای ایران به کشورهای ترکیه و هند هر چه بیشتر بالا رفت و پول کمیاب شد. تجارت از راه استانبول و روسیه بیشتر با پرداخت شمش طلا صورت می گرفت، هر چند که در حوالی سال ۱۸۴۰ م. این جریان تا اندازه ای موقتاً از طریق افزایش صادرات تولیدات ابریشمی گیلان و تا اندازه ای بوسیله صادرات ساخته های جنوب ایران به روسیه از راه اردبیل تغییر یافت [۶۹]. ولی در واقع هنوز مقداری طلا از روسیه وارد ایران می شد ولیکن در ایران باقی نمی ماند: این طلا به استانبول به منظور خرید تولیدات خارجی ارسال می گشت [۷۰].

سقوط سریع ارزش تومان که در نیمه اول قرن نوزدهم رخ داد احتمالاً با تغییرات تجارت ایران و جریان مسکوکات آن ارتباط داشت. در سال ۱۸۰۹ م. تومان یک لیره استرلینگ ارزش داشت [۷۱]. در سال ۱۸۱۱ م. به ۱۵ سنت تنزل کرد [۷۲]، و در سال ۱۸۴۵ م. به ۱۰ سنت رسید [۷۳]؛ در بین سالهای

۱۸۴۳ م. و ۱۸۶۱ م. نرخها بشدت بالا رفت و به حد متوسط ۱۵۰ - ۷۰٪ رسید. قیمت گندم و جو و زغال و اجاره قاطر در سال ۱۸۶۱ م. نسبت به سال ۱۸۴۳ م. به سه برابر بالغ شد [۷۴].

جریان مسکوکات نظر فتحعلیشاه و محمدشاه را به خود جلب کرده بود. فتحعلیشاه سعی می کرد که با عرضه پاداش به کسانی که پارچه های مثل پارچه های مدرس تولید کنند از صدور مسکوکات به هند جلوگیری نماید [۷۵]. ولی نتیجه اساسی از این عمل حاصل نشد. محمدشاه نیز بمنظور افزایش تولیدات ایران، نسبت به مصرف کالاهای اروپایی بی اعتنایی نشان داد. وی که در نظر داشت ارزش پول ایران را بالا ببرد به تولید کنندگان چیت هندی پاداشی اهدا کرد و به درباریانش دستور داد تا بجای استفاده از پارچه های خارجی از منسوجات پشی ایران و شالهای کرمان برای پوشاک استفاده کنند [۷۶]. ولی این اقدامات زیاد پی گیری نشد و در نتیجه عقیم ماند.

فریزر در سال ۱۸۲۲ م. گزارشی داد که منسوجات انگلیسی، فرانسوی و آلمانی که از راه بنادر کرانه خاوری مدیترانه و از هند از راه روسیه وارد می شود جانشین چیت های هندی و منسوجات پنبه ای منقش شده است که به مقدار زیادی از هند وارد می شد [۷۷]. در اواسط قرن نوزدهم افزایشی در مورد مصرف اجناس اروپایی بوقوع پیوست و به خاطر رقابت اروپاییان کاهشی در ساخته های محلی رخ داد [۷۸]. مثلاً این حالت در کاشان دیده شد که در سالهای نخستین قرن نوزدهم از لحاظ تولیدات در اوج خود بود [۷۹]. مع هذا چنین می نماید که در سال ۱۸۴۸ م. به خاطر کاهش کیفیت اجناسی که از منچستر وارد می گردید افزایشی موقتی در تقاضای پارچه های بافته شده یزدی و لاشانی رخ داده باشد [۸۰]. عامل جنبی دیگر کاهش منسوجات ابریشمی و وجود مقررات روسیه بود که از ورود اقمشه ابریشمی که دارای نقش و نگار و پرودری طلائی بود از ایالات قفقاز جلوگیری بعمل می آورد. در زمان سلطنت فتحعلیشاه اشاره شده که در اصفهان ۱۲۰۰۰ کارگاه بافندگی برای اقمشه ابریشمی وجود داشته ولی در سال ۱۸۴۵ م. به خاطر افزایش واردات ساخته های اروپایی و تحول شیوه های درباری، فقط تعدادی از این کارگاهها باقی مانده است [۸۱].

در زمان سلطنت فتحعلیشاه و محمدشاه تجارت ایران با افغانستان نه ملکم

در تجارت خارجی ایران بدان مقام دوم را داده است در مقابل تجارت با اروپا که افزایش زیادی یافته بود، به دلیل جنگ هرات و غائله تراکمه رو به کاهش گذاشت ولیکن در این خصوص به خاطر عدم وجود ارقام قابل اعتماد فقط بایستی متوسل به حدس و گمان شد. در زمان محمدشاه تحولاتی نیز در مورد اهمیت نسبی راههای تجاری ایران رخ داد. راه جنوبی از طریق خلیج فارس به دلیل ناامنی جنوب ایران و به خاطر تغییر جهت به سوی نواحی پر جمعیت در شمال، رو به ویرانی نهاد. در اواسط قرن نوزدهم حمل و نقل ایران از اروپا بیشتر از راه ترکیه و شمال ایران انجام می شد. ابوت در سال ۱۸۵۰ م. می نویسد که کاهش تجارت بندر بوشهر طی بیست سال اخیر در نتیجه همین تغییرات بود، گرچه قسمتی از این کاهش ناشی از تجارت هندیان بود که در مواقع پایین بودن حقوق گمرکی رو به سوی بندر عباس می آوردند. واردات از هند به بوشهر که هنوز بندر اصلی خلیج فارس محسوب می شد سالانه در حدود ۵۰۰۰۰۰ پوند بود؛ و صادرات به آن که شامل مسکوکات نیز می شد در حدود ۴۰۰۰۰۰ پوند می شد یعنی رقم قابل ملاحظه ای که بیش از برآورد فریزر در سال ۱۸۲۱ م. بود. ابوت فکر می کرد که این ارقام احتمالاً کمتر است و رقم واقعی بایستی در حدود یک پنجم بیش از آن باشد. واردات از راه هند به بندر عباس قریب به ۳۰۰۰۰۰ پوند می شد و صادرات نیز احتمالاً بیش از یک هشتم این مبلغ نبوده است [۸۲]. تجارت قابل توجهی هم بین جاوه و بوشهر در خصوص تولیداتی انجام می شد که منحصر به هلند و یا ایران بود [۸۳].

در سال ۱۸۳۶ م. واردات زیادی از کالاهای اروپایی از راه استانبول به تبریز صورت گرفت. تأثیر این واردات این بود که قیمتها را نسبت به قیمتهایی که در استانبول وجود داشت در ایران تغییر داد؛ در نتیجه، بیشتر ایرانیانی که در استانبول کالا خریده بودند ورشکست شدند [۸۴]. در بین سالهای ۱۸۳۶ م. و ۱۸۴۰ م. حجم واردات سالانه اجناس اروپایی به تبریز ترقی کرد. در سال ۱۸۳۹ م.، ۷۸۹۱ بار اسب از اجناس مختلف وارد تبریز گردید؛ در سال ۱۸۴۰ م. این میزان به ۱۷۰۵۱۱ بار اسب رسید. مع هذا قیمتها به خاطر سقوط ارزش کالاهای تولیدی انگلیس و به دلیل زیادی میزان کالاهای نامرغوب آن متناسب با آن، افزایش نیافت. هشتاد درصد کالاها انگلیسی بود. برخی از این واردات به قفقاز

می‌رفت. در این میان تجارت کالاهای قاچاق نیز بین ایالات مجاور روسیه بچشم می‌خورد [۸۵]. در نیمه دوم قرن نوزدهم امتعه انگلیس که از راه طرابوزان به ایران می‌آمد در حدود ۵۰۰۰۰ پوند استرلینگ بود؛ احتمال دارد که قسمتی از این واردات به طرف روسیه رفته و در ازای طلا فروخته شده باشد [۸۶].

ایران در این زمان هر چه بیشتر مستعد تغییراتی در تجارت بین‌المللی خود بود. این مسأله در حدود سال ۱۸۴۳ م. زمانی که در قیمت کالاهای انگلیسی کاهشی رخ داد که ناشی از جریان اجناس ارزان قیمت در بازار ایران بود بخوبی روشن گردید. این امر قبلاً از طریق کالاهایی با قیمت‌های گزاف زمینه‌بندی شده و در نتیجه تعدادی از تجار محلی تبریز متحمل ضرر زیادی شدند و یا ورشکست گردیدند؛ و این ورشکستگی در سال ۱۸۴۳ م. نیز در این شهر ادامه یافت. ضمناً به خاطر کساد بازرگانی در انگلیس کاهشی در تقاضای خرید ابریشم ایران رخ نمود. از این رو جریان مسکوکات به طرف استانبول افزایش یافت گرچه تا اندازه‌ای از راه افزایش تقاضای ابریشم از روسیه و در نتیجه جریان عظیم احجار کریمه از روسیه به ایران، جبران گردید. [۸۷]

پس از سقوط صفویه، تجارت ایران با روسیه به میزان کمتری همچنان ادامه داشت. در سال ۱۸۱۲ م. ویلیام اوزلی گزارشی داد که روسها پارچه، کاغذ، نخ، آهن، فولاد، باروت، پشم، چوب کاج و چرم روسی از راه بار فروش به ایران صادر می‌کنند و در عوض ابریشم، پنبه، برنج، ماهی، چوب، شال و کالاهای دیگر دریافت می‌نمایند [۸۸]. چنانکه در بالا ذکر شد، انعقاد عهدنامه‌های گلستان و ترکمانچای هر چند که روسیه را در یک موقعیت قوی مساعدی قرار داد ولی بلافاصله موجب افزایش حجم تجارت ایران - روس نشد.

در سال ۱۸۴۴ م. حجم واردات روس به ایران از راه بنادر سواحل دریای خزر در حدود ۱۲,۶۰۰ پوند ارزیابی شده و صادرات به روسیه از همان راه تقریباً ۲۳۵,۷۵۰ پوند گردیده است [۸۹]. ابریشم کالای اصلی تجارت ایران بود که از مهمترین ارقام صادراتی آن محسوب می‌شد. هنوز مقداری ابریشم به استانبول صادر می‌گردید، ولی قسمت زیاد آن به روسیه می‌رفت و بخشی از آن با طلا مبادله می‌شد. مقداری غله و اجناس پنبه‌ای به روسیه ارسال می‌گشت ولیکن میزان آن بسیار کم بود. در سال ۱۸۴۷ م.، زمانی که محصولات غله گرجستان دستخوش حمله ملخ

گردید، گندم و جو از آذربایجان به گرجستان صادر شد. [۹۰] در سال ۱۸۴۹ م، مقدار زیادی از شکر خام مازندران به روسیه ارسال گشت. [۹۱]

منطقه اصلی تولید ابریشم گیلان بود. در واقع ابریشم در کیفیت پستی قرار داشت — کلاف آن دراز و نخش غیرمطمئن و پیچیده بود — که آن را برای بازارهای فرانسه، انگلیس و ایتالیا نامناسب می ساخت. تلاشهایی توسط تجار انگلیسی انجام شد که کلاف و نخ پیچی آن را اصلاح سازند ولی با موفقیت کمی مواجه شدند. در نتیجه، در نیمه دوم قرن نوزدهم بیشتر این ابریشم به بازارهای روسیه صادر می گردید. مقدار سالانه آن در سال ۱۸۴۶ م. از لحاظ وزن بیش از یک میلیون پوند و از حیث ارزش بیش از ۴۰۰۰۰۰ پوند بود. حقوق گمرکی که دولت با نرخ صدی پنج از خارجیها و نرخ ۲/۵ درصد از ایرانیها می گرفت بیش از ۱۰۰۰۰۰ پوند می شد. به علاوه ابریشم نخ پیچی شده، یک قسمت بدون پرداخت حقوق گمرکی به ایالات می رفت و نیز مقداری هم ابریشم تنیده که کمتر از مقدار نخ پیچی شده نبود و فقط از لحاظ ارزش در سطح پایینی قرار داشت وارد ایالات می گردید. از این رو کل ارزش ابریشم تولیدی گیلان احتمالاً نزدیک به ۶۰۰۰۰۰۰ پوند بوده است. در مازندران و نواحی دیگر ایران نیز ابریشم تولید می شد ولی از لحاظ کیفیت به پای ابریشم گیلان نمی رسید [۹۲].

به علاقه ای که بریتانیا و روسیه نسبت به آسیای میانه ابراز می داشتند توجه گردید. تجارت روسیه با خیوه، بخارا و خوکند با ناامنی انجام می شد و تعدادی از اتباع این کشور به غلامی برده می شدند. به خاطر اصلاح این وضع روسیه در اواخر سلطنت فتحعلیشاه تصمیم گرفت بر سرزمینهایی که توسط قرقیزها، تراکمه و قراقالپاقها اشغال شده بود مسلط گردد. در سال ۱۸۳۶ م، به سواحل شرقی دریای خزر لشکر کشی نمود؛ و علاوه بر این تلاش شد که کارخانه ای در استرآباد تأسیس شود که از آنجا تجارت با ترکستان و خیوه و بخارا و بلخ و خوارزم مطرح بود [۹۳]. در این زمان مذاکرات مکرری در مورد انجام تجارت بین روسها و تراکمه که حکومت ایران ادعا می کرد اینها نسبت به شاه یاغی شده اند بین حکومت ایران و مأمورین روسیه انجام شد [۹۴]؛ و نیز روسیه اقداماتی در خصوص شیلات دهانه رود اترک انجام داد [۹۵].

علاقه روزافزون حکومت روسیه درباره ایجاد تأسیساتی در استرآباد زنگ

خطری برای حکومت ایران بشمار می‌رفت و محمدشاه در سال ۱۸۴۲ م. از ایجاد یک کارخانه روسی در آنجا جلوگیری نمود [۹۶]. در همان سال روسیه آشوراده را گرفته و پایگاههای دائمی خود را در آنجا برپا کرد. درخواست ایران برای ترك آنجا با ناکامی همراه بود [۹۷]. درخواست استقرار کنسولی در استرآباد بار دیگر همراه با تهدیداتی در سالهای ۱۸۴۵ م. و ۱۸۴۶ م. تجدید گردید [۹۸]. ایران می‌ترسید که روسیه قسمتی از سواحل ایران و گیلان را ضمیمه خود کند. در نیمه دوم قرن نوزدهم تسلط روسیه بر تراکمه سواحل دریای خزر تثبیت گردید و حق کشتیرانی در سواحل ایران برای تراکمه بدون کسب اجازه از ناخدای روسها ممنوع شد [۹۹]. در این اوضاع حکومت ایران که گرفتار نگرانی‌های سیاسی بود فرصت کمی داشت تا تجارت ایران را در دریای خزر که هر روز دست به دست می‌گشت تقویت سازد. شیلات در واقع به انحصار روسها درآمد که حفظ امنیت آن به جنگجویانشان سپرده شد [۱۰۰].

در نیمه دوم قرن نوزدهم تجارت ایران تحت تأثیر توجهات سیاسی که ناشی از تغییر روابط آن با روسیه و بریتانیا بود که تحولاتی رخ داد. قدم قطعی که در مشی جدید سیاسی برداشته شد با انعقاد عهدنامه ترکمانچای در سال ۱۸۲۸ م. مشخص گردید. روابط تجاری ایران و روس ضمناً براساس همان عهدنامه تنظیم شد که تجارت خارجی ایران را در راه توسعه انداخت. در اوضاع و احوال قرن نوزدهم تنها صدور امتیاز نامه‌ای توسط حکمران وقت برای تأمین حمایت از بازرگانان کافی نبود تا به میزان عظیمی به امر تجارت مبادرت ورزند. انعقاد قراردادهای تجاری یکی از امتیازهای اولیه بود که تجارت ایران را با ممانک اروپایی توسعه می‌داد؛ ولی تا سال ۱۸۴۱ م. طول کشید تا در مورد قرارداد بازرگانی با بریتانیا مذاکره گردد.

مع الوصف ترس از نفوذ سیاسی، ایران را از مبادلات معمولی تجاری با روسیه و انگلیس باز می‌داشت. به علاوه حقوق گمرکی مختلف نه بر امتعه، بلکه بر ملیت بازرگانان که به ترتیب با عهدنامه‌های ۱۸۲۸ م. و ۱۸۴۱ م. تحمیل شده بود در مقابل پیشرفت و توسعه سیاست تجاری ایران مانع بزرگی بشمار می‌رفت. از اینها گذشته عمل مقاطعه حقوق گمرکی فرصتهای فراوانی را برای کلاهبرداری و للاشی بوجود می‌آورد. فقدان و نبود شیوه رضایت‌بخش قانونی و یا ترتیبات اصولی له

قباله‌ها و اسناد مالکیت واصل را مورد توجه قرار دهد نیز راه را برای ارتشاء و فساد می‌گشود.

نه عهدنامه روسیه و نه بریتانیا، هیچ کدام نتوانستند تأثیر آنی در حجم تجاری ایران بجا گذرانند، بلکه نفوذ سیاسی روسیه و انگلیس به موقعش منتهی به نفوذ آنها در حیطه تجارت ایران گردید. اینها در میان ممالک اروپایی، تنها ممالکی بودند که به تجارت ایران چشم دوخته و خواستند تا آن را هر چه بیشتر وابسته خود کنند. سیادت آنها در خلیج فارس و دریای خزر یک امر قطعی بود و بیشترین تجارت ایران با روسیه و انگلیس از این راهها انجام می‌شد. در قرن نوزدهم بازرگانان ممالک دیگر که قبلاً نقشی در اینجا داشتند بکلی از صحنه تجارت ایران کنار گذاشته شدند. گو اینکه آلمان، فرانسه و اتریش در تجارت واردات سهمی داشتند ولی اینها رقبای سرسختی بشمار نمی‌آمدند.

ایران در زمان فتحعلیشاه و محمدشاه از حیث تجارت بین‌المللی نه تنها از لحاظ تجارت وارداتی و صادراتی بلکه از نقطه نظر صنایع داخلی هم وضع حساسی پیدا کرده بود. جریان مسکوکات کند شده بود و احتمالاً با کمبود پول همراهی می‌گردید از این رو پس‌افت پرداخت مالیاتها شاید به رشد معاملات معتبری می‌انجامید. این مسأله ضعف موجود امور مالی را تشدید می‌ساخت. درآمد عظیمی برای پرداخت به‌قشون و تأسیسات اداری لازم بود ولی در این میان هیچ نوع اصطلاحات مالی وجود نداشت که این وضع را بهبود بخشد و به دلیل ضعف امور مالی و فقر تکنولوژی و بالاتر از همه ناامنی مزمین، پیشرفتی در منابع داخلی ایران و یا ایجاد راهها و حمل و نقل کالا که لازمه توسعه و تجارت و برقراری نظم عمومی بود، حاصل نشد.

سؤالات زیادی بدون جواب باقی مانده است. واقعیت این است که من در اینجا تجارت ایران را با انگلیس و روسیه در نظر گرفتم که بخشی از آن به خاطر محدودیتی بود که منابع ایجاد کرده بود. به علاوه چون از منابع سیاسی استفاده کردم لذا شاید بر جنبه‌های سیاسی و امور اقتصادی متفرع از سیاست بیشتر تأکید کردم. اما بدیهی و روشن است که در این دوره نسبت به ادوار سابق تاریخ ایران، مسائل سیاسی از اهمیت زیادی برخوردار بوده و سنگینی وجود بریتانیا و روسیه بر شانه‌های ایران که برای اولین بار در زمان فتحعلیشاه احساس گردید نه تنها

در امور سیاسی، بلکه در امور اقتصادی و اجتماعی ایران تأثیر زیادی بجا گذاشت. بررسی مفصل اسناد اروپایی بدون شک در خصوص جریان‌های تجاری و بازرگانی کالاهای گوناگون و درباره نرخها اطلاعات زیادی دربر خواهد داشت. تاریخچه‌ها و تواریخ محلی ایران نیز این بررسی را تکمیل خواهد کرد، هر چند که اطلاعات حاصله از آنها در زمینه امور اقتصادی، قطعاً پیش نیست. آرشیوهای حکومتی برای این دوره حقیقتاً محلی از اعراب ندارند و به‌جز نامه‌های خانوادگی موجود - که به هیچ وجه معلوم نیست که مجموعه‌هایی از این نامه‌ها در مورد حجم تجارت اوایل عهد قاجار وجود داشته باشد - منابعی در اختیار نیست که بتواند تصویر کاملی از تجارت ایران با تمام جنبه‌هایش و یا از حیات اقتصادی این مملکت عرضه کند.

توضیحات

- ۱- در این بررسی از مواد غیر چاپی نسخ سلطنتی مرکز اسناد ملی انگلیس سود جسته‌ام که بدینوسیله امتنانم را نسبت به متصدیان آن ابراز می‌دارم.
- ۲- سه گزارش کمیته منتخب توسط هیأت مدیره تعیین شد تا تجارت خارجی انگلیس را با شرق هند، چین، ژاپن و ایران مورد توجه قرار دهد؛ این گزارشها به هیأت مشاورین سلطنتی عرضه گشت (لندن، چاپ گ. س. جردن، شماره ۱۶۶، خیابان فلیت) ص ۱۱۳.
- ۳- سی. یو. ایچی‌سون، مجموعه قراردادها، معاملات و اسناد وابسته به هند و کشورهای مجاور (کلکته، ۱۹۳۳ م.)، جلد ۱۳، ص ۲ - ۴۱.
- ۴- همان مأخذ، ص ۴ - ۴۲.
- ۵- همان مأخذ، ص ۵ - ۴۴.
- ۶- در خصوص جمعیت ایران در این دوره نگاه کنید به: گ. هاسبلی، «درآمدی بر نشکیلات اقتصادی ایران در اوایل قاجار» در مجله *Iran*، (۱۹۶۴ م.)، جلد ۲، ص ۶۹ به بعد.
- ۷- گ. پ. فریر، سفرهای کادوانی و مسافرت در ایران، افغانستان، ترکستان و بلوچستان، ترجمه کاپیتان و. جس (لندن، ۱۸۵۶ م.)، ص ۵ - ۱۲۴.
- ۸- مسافرت در امپراتوری عثمانی، مصر و ایران، (پاریس، ۱۸۰۷ م.)، جلد ۳، ص ۴۹.
- ۹- سفرنامه میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی به روسیه، کتابخانه مجلس شورای ملی، تهران.
- ۱۰- مرکز اسناد ملی، FO۶۰/۱۶۵ - یادداشتهایی در مورد تجارت، صنعت و تولیدات شهرها و ایالات مختلف ایران، دیدار بوسیله کنسول اهوت در سال ۱۸۴۹ - ۵۰ م.
- ۱۱- گزارش نادیمی و توهیفی از ایران (چاپ ۲، ادینبارو، ۱۸۳۴ م.)، ص ۶۴.

- ۱۲- سفری به شیراز (لندن، ۱۸۰۷ م.)، ص ۷۶. پلی (Pelly) در سال ۱۸۶۳ م. می‌نویسد که یزد یکی از ثروتمندترین و پرتاجرترین شهرهای ایران بشمار می‌رود (گزارشی درباره قبریز و غیره و اطراف خلیج فارس، [کلکته، ۱۸۷۴ م.]، ص ۲۲). زمانی که کرزن در سال ۹۰ - ۱۸۸۹ م. از ایران دیدن کرد یزد هنوز یکی از مراکز مهم تجاری بود، هر چند که تغییراتی در آنجا رخ داده بود. نساجی ابریشم از بین رفته بود و جایش را کشت خشخاش گرفته بود. در این زمان صادرات دیگر یزد شامل پنبه، پشم، قالی، نم، روناس، حنا، بادام و پسته بود. واردات عمده آن کالاهای انگلیسی و هندی - انگلیسی از جنوب و کالاهای روسی از شمال بود. در میان کالاهای مناطق نخستین، بافته‌های پنبه‌ای، چیت، سس، قلع، سرب، آهن، دارو، ادویه، چای هندوچین بود؛ از روسیه روغن، شمع، شکر، خز، بدل چینی و اقمشه وارد می‌شد. یکی از اهالی ارمنستان روسیه در تجارت واردات و صادرات یزد با روسیه نقش عمده‌ای داشت؛ و تجارت با هند بیشتر در دست پارسیان هند بود. قسمتی از کالاها نیز به صورت ترانزیتی از راه یزد به مشهد و سبزوار و بعضی از آنها نیز به کاشان و تهران وارد می‌شد [ایران و قضیه ایران (لندن، ۱۸۹۲ م.)، جلد ۲، ص ۲ - ۲۴۱].
- ۱۳- در خصوص متن این فرمان نگاه کنید به: ایچی‌سون، مأخذ یاد شده، جلد ۱۳، ص ۶۴. در مورد صدور و حقوق گمرکی کالاها هم مذاکراتی صورت گرفته بود.
- ۱۴- اسکات و ارینگ، سفری به شیراز (لندن، ۱۸۰۷ م.)، ص ۷۹.
- ۱۵- ج. ب. فریزر، گزارشی از مسافرت خراسان در سالهای ۱۸۲۱ و ۱۸۲۲ م. (لندن، ۱۸۲۵ م.)، ص ۲۱۳.
- ۱۶- پلی، مأخذ یاد شده، ص ۱ - ۲۰؛ اسکات و ارینگ، همان مأخذ، ص ۸۰ - ۷۹؛ موریه، سفری به ایران، ارمنستان و آسیای صغیر (لندن، ۱۸۱۲ م.)، ص ۲۳۷.
- ۱۷- همان مأخذ، ص ۲۹۷.
- ۱۸- همان مأخذ، ص ۷۹.
- ۱۹- الیویه، همان مأخذ، جلد ۳، ص ۳ - ۲۲.
- ۲۰- ج. ب. فریزر، گزارشی از مسافرت خراسان، ص ۷۶؛ گزارش تاریخی و توصیفی از ایران ص ۲۸۶.
- ۲۱- سه‌گزارش از کمیته منتخب و غیره، ص ۱۱۸.
- ۲۲- همان مأخذ، جلد ۳، ص ۸۱ - ۱۷۹.
- ۲۳- همان مأخذ، جلد ۳، ص ۱۷۶.
- ۲۴- پ. آمدی ژوبر، مسافرت در ارمنستان و ایران در سالهای ۱۸۰۵ م. و ۱۸۰۶ م. (پاریس، ۱۸۲۱ م.)، ص ۲۸۶ به بعد. نگاه کنید به: م. سنکونی، گزارشی از مسافرت در ایران (لندن، ۱۸۲۰ م.)، ص ۳ - ۱۵۲.
- ۲۵- اسکات و ارینگ، همان مأخذ، ص ۷ - ۷۶.
- ۲۶- ایچی‌سون، همان مأخذ، جلد ۱۳، ص ۴۹ به بعد در خصوص متن قرار داد.
- ۲۷- Fo ۶۰/۳۲. کاپیتان کمپبل، شماره ۵۵، اردوی آستارا، ۲۰ سپتامبر ۱۸۳۱ م. در جواب نامه‌ای به تاریخ ۱۷ ژوئن از هیأت مدیره.

- ۲۸- جی. سی. هورویتس، سیاستمداری در خاورمیانه و نزدیک، جلد ۱، ص ۸-۳۲ و ۴۰-۲.
- ۲۹- Fo ۶۰/۲. پیش‌نویس نامه اوامری از کمیته سری به سرهارفورد جونز، فرستاده سیاسی اعلیحضرت به دربار ایران به تاریخ ۸ سپتامبر ۱۸۰۷ م، در یادداشت ستر دونات، ۲۸ دسامبر سال ۱۹۰۸.
- ۳۰- Fo ۶۰/۴. از چارلز گرانت و ویلیام آستل به دونداس، مرکز هند شرقی، ۲۲ فوریه، ۱۸۱۰ م.
- ۳۱- Fo ۶۰/۴. اوامری به سرگراوزلی، سفیر فوق‌العاده و وزیر مختار اعلیحضرت در دربار ایران، ۱۳ ژوئیه ۱۸۱۰ م، توشیح توسط پادشاه.
- ۳۲- برای متن کامل این قرارداد نگاه کنید به: ایچی‌سون، همان مأخذ، جلد ۱۳، ص ۱۸-۱۵.
- ۳۳- Fo ۶۰/۲۴. از ویلاک به کانینگ، تهران، ۱۶ سپتامبر ۱۸۲۴ م.
- ۳۴- ایچی‌سون، همان مأخذ، جلد ۱۳، ص ۴۱-۳۵.
- ۳۵- ماروین انتنر، روابط تجاری ایران و روس، ۱۹۱۴-۱۸۲۸ م. (فلوریدا، ۱۹۶۵ م.)، ص ۷ به بعد. Fo ۶۵/۲۳۳. ارتباط با وزیرمالیه از راه مبادلات بروکرز آگاپیت‌الاروف مسکو، در دوره‌ها به پالمستون، شماره ۳، سن‌پترزبورگ، ۱۴ فوریه ۱۸۳۷ م. که نشان می‌دهد در بین سالهای ۱۸۲۳ م. و ۱۸۲۹ م. خرید و فروش به مقدار سالانه بیش از ۲ میلیون روبل افزایش یافته است.
- ۳۶- Fo ۶۰/۴۰. از ایس به پالمستون، تهران، ۲ ژانویه ۱۸۳۶ م.
- ۳۷- مسافرت در ترکمنستان (۱۸۲۲ م.)، نقل از گ. آ. نوریس، اولین جنگ افغان در سال ۱۸۳۸-۴۲ م. (۱۹۶۷ م.)، ص ۱۹.
- ۳۸- یادداشتهای سیاسی دوزانه (۱۸۸۱ م.)، جلد ۲، ص ۳-۱۲۲، ۲۹ اکتبر سال ۱۸۲۹ م. نقل از گ. آ. نوریس، همان مأخذ، ص ۵۹.
- ۳۹- گ. آ. نوریس، همان مأخذ، ص ۵۹.
- ۴۰- سرهارفورد جونز قبلاً احتمال افتتاح راه تجاری را با ایران از طریق طرابوزان مورد توجه قرار داده بود (Fo ۵۵/۲). از هارفورد به کانینگ، شماره ۲۵، تبریز، ۱۴ دسامبر ۱۸۰۹ م.) ویلاک در سال ۱۸۲۰ م. و بار دیگر در سال ۱۸۲۴ م. این مسأله را مطرح ساخت (Fo ۶۰/۱۸). از ویلاک به کاسترلو، شماره ۴، تبریز، ۱۳ اکتبر ۱۸۲۰ م.) نگاه کنید به نامه توماس سوپرلی به تاریخ ۱۸۲۳ م. که در آن وی در خصوص برتری راهی از طریق مینگرلیا و از آنجا به طرابوزان، برای امتعه ایران صحبت کرده است (۲۴/۶۰). نامه‌ای از توماس سوپرلی، تفلیس، ۲۰ دسامبر ۱۸۲۳ م. از ویلاک به کانینگ، شماره ۴، تبریز، اول فوریه ۱۸۲۴ م.)
- ۴۱- Fo ۶۰/۳۲. از کمپبل به کمیته سری، اردوی نزدیک تبریز، ۱۰ اگوست ۱۸۳۱ م. نگاه کنید به نامه کمپبل به کمیته سری، شماره ۵۵، اردوی آستارا، ۲۰ سپتامبر ۱۸۳۱ م.
- ۴۲- Fo ۶۰/۳۲. از توماس لاک به گ. بک‌هاوس، دایره کمیته شورای خصوصی تجارت، وایت‌هال، ۱۸ نوامبر ۱۸۳۱ م.

- ۴۳ - Fo ۶۰/۳۲. از اوکلند به پالمستون، گروسنور پولیس، ۱۴ اگوست ۱۸۳۲ م.
- ۴۴ - Fo ۶۰/۳۳. از کمپبل به کمیته سری، تهران، ۴ سپتامبر ۱۸۳۲ م.
- ۴۵ - Fo ۶۰/۳۳. قطعاتی از دستورات مأمور سیاسی (سرجان کمپبل) در ایران درخصوص تغییراتی که بایستی در قرارداد موجود تهران انجام گیرد، Fo، ۴ دسامبر ۱۸۳۳ م، توشیح توسط شاه.
- ۴۶ - Fo ۶۰/۳۵. از کمپبل به کمیته سری، تهران، ۱۸ نوامبر ۱۸۳۳ م.
- ۴۷ - Fo ۶۰/۳۳. دستوراتی به مستر فریزر، Fo، ۴ دسامبر ۱۸۳۳ م، امضای پالمستون و توشیح پادشاه.
- ۴۸ - Fo ۶۰/۳۷. یادداشتهای شماره ۶ کمپبل، درج در نامه‌ای از ایس به پالمستون، شماره ۸، نزدیک خوی، ۶ اکتبر ۱۸۳۵ م.
- ۴۹ - Fo ۶۰/۳۸. از کمپبل به بک‌هاوس، تهران، ۱۲ مارس ۱۸۳۵ م.
- ۵۰ - Fo ۶۰/۳۶. از وزارت خارجه به ایس، شماره ۳، Fo، ۲۵ ژوئیه ۱۸۳۵ م. دستوراتی به منظور اداره کارهایش در ایران. قسمتی از این را گ. آ. نوریس در کتاب خود (همان مأخذ)، ص ۷ - ۷۶ نقل کرده است.
- ۵۱ - Fo ۶۰/۳۷. یادداشتهای ایس، درج در نامه‌ای از ایس به پالمستون، ۳ ژوئن ۱۸۳۵ م. این مسأله در قضیه چارلز بورگز نشان داده شده که در تجارت ایران در سال ۱۸۳۰ م. منصوب گشته بود و به عنوان یک نفر بازرگان ایرانی کار می کرد یعنی صدیق-بگ در استانبول و شرکت هنسون لندن - استانبول. تجارت وی طی چند سال بعد بتدریج رونق گرفت. او رقیبی از عباس میرزا بدست آورد که به او اجازه داده شده بود تا اجناسی به ارزش ۱۰۰۰۰ تومان به طور سالانه با حقوق گمرکی دو درصد وارد کند (Fo ۶۰/۳۷). Fo - از بورگز به ایس، باشگاه شرقی، ۲۹ ژوئن ۱۸۳۵ م). وی در سال ۱۸۳۵ م. با کاروانی که دارای اجناسی به ارزش ۴۵۰۰۰ پوند بود به تبریز رسید. او دادوستدهایی هم در تبریز انجام داد، ولی مرغوبترین کالاهای وی را کارگزار او در تهران بفروش رسانید. کارگزار او اجناسی برای فروش فوری عرضه کرد و در عرض سه روز نزدیک به ۴۰۰۰ تومان (در حدود ۲۰۰۰ پوند) فروش کرد. ناگهان وی بایکوت شد و اطلاع داد که شاه دستور داده، کسی اجناس خارجی نخرد. (Fo ۶۰/۴۰ - از چارلز بورگز به ایس، تهران، ۲۰ ژانویه ۱۸۳۶ م. درج در نامه ایس به پالمستون، شماره ۱۰، تهران، ۲۱ ژانویه ۱۸۳۶ م). آخرالامر کارهای بزرگتر رو به کاهش رفت و ناتوانی وی برای رضایت معتبرینش از برگشت وی از ایران جلوگیری نمود. برادر او ادوارد که با او در اسر تجارت شریک بود پولی به عنوان گروگان برای برگشت وی از ایران عرضه نمود. ادوارد بورگز بالاخره مفسر عمده ناصرالدینشاه شد و بعدها ادیتور روزنامه رسمی وقایع اتفاقیه گردید. و نیز نگاه کنید به: نامه‌هایی از ایران نوشته چارلز و ادوارد بورگز، ۱۸۵۵ - ۱۸۲۸ م، چاپ بنجامین شوارتس (نیویورک، ۱۹۴۲ م).
- ۵۲ - بورگز این را به تلاش بیفکرانه روسیه نسبت می دهد که ساخته‌های خودش را به بازار ایران سرازیر می کرد که از نفوذ ملل دیگر جلوگیری نماید (Fo ۶۰/۳۷ - از ایس به پالمستون، ۵۹ ویلبرک استریت، ۳ ژوئیه ۱۸۳۵ م. وضمیمه).

- ۵۳- Fo ۶۰/۴۰. از ایس به پالمستون، شماره ۱۶، تهران، ۱۵ فوریه ۱۸۳۶ م. و ضمائم.
- ۵۴- Fo ۶۰/۴۰. از ایس به پالمستون، شماره ۴۱، تهران، ۲۹ آوریل ۱۸۳۶ م.
- ۵۵- Fo ۶۰/۴۱. از ایس به پالمستون، شماره ۴۳، تهران، ۶ مه ۱۹۳۶ م. و ضمائم.
در مورد متن این امتیاز نگاه کنید به: ایچی سون، همان مأخذ، جلد ۱۳، ص ۶۶. و نیز نگاه کنید به: Fo ۶۰/۲۲۲. ترجمه از امتیازنامه‌ای که توسط پادشاه ایران در رابطه با تجارت بریتانیا صادر کرده است درج در نامه دورهام به پالمستون، شماره ۱۰۸، سن پترزبورگ، ۲ ژوئیه سال ۱۸۳۶ م.
- ۵۶- محل بازرگانی بوشهر و مسقط در سال ۱۸۱۰ م. یکی شد؛ و در سال ۱۸۱۲ م. محل بازرگانی از بین رفت و به جایش ماسورین سیاسی جایگزین شد (کرزن، همان مأخذ، جلد ۲، ص ۵۵۳).
- ۵۷- Fo ۶۰/۷۹. از مکنیل به آبردین، شماره ۵۵، تهران، ۲۷ دسامبر ۱۸۴۱ م.
- ۵۸- گ. هاسبلی، همان مأخذ، ص ۷۷ به بعد، که گزارشی در خصوص تجارت ایران به نوشته ملکم نقل می‌کند و در نامه‌ای به تاریخ ۱۰ آوریل ۱۸۰۱ م. به رئیس دایره کنترل کمپانی هند شرقی می‌فرستد که در مجله جامعه آسیای مرکزی، جلد ۱۶ (اکتبر ۱۹۲۹ م.) و جلد ۱۷ (ژانویه ۱۹۳۰ م.) بچاپ رسیده است.
- ۵۹- ارزش کل تجارت سه ناحیه بمبئی، فورت ویلیام (بنگال) و فورت سن جرج (مدرس) همراه با تجارت خلیج فارس در سال ۱۸۰۲ م. بیش از ۱۱۲ لک روپیه بوده است. در سال ۱۴-۱۸۱۳ م. به ۱۱۰ لک روپیه رسید. در سال ۱۸-۱۸۱۷ م. به ۲۴۲ لک روپیه ترقی کرد. گ. ب. کلی، انگلیس و خلیج فاس، ۱۸۸۰-۱۷۹۵ م. (۱۹۶۸ م.) ص، ۱۳۷، یادداشت شماره ۲.
- ۶۰- Fo ۶۰/۲۴. از ویلاک به کائینک، سلطانیه، ۷ ژوئیه ۱۸۲۴ م. این ارقام بر اساس ارقامی است که توسط کمپانی ای. جی. استانوس که در خلیج فارس مستقر بود، تهیه شده است.
- ۶۱- ج. ب. فریزر، گزارش قادیخی و توهیفی از ایران، ص ۲۹. به بعد.
- ۶۲-
- ۶۳- سوریه، همان مأخذ، ص ۲۳۹. اسکات و ارینگ، همان مأخذ، ص ۱۲۹.
- ۶۴- Fo ۶۰/۹۲. از ابوت به آبردین، شماره ۸، تبریز، ۱۰ مه ۱۸۴۲ م. علت دیگر کاهش تجارت از طریق انزلی این واقعیت بود که راه دیگری از طریق آستارا و اردبیل باز شده بود.
- ۶۵- ج. ب. کلی، همان مأخذ، صفحات ۵۱-۲۴۹، وی نشان می‌دهد که تجارت در خلیج فارس بین سالهای ۱۸۲۰ م. و ۱۸۳۵ م. تنزل کرده است.
- ۶۶- Fo ۶۰/۷۵. یادداشتهایی از سرجان مکنیل به مستر بک‌هاوس.
- ۶۷- Fo ۶۰/۴۰. از ایس به پالمستون، شماره ۲، تهران، ۱۶ ژانویه ۱۸۳۶ م.
- ۶۸- Fo ۶۰/۷۵. از یادداشتهای سرجان مکنیل به مستر بک‌هاوس.
- ۶۹- Fo ۶۰/۷۵. از بونهام به پیدول، شماره ۳، تبریز، ۱۰ نوامبر ۱۸۴۰ م.
- ۷۰- Fo ۶۰/۱۵۸. از شیل به پالمستون، شماره ۴، تهران، ۸ ژانویه ۱۸۵۱ م. ادوارد-بورگزد در ۱۰ ژانویه سال ۱۸۴۸ م. می‌نویسد که عایدات ایران بیشتر با سکه‌های طلا و

- نقره انجام می‌شد که برای ابریشم ایران، خشکبار و کالاهای دیگر پرداخت می‌گشت. در حدود یک سوم واردات ساخته‌های اروپایی احتمالاً با ابریشم خام و تولیدات دیگر ایرانی مبادله می‌شد و بقیه به پول طلا و نقره روسیه (نامه‌هایی از ایران و غیره، ص ۸۵).
- ۷۱- سوریه، همان مأخذ، ص ۴۰۹.
- ۷۲- سوریه، دومین سفر به ایران، ارمنستان، آسیای صغیر و استانبول، ۱۶-۱۸۱۰م. (لندن، ۱۸۱۸ م.)، ص ۱۵۵.
- ۷۳- Fo ۶۰/۱۱۸. مکاتبه برای مطالبات ایران برای کمک هزینه، در این زمان در پیاستر ترکان نیز در مقابل پوند استرلینگ تنزلی رخ داده بود. در سال ۱۸۱۴ م. تا ۱۸۳۹ م. از ۲۳ تا ۱۰۴ تنزل یافت. نگاه کنید به برنارد لویس، ظهور ترکیه جدید (چاپ دانشگاه اکسفورد، ۱۹۶۱ م.)، ص ۱۰۹.
- ۷۴- Fo ۲۵۱/۳۹. یادداشتهایی از ادوارد ب. ایستویک در مورد نرخهای مقایسه‌ای، ۱۸۴۳ م، ۱۸۵۳ م، ۱۸۶۱ م.
- ۷۵- اسکات و ارینگ، همان مأخذ، ص ۸.
- ۷۶- Fo ۶۰/۴۰. از الیس به پالمستون، شماره ۲، تهران، ۱۶ ژانویه ۱۸۳۶ م.
- ۷۷- مسافرت و سیاحت در ایالات ایران، ص ۳۶۷.
- ۷۸- Fo ۶۰/۱۱۷. گزارشهای مختلف از تجارت توسط کنسول ابوت در سال ۱۸۴۵ م.
- ۷۹- Fo ۶۰/۱۶۵. گزارشاتی در مورد تجارت، ساخته‌ها و تولیدات شهرها و ایالات مختلف ایران که توسط کنسول ابوت در سال ۱۸۴۹-۵۰ م دیدار شده است.
- ۷۹- و. اوزلی، مسافرت در سرزمینهای شرقی بویژه در ایران (لندن، ۲۵-۱۸۱۹ م.)، جلد ۳، ص ۹۲. سوریه، دومین سفر به ایران، ص ۱۶۱، که در آن وی تراکم و تجارتی را که در کاشان انجام می‌شد نقل کرده، چرا که تجارت، بیشتر تجارت مفتول مس و ابریشم بود.
- ۸۰- Fo ۶۰/۴۱. از ابوت به پالمستون، شماره ۱۵، تهران، ۸ نوامبر ۱۸۴۸ م.
- ۸۱- Fo ۶۰/۱۱۷. از شیل به آبردین، شماره ۳، تهران، ۳۱ مارس ۱۸۴۵ م. ۶۰/۱۱۶.
- ۸۲- Fo ۶۰/۱۶۵. یادداشتهایی درباره تجارت و تولیدات شهرها و ایالات ایران توسط ستر کنسول ابوت در سال ۱۸۴۹-۵۰ م.
- ۸۳- Fo ۶۰/۱۷۱. از شیل به مالمسبری، شماره ۸، اردوی نزدیک تهران، ۱۰ ژوئیه ۱۸۵۲ م.
- ۸۴- Fo ۶۰/۱۱۷. فهرست واردات اروپایی از راه ترکیه به تبریز و صادرات ایران به ترکیه از راه تبریز در پایان ماه مارس ۱۸۴۵ م. گزارشی از ابوت به آبردین، شماره ۲۵، تبریز، ۲۷ نوامبر، ۱۸۴۵ م.
- ۸۵- Fo ۶۵/۲۳۳. گزارشی به وزیر مالیه، به تاریخ ۲۳ اکتبر ۱۸۳۶ م، تبریز، توسط م. هگمستر، نقل در گزارش از دورهام به پالمستون، سن پترزبورگ، ۱۴ فوریه ۱۸۳۷ م.
- ۸۶- لیدی شیل، گوشه‌هایی از زندگی و آداب و رسوم ایران (لندن، ۱۸۵۶ م.)، ص ۳۷۸.
- ۸۷- Fo ۶۰/۱۰۰. از ابوت به پیدول، شماره ۵، تبریز، ۳ مه ۱۸۴۳ م.
- ۸۸- اوزلی، همان مأخذ، جلد ۳، ص ۴-۲۹۳.

- ۸۹-۱۰۸/Fo۶۰. مسافرت در سواحل دریای خزر توسط کنسول ابوت، نقل در نامه ابوت به آبردین، شماره ۸، اردوی نزدیک تهران، ۲۹ ژوئن ۱۸۴۴ م.
- ۹۰-۱۳۳/Fo۶۰. از استیونس به پالمستون، شماره ۲۱، تبریز، ۱ ژوئیه ۱۸۴۷ م.
- ۹۱-۱۵۲/Fo۶۰. از تاسون به شیل، اردوی نزدیک تهران، ۱۵ ژوئن ۱۸۵۰ م، نقل در نامه شیل به پالمستون، شماره ۷، اردوی نزدیک تهران، ۱۷ ژوئن ۱۸۵۰ م.
- ۹۲- همان مأخذ، ص ۸-۳۷۵. Fo۶۰/۱۲۲- از تایلور تاسون به شیل، تهران، ۱۵ آوریل ۱۸۴۶ م، نقل در نامه شیل به پالمستون، شماره ۵، تهران، ۴ مه ۱۸۴۶ م.
- ۹۳-۲۲۶/Fo۶۰. قطعاتی از گزارش ژنرال چو کین به توسط کارلین، در نامه‌ای از دورهام به پالمستون، شماره ۲۰۶، سن پترزبورگ، ۱۹ دسامبر ۱۸۳۶ م. Fo۶۰/۲۳۴- از دورهام به پالمستون، شماره ۶۳، سن پترزبورگ، ۸ آوریل ۱۸۳۷ م. و گزارش توسط کارلین به وزیر مالیه به تاریخ یک ژوئیه ۱۸۳۶ م، منقول در بالا.
- ۹۴-۷۸/Fo۶۰. از ریچ به شیل، شماره ۱۷، تهران، ۱۷ ژوئن ۱۸۴۱ م، نقل در نامه مکنیل به پالمستون، شماره ۳، طرابوزان، ۴ اگوست ۱۸۴۱ م.
- ۹۵-۸۶/Fo۶۰. از مکنیل به آبردین، شماره ۲۶، تهران، ۱۷ مارس ۱۸۴۲ م. و از مکنیل به آبردین، شماره ۲۸، تهران، ۱۸ مارس ۱۸۴۲ م.
- ۹۶-۸۷/Fo۶۰. از مکنیل به آبردین، شماره ۳۹، تهران، ۶ آوریل ۱۸۴۲ م.
- ۹۷-۸۷/Fo. از ابوت به مکنیل، شماره ۶، رشت، ۹ مارس ۱۸۴۲ م. نقل در نامه مکنیل به آبردین، شماره ۴۳، تهران، ۹ آوریل ۱۸۴۲ م.؛ از مکنیل به آبردین، شماره ۴۸، تهران، ۲۱ آوریل ۱۸۴۲ م.؛ Fo۶۰/۱۰۶. از شیل به آبردین، شماره ۱۲۴، تهران، ۳ نوامبر ۱۸۴۴ م.؛ Fo۶۰/۱۱۲. از شیل به آبردین، شماره ۲۳، تهران، ۲۸ فوریه ۱۸۴۵ م.؛ Fo۶۰/۱۱۳. از شیل به آبردین، شماره ۳۲، تهران، ۲۷ مارس ۱۸۴۵ م.
- ۹۸-۱۱۵/Fo۶۰. از شیل به آبردین، شماره ۱۰۱، تهران، ۱۲ سپتامبر ۱۸۴۵ م. و از شیل به آبردین، شماره ۱۰۹، تهران، ۲۶ سپتامبر ۱۸۴۵ م.؛ Fo۶۰/۱۲۳- از شیل به آبردین، شماره ۷، اردوی نزدیک تهران، ۲۴ ژوئن ۱۸۴۶ م.
- ۹۹-۹۹/Fo۶۰. از شیل به آبردین، شماره ۹۱، تهران، ۲۲ نوامبر ۱۸۴۳ م.؛ Fo۶۰/۱۰۶-.
- Fo. از شیل به آبردین، شماره ۱۱۸، یک نوامبر ۱۸۴۴؛ Fo۶۰/۱۳۶- از فارانت به پالمستون، شماره ۳، تهران، ۱۸ ژانویه ۱۸۴۸ م.
- ۱۰۰-۲۲۵/Fo۶۰. از یادداشتهای تحصیلات ساحلی روسها از ایران در سال ۱۸۱۳ م. تا ۱۸۵۶ م، Fo۶۰، ۱۴ ژانویه ۱۸۵۷ م.

فصل ششم

واقعه رژی

در آمدی بر انقلاب مشروطیت

ناصرالدینشاه در سال ۱۸۷۲ م. به یکی از اتباع انگلیس به نام بارون ژولیوس دورویتر (Baron Julius de Reuter) امتیازی همراه با اختیارات تام واگذار کرد [۱]. بتدریج برای ناصرالدینشاه و صدراعظم وی میرزا حسین مشیرالدوله معلوم شده بود که تهدید بنیادی نسبت به استقلال ایران از جانب روسیه اعمال می شود و ایران بویژه از نقطه نظر شرایط ناپایدار امور مالی اش، نمی تواند در مقابل پیشرفت نیروهای مجهز روسیه ایستادگی کند. از این رو آنها به خاطر رشد اقتصادی مملکت در صدد جلب قدرتهای بزرگ بطرف خود برآمدند با این امید که اگر آنها در این مملکت علائقی داشته باشند برای حفظ استقلال ایران کمک خواهند کرد. هیچ کدام از ابرقدرتها جز روسیه و بریتانیای کبیر در این زمان علاقه ای نسبت به ایران از خود نشان نمی دادند؛ و از این رو بود که یک چنین امتیازی بالاخره به یکی از اتباع انگلیس واگذار گردید. روسها به خاطر این امتیاز ناراحت بودند و در کشورهای دیگر اروپایی نیز انتقادات زیادی نسبت به آن ابراز می گشت. در سال ۱۸۷۳ میلادی شاه به خاطر فشار زیاد روسیه این امتیاز را لغو کرد [۲]. حتی بعد از شکست این تلاش برای بهبود شرایط مالی ایران که بدینصورت از ضرورت اصلاحات بنیادی اداری و مالی جلوگیری بعمل آمد، شاه و مشاورین وی هنوز هم امیدوار بودند که اوضاع ناپایدار امور مالی ایران را می توان از طریق موازین تدریجی اصلاح و درست کرد. چنین می نماید که شاه به خاطر نومییدی از بدست آوردن پول، خودش را باخته و خطرات اوضاع را متوجه نشده است خطراتی

که در واقع متوجه استقلال ایران و سلطنت وی بوده است. پیامد امتیاز رویترا نشان داد که روسیه در برابر هر تلاشی که دروازه این مملکت را به روی تجارت خارجی و مخصوصاً تجارت انگلیس باز کند جبهه گرفته و مخالفت خواهد کرد. رویدادهایی که منتهی به لغو امتیاز تنباکو گردید نشان داد که اوضاع و احوال از این نقطه نظر تغییری نکرده است و شاه نیز اجباراً در کوران یک جنبش مردمی قرار گرفت که بتدریج از این عقیده نشأت کرده بود که شاه و وزرای وی اوضاع را آماده می کنند که ایران و دارایی ایران را به خارجیان بفروشند.

در ۸ مارس ۱۸۹۰ م. انحصار فروش تنباکوی ایران و کنترل محصول آن به مدت پنجاه سال به یک نفر تبعه انگلیس به نام میجر جرال تالبوت (Magor Gerald Talbot) واگذار گردید. (بنا به ماده اول) درآمد خزانه سلطنتی بعد از کسر سهم ۵٪ صاحبان امتیاز از سرمایه شان (بموجب ماده سوم) به ۱۵۰,۰۰۰ پوند و یک چهارم سودهای ویژه رسید. (بنا به ماده دوم) صنف فروشندگان تنباکو (یعنی انواع و اقسام تنباکوی قلیانی) و توتون بایستی جوازهایی از صاحبان امتیاز دریافت می کردند و در «تجارت و در دادوستد محلی خود پارا فراتر نمی گذاشتند». بنا به ماده هفتم حکومت ایران متعهد شده بود که درآمد و مالیاتها و گمرکاتی را که به تنباکو، توتون، سیگار برگ، سیگار معمولی بسته شده بود افزایش ندهد و به مدت پنجاه سال را کد نگه دارد. صاحبان امتیاز بنا به ماده ششم متعهد شدند که تمام توتون و تنباکویی را که در ایران بعمل می آید با وجه نقد خریداری نمایند. همین ماده مبین این بود که «آنها باید تمام تنباکو و غیره را مناسب با استعمالی که وجود داشت خریداری کنند و نرخ می هم که به صاحب آن و یا تولیدکننده اش پرداخت می شود به طریق دوستانه ای بین تولیدکننده و مالک آن و صاحبان این امتیاز حل و فصل گردد ولی در صورت عدم توافق بین الطرفین، ماجرا به یک قدرت بیطرفی که طرفین بر آن صحنه بگذارند، ارجاع گردد»، ماده دهم مبین این بود که تولیدکننده و یا مالک توتون و تنباکو موظف است که هر چه زودتر مقدار محصولی را که جمع آوری کرده به نزدیکترین عامل صاحبان امتیاز اطلاع دهد تا صاحبان امتیاز بتوانند بسرعت آن را خریداری نمایند. ماده یازدهم مبین این بود که «تولیدکنندگان طبق شرایط معینی که وابسته به حکومت مربوطه است مساعده ای برای حد و حدود محصول خود دریافت خواهند کرد» [۳].

اولین اطلاعی که وزارت خارجه انگلیس از موضوع این امتیاز بدست آورد تلگرافی بود از سرهبری دراموند ولف (Sis Henry Drummond Wolff) سفیر انگلیس در تهران که تاریخ ۲۱ مارس ۱۸۹۰ م. را داشت [۴]. چنین می‌نماید که ولف به این امتیاز به‌دیده کمکی نگریسته است که موجب پیشرفت ایران خواهد شد و حتی از پروژه‌های دیگری که به این مقصود کمک نماید هواخواهی کرده است. شاید وی غافل از خصومتی بوده که این امتیاز در میان تجار، که آزادی عملشان محدود گردیده بود و نیز در میان صرافان محلی ایجاد کرده بود و علاوه بر اینها وی غافل از مخالفتی بوده که علیه این مبادلات دوراندیشانه خارجی از طریق تعصب مذهبی امکان ابرازش می‌رفته است. در پیامی که وی به تاریخ سوم آوریل ۱۸۹۰ م. به‌سالیسبوری ارسال داشته می‌نویسد:

چنین برمی‌آید که این امتیاز بسیار به‌نفع تولیدکننده خواهد بود. وی برای تنباکویش پول نقد و برای محصولش مساعدت دریافت خواهد کرد. در حال حاضر او مجبور است تمام پرداختهایی را که برای محصول قابل فروشش ارائه می‌شود قبول کند و قرضه‌هایش نیز سر به‌آسمان می‌ساید. شکی نیست که زمانی که این سیستم، خوب تشریح شود تولیدکنندگان در عمل متوجه خواهند شد که هر چه بیشتر مدیون شرکت رژی هستند. همچنین این امتیاز به‌رژری علاوه بر تنباکو حق پیشرفت در زمینه رشد محصولاتی را نیز خواهد داد که این حق برای زارعانی که با تعدیات رباخواران محلی در مخمصه افتاده‌اند سود فراوانی خواهد داشت [۵].

در این اثنا چنین بنظر می‌رسید که انحصار تریاک نیز بزودی به‌دو نفر تبعه روس واگذار خواهد شد. ولف در تلگرافهایی که تاریخ ۸، ۹ و ۱۰ ماه آوریل را داشتند از انگلیس خواسته است که علیه این مسأله به‌بهانه مغایرت با قرارداد رژی اعتراض نماید. وی ابراز داشته که انتظار می‌رود شارژ دافر هلند نیز از این اعتراض طرفداری نماید و خاطرنشان ساخته است که «اگر ما با امتیازی که مخالف قرارداد مذکور است موافق باشیم میجر تالبوت اجباراً از امتیاز تنباکو صرفنظر خواهد کرد» ولی علی‌رغم این مسأله، وی عقیده دارد که در این صورت امتیازات دیگری به‌میجر تالبوت تاوان داده خواهد شد [۶]. به‌موقعش به‌ولف دستور داده شد که با انحصار تریاک به‌اعتبار اینکه مخالف ماده ۳ قرارداد فرانسه ۱۸۵۵ م. و قرارداد ایتالیای ۱۸۶۲ م. و قرارداد هلند ۱۸۵۷ م. و قرارداد سویس

۱۸۷۳ م. می باشد مخالفت نماید [۷].

مخالفت روسها در مورد امتیاز تنباکوی رژی از همان آغاز مشهود بود. ولف دریافته بود که آنها با این انحصار گسترده تبعه انگلیس مخالفت خواهند کرد، او به خاطر اشتیاق به افزایش وسایل پیشرفت همه جانبه مادی ایران و کمک به ثبات آن، از این عقیده که این انحصار توسط یک کمپانی بین المللی اداره گردد طرفداری نمود. چند هفته بعد از تلگرام سی و یکم مارس، وی گزارش داد که «به خاطر احتراز از درگیری با روسیه، شرکتی که راجع به این امتیاز کار می کند باید بین المللی گردد و همکاری سرمایه داران فرانسوی، آلمانی، روسی و کشورهای دیگر اروپایی بایستی در نظر گرفته شود [۸].»

در پیامی که (همراه با نسخه ای از امتیازنامه) در ماه مه به لندن رسید ولف ابراز داشت که مذاکراتی در پاریس و وین شروع گشته است و وی به میجر تالبوت توصیه کرد که «داوطلبانه قبول کند که در این ماجرا سرمایه داران خارجی از کشورهای فرانسه، آلمان، روسیه و بازارهای دیگر قاره ای شرکت نمایند.» [۹] میجر تالبوت در نامه ای که به امین السلطان صدراعظم ایران نوشت قول داد که بدین نحو عمل نماید. این پیام همچنین مبین این بود که شارژ دافر روسیه به امین السلطان اطلاع داده است که دو نفر تبعه روس به نامهای پولیاکف (Poliakoff) و رافالوویچ (Raffalovitch) به این طرح اعتراض کرده اند چون شامل همان طرحی است که آنها قبلاً اقامه کرده بودند.

ولف در ماه سپتامبر تلگرافی فرستاد که سفیر روسیه اخطار کرده است که وی از طرف دولتش مأمور شده است که علیه این امتیاز اعتراض نماید. چند روز بعد بار دیگر تلگراف کرد که در گزارشی که سفیر روسیه به اعتبار اولین ماده معاهده ترکمانچای ارائه کرده علیه امتیازنامه های بازرگانی اعتراض نموده و درخواست کرده که همه آنها را تا به حال واگذار شده بایستی ملغی گردند. در ۶ ماه سپتامبر یعنی یک هفته قبل از تلگرام ولف، م. دو بوتزوف (M. de Bützow) سفیر روسیه نوشته و اعتراضیه رسمی به قوام الدوله وزیر امور خارجه ایران علیه این امتیاز ارسال داشت و درخواست لغو این امتیاز را نمود. دولت ایران این تفسیر از معاهده ترکمانچای را مورد چون و چرا قرار داده و ابراز داشت که: «در معاهده ذکر نشده که اگر حکومت ایران به خاطر علانقش در زمینه های کشاورزی، علوم،

خزانه‌داری یا مالیه امتیازی به یک کشور خارجی واگذار نماید آزادی و حق این کار را نخواهد داشت خصوصاً که در این امتیازات و قراردادها نبایستی اتباع کشورهای دیگر را از تجارت و بازرگانی بازداشت [۱]. با وجود این سفیر روسیه تأکید کرد که این امتیاز، آزادی تجارتنی را که در قرارداد قید شده است محدود می‌سازد. ولف در مورد این اعتراض ب فکر فرو رفت؛ ولی وزارت خارجه عقیده داشت که انحصاراتی که توسط ایران به بیگانگان واگذار می‌شود نه مغایر با ماده اول قرارداد بازرگانی ترکمانچای است و نه مغایر با ماده اول قرارداد ایران و انگلیس سال ۱۸۴۱ م.، به شرط اینکه گمرکات و منافع داخلی واگذار شود نه حقوق امتیاز واردات و صادرات از طریق گمرکات.

شاه تصمیم گرفت اطاعت نکند. جوابیه‌ای که ولف پیشنهاد کرد این بود که شاه باید اعتراضیه کاملی برای م. دو بوتزوف تهیه نماید و همین اعتراضیه هم به تصویب لرد سالیسبوری رسید؛ این اعتراضیه این حسن را داشت که اگر سفیر روس در اعتراض خود پافشاری کرد حکومت ایران وظیفه داشته باشد تا اگر علائق و سرمایه انگلستان مطرح شود سفارت انگلیس را از مسائل آگاه سازد. در این میان میجر تالبوت شرکتی را برای شروع کار این امتیازنامه آماده ساخت. در بهار همان سال ولف ناگهان مریض شده و به انگلستان برگشت. شاه در آخرین گفتگوش با ولف بجای او مرد مقتدر و توانایی را درخواست کرد (البته اگر به ایران بر نمی‌گشت) تا از او در مقابل روسها «که شب و روز با او بودند» حمایت نماید [۱۱]. در ماه نوامبر مسپرکندی که در غیاب ولف شارژ دافر انگلستان در تهران شده بود تلگراف کرد که سفیر روسیه ابراز داشته که وی به‌طور عادی امتیاز تنها کو را به صورت یک انحصار به رسمیت نخواهد شناخت. این آخرین اعتراض هم نتوانست شاه را مجاب کند که این امتیاز را ملغی سازد [۱۲] در ۲۳ فوریه کندی گزارش داد که شاه و امین‌السلطان از قرارداد رژی در مجمعی از شورای وزرا پشتیبانی بعمل آورده‌اند [۱۳]. مخالفت روسها با قرارداد رژی همچنان ادامه داشت. چنین می‌نماید که تلاشی که در آغاز هم بدون موفقیت بود برای شوراندن جامعه بازرگانان علیه این امتیاز بعمل آمده است. کندی در گزارشی از صورت عرضحالی به شاه از طریق امین‌الدوله وزیر پست و رئیس شورای وزیران ابراز می‌دارد که امین‌السلطان:

شدیداً از دست امین‌الدوله که با تحریک روسها سعی می‌کند امتیاز تنباکوی رژی را که وی سال گذشته از حامیان مهم و علاقه‌مندش بود لغو سازد، خشمگین است. به پیشنهاد امین‌السلطان، شاه به‌مشیرالدوله (یحیی‌خان) وزیر بازرگانی دستور داد که بازرگانان شاکی را فرا خوانده و معلوم دارد که ماهیت واقعی داد و بیداد و تظلم آنها چه چیز است. هشت نفر از شاکیان منکر تظلمشان شدند و ابراز داشتند که این از کارهای امین‌الدوله بوده که مهرهای آنها را در پای عرضحال زده است. ماهیت فتنه‌جویانه مخالفت جدید برملا شد و امین‌السلطان صریحاً به‌شاه گفت که این حملات مداوم مستقیماً متوجه شخص او است؛ و اینکه هر کجا وزیری از وزرای ایران می‌خواهد لطمه‌ای وارد سازد و یا اینکه اقداماتی را که توسط شاه بنا به پیشنهاد وی (امین‌السلطان) بتصویب رسیده است معلق سازد بلافاصله متوسل به کمک سفارت روسیه می‌شود و بنا بر این به‌نر خواهد بود که اعلیحضرت استعفای صدراعظم را که آماج گرفتاریهای شاه خود است قبول نماید.

شاه موکداً از استماع این پیشنهاد سر باز زد. اعلیحضرت به‌امین‌السلطان گفت که وی بزودی به‌خدمات تمام وزرایش خاتمه خواهد داد تا خدمات صدراعظمش، و او آزاد خواهد بود تا مأمورینی را که وجود یا رهبریشان مضر می‌باشد از کار برکنار کند و یا تبعیدشان سازد.

در روز شنبه بیست و یکم ماه جاری شورایی از وزبران تحت ریاست شاه تشکیل شد که در آن اعلیحضرت خصوصاً خودش امین‌الدوله را مخاطب قرار داد و شدیداً آن اشخاص از وزرای خود را مورد سرزنش قرار داد که سال گذشته امتیاز تنباکوی رژی را تأیید و تصویب کرده‌اند که اکنون موجب ایجاد مشکلات و مخالفت گردیده است.

امین‌السلطان در حمایت از این امتیاز سخنانی غرایبی نمود که نقطه به‌نقطه مورد بحث قرار گرفت و از حمایت غیر منتظره مشیرالدوله برخوردار شد. بالاخره موافقت شد که هیچ نوع حک و اصلاحی در این امتیاز بوجود نیاید و نبایستی هم بوجود بیاید و شاه دستور داد که پیاسی به‌میجر نابوت بفرستند و به‌او حمایت سفت و سخت حکومت ایران را در اجرای مواد این امتیاز اطلاع بدهند ولی اضافه بکنند که اعلیحضرت جداً امیدوار است که شرکت جدیدالتأسیس با روش مسالمت‌آمیزی با مشکلاتی که بدون شک از همان آغاز مواجه خواهد شد کنار بیاید.

بدین طریق امتیاز تنباکوی رژی از میان یک سری بحرانها و ناملازمات موفق از آب درآمد و موفقیت آینده این شرکت تقریباً به‌طور کامل به‌تاریکی، علم و مهارت عاملین اروپایی و ایرانی واگذار شد که قرار بود در قسمتهای مختلف مملکت کارها را روبراه کنند.

امکان دارد که سفارت روس حال از حملات مستقیم به‌این امتیاز که در انهدامش نا کام ماند و آنهم در نتیجه فاطمیت شاه و مهارت صدراعظمش بود،

دست کشیده باشد ولی همیشه برای گماشتگان نهانی روسیه مثل روز روشن بود که علیه رؤسای شرکت رژی در سرتاسر مملکت در نتیجه کارهای عمال این شرکت که تحت فشار سهامداران هستند نارضایتی بروز خواهد کرد. شاه و امین السلطان بر قدرت مالی این شرکت انگلیسی دلبسته‌اند که از تقویت حقوق و قدرت کامل خود به منظور کسب سودهای فوری اجتناب نمایند. اعلیحضرت و امین السلطان را عقیده بر این است که این شرکت به مدت دو یا سه سال نوعی سیاست صبورانه و مسالمت‌آمیز پیش گیرد تا شرکت رژی بخوبی جا افتد و معلوم شود که بی‌تردید حداکثر ثمرات سفید را چه بازرگانی و چه سیاسی در سرتاسر این مملکت کسب خواهند نمود [۱۴].

این امتیاز در عین حال در دفتر وزارت امور خارجه در تهران و سفارت انگلیس به ثبت رسید و انتقال و حواله آن به شرکت رسماً بموقع اجرا درآمد. شاه اعلامیه برقراری شرکت رژی را در ایران صادر کرد و فرامینی به حکام ایالتی فرستاد مبنی بر اینکه در تقویت و شناساندن این شرکت تلاش کنند. در ۲۰ مارس کندی به سالیسبوری گزارش داد که منشی شرقی روس:

صریحاً به مستر کوته (Mr. Cotte) ابراز داشته که این مسأله مربوط به امتیاز تنباکو بود که سفارت روسیه رسماً تحت دستوراتی در مقابل آن ایستادگی نمود و مادامی که با همان روش این دستورات به اجرا در نیاید آنها با بانک مخالفت خواهند کرد. اطمینانهای دوستانه‌ای که از طرف شرکت رژی میجر تالوت داده شده است فقط پنج یا شش بازرگان تنباکوی روس را در تهران راضی کرده است و مادامی که به حقوق قانونی این بازرگانان لطمه وارد نیاید شرکت تنباکوی رژی دلیل زیادی بر روی نگرانی نخواهد داشت. منشی شرقی روسیه اضافه کرد علائق خود را با علائق بازرگانان روس یکی کردن، کار بسیار آسانی است [۱۵].

در ماه آوریل م. اورنشتین (M. Ornstein) مدیر شرکت رژی تنباکو وارد تهران شد. مستر کندی در ۲۲ آوریل او را به امین السلطان معرفی نمود که از طرف او اطمینانهای محکم شفاهی راجع به حمایت رسمی از او دریافت کرد؛ ولی وی به اورنشتین تأکید کرد که در درجه اول در این مورد احتیاط زیادی نشان دهد:

چرا که نگرانی و دلواپسی زیادی در قسمتهای مختلف مملکت وجود دارد که به مقاصد شرکت رژی واقعی قائل نشوند و تعدادی از آنهايي که به تجارت تنباکو

علاقه مند هستند قبلاً علیه زیان‌هایی که آنها می‌ترسند احتمالاً گریبانگیرشان شود اعتراض کرده‌اند. [۱۶]

کندی افزود که به اورنشتین اطلاع داده که به هر قیمتی که شده از برخورد با اتباع روس که مشغول تجارت تنباکو هستند اجتناب نماید و بدینوسیله به سفارت روسیه فرصت شکایات رسمی علیه شرکت رژی داده شود. بالاخره ادارات مرکزی شرکت رژی در تهران برقرار شدند و کارگاه‌هایی برای تولید تنباکو فراهم گردید؛ و آژانس‌های عمده‌ای در شیراز، اصفهان و مشهد ایجاد شد که در هر کدام ستاد اداری، انبارها و یک کارخانه تعبیه گشت. در سپتامبر ۱۸۹۱ م. شرکت رژی دارای ۲۶۶ کارمند بود. انتظار می‌رفت زمانی که شرکتها دیگر — که در حال پا گرفتن بودند — تأسیس شدند و کارخانه‌ها راه افتاد در حدود ۱۸,۰۰۰ نفر استخدام شوند. به تمام تنباکو و محصول سال ۱۸۹۱ م. مبلغ نقدی که در حدود ۳۳۵,۹۰۰ پوند می‌شد پرداخت گردید که یک سوم این محصول در آذربایجان بعمل آمده بود [۱۷].

علی‌رغم این آغاز امیدوارکننده، نگرانی و دلواپسی سرتاسر ایران را فراگرفت و در بعضی جاها علائمی از دخالت طبقات مذهبی دیده شد. تا چه اندازه در این مرحله اعمال آنها تحت تأثیر فعالیت‌های روسها قرار داشته، چنانکه امین‌السلطان بر آن اشاره کرده، و تا چه اندازه اعمال آنها نتیجه بدگمانی از دخالت خارجیان بوده معلوم و مبرهن نیست. مع‌هذا قبل از رشد نارضایتی همراه با اوضاع و احوال مملکت و دشمنی نسبت به دخالت خارجی مدت زیادی طول نکشید که نتیجه مستقیم مدیریت نارسای مداوم بیان مناسبی در مخالفت با شرکت رژی تنباکو پیدا کرد. شدیدترین اعتراضات علیه شاه و امین‌السلطان از شیراز برخاست. امین‌السلطان از طریق حاکم شیراز مخالفین را مطمئن کرده و خاطر نشان ساخت که آنها از این امتیاز سود خواهند برد و هیچ نوع ضرر و زبانی در کار نیست و تازه بایستی این امتیاز مورد قبول قرار گیرد چرا که راه برکشتی وجود ندارد. تجار تنباکوی شیراز در یک نشست عمومی با بی میلی حضور بهم رسانیده و تصمیم گرفتند با اوامر شاه بمخالفت برخیزند [۱۸].

شاه به حاکم شیراز فرمان داد که سیدی را که فعالانه به نارضایتی دامن می‌زد به کربلا تبعید سازد [۱۹]. بنظر می‌رسد که در شیراز همانند تبریز دلیل

مخالفت، شخصی بوده که شرکت رژی به عنوان عامل محلی انتخابش کرده بود. بعضی در شیراز عقیده داشتند که اگر این عامل محلی یک نفر بازرگان ایرانی باشد بهتر است تا یک نفر بازرگان اروپایی [۲۰]. سید مزبور به موقع خودش دستگیر شد و در معیت ده نفر سوار به طرف گرمسیر فارس تبعید گردید. این مسأله تشنج زیادی در بازاریان و مساجد ایجاد کرد؛ ملاها بلوا پیا کردند و نزاع بین توده مردم و سربازان در گرفت.

درخواستهایی از شاه شد که سید تبعیدی را به خانه اش برگرداند ولی این تقاضاها توسط امین السلطان و حاکم فارس علی رغم میل شاه که خواستار رفع مشکل بود رد شد [۲۱]. بنا به گزارشی از مأمور سفارت انگلیس در شیراز قوام الملک بوجود آورنده مخالفت شدید علیه شرکت رژی در شیراز و دستگیری و تبعید سید بشمار می رفت و علی اکبر هم «عملاً بطریقی تحت تأثیر قوام الملک قرار گرفت که بهترین عامل اغتشاشات بحساب آید چرا که آنها بایستی نماینده مخالفت علیه برقراری شرکت تنباکوی رژی می شدند» [۲۲].

در این حال مخالفت با شرکت رژی در شیراز گسترش یافت. مستر پاتون (Mr. Paton) سرکنسول بریتانیا در تبریز در ۶ ماه مه ۱۸۹۱ م. گزارشی به کندی فرستاد مبنی بر اینکه شرکت تنباکوی رژی تنها موضوع صحبت بازاریان و مساجد می باشد. بنظر می رسد که مخالفت با شرکت رژی نه از طریق تجار تنباکو یا ملاها بلکه از طریق رهبران جامعه تبریز برای اولین بار رخ نموده باشد که این رهبران اشاره می کردند که با این کار خسارت و ضرر زیادی به علائق مالی ایران وارد خواهد شد. پاتون می نویسد:

من دریافته ام که تنها دلیل مخالفت روشنفکران با شرکت رژی، از مسائل زیر آب خورده است. آنها می گویند که رژی البته سعی خواهد کرد که در هر سال از یک نفر یک تومان هم شده سود ببرد. آنها سپس جمعیت ایران را پنج میلیون نفر تخمین می زنند (در ایران مصرف تنباکو تقریباً به اندازه مصرف نان است) و حد متوسط مصرف کنندگان تنباکو را دوونیم میلیون نفر می گیرند. و این می رساند که رژی در هر سال ۲/۵ میلیون تومان یا تقریباً ۷۸۰,۰۰۰ پوند سود خواهد برد در حالی که شاه سالانه فقط ۱۵۰,۰۰۰ پوند و یک پنجم یا ۲۰٪ سود (و می گویند که رژی میزان سود واقعی را به شاه نخواهد گفت) را دریافت خواهد کرد. آنها سپس این مسأله را با شرکت رژی عثمانی مقایسه

می کنند و می گویند که دولت عثمانی سالانه ۸۰۰۰۰۰ پوند دریافت می کند البته علاوه بر درصد قطعی سودها و بالاخره نتیجه می گیرند که اگر ایران تنباکوی بیشتر از ترکیه تولید می کند و از لحاظ کیفیت هم بسیار بالاتر از تنباکوی ترکیه است پس ممکن نیست که اجازه تحمیل یک چنین بیعدالتی آشکاری را به رژی داده شود.

آنها معتقدند که این امتیاز بدون هیچ گونه مطالعه ای واگذار شده است و زمانی که حکومت ایران نتایج کار رژی را ببیند هرگز اجازه نخواهد داد که این انحصار ادامه یابد. و اینها عقایدی است که تعدادی از رهبران مردم تبریز اتخاذ کرده اند و موضوع نیز به طور خصوصی آزادانه ابراز می گردد ولی هنوز از مباحث عمومی یا اعلانیه ای در این مورد گزارشی نرسیده است.

با مستر ایوانز (Mr. Evans) از بانک سلطنتی عثمانی که هنوز تنظیم مسائل مربوط به شرکت تنباکوی رژی به عهده او است و دیروز صبح وارد تبریز گردید در بعدازظهر همان روز صحبت زیادی در مورد امور شرکت رژی داشتم. وی وقتی که تبریز را ترک می گفت، گفت اسیدوار است که آنچه را که او به عنوان یک نفر معتمد به من گفته است به کسی ابراز ندارم ولی اجازه داد که شما را از این قضیه آگاه سازم که وی با چند تن از رهبران تجار تنباکوی تبریز نشستی داشته و نتیجه هم رضایتبخش بوده است. وی با آنها هیچ نوع ترتیبات قطعی بهم نرسانده است ولی به آنها فهمانده که شرکت رژی قصد ندارد بر علائق آنها نظارت کند و یا اینکه نان را از دهن آنها بقاپد بلکه قصدش این است که با آنها معاملات منصفانه داشته باشد و سعی خواهد کرد که به ترتیبات رضایتبخشی با آنها نائل گردد. او عقیده داشت که تجار از توصیه های مسالمت آمیز او راضی شده اند چرا که با رضایت کامل از مجلس آنها بیرون آمده است [۲۳].

در نهم ماه مه مستر پاتون گزارش دیگری از نشست رضایتبخش مستر ایوانز با رهبران دیگر تجار ارسال داشت. بعد از آن چند نفر از تجار ارمنی تنباکو که از اتباع روس بوده اند به او اطلاع دادند که آنها با کنسولشان راجع به لطماتی که این انحصار بر آنها وارد کرده صحبت کرده اند و وی با مشورت با سفیر خود بایستی به آنها اطمینان دهد که این انحصار تحت شرایط معاهده ترکمانچای ضرری به آنها نخواهد رسانید و آنها مثل سابق خواهند توانست تنباکو وارد مملکت بکنند [۲۴]. به علاوه مستر پاتون نظریه ای را بیان داشت مبنی بر اینکه زمانی که شرکت رژی مردمی را که علاقه مند به این موضوع هستند و از مقاصدش آگاهی ندارند دربر گیرد یعنی جریانی که راه را برای تفکر و اندیشه باز خواهد کرد ضرر زیادی خواهد دید؛ و به علاوه مأموری که منصوب می شود و مردم نسبت به او

تعصب نشان می دهند کارها را «از طریق برداشت سقیمی مبنی بر اینکه به وی راه و روش تجار شرکت رژی برای معامله با آنها یاد داده شده است» خراب می کند [۲۵]. عقیده‌ای که همگان بر آن بودند این بود که شرکت رژی همان طریقی را خواهد پیمود که شرکت رژی عثمانی پیموده است.

آنها [تجار] عقیده دارند که تمام کارها از دست آنها درآمده و به دست اروپایی‌ها افتاده است و از این رو اسباب معیشت و فراوانی مملکت را خارجیان که خودشان البته تابع آن هستند از آنها گرفته‌اند. این توضیحات سستر ایوانز که آنها را مطمئن کرده بود زودگذر بود. وی به آنها گفت که شرکت رژی ساداسی که بومیان کار آن را بطور رضایت بخشی انجام دهند نمی‌خواهد خارجیان را وارد اینجا بکند و این مسأله کاملاً مربوط به خودشان است که آیا خارجیان به اینجا بیایند یا نه. اگر آنها کار شرکت را بر وفق مراد انجام دهند شرکت تا آنجا که ممکن است از آنها استخدام خواهد کرد و به آنها اطمینان خواهد داد که همه چیز منطقی باشد. وی خاطر نشان ساخت که شرکت دارایی زیادی دارد و با آنها و یا بدون آنها موفق می‌گردد. اگر آنها کمک کنند به نفعشان تمام می‌شود و اگر نه ضرر خواهند دید. البته سستر ایوانز خودش را مقید به هیچ چیزی نکرد و هیچ نوع قول قطعی نداد بلکه گفت که این روش به شرح زیر اتخاذ می‌گردد یعنی: آن تجاری که رژی می‌خواهد استخدامشان کند طبق معمول کارشان را ادامه خواهند داد. فقط آنهایی که رژی استخدام می‌کند می‌توانند تنها کو بفروشند و همین مسأله برای این تجار انحصاری بوجود می‌آورد و در نتیجه فروششان افزایش می‌یابد و عایداتشان زیاد می‌شود و قادر می‌گردند که پول زیادی بدست آورند و هم خودشان و هم شرکت رژی سود فراوانی بجیب بزنند.

به سستر ایوانز طبق موافقتنامه‌ای که در پیام سابقم متذکر شده‌ام خاطر نشان ساختم که این امر با توجه به اختلاف مبالغی که به ترتیب شرکت رژی عثمانی و رژی ایران پرداخت می‌کنند توسط سران تجار اتخاذ شده است و او در ملاقات با آنها گفت که فکر کردن درباره این موضوع منطقی است که شرکت رژی ایران فقط ۱۵۰۰۰ پوند می‌تواند پرداخت کند و مثل شرکت رژی عثمانی نیازمند اخاذی یک چنین مبلغ گزافی نیست که به حکومت بپردازد. بنظر می‌رسد که این نظریه اثراتی در آنها داشته است. چنین می‌نمود که تجار به طور کلی مجاب شده باشند. آنها با چاپلوسی گفتند که درباره این موضوع ابداً مشورتی نخواهند کرد و سستر ایوانز آنها را مطمئن ساخت که حکومت کاملاً علائق آنها را تأمین کرده و به پیشنهاداتشان گوش خواهد کرد...

او [سستر ایوانز] دو نشست رضایت‌بخشی با امیرنظام [۲۶] داشته است که هر دو درباره این موضوع به توافق کامل رسیده‌اند و بنظر می‌رسد امیر هم فکر

می کرده که اوضاع کاملاً بر وفق سراد می باشد. مستر ایوانز یک نشست اضافی نیز با تعدادی از تجار داشته که وی امیدوار بوده پیشنهادهایی از آنها دریافت دارد ولی زمانی که او جداگانه با آنها به بحث نشسته آنها خاموش و محتاط بوده اند و کنار آمدن با آنها بسیار مشکل بنظر می رسیده است و چنین می نموده که با صحبت در پیش همدیگر ترس داشته اند. ولی مستر ایوانز رویهمرفته از این نشست با رضایت کامل برگشته بود [۲۷].

مع هذا بنظر می رسد که این گزارش من غیر حق خوش بینانه بوده است. در ۱۳ ماه مه مستر پاتون گزارش داد که شایعه ای در جریان است که امیر نظام و ولیعهد نامه هایی دریافت کرده اند که علناً در تبریز نوشته شده و در آنها سخت بر شرکت تنباکوی رژی تاخته اند. وی عقیده اش را بدین نحو بیان داشت که هر چند مستر ایوانز در بدست آوردن موافقت تجار موفق بوده است ولی با اینهمه قسمت معتنا بهی از مردم مخالف شرکت رژی می باشند. او گوشزد نمود که انتظار می رود که این احساس مردم بالاخره شدت یافته و به طور گسترده ای ظاهر گردد. به علاوه وی گزارش داد که او با رجاء واثق می گوید که کنسولگری روسیه دستوراتی به اتباعش صادر کرده است مبنی بر اینکه «اگر افراد شرکت رژی به نحوی از انجا در کارهای آنها دخالت کنند ملزم به کوبیدن آنها هستند.» [۲۸] در ۱۱ ماه مه شاه مستر اورنشتین نماینده شرکت رژی را به حضور پذیرفت و در مورد حمایت از آنها اطمینانهای مؤکدی به او داد [۲۹].

ضمناً مخالفت با شرکت رژی در فارس مرتفع نشده بود. بنظر می رسد که مخالفت آنجا بیشتر در نتیجه تعصبات مذهبی بوده باشد. در دوم ژوئن کندی گزارش داد که ملاهای شیراز خواستار اخراج مستر بینز (Mr. Binns) مدیر محلی شرکت رژی هستند و چنین می نماید که مأمورین دون پایه محلی نیز با ملاها همراهی کرده اند. میرزا محمد علی یکی از مجتهدین به مأمور سفارت گفته بود که «تردیدی نیست این شرکت سیل اروپاییان را به ایران سرازیر خواهد کرد و تجارت کشور را در دست خواهند گرفت و همین مسأله مذهب آنها را تضعیف خواهد کرد...» [۳۰] در تبریز نیز ملاها به نهضت ضد رژی پیوستند. در ۲۳ ماه مه پاتون به کندی گزارش داد که شنیده است ملاها از کشیش ارمنیها دعوت کرده اند که وی را مجبور سازند تا ارمنیان را به مخالفت با شرکت رژی وادارد [۳۱]. مخالفت

روسها با شرکت رژی همچنان ادامه داشت. در ۲۷ ژوئیه کندی گزارش داد که:

سفیر روسیه در اینجا به اتباع روسیه و اتباع مصون خود در شیراز آگاهی داده که آزاد هستند اعتنایی به وجود شرکت تنباکوی رژی نکنند و بدون اجازه و یا آشکارا به خرید و فروش تنباکو پردازند [۳۲].

یادداشتی که نویسنده اش معلوم نبود در تبریز بدست آمد که خطاب به علما بود و در جواب یادداشتی بود که توسط شرکت تنباکوی ایران صادر شده بود. این یادداشت که امین السلطان محرمانه کندی را از این یادداشت آگاه کرده بود و فکر می کرد که این یادداشت یکی از دلایل تحریک سرکنسول روسیه بشمار می رود، آن اروپاییان و ارمنیان را که سعی می کردند از شرکت رژی حمایت نمایند تهدید به سرگ کرده بود و هشدار به آن علمایی داده بودند که با مردم همکاری نمی کردند [۳۳].

در ۱۰ ماه اوت پاتون گزارش داد که از آنجا که مدیریت شرکت تنباکوی رژی گامهای فعالی در تأسیس شعباتش در ناحیه تبریز برداشته است از این رو انزجار عمومی را بیشتر تحریک کرده است تا آنجا که بعضی از قشرهای متعصب جامعه را بر آن داشته که قتل عامی از ارمنیان براه اندازند.

واقعیت این است که در همان زمان ماه محرم رسیده بود و چنین می نمود که هیجان ایام محرم مخالفت با شرکت رژی را تشدید کرده باشد. تجار نسبت به این اوضاع و احوال اخطار کرده بودند. حاجی میرزایوسف یکی از مجتهدین در دوازدهم ماه اوت در یکی از مساجد علیه شرکت رژی سخنرانی کرده بود و ضمن سخنانش گفته بود که «کافران به اینجا آمده اند تا در تجارت تنباکو دخالت کنند و هر مسلمانی که به آنها پیوندد کافر است و خونش حلال.» [۳۴]

یکی از مجتهدین عظام با علم و موافقت امیر نظام تلگرافی به شاه کرد و به او اطلاع داد که تمام مردم آذربایجان به خاطر شرکت رژی از او ناراضی هستند و اگر این شرکت همچنان از طریق شاه حمایت و نگهداری گردد وی نمی تواند ضامن نظم و ترتیب این ناحیه باشد. شایعاتی نیز در افواه بود که اگر شرکت رژی به کارش ادامه دهد یکی از مجتهدین عظام اعلام جهاد خواهد کرد [۳۵].

عرضحالی در تبریز تهیه شده و به شاه ارسال گردید و از او خواسته شد که این

امتیاز را لغو نماید. [۳۶] پاتون در گزارشی راجع به آن می گوید:

به تازگی عرضحالی در بازارها برای امضا دست به دست می گشت و گفته می شود که همه از خرد و کلان امضایش کرده اند و تا آنجایی که من اطلاع پیدا کرده ام شرایط آن به شرح زیر بود: آنها خواستار لغو شرکت رژی هستند به این بهانه که این شرکت تنها کو را به قیمت نازلی می خرد و دوباره آن را به قیمت گزافی می فروشد؛ تمام تجار کنونی تنها کو ورشکست شده اند چون هیچ کدام از آنها بکار گرفته نشده اند و شرکت رژی با قدرت تمام خرید و فروش می کند؛ تمام این کارها علیه مذهب آنهاست و نتیجه این خواهد بود که انگلستان همانطوری که در مصر فعال سایشاء است در اینجا هم خواهد بود یعنی: اینجا را تسخیر خواهند کرد و بالاخره زمانی که هم نتوانند صریحاً ابراز دارند به طور کنایه دار خواهند گفت که اگر شاه به خواسته های آنها جواب موافق ندهد از همسایگان شان روسیه کمک خواهند خواست. فکر می کنم این استنتاجی است که روشنفکران ایران از میان سطور این عرضحال بیرون کشیده اند. گفتم که در حدود شصت نفر از محصلین مهاجر؟ [از مکاتب مذهبی]، اتباع روسیه وجود دارند که اعلام داشته اند می توانند کمک روسیه را جلب نمایند. تعدادی از اتباع ایران که به امتیاز شرکت رژی سظنون هستند شخصاً اظهار کرده اند که جان شان را نیز در این راه خواهند گذاشت. به منشی کنسولگری هم اشارات غیر مستقیمی در مورد روابطش با انگلستان شده است.

به کشیش ارمنیان نیز شایعه جدی قتل عامی را گوشزد کرده اند و او نیز یکی از روحانیون خود را (در اراتونو) به نزد سه نفر از مجتهدین فرستاده و از آنها خواسته که از طرف او به امت خود سخنرانی کنند که علیه ارمنیان حمله ای انجام ندهند چون آنها در مورد شرکت رژی هیچگونه تقصیری ندارند. آنها جواب داده اند که اگر او می خواهد امت وی از این امر مستثنی گردد بایستی علائق خودشان را در از بین بردن شرکت رژی با مسلمانان یکی بکنند و عرضحال را امضا نمایند و یا اینکه یک نفر از طرف آنها آن را امضا کند. روحانی مزبور به آنها جواب داده که کشیش قبلاً عرضحالی از طریق امیر نظام روس شاه فرستاده و بیطرفی خودش را در این امور اعلام داشته است و حتی گفته که اگر لازم است پولی را که قرار است شرکت رژی انگلیس به شاه پرداخت نماید مردم برایش تهیه نمایند. مجتهدین جواب دادند که آنها عقیده دارند این عرضحال بیشتر به خاطر ترس بوده تا ابراز کمک به آنها و پرسیدند که آیا ارمنیان اجازه می دهند که اروپاییان در محله آنها زندگی بکنند؟ روحانی مزبور جواب داد که چون کنسول در آنجا زندگی می کند آنها نمی توانند جلو آنان در بیایند و خانه ای که به شرکت رژی اجاره داده شده متعلق به یک نفر تبعه انگلیس است از این رو آنها نمی توانند دخالتی در این موضوع داشته باشند...

انداختن تقصیر این مسائل به گردن شخص بخصوصی بینهایت مشکل است

چون مربوط به فرقه ویژه‌ای نیست بلکه علناً مربوط به تمام مردم از خردوکلان است که علیه دخالت در حقوق سلی و مذهبی‌شان فعالیت می‌کنند و بدیهی است که آنچه رهبران مذهبی را متوحش ساخته این است که این کار اولین قدم به سوی ارائه اصلاحات آزادیخواهانه است که از این طریق نفوذ مذهبی‌شان بر مردم متزلزل خواهد شد. من دریافته‌ام که مجتهدین عظام که گفته می‌شود آدمهای باشعوری هستند متوجه شده‌اند که شاه عادلانه رفتار نمی‌کند چرا که کاری را انجام می‌دهد که برای خود خوب است ولی برای مذهب و مردم زیان‌آور می‌باشد. مع هذا شما می‌توانید از اطلاعاتی که از یک منبع موثق بدست آورده‌ام نتایج خود را بدست آورید. من مطمئن هستم که چهار نفر از مجتهدین عظام علیه شرکت رژی کمر همت بسته‌اند. نام آنها حاجی میرزا [داود] آقا، حجت‌الاسلام، ثقة‌الاسلام و حاج میرزا یوسف آقا می‌باشد. یک منبع موثق می‌گفت که سرکنسول روسیه، به مجتهد اولی اطمینان داده است که اگر شاه بخواهد او یا مردم را از حقوقشان و یا داراییشان محروم سازد وی تحت پرچم روسیه از آنها طرفداری خواهد کرد. (توان گفت که این درست موقعیتی است که روسها منتظرش بودند.) کشیش ارمنیان نیز پیش عده‌ای از مردم گفته که وی با اکراه مجبور شده عرضحال خود را از طریق امیرنظام و سرکنسول روسیه به نزد شاه بفرستد. من عقیده‌مندم که هر چند کشیش جزو اتباع روس است و ظاهراً برای سرکنسول روس کار می‌کند ولی معروف است که او علیه وی مقالات چندی نوشته است. یکی از چیزهای دیگری که آتش این جرعه را شعله‌ورتر می‌کند این است که چندین نامه از تهران و جنوب ایران از مجتهدین عظام به اینجا رسیده است سببی براینکه تمام امیدهای از بین بردن شرکت رژی بستگی کامل به مردم آذربایجان دارد. نام شخص مهمی که این عرضحال را منتشر کرده حاجی صدیق کنله است و من معتقدم که طرحی که اتخاذ شده الزاماً به رؤسای تجار داده شده است و به آنها امر شده که امضا آنهایی را که دعوت او را اجابت گویند بگیرند... [۳۷]:

وقایعی که اتفاق می‌افتاده هشدار می‌دهد به شاه محسوب می‌شده و گویا شاه شدیداً در این فکر بوده که این امتیاز را لغو نماید. امین‌السلطان قانعش ساخته که دست به این کار نزند و قرار بر این شده که امین حضور یکی از اطرافیان محرم وی همراه با نامه خود او خطاب به علما اعلام و مجتهدین عظام و حاکم و ولیعهد و «ریش-سفیدان» تبریز، به تبریز رهسپار گردد [۳۸]. زمانی که خبر پیام امین حضور به تبریز رسید همه فکر می‌کردند که مجتهدین از هر نوع ملاقات با او امتناع خواهند ورزید. در این موقع اعلانی‌ای در بازار پخش شد که در آن کارکنان ایرانی شرکت رژی و آن کسی را که خانه و مضافات آن را به آنها اجاره داده تهدید

به مرگ کرده بودند. گزارش شده که شاگردان مدارس مذهبی خودشان را مسلح کرده‌اند و اسلحه‌های گرم با منفعت زیاد بفروش رفته و اکثر مردم برای اینکه در این اغتشاشات شرکت کنند به تهیه سیورسات پرداخته‌اند [۳۹]. و در نتیجه یک سلسله تلگرافهای هیجان‌برانگیز و اخطارگونه از تبریز که مبین این بود که این شهر در آستانه انقلاب قرار گرفته است رسید. اروپاییان در خطر حمله توده مردم قرار گرفتند و حتی زندگی و دارایی مأمورین عالی‌رتبه ایرانی از قبیل ولیعهد نیز بخطر افتاد و از حاکم ایالتی نیز اطلاع رسید که مردم به جبر و زور از ورود امین حضور به شهر جلوگیری کرده‌اند مگر اینکه اطمینانهای مجزایی مبنی بر لغو امتیاز تنباکو داده شود. شاه به امین‌السلطان دستور داد که این پیام را به مسترکنندی بفرستد [۴۰]. مسترکنندی این مذاکره را در تلگرامی به تاریخ اول سپتامبر گزارش کرد و ضمن آن ابراز داشت:

من در یکی از منازل مجاور توسط امین‌السلطان به شاه خاطر نشان کردم که این امتیاز تنباکو نیست که مورد حمله قرار گرفته است بلکه این سلطنت اعلیحضرت است که در معرض حمله قرار گرفته و اگر وی راه بدهد روح انقلابی بسرعت در ایران انتشار خواهد یافت چون ایالات دیگر نیز در مورد «این قضیه» از آذربایجان اقتفا خواهند کرد. اعلیحضرت از لغو این امتیاز بسیار نگران بود و پیشنهاد کرد که در مقابل آن امتیازات با ارزش دیگری را خواهد داد. من چیزی در مورد اینکه وی می‌تواند معادلی در قبال آن بدهد نگفتم و امکان دارد که او مرتکب نوعی انتحار سیاسی گردد. هیچ یک از سرمایه‌داران به تعهدات ایران مبادرت نکرده‌اند و مملکت در معرض ورشکستی افتاده یعنی چیزی که خواسته روسهاست.

بعد از سه ساعت صحبت شاه به حاکم تبریز تلگرامی فرستاد مبنی بر اینکه از تلگرام وی تعجب کرده است و در عین حال گفت که به عرض‌حالها رسیدگی کند ولی تهدید نکند و بداند که حاکم در قبال سلامت مأمور وارد شده مسؤول است. برای تسکین این تشنجات شاه گفت که با واحدهای شرکت تنباکو در مورد رفع تمام علل اخطار و نارضایتی صحبت خواهم کرد ولی این امتیاز بدون ترتیبات این شرکت لغو نخواهد شد [۴۱].

من نتوانستم بدون اینکه موقعیت امین‌السلطان را در نزد شاه بخطر بیندازم در این مورد تأکید زیادی کنم وی به شدت مخالف اتخاذ هر نوع موازین شدیدی است که بر اغتشاشات و دخالت روسها در آذربایجان بینجامد. حالا شاه و امین‌السلطان هر دو پذیرفته‌اند که حاکم تبریز آلت دست خوبی برای روسها می‌باشد و اعلیحضرت تصمیم گرفته‌اند که در اولین فرصت مقتضی وی را از حکمرانی بیندازد. این توطئه که با قدرت تمام طرح‌ریزی شده است نمی‌تواند بدون آگاهی و حمایت مخفیانه وی سازمان بیابد [۴۲].

زمانی که امین حضور به تبریز رسید با سردی هر چه تمامتر روبرو شد. در غروب اولین روز ماه سپتامبر مسائل جنبه مهمی پیدا کردند. پاتون گزارش داد که بلوای جدی فقط از طریق رسیدن تلگرامی که تصویری رفت از طرف شاه است ولی در واقع از سوی اسیرنظام به یکی از مجتهدین بود برطرف شد که برای مردم خوانده شد.

کمی بعد از قرائت این تلگرام، یکی از تجار عمده ایران که از اتباع روس بشمار می رفت در یکی از ادارات شرکت تنباکو را مهروموم کرد و گفت که وی اینجا را به عنوان مغازه خود اشغال خواهد کرد. او با شنیدن شکایتی که علیه این عمل وی شده بود مهروموم کردن در اداره را انکار نموده و به کنسولگری روس پناهنده شد. بر اساس شکایت مستر استیونس (نماینده شرکت تنباکو) من بلافاصله اعتراضیه ای علیه این دخالت به اسیرنظام نوشتم و آن را با مسأله مالی بریتانیا همراه ساخته و خواستم که این مهروموم برداشته شود و این سرد و نیز سایرین از هر نوع دخالت در دارایی شرکت رژی خودداری نمایند. اسیرنظام جوابیه طفره آمیزی فرستاد و من بار دیگر پیاسی نوشته و تقاضا کردم که کلید در اداره بلافاصله به من مسترد گردد و یا اینکه مهروموم برداشته شود و میرزا را نیز فرستادم که به او بگوید که اگر این تقاضا بلافاصله مورد قبول قرار نگیرد به سفارت تلگراف خواهم زد.

به دستور اسیرنظام میرزا را بیرون می کنند ولی بلافاصله متوجه می شود که این عمل منطقی نیست... از منابع موثق خبر یافتیم که تعداد زیادی از بیگانگان که در این چند روز اخیر به تبریز وارد شده اند استثنائاً غارت نشده اند. تعدادی از طلاب نیز از اطراف و اکناف سملکت آمده اند و در مساجد جمع شده اند و درباره اوضاع و احوال به بحث نشسته اند و آشکارا منتظر فرصت مناسبی هستند که به مردم و بازار حمله نمایند. گفته می شود که تعدادی از مغازه داران عدم فروش و خرده فروش که مبلغ زیادی به شرکتهای اروپایی بدهکار هستند این طلاب را تحریک می کنند که به بازارها حمله کنند و حتی معروف است که بعضی از آنها به آنان پول داده اند تا وقتی که دست به حمله زدند تمام دفتر و دستک آنها را سهدم سازند تا آنها بعداً نتوانند بدهیشان را تأدیه نمایند و اعلام افلاس کنند که در این صورت اروپاییان نیز به میزان زیادی ضرر و زیان بینند. حالا مسائل به این حد رسیده است بدون اینکه تلاشی از طرف حکومت برای جلوگیری از آن انجام گیرد چرا که می خواهند وضع بدتر شود تا خود شاه از این بلا جلوگیری بعمل آورد، هیچ کس نمی تواند بگوید که هر لحظه در شهر که پر از گردن کلفت های مسلح است و آماده غارت و چپاول هستند و فقط می خواهند کوچکترین بهانه ای برای شروع بدست آورند چه چیزی اتفاق خواهد افتاد و البته شرکت تنباکوی رژی سپر بلا خواهد گردید... اگر شاه تصمیم بگیرد قاطعانه با مردم کنار بیاید دانستن اینکه هدف وی از

بکارگیری تصمیمش چه چیز است زیاد مشکل نیست گو اینکه وی به قشون آذربایجان متکی است و خود نصرت الدوله پذیرفته که آنها بدون او امر رهبران مذهبی شان حتی آب هم نخواهند خورد و اولین کسانی خواهند بود که به دسته غارتگران خواهند پیوست. البته نیرویی که این جریان را بکار انداخته زیاد معلوم نیست و در واقع توجه به اینکه چه چیزی می تواند موفقیت آمیز باشد مشکل است جز اینکه آنهایی که مسؤول این وضع مردم هستند مجبور به کناره گیری شده و یا اینکه تبعید خواهند گشت.

یکی از متنفذترین و قدیمترین مأمورین تبریز که بیش از ۲۰ سال است در خدمت حکومت است و برادر زن مجتهد بزرگ و پسر عموی مستشار الدوله می باشد می گوید که از آن زمانی که او در این مقام است هرگز مردم تبریز را در یک چنین حالت تشنج ندیده است، قتل عام قریب الوقوع است هر چند توجه دولت به این ایالت معطوف شده است. وی همچنین علت این اوضاع و احوال را به گردن امیرنظام می گذارد و می گوید که او به مجتهدین اظهار کرده که این اوضاع اولین قدمی است برای اشاعه اصلاحات و قوانین اروپایی که تأثیر بدی در قدرت مذهبی خواهد گذاشت... [۴۳].

شاه و امین السلطان در این موقعیت به گرفتاری عجیبی دچار شده بودند. کوچکترین جرقه آذربایجان را به آتش می کشید؛ به وفاداری قشون اطمینانی نداشتند؛ مخالفت روسها هم با شرکت رژی علنی شده بود. از طرف دیگر گرفتاریهای اقتصادی و سیاسی لغو امتیاز رژی احتمالاً موقعیت شاه را تضعیف می کرد و برای موقعیت امین السلطان هم کشنده بود. در چهارم سپتامبر ۱۸۹۱ م. کندی ضمن تلگرافی ابراز داشت:

شاه و امین السلطان مصرأ با سفارت به مشورت نشستند که اگر تمام نارهای سازشکارانه شکست بخورد این شرکت یا بایستی به زور حفظ گردد و یا اینکه لغو شود. و در قبال آن تاوانی به صورت امتیازات دیگر یا تاوان نقدی به اسباب داده شود [۴۴].

سفیر روس در صحبتی با امین السلطان مصرانه خواسته بود که این امتیاز لغو گردد؛ و هر چند شاه و امین السلطان بخوبی می توانستند گرفتاریهایی را که لغو این امتیاز در پی داشت پیش بینی کنند مع دلک از وقوع احتمالی انقلاب می ترسیدند [۴۵].

در این زمان مسائل متنازع فیه هر چه بیشتر از ابهام درآمد و علنی شدند. از یک طرف نشانه هایی از مخالفت روسها در مورد هر نوع قرارداد و پیشنهاد

دیده می‌شد که احتمالاً منتهی به گشایش تجارت بین‌المللی ایران و از طریق آن اصلاح و بهبود اوضاع داخلی می‌گردید و از طرف دیگر در سرتاسر مملکت جریانی از نارضایتی ایجاد گشته بود و نوعی گرایش برای بحث و گفتگو درباره مسائل مملکتی در مردم بوجود آمده بود. ایرانیان تبعیدی مخصوصاً ملک‌خان (که سفیر ایران در لندن بود تا اینکه در سال ۱۸۸۹ م. از این کار برکنار شد و از جمله اشخاصی بود که شدیداً طرفدار اصلاحات قانونی و اداری در ایران بود) و جمال‌الدین افغانی در پیشرفت نهضت «مردمی» یا «ملی» نقش مهمی را بازی کردند که برای اولین بار این نهضت در مسأله شرکت تنباکوی رژی رخ نمود. واقعیت این است که خود شاه به‌منظور سوءاستفاده از این امتیاز ایستادگی نمود و امین‌السلطان نیز به‌خاطر دلایل مالی نارضایتی و تشنج را هر چه بیشتر دامن زد [۴۶]. به‌علاوه چنین می‌نماید که فقرات چندی نیز از هزینه اصلی شرکت به‌صورت رشوه به‌وزراء و اطرافیان شاه پرداخت شده باشد [۴۷].

به‌علاوه مأمورین شرکت امپریال تنباکو تا آنجا که از دستشان برمی‌آمد کارها را با درنگ و تأمل به‌انجام رسانیدند و به‌استعدادهای مردم بومی توجه کافی مبذول نداشتند هر چند بعدها این مسأله را انکار کردند [۴۸]. در هر جایی که در روابطشان با دهقانان و تجار تنباکو سوءتفاهم پیش می‌آمده، بنظر می‌رسد که در برطرف کردن این سوءتفاهم موفق بوده‌اند ولی — مانند دربار فاسد ایران — در تشخیص اوضاع جدیدی که بوجود آمده بود شکست خورده‌اند: در این زمان طبقه متوسطی شروع به‌رشد کرده بود که علماً جزو همین طبقه محسوب می‌شدند و می‌خواستند از اقداماتی که اساساً حیات مملکت را تحت تأثیر قرار می‌دهند مطلع شوند و درباره آنها به‌مشورت بنشینند. جریان نسبی کارها و تنظیمات مالیات تحت رهبری بیگانگان ایجاد دشمنی و ترسی نمود که باعث شد تجارت تنباکو که شامل تعدادی کم از مغازه‌داران و از جمله تجار تنباکو بود کاملاً به‌دست بیگانگان بیفتد [۴۹]. بعضی از رهبران مذهبی هوشیارانه متوجه شده بودند که مبادا مذهب مردم از طریق برخورد با بیگانگان ملوث گردد؛ گروهی دیگر که در جریان برخورد روزافزون با تمدن اروپایی و رشد نهضت مردمی از وضعیت خود می‌ترسیدند در جلب تعصب درونی توده مردم و استفاده از نهضت مردمی که برای جلوگیری از رخنه نفوذ بیگانگان در مملکت سباززه می‌کردند درنگ نمودند. به‌علاوه شاه در

این زمان احساس کرده بود که از دو طرف مورد تهدید قرار گرفته است: یکی دخالت فعالانه روسها و دیگری نهضت داخلی مردم. جواب سالیسبوری به کندی نشان می‌دهد که سیاست بریتانیا، در عین حال که می‌خواست راه ایران از لحاظ بازرگانی باز باشد، بالاتر از همه، حفظ ثبات داخلی ایران بوده است. در چهارم سپتامبر سالیسبوری به کندی تلگرافی فرستاد که:

با تصمیم تو موافقت شد. لغو این امتیاز فشار نامطلوبی ببار خواهد آورد و احتمالاً ادعاهایی را برای جبران مافات برخواهد انگیزخت. ولی مسأله واقعی در این زمان حفظ قدرت شاه است چرا که ضعف او برای ما تأسف‌بار خواهد بود [۵۰].

دو روز بعد تلگرامی به نشانی خود سالیسبوری ارسال گردید با این تفصیلات

که:

برای ما میسر نیست راجع به جریانی که به نفع شاه تمام می‌شود قضاوت کنیم. بایستی زمانی سخت‌گیری بعمل آید که وی خیال کند برای حفظ علائق ایران و نیز برای قدرت خود وی ضروری است. ما نمی‌خواهیم با شدت عمل تنفر مردم را نسبت به خود جلب کنیم تا از این طریق بعضی از خارجیان سود زیادی بجیب بزنند.

فکر می‌کنم لغو یک قسمت از امتیاز مصلحت‌آمیز باشد. واضح است که عقب‌نشینی موجب حمله همه جانبه به بیگانگان خواهد شد. آیا وی نمی‌تواند عذرهایی برای معلق کردن کار حاضرش در نواحی هیجان‌زده بترشد؟ [۵۱]

سفیر روس در ۶ سپتامبر در حضور شاه بوده و در آنجا خواستار لغو این امتیاز گردیده است. شاه قاطعانه ایستادگی کرده است و خواسته که سر کنسول روس در تبریز از نفوذ خود برای جلوگیری از وقوع مکرر بحران بعدی استفاده نماید [۵۲]. ضمناً حاکم تبریز تلگراف کرد که وی نمی‌تواند مخالفین شرکت رژی را براه بیاورد و شعارهایی نیز در خیابانها خطاب به فرستاده شاه نوشته‌اند که شهر را ترک کنید. شاه در عین حال که حاکم را به خاطر بی‌لیاقتی‌اش مورد سرزنش قرار داد ضمناً فرستاده‌اش را نیز به تهران خواست؛ و تصمیم گرفت که حکومت آنجا را به ولیعهد واگذار نماید که برای برقراری قدرت شاه و پشتیبانی از شرکت رژی با قدرت هرچه تمامتر اقدام نماید. در این ضمن شاه دستور داد که عملیات شرکت رژی در

آذربایجان فعلاً متوقف گردد و تصمیم گرفت که عوارضخانه‌ای برای ورود تنباکو به داخل و صدور آن به خارج در این ایالت برپا دارد تا زیانهای سنگین ناشی از این عوارضخانه تجار را براه آورد [۵۳].

تلگرام رمزی را که شاه به حاکم تبریز فرستاد در واقع برای آینده شرکت رژی کشنده بود. شایعاتی در تمام کشور انتشار یافت که شرکت رژی لغو خواهد شد. این شایعات موقتاً از طریق بخشنامه‌ای که در تاریخ ۱۶ سپتامبر به تمام حکام ولایات جز آذربایجان فرستاده شد تکذیب گردید و به آنها دستور داده شد که کمک لازم را به عاملین شرکت رژی در موقع جمع‌آوری محصول تنباکو بکنند و شایعات مربوط به الغاء این امتیاز را انکار نمایند [۵۴].

در ۱۷ سپتامبر کندی تلگرافی فرستاد مبنی بر اینکه گرچه اغتشاشات تبریز خوابانده شده است ولی با اینهمه شاه و امین‌السلطان مصلحت دیده‌اند که شرکت رژی موقتاً از تبریز برچیده شود [۵۵]. تقریباً در همین زمان مدیر شرکت رژی پیشنهادی تسلیم کرد که شرکت رژی در آذربایجان به مدت یک سال یکجا به یکی از شرکت‌های ایرانی اجاره داده شود [۵۶]. تلاشی که علمای اصفهان به رهبری آقا نجفی برای تحریک تجار به مخالفت با شرکت رژی انجام شده بود با قدرت تمام توسط ظل‌السلطان حاکم آنجا سرکوب شد [۵۷].

ناآرامی مشهد را نیز تهدید می‌کرد. قبلاً در ماه اوت و یا اوایل سپتامبر معامله‌کنندگان تنباکو در آن شهر توسط مجتهدین جلب شده بودند [۵۸]. م. اورنشتین تنظیماتی برای سرو سامان دادن شرکت رژی در خوزستان تدارک دیده بود. مستر ایوانز که خدماتش را تا اینجا از طریق قرض دادن به شرکت رژی توسط بانک عثمانی بثبوت رسانیده بود به مشهد رفت و موفق شد روابط دوستانه‌ای با حاکم و علمای آنجا برقرار سازد.

م. ولاسوف (M. Vlassow) سرکنسول روس آشکارا عقیده داشت که تعصب مردم موجب خواهد شد که علیه شرکت رژی بی‌اختیار طغیان کنند. این عقیده مخصوص مستر ولاسوف نبود، توسط مأمورین مخفی علاوه بر اتهامات معمولی، گزارشات دروغینی در بازارها انتشار می‌یافت مبنی بر اینکه شرکت رژی اجباراً در خرید و فروش تنباکو در نرخهای معمولی اثر خواهد گذاشت و با نرخهای گزافی به مردم خواهد فروخت. م. ولاسوف «از طریق بازی با کلمات

ابراز داشت که توصیه‌ها و منافع شرکت رژی باعث شده که مردم بر این عقیده باشند که از هر ماده‌ای که دود برمی‌خیزد از قبیل بخاریها، سوخت، گرمابه‌ها و غیره باعثش امتیاز شرکت رژی است.» تعدادی از فروشندگان تنباکو و دیگران به مساجد پناهنده شدند و تشنج سرعت بالا گرفت، جمعیت در خیابانها گرد آمدند و اروپاییان کافر را تهدید کردند و تصمیم خودشان را در مورد حفظ مذهبشان ابراز داشتند. تصمیم صاحب دیوان حاکم حکومتی و کوششهای شیخ محمدتقی یکی از علماء که شدیداً از طریق شاه و امین‌السلطان پشتیبانی می‌گردیدند موقتاً به این اغتشاشات سرپوش گذاشت [۵۹]. شاه به صاحب دیوان تلگراف کرده و به او دستور داد که فروشندگان تنباکو را که در مساجد و زیارتگاهها جمع شده‌اند متفرق سازد و دستور داد که:

اگر آنها سرکارهایشان نروند و دست از بلوا نکشند، بایستی تمام سواره‌نظام و پیاده نظام خراسان را همراه با سواران شجاع الدوله و زعفرانلو به مشهد فراخوانی و تمام باغیان را بدون استثناء دستگیر سازی و صد نفر از آنها را به لوله توپ بسته و پدرشان را در آوری [۶۰].

تظاهر کنندگان بدون اینکه دستگیر گردند متفرق می‌شدند. کندی طی پیامی از یک نامه خصوصی ژنرال مک‌لین نقل کرده و می‌گوید:

در وهله اول اعتراض مردم همه‌اش راجع به شرکت تنباکو بود ولی بتدریج رنگ عوض کرده و احساس بدشان را نسبت به انگلیسها ابراز می‌داشتند و می‌گفتند انگلیسها تحت پوشش تجارت، می‌خواهند ایران را مانند شورهای هند و مصر تصرف کنند. این حرفها در وهله اول توسط بعضی از ترکان قفقاز و اتباع روسیه ابراز شد.

بعد از توصیف شکست این تظاهرات، نامه اینطور ادامه می‌داند:

به‌علاوه مردم حالا دیگر فهمیده‌اند که روسیه در آنچه که دارد اتفاق می‌افتد دست دارد و همه کارها از قبیل طغیان مردم مشهد علیه قدرت حاکمه احتمال دارد ارتش روسیه را به سرعت در صحنه ظاهر سازد. آنچه که بعدها برای زیارتگاه امام رضا و مذهب تشیع اتفاق افتاد آنها را هشیار ساخت.

اغتشاشات برای مدتی متوقف شد ولی عرضحالها و نامه‌ها علیه شرکت همچنان ادامه یافت. یکی از عرضحالهای علمای تبریز مبین این بود که:

عرضحال موقرانه سسلمین ناصرالدینشاه (مدافع دین) این است که آنها مالیات و درآمد را می‌پردازند و زندگی و دارایی خودشان را به پای او می‌ریزند که وی آنها را در مقابل چپاول و ظلم و ستم کفار حفظ کند و حالا او برعکس، اتباع مسلمان خود را به کفار می‌فروشد و اجازه می‌دهد که اسلام با کفر رهبری گردد و البته ما هم به این دنائت و پستی تن در نخواهیم داد... [۶۲].

در ضمن این وقایع شرکت تنباکوی رژی به عملیات خودش همچنان ادامه می‌داد. یکی از شرکتهای فرانسوی به نام سوسایته دوتوبا کو (Société du Tabac) با سرمایه پنج میلیون فرانک با شرکت رژی قرارداد معمولی بست که صدور تمام تنباکوی ایران را بعهده بگیرد. به علاوه اورنشتین امیدوار بود که دولت روس را در عملیات این شرکت فرانسوی ذینفع سازد. ولی مخالفت با شرکت رژی هنوز بقوت خود باقی بود و در ششم ماه اکتبر امین‌السلطان با مسترکندی در مورد مشکلات جدی برپایی شرکت رژی و فرصتهایی که به دست ملکم‌خان می‌داد تا نارضایتی را علیه حکومت دامن زند و نیز در مورد عمال روس که تنفر و بدگمانی را نسبت به انگلستان القاء می‌کردند صحبت نمود؛ وی همچنین اشاره کرد که در این میان سایر منافع تجاری انگلستان نیز لطمه خواهد دید [۶۴]. وی پرسید که آیا امکان دارد ترتیب الغاء مسالمت‌آمیز شرکت رژی فراهم گردد و در قبال آن تاوان نقدی و یا غرامتهای دیگر به این شرکت واگذار شود در حقیقت این جزو منافع انگلیس نمی‌تواند باشد که از یکی از معاملات تجاری به حساب دیگران و یا به حساب نفوذ سیاسی انگلیس و مناسبات دوستانه با ایران حمایت نماید. مسترکندی پاسخ نومیدکننده‌ای به وی داد. امین‌السلطان همچنین خاطرنشان ساخت که وی عقیده دارد عمال شرکت رژی آن مایه نگران هستند که نتوانند منافع فوری کسب کنند [۶۵]. در ۲۹ اکتبر مسترکندی یادداشتی به امین‌السلطان داد مبنی بر اینکه لغو این امتیاز حکومت ایران را با مشکلات بزرگتر از مشکلاتی که مواجهش هست درگیر خواهد کرد. امین‌السلطان این یادداشت را همراه با یادداشت ذیل به شاه فرستاد:

مسلم است که چون روسها برای لغو امتیاز تنباکو اصرار می‌کنند دولت انگلیس این اقدام را به عنوان اقدامی بحساب می‌آورد که دیکته شده روسیه می‌باشد از این رو درباره آن پافشاری می‌نماید [۶۶].

بار دیگر در اصفهان بلوا برپا شد؛ و این واقعه نقطه عطف شدیدی در امور شرکت رژی بجا گذاشت. در ۲۱ نوامبر آقا نجفی و برادرش شیخ محمدعلی سخترانی مفصلی برپا کردند و در آن درباره نجس و ناپاکی تنباکو مطالبی ابراز داشتند. پیروان آنها به بازارها رفته و تمام قلیانها را خرد کردند. ظل السلطان حاکم اصفهان اقداماتی برای جلوگیری از مجالس سخترانی بعمل آورد. با وجود این شیخ محمدعلی بر ضد مأمور کارگزار رژی و شرکت معیر (شرکت تجاری خلیج فارس) وعظ نمود. مخالفت وی با این شرکت توسط تاجری به نام حاجی میرزا احمد بنکدار دامن زده شد. شیخ محمدعلی تمام کالاهای خارجی را که توسط شرکت معیر وارد می شد ناپاک اعلام کرده و مردم را نسبت به خرید و فروش آنها قدغن نمود. در نتیجه کار این شرکت متوقف شد و مدیر عامل آن اعلام کرد که در شرکت را تخته خواهیم کرد [۶۷]. مستر پریس (Mr. Preece) کنسول انگلیس در اصفهان گزارش داد که آقا نجفی و برادرش علیه شاه و ظل السلطان وعظ کرده اند و تمام آنها سعی می کنند که حکومت را به بدنامی بکشانند. ظل السلطان در عین حال که می ترسد زمام امور از دستش دربرود درخواست کمک معنوی و طبیعی کرده است [۶۸].

در این اثنا مقدار زیادی از تنباکو توسط اتباع روس بفروش رفت. لذا شرکت تنباکو از دولت ایران خواست تا بخشنامه ای خطاب به سفارتخانه های خارجی صادر کند و توجه آنها را به انحصار تنباکو معطوف دارد. شاه و امین السلطان با این کار مخالفت کردند سرفرانک لاسلس (Sir Frank Lacelles) که در ماه اکتبر به عنوان سفیر انگلیس به تهران رفته بود در گزارشی به تاریخ ۴ دسامبر درباره این رویدادها می گوید که:

در باریابی روز شنبه ام اعلیحضرت گفتند که روسها دیگر به طور رسمی با شرکت رژی مخالفت نمی کنند از این رو بهتر است که راجع به این مسأله صحبتی نشود. مع هذا آنها با دسایسی با مخالفت خود ادامه می دهند و وی تردیدی ندارد که اتباع روس با توصیه سفارت خود اقدام به خرید تنباکو کرده اند. از این رو اعلیحضرت عقیده دارند که این مسأله بعهد دولت بریتانیا است که نماینده ای برای پایان دادن به این دسایس به سن پترزبورگ بفرستد [۶۹].

سالپسوری در جواب این گزارش ابراز داشت:

هیچ چیز نارواتر از این نیست که ما به خاطر انحصار تجاری در ایران که از طریق سرمایه انگلیس راه افتاده است در سن پترزبورگ وارد عمل شویم. چرا که ما از این طریق قدرت روسها را در ایران تأیید خواهیم کرد [۷۰].

در دومین تلگرام سری خود، وی بیان داشت:

شما بایستی اوضاع را دنبال کنید تا ببینید سیاست صدور یک بخشنامه یا صادر نکردن آن به نفع شرکت تنباکوی رژی هست یا نه، و این مسأله‌ای است که بایستی منحصراً اعلیحضرت تصمیم آن را بگیرد؛ و اگر حکومت اعلیحضرت با توجه به انحصار تنباکو که علناً یکی از مسائل مورد علاقه داخلی خود ایران است به طرف حکومت روسیه گرایش پیدا کند توهین عظیمی به قدرت خودش خواهد بود [۷۱].

نهضت ضد دخانیات که در اصفهان شروع شده بود در تهران هم گسترش یافت؛ و ملاهای تهران شروع به وعظ علیه آن کرده و ناپاک بودن تنباکو را اعلام کردند. فتوایی که در اصفهان صادر شده بود و منسوب به مجتهد زمان حاجی میرزا-حسن شیرازی مقیم سامرا بود بدینقرار بود:

بسم الله الرحمن الرحيم - اليوم استعمال تنباکو (تنباکو و توتون) بای نحوکان در حکم محاربه با امام زمان است عجل الله فرجه [۷۲].

استعمال دخانیات رویهمرفته در پایتخت و به طور کلی در ایالات نیز ممنوع گردید. بازارها بسته شد. حاجی محمدحسن سرکرده تجار که مسؤول بسته شدن دکاکین بود به قزوین تبعید گردید. شاه و امین السلطان دست خود را در پوست گردو دیدند. رهبران اصلی این اوضاع ملاها بودند [۷۳]. شاه با وقایعی که اتفاق می افتاد بوحشت افتاده بود و خودش را با خیزش مردم و در صورت جنگ داخلی با دخالت روس دست به گریبان می دید. در ۱۲ دسامبر لاسلس گزارش داد که امین السلطان اشاره کرده است که شرکت رژی بایستی دست از انحصار داخلی اش بکشد. ولی انحصار خارجی اش را نگه دارد و به عنوان غرامت مالیات روزافزونی بر تنباکو ببندد [۷۴]. در ۱۵ دسامبر به لاسلس توصیه شد که حمایت غیر رسمی از نمایندگان شرکت بعمل آورد [۷۵]؛ ولی در دومین تلگرام همان تاریخ سالیسبوری ابراز داشت:

اگر گزارشات درست و صحیح باشند درخواستهایی که شرکت رژی کرده درخواستهای کاملاً افراطی است. بایستی یادآوری کرد که اولین کاری که ما باید مواظب آن باشیم مراقبت از دولت روسیه و موقعیت امین السلطان است. ما نبایستی از تقاضایی که برای هر دوی اینها نامطلوب است حمایت کنیم [۷۶].

در این میان شاه به امین السلطان دستور داد که با سفیر انگلیس به طور غیر رسمی ملاقات کرده تا در مورد الغای انحصار داخلی با اورنشتین صحبت نماید. در دستخطی که به امین السلطان فرستاده بود از «بلوا و نهضت مداوم» که نتیجه کوششهایی برای برقراری شرکت رژی بوده سخن رانده و ادامه داده بود که:

... این روحانیون که یک زمانی گمنام در گوشه مدارس پنهان شده بودند حالا چه شده که بنابه مقتضیات مدافع رعیت شده‌اند حتماً زمانی دیگر به برنامه‌های دیگری فکر خواهند کرد؟ چه باید کرد همیشه اینطور بوده است، معتقدم که بایستی راههایی برای خواباندن بلوا پیدا شود هر چند به قیمت زیادی تمام شود. انشاءالله که راههایی پیدا گردد که موجبات بیشترین زبان ما را فراهم نسازد و شرکت امیدش را از دست ندهد و این امر وابستگی کامل به توانایی و استعداد و فداکاری شما دارد...

همانطوری که قبلاً به شما نوشتم من شخصاً و به طور محرمانه با سفیر انگلیس و نیز با رئیس دخانیات که اوضاع و احوال را به خاطر درگیری با کارها بهتر از ما می‌داند صحبت کرده‌ام. وی متوجه ضرری که ما از عربستان کشیده‌ایم هست. در آذربایجان همه آنچه را که در آنجا اتفاق می‌افتد می‌دانند و اگر ما بخواهیم شرکت رژی را با نیروی نظامی و بالاجبار برقرار سازیم بایستی با تمام اتباعمان وارد جنگ شویم. خطر ایجاد یک چنین جنگی در آذربایجان آشکار است. کافی است این قضیه در آنجا که مرز روسیه است اتفاق بیفتد. اگر یک چنین چیزی در آذربایجان اتفاق بیفتد طبیعتاً همراه با فلج شدن شرکت رژی خواهد بود نه این کار بسیار مهم است.

شما به هیچ وجه جاهای دیگری را که همین مسأله وجود دارد نمی‌بینید. حالا در اصفهان و نیز در شیراز و مشهد و کرمان این وقایع اتفاق می‌افتد؛ تمام ایران در تشنج و غوغا است. گویانکه ایالات ما اکنون آرام هستند ولی بدیهی است که این آرامش موقتی است و دائمی نیست و همیشه هم اینطور نخواهد بود. کار علما در مورد متوقف ساختن استعمال تنباکو و غیر قانونی ساختن آن و قرغن کردن مردم از استعمال دخانیات خودش نوعی طغیان پنهانی و مبارزه منفی است. تا چه زمانی مردم می‌توانند دست از استعمال دخانیات بردارند. آنها بعداً به مسائل دیگری هم خواهند پرداخت... [۷۷].

امین السلطان در مذاکره‌ای که با سرفرانک لاسلس انجام داد بیان داشت

که اگر وی بتواند لغو انحصار داخلی را اعلام دارد تمام هیجانات متوقف خواهد شد و مشکلی بر سر راه تأمین انحصار صادرات و غرامت منصفانه‌ای به شرکت وجود نخواهد داشت. مع هذا زمانی که وی به‌سلاها اعلان کرد که انحصار داخلی لغو خواهد شد و درخواست نمود که آنها تحریم علیه دخانیات را لغو کنند جواب شنید که آنها بایستی با حاجی میرزا حسن شیرازی مکاتبه نمایند. با اینهمه در تلگرافی که به‌وی فرستاده شد هیچ نوع ذکری از لغو امتیاز خارجی بمیان نیامد. تلگرافهای دیگری که به حکام ایالتی فرستاده شده بود در شیراز و اصفهان بدین صورت تفسیر گردید که تمام این امتیاز لغو خواهد شد و در تهران جارچیه‌ها لغو شرکت رژی را اعلام کرده‌اند. اورنشتین که در این باره خواستار توضیحی شده بود توسط امین‌السلطان مطمئن گردید که دستوراتی به حکام فرستاده خواهد شد که از صدور تنباکو جلوگیری بعمل آورند. لاسلس که این رویدادها را گزارش داده بود ابراز داشت که:

اشخاصی که سالها است در ایران هستند به‌من اطلاع دادند که آنها از این تأییدیه قدرت ملاحا با توجه به مخالفتشان با دولت و اطاعت تلویحی مردم از احکام آنها راجع به کالایی که این کالا از طریق شرع مقدس ممنوع نشده ولی استعمال آن نسبت به کالاهای ممنوعه از طریق خود قرآن، که ممنوعیتشان با مساهله برگزار می‌شود گناه کبیره بحساب آمده در شگفت هستند. برای من توضیح داده شد که برای ملاحا غیر ممکن است این قدرت را بدست آورند که برای تمام نارضایان سرتاسر ایران امید می‌شمار روند که با تدابیر آنها راهی برای گله و شکایت از ضرر و زیانشان پیدا شود.

شکی نیست که برای دشمنان امین‌السلطان که تعدادشان بیشمار است این نهضت منافی به دنبال خواهد داشت که مشکلاتی در سر راه وی ایجاد کنند و او را پیش شاه بی‌اعتبار سازند و من مطمئن هستم که پسر شاه نایب‌السلطنه که وزیر جنگ و حاکم تهران بشمار می‌رود تقریباً آزادانه این نهضت را که عملاً علیه قدرت پدرش رهبری می‌شود تشویق می‌کند با این امید که موقعیت صدراعظم را درهم بریزد.

بدیهی است که ضربه شدیدی به نفوذ انگلیس در ایران وارد آمده است و برای من خاطر نشان شده که بدبختانه تلگرافی از مجتهد بزرگ کربلا (حاجی میرزا حسن شیرازی) حاوی جمله‌ای است بدین مضمون که امین‌السلطان در احراز لغو این انحصار مشکل عظیمی خواهد داشت.

این مسأله مبین این است که آن جناب با مخالفت زیاد حکومت اعلیحضرت مواجه خواهد شد و هر چند که شاه کاسلاً آگاه است که ماجرا این نیست و قبلاً

دوبار تشکراتش را به خاطر کمک اعلیحضرت ما و خود من ابراز داشته است ولی با اینهمه تقریباً غیر ممکن است که سوءظن برقراری مؤسسه عظیمی چون شرکت تنباکو را از ذهن مردم زدود و کاشف بعمل آمده که منظور این است که قسمت مهمی از امتیازی را که به آنها واگذار شده نگه دارند. به علاوه تصمیم اینکه در مقابل ضرر از دست دادن انحصار داخلی، مالیات روزافزون تنباکو را به شرکت به عنوان غرامت خواهند داد به نظر من موجب اعتراض شدیدی خواهد شد. احتمالاً این مالیات به مالیات انگلیس معروف خواهد شد و به محبوبیت ما لطمه وارد خواهد ساخت. به علاوه احتمال دارد که این مالیات به اشخاص معینی به مقاطعه داده شود که اینها علاوه بر مبلغ زیادی که به خزانه خواهند پرداخت البته در عمل متضرر نخواهند شد چون بار سنگینی بر دوش مردم ناراضی خواهند گشت.

البته تا آنجایی که از دستم برخواهد آمد و نیز در سایه کمک خودشان غرامت و توصیه و کمک برایشان کسب خواهم کرد ولی ضمناً وظیفه خود می دانم که مشکلاتی را که بایستی مورد بررسی قرار گیرند به شما عرض بکنم. مستر اورنشتین اکنون اظهارنامه‌ای از منافع خود که شرکت استثنائاً تصدیق خواهد کرد تهیه دیده است و مبلغ آن آنقدر هنگفت است که اسکان دارد حرص و طمع اعلیحضرت شاه را برانگیزد، تا خود را به قدر کافی آماده سازد که غرامت شرکت را تأدیه نماید تا یک چنین درآمد عظیمی را برای خود تأمین کند و سهمش از سودهای شرکتش که وی مدعی آن است بدستش برسد. شاید که این مسأله موجب بدبختی گردد چون آنرا تنها از طریق تحمیل بارهای سنگین بر مردم می توان بدست آورد یعنی چیزی که ما بایستی نسبت به آن احساس مسؤولیت کنیم [۷۸].

لاسلس در یک نامه خصوصی به سالیسبوری نشان داد که وضعیت چطور از طریق سستی و ضعف شاه و دسیسه داخلی و ناراضی مردم که علت زیر بنایی اغتشاشات بود و نیز از طریق دستجات ذینفع که به دنبال منافع خودشان بودند پیچیده تر می گردد. وی نوشت که:

من در پیامها و تلگرامهای خود منتهای کوشش را بکار برده‌ام که موقعیت اینجا را برای شما تشریح سازم چرا که بسیار پیچیده شده است و خطر عمده شخصیت خود شاه است که همیشه آماده قربانی کردن همه چیز برای یک زندگی راحت است و هیچ نوع تمایلی برای مقاومت در مقابل قدرت ملاحا و یادسایسی که خود پسرانش راه می اندازند از خود نشان نمی دهد. دیشب امین السلطان به من گفت که ظل السلطان و نایب السلطنه تمام نیروهای خود را برای سرنگونی او بکار انداخته‌اند و هر دویشان هم از همدیگر متنفرند و در مسائل دیگر

علیه هم دسیسه می کنند. آنها دشمنی شان را با او نشان داده اند (؟). امین السلطان نیز البته از موقعیت خود می ترسد و من عقیده دارم که شاه از دیدن سقوط وی متأثر خواهد شد و تاب تحمل تضعیف قدرت وی را (از طریق این نهضت؟) نخواهد آورد. بدیهی است که اگر ملاها در تثبیت قدرتشان موفق گردند و رژیم متعصب و ضد اروپایی را سرکار آورند ما بایستی تمام امیدمان را در مورد بهبود ایران از طریق مبادلات بازرگانی از سرمان بیرون کنیم ولی به هیچ وجه معلوم نیست که ملاها با توجه به این مسائل قدرتشان را تثبیت سازند. در نهضت علیه شرکت تنباکوی رژی آنها در نارضایتی مردم و دشمنی با امین السلطان متحدین زیادی بدست آورده اند و اسکان ندارد که آنها از این عناصر حمایت نمایند و یا به نهادهایی چون تراسوا یا بانکها که در میان مردم از محبوبیتی دارا هستند حمله نکنند [۷۹].

در این زمان موقعیت امین السلطان نیز متزلزل و بحرانی گردید. سالیسبوری در جواب گزارش لاسلس تلگراف کرد که:

فکر می کنم بهتر باشد تلاش سختی برای نجات امین السلطان انجام شود. شما شاه را ملاقات کرده و به او فشار آورید که هر چند که تنظیمات سیاسی معمولی وی مورد توجه ما نیست ولی با اینهمه سرنگونی وی، سرنگونی یکی از وزرای محبوب و موفق می باشد چرا که او از معاملات انگلیس حمایت می کند و همین کار بدترین اثر را در انگلستان بجای می گذارد و بهانه خطرناکی به دست روسیه می دهد. بعد از یک چنین پیروزی، متحدی بین روسیه و ملاها بدست خواهیم آورد که عملاً سلطنت شاه را از خطر سقوط خواهد رهانید [۸۰].

وضعیت داشت جدی تر می شد. در قزوین بی نظمی همه جا را فرا گرفت. ملایی شخصی را مشغول قلیان کشیدن دید، از او خواست که از این کارش دست بکشد و وقتی وی در مقابل خواسته او مقاومت کرد ملا، قلیان را گرفته و خرد کرد. شخص مورد بحث شکایت به حاکم برد و او هم دنبال ملا فرستاد. ملا مردم را دور خود جمع نمود به اندازه ای که حاکم از مردم وحشت کرده و به تهران گریخت [۸۱]. در این میان شعارهایی در بازار تهران نوشته شده بود مبنی بر اینکه اگر کارکنان شرکت رژی تا قبل از روز شنبه ایران را ترک نگویند جهاد علیه آنها راه خواهد افتاد [۸۲]. در ۲۷ دسامبر تصمیم گرفته شد اعلامیه ای مبنی بر اعلام الغای انحصار تنباکو صادر گردد. ملاهای کربلا، چه فتوای اصلی به حاجی- میرزا حسن شیرازی منسوب بوده و چه نبوده، نقش مهمی در این نهضت مردمی

ایفا کردند و جوایه‌ای به ملاحی تهران ارسال داشتند مبنی بر اینکه به خاطر الغای این امتیاز امتنان آنها را به شاه برسانند. مع هذا استعمال دخانیات به مقیاس بسیار کمی از سر گرفته شد.

در ۴ ژانویه ۱۸۹۲ م. ناصرالدین‌شاه پیامی به میرزا حسن آشتیانی که تحریم استعمال دخانیات را نشکسته بود فرستاد و از او خواست که یا تحریم را بشکند و یا اینکه تهران را ترك گوید [۸۳].

اکنون دیگر شاه بی نهایت آزرده شده بود و جریان وقایع به منزله هشدار برای وی بوده است؛ و آزرده‌گی وی زمانی افزوده شد که در حرم خودش نیز زنان استعمال دخانیات را تحریم نمودند. دستخطی که وی به میرزا حسن فرستاده بود شدیداً واژه به واژه نمایانگر هیجانش بوده است. این دستخط اینطور ادامه می‌یابد:

جنابا - بعضی احکام بود خواستم با یک نفر برای شما پیغام بدهم دیدم مفصل بود بهتر دانستم بنویسم و بعد از آن که این دستخط را ملاحظه کردید جواب عرض نموده و همین دستخط را پس بفرستید به حضور. در فقره عمل دخانیات هیچ کس عقل کل نیست و احاطه کلی در بشریت منحصر است به وجود پاك پیغمبر ما علیه السلام والصلوة.

انسان گاهی یک خیالی و کاری می‌کند بالاخره از آن پشیمان می‌شود در همین عمل دخانیات مدتی بود که من می‌خواستم انحصار داخله را از کمپانی فرنگی سلب نمایم و به جناب امین‌السلطان دستورالعملها داده بودم که کم کم به فرنگیها حرف زده طوری بکند که هم عمل داخله انجام بگیرد و هم آنها نتوانند ایرادی بگیرند و از دولت خسارات عمده مطالبه کنند و مردم هم آسوده از این مداخله داخلیه فرنگیان که الحق مضر بود شوند، مشغول و در تدارک بودیم که این انتشار حکم میرزای شیرازی در اصفهان یا جعلاً یا حقیقتاً بروز کرد و کم کم به تهران رسید و شما که علماء عاقل بزرگ هستید بدون اطلاع دادن به دولت به دهن خواص و عوام انداختید که قلیان را ترك نمایم و این همه قال و مقال و اسباب بی نظمی را در پایتخت فراهم آورده آیا بهتر نبود که متفقاً یا تنها عریضه می‌کردید و در دفع عمل؟ ما هم که در تدارک بودیم بدون این های و هو و ترك قلیان همین‌طور که به انجام رسید احکام صادر می‌شد. بعد از آن از جاجرود به جناب امین‌السلطان و نایب‌السلطنه حکم مجلسی از علما و وزرا فراهم بیاورند. سؤال شود که خلاف شریعت در این قرارنامه در کجاست بنمایید تا رفع شود. مجلس اول همه حاضر شدند به جز شما که تمارض کرده بودید. جهت و معنی این را نفهمیدم. مجلس که به حکم ما شما را برای همچو کاری احضار بکنند و حاضر نشوید. مجلس دیگر که حاضر شدید بعضی عبارات

گفته بودید که هیچ ربطی به عمل نوشته نداشت مثلاً بانک و راه آهن و غیره را عنوان کرده بودید بعد از آن عرایض حسابی شما در باب دخانیات به ما رسید آن بود که حکم فرسودیم جناب امین السلطان به شما قول بدهد که موقوف خواهد شد. در داخله کتباً و تلگرافاً اظهار تشکر و مسرت عامه بعرض رسید مگر از شما، معنی این را هم نفهمیدیم که یعنی چه و عمل صحیح به قاعده با احتراز از فساد و فتنه آن بود که بعد از موقوفی عمل دخانیات فوراً شما سی رفتید در مسجد و منبر به مردم مرحمت و التفات ما را اعلان می کردید و هم استعمال دخانیات را فوراً تجویز می کردید چرا که به قول ملاها مانع مفقود مقتضی موجود بود و آن سببی که تنباکو را حرام کرده بود رفع و تمام شده چرا این کار را نکردید؟ سبب و جهتش را هیچ نفهمیدم و مثل این است که ابداً دولت موقوفی این کار اقدام نکرده باشد این طور قرارداد نبود بکنید به عوام کالانعام یعنی چه؟ آیا عوام فریبی به نظر شما رسیده یا مسند خود را می خواهید به واسطه رونقی بدهید؟ و باز هم در مجالس و محافل خودتان در عوض تحسین و تمجید بر ضد دولت و اولیای دولت حرف می زنید یعنی چه؟ من شما را آدم فقیر و شخص ملا بی غرض و دولتخواه می دانستم حالا بر ضد آن می بینم که اقتباس به مجتهد تبریز و آقا نجفی اصفهانی [۸۴] و غیره می کنید. آیا نمی دانید که کسی نمی تواند بر ضد دولت برخیزد؟ آیا نمی دانید که اگر خدای نا کرده دولت نباشد یک نفر از شماها را همان بایبهای [۸۵] تهران تنها گردن می زنند؟ آیا نمی دانید که اگر دولت نباشد زن و بچه شماها هر کدام به دست قزاق روسی و عسکر عثمانی و قشون انگلیس و افغان و ترکمان خواهد افتاد؟ حیف از شماست با علم و عقلی که دارید عقل خود را به دست چند نفر طلاب و اراذل و اجاسر محله و شهر بدهید و به میل آنها حرکت کنید. خلاصه چون خیلی لازم بود محرمانه این دستخط را به شما نوشتم دیگر خود دانید یک دفعه نصیحت لازم است و عجب خدبستی به ملت و مردم می کنید هر کس هم که تریاک کش بود حالا چپق تریاک می کشد قلیان چرس را عجب رواجی دادید، مرد که بی جهت قلیان را ترك نمی کند لابد است برود یا تریاک بکشد یا چرس، یا هر نجاستی که گیرش بیاید سر قلیان بگذارد بکشد و دیوانه شود، ناخوش شود، بمیرد، حقیقتاً خیلی اسباب استسقاء شده والسلام [۸۶].

میرزا حسن آشتیانی به محض دریافت این دستخط آماده ترك تهران شد. خبار مثل زبانه آتش در همه جای شهر پیچید. جمعیت جمع شدند که از رفتن او جلوگیری نمایند و بلوا شهر را به کام خود کشید و بازار بسته شد [۸۷]. شاه که از این وقایع بوحشت افتاده بود نایب السلطنه را خواسته و گفت که جمعیت را متفرق سازد، یک قسمت از جمعیت به اراك رسیدند که در آنجا و اطراف آن دوایر دولتی و

جایگاه سلطنتی قرار داشت. نایب السلطنه دروازه‌ها را گشوده و قشون را در میدان بیرونی و در خیابانهای مجاور جای داد.

در این زمان خود شاه نیز شدت حمله را به قدرتش دریافته و فرمانی مبنی بر اختتام انحصار تنباکو صادر کرد. آشتیانی از این امر آگاهی پیدا کرده و از مردم خواست که آرام بگیرند. وی تقاضایی برای الغای تمام امتیازاتی که به اروپاییان با نام رژی، تراموا و بانک داده شده بود و نیز سندی که با تأیید شاه به امضای دو نفر از نمایندگان خارجی که یکی از آنها گویا م. بوتزوف بوده رسیده باشد درخواست کرد. جمعیت اصلی اغوا شده و متفرق گردیدند. ولی زمانی که گروه دیگری از مردم به جایگاه نایب السلطنه رسیدند به پنجره‌ها سنگ پرتاب کرده و تهدید نمودند که با زور وارد آنجا خواهند شد و فرمانده نیز فرمان آتش به سربازان داد. شش و هفت نفر منجمله چهار نفر از سادات [۸۸] کشته شده و مردم متفرق شدند.

شاه کلاً به هراس افتاده و متقاعد گردیده بود که نایب السلطنه این نهضت را درهم خواهد پیچید. امین السلطان بار دیگر اشاره کرد که بایستی بلافاصله نماینده‌ای از طرف حکومت انگلیس به سن پترزبورگ فرستاده شود. تا به نظر وی دسایس روسها کاملاً روشن گردد. هر چند که تظاهر کنندگان موقتاً به زور متفرق شده بودند ولی با اینهمه موقعیت شاه شدیداً متزلزل شده بود؛ و نهضت مردم و ملاها - که رهبر آن بودند - تأثیر عمیقی بجا گذاشته بود. آشتیانی در تهران باقی ماند؛ و به عنوان شرط ابقای نظم در شهر، دوباره لغو تمام امتیازات خارجیان را درخواست نمود. بعد از مذاکراتی بعضی از شرایط قبول گردید که مردم را مجاب ساخت. یکی از این شرایط این بود که شرکت تنباکو در اعلانیه‌ای صادر نماید مبنی بر اینکه چون دولت انحصار تنباکو را لغو کرده لذا بازرگانانی که بخواهند بار دیگر تنباکوی خود را بخرند می‌توانند به همان قیمت فروخته شده بخرند. اورنشتین از صدور این اعلانیه بی‌نهایت آکراه داشت ولی سر لاسلس با در نظر گرفتن موقعیت انقلابی مملکت او را قانع ساخت و وی هم همان کار را انجام داد [۸۹].

لاسلس که جدی بودن اوضاع را دریافته بود، در مورد ضرورت رسیدگی واقعی به شکایات مردم به امین السلطان فشار وارد آورد. بدون این اقدامات تثبیت

دوباره قدرت شاه مشکل می نمود. چندین بار سیاست انگلیس در وضع دشواری قرار گرفت: از یک طرف خیزش مردم امکان ایجاد نوعی هرج و مرج و بی قانونی و بی نظمی و از هم گسیختگی ثبات ایران را که سیاست انگلیس طرفدار حفظ آن بوده، بدنبال داشت و از طرف دیگر اداره نارسا و ضعف حکومت ایران مجال اصطلاحاتی را که سیاست انگلیس آن را ضروری می دانست نمی داد البته اگر ثبات ایران حفظ می گردید. در ۵ ژانویه ۱۸۹۲ م. لاسلس امین السلطان را دعوت به صحبت کرد. در گزارشی که از این صحبت فرستاده گوید:

من به آن جناب گفتم که نمی توان فکر کرد که اگر مالا قادر به استفاده از نارضایتی مردم نگردند آنها خواهند توانست یک چنین قدرتی را بدست آورند و اولین اقدام این است که باید عوامل این نارضایتی را از بین برد؛ و به خاطر همین است که شاه اکنون با مالا مذاکره می نماید چون اعلیحضرت بایستی اقداماتی برای سلطه قدرتش بر آنها انجام دهد.

من اضافه کردم که اگر حقوق حساسی به قشون داده شود و مراقبت بعمل آید که این مردان حقوقشان را واقعاً بدست آورند نتایج خوبی بدست خواهد آمد؛ و به آن جناب اشاره کردم که باید پرداخت این پول بانکی برقرار گردد چون او قبلاً خودش به من اطلاع داده بود که پول را شاه به همین منظور از آن مؤسسه قرض کرده است. گفتم وجود ایران به عنوان دولتی و از جمله قدرت شاه مورد تهدید قرار گرفته است و بنظرم می رسد که یک شخص عادی به خود اجازه نمی دهد که در این اوضاع و احوال جدی موی دماغ گردد.

خود آن جناب اقرار کردند که غیر از ۳۰۰ نفر تنها ۲۰۰ نفر در پادگان تهران در صورت لزوم موجود هستند و این در نتیجه نظام بد و نارسای پرداخت حقوقهاست که موجب می گردد فرماندهان بیش از نصف حقوق را بالا بکشند. و آن جناب تذکرات دیگر مرا قبول کردند و قبول کردند که اشکالات زیادی وجود دارد...

به نظرم حمایت از قدرت شاه اهمیت زیادی دارد و باید برای خوابانیدن تظاهرات مردم اقداماتی صورت گیرد.

من از امین السلطان خواستم که تذکرات مرا به گوش شاه برساند [۹۰].

در نهم ژانویه لاسلس بیانات مشابهی با خود شاه داشته با این نتیجه که ایجاد موازینی برای آرام نمودن نارضایتی مردم و برقراری قدرتش برای خود اعلیحضرت لازم و ضروری است و هیچ چیزی مهمتر از آن نیست که در مورد پرداخت حقوق قشون مراقبت کامل بعمل آید. وی همچنین گفت که پلیس اگر بدرستی حکومت را

از اوضاع آگاه گرداند نهضت نمی‌تواند حکومت را غافلگیر کند. اعلیحضرت با اسناد به این نهضت به‌دسیسه روس اشاره کرده و اضافه نمود که «تمام این مشکلات از آنجا برخاسته که او خود را دوست انگلستان قلمداد کرده است» [۹۱].
در این ضمن شرکت امپریال تنباکوی ایران به‌عملش دستور داد که برای کسب غرامت از طریق حکمیت یکی از مواد امتیازنامه وارد مذاکره شوند [۹۲].
و به‌رئیس شرکت اطلاع دادند که دوایر مناسب حکومت انگلیس در اختیار شرکت است.

«تا از دولت ایران غرامت مفروض و مطالبه‌شان را که بنظر می‌رسد حکومت کاملاً آنرا به‌حق می‌داند برای آنها بدست آورد» [۹۳].

مع‌هذا مردم به‌اعمال دولت هیچ نوع اعتمادی نداشتند. در ۲ ژانویه حاجی‌میرزا حسن شیرازی وثیقه‌ای خواست مبنی بر اینکه این انحصار واقعاً لغو گردیده و این کار از بیگانگان گرفته شده است چرا که باز هم احتمال دارد که این انحصار بار دیگر برقرار گردد و یابجای آن انحصار دیگری واگذار شود [۹۴]. در دوم فوریه او عدم اطمینان خود را از حکومت ایران و ترسش را از دخالت بیگانه در ایران ابراز داشته و نامه‌ای با مضمون ذیل به‌میرزا حسن آشتیانی نگاشت:

... اینجا من محرمانه به‌شما می‌نویسم که چون حکومت اقداماتی برای جبران این امور انجام خواهد داد بایستی از مقاصد آنها سر در بیاوری و دریابی که ماهیت این غرامتی که آنها اتخاذ خواهند کرد چه چیز است تا این کار به لطمه دیگری نینجامد و مذهب و دولت به‌اسارت در نیاید.
البته معلوم شده که اسنادی را که دولت به‌فرنگیها داده تا بیگانگان امید دیگری در ایران نداشته باشند خواهد گرفت، و چشم‌داشتهایشان کاملاً برآورده خواهد شد.

دولت بایستی اطمینان کامل به‌رعیت بدهد و فرمائی در مورد لغو کلی این امتیاز صادر نماید مبنی بر اینکه رعایا در خرید و فروش داخلی و صدور به‌خارج آزاد هستند تا از این راه نگرانی و ترس از دل‌هایشان رخت بریندد و نسبت به سلامتی شاهنشاه، حافظ اسلام (که خداوند مؤیدش دارد) دعا نموده و از او ممنون باشند.

تا زمانی که غلام زیر دستتان در مورد مسائل بالا از جنابعالی اخباری بدست نیاورده نمی‌تواند اجازه‌چیزی را صادر نماید و تحریم همچنان به‌قوت خود باقی خواهد بود.

خوب است که شما فرصت مناسبی پیدا کرده و درباره این موضوع با اعلیحضرت و امینالسلطان به بحث بنشینید و درباره این موضوع با در نظر گرفتن علائق دین و دولت تصمیم بگیرید [۹۵].

تلگرامهایی نیز از طرف حاجی میرزا محمدحسن شیرازی و یا بنابه دستور وی، به رهبران علما در شهرهای ایالات مختلف فرستاده شد با این فحوا که تا زمانی که «دست بیگانگان کاملاً از مملکت اسلام کوتاه نگشته است» اجازه شکستن تحریم تنباکو داده نشود [۹۶].

چنین می نماید که میرزا حسن آشتیانی در این زمان از کمک به دولت سر باز زده باشد. وی بار دیگر به حاجی میرزا محمدحسن شیرازی قوت قلب داد که این امتیاز بدون مبادله از لحاظ داخلی و خارجی لغو خواهد شد. در ه فوریه وی نوشت:

... اعلیحضرت برای لغو این امتیاز که خارج از قدرت هر کس است تلاشهای فیض آمیز و خارق العاده ای انجام می دهند.

الغای این امتیاز غیر ممکن بنظر می رسد چون دولت تا حدی مخالف این عمل است و قراردادی نیز در این باره تهیه شده است؛ و از طرف دیگر شرکت اروپایی تا حدی متحمل خساراتی گردیده است.

با وجود این بخاطر اینکه مردم راحت باشند و از طریق تلاشهای شما در بره آوردن حکومت و ملت، اعلیحضرت متحمل ضرر شده (ضرر از شرکت) و آن را لغو کرده است. اعلانیه ای را که خود فرنگ درباره این موضوع صادر کرده، همراه با نامه ای با پست آینده برای شما خواهم فرستاد.

اینجانب و امینالسلطان صدراعظم در اجرای فرامین شاهی حداکثر تلاشهای خود را انجام داده ایم. در واقع وی قدرت زیادی در این امور نشان داد. او همچنین در مورد مسائل سهمی که به نفع دولت و ملت است تلاش زیادی نمود... از این رو از شما تمنا می کنم که به خاطر این توجه سخاوتمندانه تشکراتتان را در موقع مقتضی به اعلیحضرت تلگراف کرده و یا به صورت نامه بنویسید [۹۷].

در نامه بعدی که حاوی نسخه ای از دستخط شاه درباره الغای این امتیاز بود وی ابراز داشت که:

... با مراجعه به وقایع دیگری که در این مملکت اتفاق افتاده است از قبیل سئاله بانک و راه آهن خوب است که شما هم در مورد لغو اینها در نامه تان اشاره ای داشته باشید. در وهله اول لطماتی که اینها وارد کرده اند قابل مقایسه

با لطمت امتیاز رژی نیست چون مثل قطره‌ای در مقابل دریا است. ثانیاً دولت قادر نیست تمام مراجع را فوراً راضی سازد. شاید این مسائل بتدریج بوجود آمده و با کوششهای فیض‌آمیز اعلیحضرت نیز اصلاح خواهند شد. شما بهتر از ما می‌دانید که اعلیحضرت ابدآ تمام دخالت اروپاییان را در این مملکت از بین نبرده‌اند ولی آنها (اروپاییان) به حساب منافع سیاسی تا حدی دارند دخالت می‌کنند. علت این امر را تحقیق خواهیم کرد و در نامه بعدی شما را در جریان خواهیم گذاشت و یا اگر به زیارتتان مشرف شوم خودم به شما خواهیم گفت [۹۸].

با لغو این امتیاز و مرتفع شدن تحریم دخانیات و از سرگیری استعمال آن در ۲۶ ژانویه ۱۸۹۲ م، تنش اجتماعی فروکش کرد. تا سالهای نخستین قرن بیستم بازخیز دیگری از این نهضت مردمی بچشم نخورد. مع‌هذا مسأله‌ای که باقی مانده بود مسأله غرامت این شرکت بود. دولت ایران و شرکت رژی نتوانسته بودند در این مورد به توافق برسند و شرکت رژی تصمیم گرفته بود که در این باره به امر حکمیت رجوع کند. دولت انگلیس به لاسلس اطلاع داد که اگر مسأله دیگری پیش نیاید از این درخواست پشتیبانی نماید [۹۹]. مع‌هذا دولت ایران از یکسو به خاطر ماهیت معاملات بین شاه و امین‌السلطان و از سوی دیگر به خاطر شرکت رژی در احتراز از این حکمیت نگران و دلواپس بود.

در این اثنا لاسلس، مستر سیدنی چرچیل را به اردوگاه شکاری شاه در جاجرود فرستاد تا به امین‌السلطان اطلاع دهد که شرکت شرایطی اقامه کرده که بر طبق آنها حاضر به توافق می‌باشد و این بر ذمه دولت ایران است که اگر می‌خواهد از حکمیت احتراز جوید پیشنهادی عرضه نماید. مستر چرچیل در ۱۹ فوریه با شاه ملاقات کرد. شاه او را مخاطب قرار داد و:

با زبان نامعقول و ناسربوط حکومت اعلیحضرت را متهم ساخت که او را کنار گذاشته‌اند و اظهار تشویش نمود که آنها در صدد تسخیر بعضی از مناطق کشور وی به عنوان ضامن پرداخت غرامت هستند [۱۰۰].

تردیدی نبود که شاه تا حدی ضربه خورده و از مرحله پرت شده بود. این امر بازتاب شدیدی در موقعیت امین‌السلطان داشت. بالاخره زمانی که مذاکره‌ای

برای قرارداد قرضه‌ای به منظور پرداخت غرامت شرکت منعقد گردید از اعتبار و ارزش او کاسته شد و مقامش پیش شاه لجن مال گردید. فوریه اظهار می‌دارد که در ۱۹ فوریه ۱۸۹۲ امین‌السلطان با سفیر روس م. دو بوتزوف ملاقاتی داشت و اشاره می‌کند که در این ملاقات امین‌السلطان از سیاست غلط گذشته‌اش اظهار پشیمانی کرده و به دو بوتزوف قول صریح داد که رفتارش را عوض کند و پس از آن سفیر روسیه به امین‌السلطان قول داد که روسیه از او پشتیبانی خواهد کرد [۱۰۱]. موقع استعفای امین‌السلطان، علی‌رغم عدم قبول آن از طرف شاه، سفیر روس از موقعیت استفاده کرده و با امین‌السلطان طرح دوستی ریخت و سازش با امین‌السلطان را به شاه توصیه نمود و در عین حال مترصد بود که اوضاع و احوال را چنان جلو دهد که گویی عامل نصب دوباره امین‌السلطان وی بوده است [۱۰۲]. بالاخره دولت ایران پیشنهادی به شرکت عرضه نمود که به نظر آنها تماماً ناقص و ناکافی بود. در ۲۸ فوریه شرکت رژی دست به دامن دولت انگلیس شد تا پیشنهاد بی‌عیب و نقصی از دولت ایران کسب نماید یا راجع به انجام مسأله حکمیت پافشاری کند. دز سوم مارس تصمیم پادشاه انگلیس راجع به پشتیبانی از امر حکمیت را به لاسلس اطلاع دادند که:

چون دولت ایران با شرکت تنباکوی رژی به توافق نرسیده است لذا مجبوریم درخواست شرکت را به منظور حمایت رسمی از تقاضایشان برای حکمیت که من جوابش را در تلگرامهای شماره ۳۱ و ۳۲ در بیست و هشتم ماه گذشته دریافت کرده‌ام قبول کنیم.

این امتیاز را شاه به دلایلی که هیچ ربطی به کوتاهی و یا عملکرد شرکت نداشت با قبول غرامت لغو کرده است. یکی از عمال شرکت در جواب دولت ایران یادداشتی منتشر کرده که در جلوگیری از گسترش اغتشاشات کمک زیادی نموده است. تو بایستی ترتیبی با مستر اورنشتین و امین‌السلطان بدهی که حکمی تحت شرایط این قرارداد انتخاب بشود [۱۰۳].

تقریباً در ۶ ماه مارس حکومت ایران شرایط مناسبی پیش پا گذاشت. لاسلس درباره آن گزارش داد که:

اعلیحضرت به او (سفیر ایران در لندن) دستور داده که به دولت انگلیس اطلاع دهد که حکومت ایران برای شرکت تنباکو مبلغ ۳۰۰۰۰۰ پوند غرامت در نظر گرفته است و این مبلغ در عرض ده سال با ربح ۵٪ تأدیه خواهد شد. اگر از

زمان بازپرداخت این مبلغ کم شود دولت ایران مجبور است این مبلغ را یکجا پرداخت نماید ولی در این صورت مجبور به استقراض خواهد بود.

این پیشنهاد را امین السلطان به من اطلاع داد به اضافه اینکه دولت ایران مبلغ ۱۵۰,۰۰۰ پوند مازاد بر سرمایه شرکت به صورت نقد تهیه نموده و پرداخت خواهد کرد و رجاء واثق دارد که شرکت پرداخت بقیه آن را یعنی ۵۰۰,۰۰۰ پوند را به صورت قسط ده ساله با ربح ۵٪ بپذیرد.

اگر شرکت در مورد پرداخت کل مبلغ اصرار ورزد دولت ایران مجبور است قرضی از بانک تهیه نماید و این البته موجب خجالت خواهد شد. از این رو رجاء واثق دارد که دولت انگلیس در مورد دریافت قسطی این مبلغ توصیه‌هایی به شرکت بنماید.

امین السلطان در راضی نمودن اعلیحضرت و کنسول راجع به این پیشنهاد که محدودیتهای زیادی برای امور مالی ایران بوجود آورده است مشکلات عظیمی داشته است. وی اضافه می‌کند که امیدوار است دولت انگلیس در قانع کردن شرکت برای قبول این پیشنهاد موفق گردد چرا که این پیشنهاد بر اساس توصیه دولت انگلیس همراه با حفظ دوستی انگلیس و ایران و حفظ اعتبار ایران فراهم شده است.

اگر این کوشش برای حل این مسأله با موفقیت قرین نباشد امین السلطان مجبور خواهد شد دست از مذاکرات بردارد و از شاه بخواهد که شخص دیگری را برای اینکار منظور دارد [۱۰۴].

حکومت انگلیس ضمناً به شرکت اصرار کرد که جانب احتیاط را نگهدارد. پیش‌نویس نامه‌ای از وزارت خارجه به‌مستر ر. گروسونر به تاریخ ۱۱ مارس ۱۸۹۲ راجع به مذاکرات غرامت با عبارات زیر پایان می‌پذیرد:

و اما بدیهی بنظر می‌رسد که بهترین نقشه شما رضایت از مذاکرات اورنشتین است ولی بخاطر بیاورید که جایز نیست موضوع بیش از این پیچیده‌تر گردد.

در نامه‌ای با خط خود سالیسبوری اینطور آمده است:

جای تردید است که شاه بتواند این پول را نقداً پرداخت کند. وی نیازمند قرضی است که برای آن هیچ نوع اعتباری ندارد. مطلقاً انگیزه‌ای وجود ندارد که بتوان از طریق آن شاه را وادار به پرداخت این غرامت کرد جز اینکه او و سرمایه‌داران ملکت، خودشان بخواهند این کار را انجام دهند. احتمال دارد در صورت فشار زیاد شاه از پرداخت پول امتناع جوید [۱۰۵].

بالاخره پیش‌نویس موافقتنامه‌ای به تاریخ ۳۰ مارس ۱۸۹۲ م. تهیه شد؛

ولی باز هم تردیدهایی در قبول آن وجود داشت که علتش هم مشکلات دولت ایران در تحصیل قرضه بود. سفیر فرانسه آشکارا به امین السلطان دلگرمی داده بود که اگر بخواهد بسادگی می‌تواند در پاریس پول گیر بیاورد [۱.۶]؛ و اگر این کار انجام شود بانکداران فرانسه آن را به صورت قرضه قبول خواهند کرد. بالاخره در ۶ آوریل موافقتنامه‌ای با شرکت رژی به امضا رسید. با این شرایط:

۱- دولت ایران بایستی در مدت چهار ماه از اول رمضان ۱۳۰۹ / اول آوریل ۱۸۹۲ غیر از تمام مطالبه‌های شرکت مبلغ ۵۰۰۰۰۰۰ پوند به شرکت رژی پرداخت نماید.

۲- موجودی نقدی شرکت در بانک از قبیل بروات، اسناد، پول نقد و حوالجات پول و از جمله تنباکوی خریداری شده از فروشندگان داخلی همراه با عدلهای موجود در شرکتهای تبریز، کاشان، اصفهان و شیراز... متعلق به خود شرکت است... و شرکت متعهد می‌شود که... پولی را که به دولت ایران داده و برای شرکت در حدود ۱۳۹۰۰۰۰ پوند آب خورده است ثابت کند.

۳- بعد از پرداخت ۵۰۰۰۰۰۰ پوند مذکور تمام موجودیهای دیگر به دولت ایران واگذار خواهد شد...

۴- عاملین شرکت بایستی صورتحسابی از تنباکویی را که از نمایندگان دولت ایران گرفته شده و نیز صورت حسابی از دارایی آن اقامه کنند.

۵- بعد از پرداخت ۵۰۰۰۰۰۰ پوند دولت ایران متعهد می‌شود که در عرض سه ماه موجودی شرکت را تحویل بگیرد.

۶- علاوه بر مبلغ ۱۳۹۰۰۰۰ پوند ارزش موجودی مذکور، شرکت باید به نمایندگان دولت ایران طبق قرارداد مبلغ ۱۵۰۰۰۰۰ پوند ارزش سهام شرکت رژی را پرداخت نماید چون آنها بایستی به میجر تالبوت در ازای کاهش ارزش پول چیزی پرداخت بکنند [۱.۷].

ضمناً در ۱۵ مارس دولت ایران از بانک مبلغ ۵۰۰۰۰۰ پوند با وجوه استهلاکی بیست ساله و بهره ۵ یا ۶ درصد درخواست نمود. مستر رابینو (Mr. Rabino) مدیر شرکت رژی تهران در تلگرافی به هیأت شرکت در لندن از این پیشنهاد طرفداری کرد و ضمناً اشاره نمود که تنها وسیله تضمین قانع کننده این غرامت گمرکات خلیج فارس است. مذاکرات دیگری هم انجام گرفت؛ ولی در اول ماه آوریل بانک طبق شرایط دولت ایران از پرداخت پول احتراز کرد هر چند که سفیر ایران در لندن اطلاع داد که رؤسا دست‌اندرکار روبراه کردن کارها هستند و تمام جزئیات در لندن ارائه خواهد شد [۱.۸]. مع هذا لاسلس

عقیده داشت که گروگان گرفتن گمرکات موجب مخالفت و اخطار شاه خواهد شد [۱۰۹]. مشکلات دیگری را نیز ظل السلطان در اصفهان بوجود آورد چرا که تقاضا کرد شرکت باید مابه التفاوت ارزش تنباکوی صادراتی و ارزش کنونی را که دلبخواهی برقرار شده پردازد. زمانی که لاسلس این مسأله را با امین السلطان در میان گذاشت وی که در این زمان مریض احوال در خانه افتاده بود اذعان داشت که می ترسد دشمنانش از بیماری وی سوءاستفاده کرده و شاه را به عدم پرداخت غرامت شرکت متقاعد سازند و اشاره کرد که اگر چهارماه در پرداخت این غرامت درنگ شود شاه از پایتخت به عراق عجم خواهد رفت و انگلیس نخواهد توانست مسأله پوند شرکت تنباکورا با او مطرح سازد. از این رو امین السلطان عقیده داشت که لاسلس باید شاه را ملاقات کرده و ماهیت عمل ظل السلطان را به او یادآوری کند و یا اینکه خود امین السلطان نامه‌ای به شاه بنویسد و در آن فشارهای نامساعدی را که دخالت حکام شاه در مسائل مربوط به خود شاه بوجود می آورد به او خاطر نشان سازد [۱۱۰]. لرد سالیسبوری این تدبیر را پذیرفت.

در این مرحله سفیر روسیه بار دیگر در صحنه ظاهر شد و راجع به ماهیت تضمین بهره قرض استفسار نمود. در ۱۸ ماه آوریل امین السلطان به لاسلس اظهار داشت که سفیر روس مبلغ پوند، با بهره ۶٪ بدون هیچ نوع کسر سرمایه در اختیار حکومت ایران خواهد گذاشت [۱۱۱]. رئیس بانک شاهنشاهی عقیده داشت که قبول پیشنهاد سفیر روس برای کار بانک و مبادلات انگلیس فاجعه است [۱۱۲]. ضمناً روس ها به طور خصوصی اطلاع داده بودند که آنها برای ضمانت این قرض اجاره گمرکات ایران را برای قسط سالانه قبول خواهند کرد [۱۱۳]. لاسلس مأموریت یافت که به امین السلطان اشتباه اجاره دادن گمرکات را به عنوان ضامن قرض مزبور به دولت روس که بهانه‌ای برای دخالت در تشکیلات آنها بدستشان می داد گوشزد نماید. در ۲۱ ماه آوریل لاسلس گزارش داد که امین السلطان خطرات بهانه جویی روسها را برای دخالت در امور مملکت دریافته است ولی شاه در فشارش گذاشته که با آنها راه بیاید [۱۱۴]. روسها نسبت به بازار آزاد شرایط سبکتری در پیش پا گذاشته بودند و این عمل بیشتر سیاسی بنظر می رسید تا تجاری. در ۲۲ آوریل سالیسبوری طی تلگرافی به لاسلس اظهار داشت که:

به امین السلطان اطلاع بده که این وظیفه رسمی شما است که علیه هر نوع ساخت و پاخت شاه با یک کشور خارجی در مورد تسلط بر گمرکات بنادر جنوب اعتراض نمایید. این کار پایمال شدن حقوق شاه شما است که ما بر آن اعتراض داریم.

به امین السلطان اطلاع بدهید که درخواست هر نوع قرض از حکومت روسیه — اگر پرداخت بهره اش عقب بیفتد — به دست آنها بهانه خواهد داد که به عنوان گروگان منطقه ای از خراسان و یا جاهای دیگر را تحت قدرت خود بگیرند [۱۱۵].

وی در تلگرام دوم که آن هم علامت «محرمانه» داشت اظهار کرد که گرو گذاشتن مالیاتهای ویژه ای به یک شخص و یا شرکت خصوصی معنی اش این نیست که در این میان حقوق شاه پایمال گردد. اگر شاه ارائه این نوع تضمین را ترجیح می دهد بهتر است که مبلغ ۳۰۰۰۰ پوند را از درآمد گمرکات سالانه اش به شرکت و یا بانکی که این وام را خواهد داد اختصاص دهد. اگر این کار انجام شود دولت انگلیس خودش را ملزم نخواهد دانست که نمایندگی ویژه ای در پیش دولت ایران به منظور اخذ مطالبه داشته باشد. اگر او در روشهای دیگر جلوگیری از قرضه روسیه کوتاه بیاید سر فرانک لاسلس مختار خواهد بود که درباره اثرات سوء آن اطلاعی لازم را صادر نماید [۱۱۶].

در این ضمن رئیس بانک در تهران به لاسلس اظهار داشت که هر چند برخورد با هر نوع ساخت و پاخت حقوقی را با بانکداران روس پیش بینی کرده است، مع ذلک نخواهد توانست با دولت روس به رقابت برخیزد مگر اینکه دولت انگلیس پشتیبان او باشد [۱۱۷]. این امر در واقع یکی از نقاط ضعف موقعیت انگلیس در ایران در مقابل روسیه بود. در جایی که مبادلات بازرگانی و مالی روسیه در ایران تابع ملاحظات سیاسی اش بود و در زمینه سیاست بدون توجه به ملاحظات بازرگانی وارد عمل می شد سرمایه داران انگلیس در ایران اگر جنبه های قابل قبولی از منافع مالی وجود داشت سرمایه گذاری می کردند. هیأت انگلیس از آن معاملات تجاری انگلیس پشتیبانی می کردند که بهره هایش قانونی باشد؛ و به علاوه چون عقیده بر این بود که باز کردن درهای مملکت، به ثروت و سعادت مملکت و ثبات آن کمک می کند لذا معاملات بازرگانی انگلیس مورد تشویق قرار می گرفت؛ اگر شرکتهای انگلیس طالب سود و منافع بیشتری بودند یک قسمتش به خاطر این بود که سرمایه گذاری در ایران قمار خطرناکی بشمار می رفت. شرکتهای مختلفی

که در تجارت ایران دست داشتند دارای معاملات دولتی نبودند بلکه معاملات آنها خصوصی بود. دولت در صدد نفوذ در آنها بود و آنها نه در مواقع عادی بلکه در زمان مشکلات به دنبال حمایت دولت بودند ولی اقدامات بازرگانی آنها در ایران خواه براساس ملاحظات بازرگانی بود و خواه نبود به نوبه خود به میزان امنیت داخلی مملکت اتکاء داشت. با وجود این حفظ علائق تجاری انگلیس موضوع اصلی میسیون انگلیسی در ایران بشمار نمی رفت. در ۲۳ آوریل لاسلس به سالیسبوری تلگرافی ارسال داشت دال بر اینکه:

فشاری که موجب لغو امتیاز این شرکت شد و بانک را تسلیم نمود به نظر من بسیار مهم آمد از این رو باید از ضرر بیشتر شرکت احتراز کرد و راجع به بانک هم خطر این وجود دارد که روسها آن را از میدان خارج کنند... [۱۱۸].

در این ضمن امین السلطان توسط هیأت ایرانی در لندن از سالیسبوری مبلغ ۵۰۰۰۰ پوند درخواست مساعدت کرده. در نامه‌ای که توسط میرزا محمد علیخان سفیر ایران در لندن تسلیم شد وی ابراز داشت که:

... قسمت دیگر که به منظور پرداخت قرض است اگر همینطور فقط با شش درصد و بدون پرداخت یک شاهی هزینه مرافعه و غیره تهیه گردد مطمئنم که انجام آن موجب پشیمانی شما خواهد شد [۱۱۹].

امین السلطان در جواب تأکید کرد و گفت که اگر بانک توافق نکند وی مجبور است پیشنهاد روسیه را قبول کند و ضمناً شاه نیز به خاطر بیماری رو به افزایش احتیاج به استراحت دارد و شاید پیش از موعد مقرر راهی عراق عجم شود. در لندن نسبت به پیشنهاد روسها شک و تردیدهایی احساس می شد. مع هذا لاسلس از قبول مسؤلیت نامطمئنی نسبت به بیانات قالبی امین السلطان سر باز زد [۱۲۰]. به رئیس شرکت تنباکو که ضمناً راه آمده بود کلمه به کلمه اطلاع دادند که:

اعلیحضرت نمی خواهد به دولت ایران فشاری وارد آید و نمی خواهد شرکت را در این امر همراهی و کمک کند چرا که اجرای موافقتنامه ۳ مارس آن چیزی نیست که قبلاً موافق با علانی عمومی بحسابش آورده بودند [۱۲۱].

دولت ایران به دنبال تصمیم قاطعی می گشت. در ۳ ماه آوریل به لاسلس

گفتند:

اعلیحضرت تصمیم دارند به استقراض از روسیه اعتراض کنند. شرکت هم در مورد پرداخت وجه الضمان یک چنین اکراهی دارد. آنچه که در این میان غیر قابل اجتناب است نفوذ ماست که باید پشتیبان اعتراضمان باشد نه نفوذ آنها... [۱۲۲].

سپس لاسلس نامه‌ای به امین‌السلطان نوشته و اشاره کرد که بانک مأمور است ترتیب واریزی حسابها را بر طبق موافقتنامه بدهد. امین‌السلطان در جواب وی ابراز داشت که ترتیبات را به طریق زیر درك کرده است:

که دولت ایران متعهد می‌شود اقساط چهل ساله ۱۲,۵۰۰ پوندی را تا سرشکن کردن کل مبلغ همراه با شش درصد بهره برای قسمت پرداخت نشده بپردازد؛ پرداخت درآمد گمرکات خلیج فارس و درآمد دولت ایران به منظور تأمین این مبلغ در هر زمانی قابل قبول است. اعلیحضرت افزودند که اگر در آینده تضمین قابل اطمینان دیگری پیدا شود دولت ایران مختار خواهد بود که بجای گمرکات آن را بپردازد [۱۲۳].

۴

امین‌السلطان اظهار داشت که وی به سفارت روس اطلاع داده که پیشنهاد آنها معلق شده است؛ ولی وقتی که مذاکره‌اش را با لاسلس به شاه گفت شاه از استماع امتناع کرده و گفت که وی تصمیم دارد با پیشنهاد روسها کنار بیاید و روزی را تعیین کرده و قبول آن را به اطلاع سفیر روس برساند [۱۲۴]. لاسلس بعد از اطلاع از این موضوع به امین‌السلطان اطمینان داد که به اطلاع شاه برساند که دولت انگلیس به خاطر مسائل سیاسی شدیداً با قرضه روسها مخالفت خواهد کرد و قبول آن را از طرف دولت ایران یک عمل غیر دوستانه تلقی خواهد نمود خصوصاً که آنها قبول کرده‌اند که این قضیه با شرایط مناسب‌تر از شرایط روسها فیصله یابد. امین‌السلطان در قانع کردن شاه مبنی بر اینکه به سفیر روس نامه‌ای فرستاده و به آنها بگوید که چون بستانکاران شرایط را قبول کرده‌اند از این رو اعلیحضرت مجبور است با آنها راه بیاید مشکل عظیمی داشت [۱۲۵]. بانک که ترتیب واریز حساب شرکت را قبول کرده بود موافقتنامه‌ای در ۱۴ مه سال ۱۸۹۲ م. با شاه و امین‌السلطان و وزیر خارجه و رایینو نماینده بانک امضا کرد و امضاکنندگان را لاسلس تأیید نمود بر این مبنا که دولت ایران مبلغ ۵۰۰,۰۰۰

پوند با شش درصد بهره از بانک شاهنشاهی ایران بردارد و ضمانت این قرضه درآمد گمرکات خلیج فارس باشد و کل آن چهل ساله سرشکن شود و بر قسمت پرداخت نشده نیز بهره تعلق گیرد [۱۲۶]. لاسلس در یک نامه خصوصی به سالیسبوری در مورد امضای این موافقتنامه ابراز داشت:

... بزرگترین مشکل همه آز و طمع است و بیصبری و تندی شاه که برای سفر به عراق عجله دارد و همین امر به وسوسه اش انداخته که پیشنهاد روسیه را قبول کند [۱۲۷].

قضیه در اینجا فیصله نیافت. در ۲۲ فوریه ۱۸۹۲ م. در پارلمان لندن این امتیاز بشدت مورد انتقاد قرار گرفت. در ۲۶ ماه مه بحث بی نتیجه‌ای در گرفت که در آن بعضی از اعضای پارلمان سعی کردند با شواهد ضمنی ثابت کنند که چون تالبوت با نخست‌وزیر نسبتی داشته لذا دولت انگلیس تلاش کرده راجع به این امتیاز، خارج از محدوده منافع مملکتی فشارهایی را اعمال کند [۱۲۸]. این اشارات نشنیده گرفته شد و بی‌علاقگی لرد سالیسبوری آشکارا از یک سلسله نامه‌هایش مشهود است.

بین شرکت تنباکو و بانک بحثها و مذاکراتی در مورد سرشکنی وجوه شرکت صورت گرفت. پیشنهادهای مختلف و نیز پیشنهادهای متقابلی راجع به تأدیه و پرداخت قرض ارائه شد. لاسلس می‌ترسید که مبادا بانک در اجرای تعهداتش دچار شکست شود چرا که این مسأله برای اعتبار آنها فاجعه‌ای بشمار می‌رفت از این رو به هر وسیله‌ای که شده بود لوشید آنها را قادر به انجام تعهداتشان بکند. به نظر او:

شکست آنها باعث می‌شد که به تمام مبادلات انگلس لطمه وارد شود و نیز شکست آنها به‌طور کلی مصیبتی برای موقعیت وی نه به‌عنوان سفیر انگلس انجام وظیفه می‌کرد محسوب می‌شد و البته وی زمانی که از فرقه روس جلوگیری بعمل می‌آورد. متهم به داشتن علائق شخصی می‌گردید [۱۲۹].

در نتیجه خشم و غضب شاه تأخیر و درنگ همچنان ادامه داشت؛ ولی اعتبار ایران در لندن کمتر بود. بانک در ۲۵ ژوئیه به وزارت خارجه اطلاع داد که آنها راجع به صدور قرض نتوانسته‌اند با شرکت کنار بیایند [۱۳۰].

در دوم ماه اوت بانک اطلاع داد که راجع به دادن قرض نگران است و اظهار داشت که اگر درآمد گمرکات بندر بوشهر ماهانه توسط دولت ایران به سر-کنسول انگلیس در آن ناحیه داده شود که بجای بهره و پرداخت سالانه قرض مورد استفاده قرار گیرد قرض را پرداخت خواهد کرد. در تهران این پیشنهاد با سردی برگزار شد.

در این اثنا تحولات مهمی در لندن بوقوع پیوست. در ۱۱ ماه اوت دولت محافظه کار سقوط کرد و بجایش دولت آزادیخواه تحت رهبری گلاستون بقدرت رسید. بنظر می رسد که دولت جدید علاقه زیادی به حمایت از شرکت تنباکو نداشته باشد و شاید هم در مورد ضرورت پیشبرد و تسهیل رشد و گسترش ایران و بدین ترتیب ضرورت حفظ اعتبار خارجی ایران متقاعد نشده باشد. در ۲۱ ماه اوت لاسلس تلگرافی به رزبری (Rosebery) منشی جدید سفارت فرستاد مبنی بر اینکه:

اورنشتین دستوراتی دریافت کرده است که در مورد اجرای ماده اول قرارداد درخواست معمولی از دولت ایران بنمایه ولی درنگ کرده تا من با امین السلطان ملاقات کنم. من به آن جناب نامه نوشتم و فواید پرداخت بدهیهای ایران را به صورت قرض به شرکتهای مهم مالی خاطر نشان ساختم و امید دولت ایران را برای پیدا کردن راهی به منظور موافقت با تعدیلی که آنها در مورد مبلغ تاوان اتخاذ می کنند اظهار داشتم. امین السلطان به نواب گفته است که شاه از تغییر ترتیبات جلوگیری خواهد کرد و امیدوار است که در نتیجه این مشکلات و تغییر دولت انگلیس بتواند از زبر پرداخت این غرامت شانه خالی کند. عقیده دارم که شاه بایستی به تعهدات خود عمل نماید ولی تاکنون دولت ایران به تعهدات خود عمل کرده است و غرامت پرداخت نشده نیز در نتیجه ورشکستگی بانک بوده که سهم قراردادی اش را برآورد کرده است. فکر می کنم که اگر بانک از بین برود برای تمام مبادلات انگلیس در ایران فاجعه بار خواهد بود لذا معتقدم که باید به اطلاع امین السلطان برسانم که حکومت اعلیحضرت در مورد پرداخت این غرامت اصرار دارد و ساده ترین راه برای دولت ایران این است که تعدیلاتی را که بانک پیشنهاد می کند بپذیرد.

به این نامه جواب داده شد که:

فکر نمی کنم که ما باید به شاه در مورد تغییر ترتیبات مفروض فشار وارد سازیم که این ترتیبات فقط به خاطر تقویت بانک و شرکت تنباکو است و برای ترتیب مناسب وجه الضمانی است که آنها آن را به صورت پرداخت تعهداتشان از طرف

شرکت قبول کرده‌اند. این وجه‌الضمانها که ارزششان ۴۰۰,۰۰۰ پوند است کاملاً پیش از غرامت شرکت است هر چند آنها متأسفانه پرداخت ۵۰۰,۰۰۰ پوند را قبول کرده بودند. امضای فیلیپ کوری Philip Currie و یادداشت‌هایی که اینجانب رزبری پیشنهاد می‌کنم [۱۳۱].

در ۳۱ ماه اوت لاسلس به رزبری گزارش داد که بانک تصمیم گرفته ۵۰۰,۰۰۰ پوند قرض به اقساط ۹۰ ساله صادر نماید و ۱۵۰,۰۰۰ پوند به اقساط ۹۰ ساله به حساب شرکت رژی که ۱۰۰,۰۰۰ پوند به اضافه مبلغ هزینه‌اش تأدیه نماید واریز کند. وی اظهار داشت که اگر این پیشنهاد را دولت انگلیس قبول نماید دولت ایران هرگز با تحویل وجوهی که احتمالاً بیش از ۱۵۹,۰۰۰ پوند باشد بدون پرس و جو در مورد ارزش آن، موافقت نخواهد کرد. وی دستوراتی داده و ابراز داشت:

حکومت اعلیحضرت نمی‌تواند رسماً راجع به این مسأله تأکید نماید ولی وظیفه تو اینست که بطور غیر رسمی در مورد کسب وجوهی کوشش کنی [۱۳۲].

در این میان اختلافات بین بانک و شرکت برطرف شد و در ۷ سپتامبر منشی وزارت خارجه به شرکت اطلاع داد که به لاسلس دستور داده‌اند به‌طور غیر رسمی قضیه را دنبال کند «ولی این امر آن چیزی نیست که لرد رزبری عقیده دارد یعنی فشار بر حکومت ایران.» به اعتراض شرکت در این مورد رسیدگی شد «لرد رزبری ابراز تأسف کرد که نمی‌تواند تصمیمش را تغییر دهد»؛ و در ۲۳ سپتامبر به همین منظور نامه‌ای به شرکت فرستاده شد [۱۳۳].

در این میان بین دولت ایران و شرکت سوسایتیه دو توبا کو در استانبول مذاکراتی صورت گرفت. سوسایتیه دو توبا کو یکی از شرکت‌های فرانسوی بود که تحت قوانین ترکیه ایجاد گشته بود و شرکت تنبا کو در فوریه ۱۸۹۱ م. با این شرکت قرارداد بسته بود که تمام تنبا کوی صادراتی را فراهم سازد. در مذاکرات بین شرکت تنبا کو و دولت ایران تمام تنبا کویی که سابقاً طبق توافق برای صدور به سوسایتیه دو توبا کو فروخته می‌شد از آن قسمت از تنبا کویی تأمین می‌گشت که در اختیار حکومت ایران گذاشته می‌شد [۱۳۴]. زمانی که امتیاز تنبا کو لغو شد بنظر می‌رسید که دولت ایران در تلاش است تا دولت عثمانی را

متقاعد سازد که امتیازی را که سلطان برای ورود تنباکوی ایران به ترکیه به سوسایته دو توبا کو واگذار کرده است لغو نماید. منظور دولت ایران این بود که چون قرارداد استانبول براساس امتیازی است که به شرکت تنباکوی ایران واگذار شده و لغو هم گردیده است لذا این قرارداد از حیز اجرا ساقط است. درخواستهای ایران از حکومت انگلیس این بود که از نفوذشان در باب عالی (Porte) برای الغای این امتیاز استفاده کند [۱۳۵].

در ۲۹ ژوئیه لاسلس گزارش داد که بین حکومت ایران و شرکت سوسایته-دوتوبا کو پیش نویس قراردادی فراهم شده است. امین السلطان اظهار داشت که از این کار راضی است و منتهای کوشش خود را بکار خواهد برد که کارهای شرکت را در ایران روبراه کند ولی:

او در امضای این قرارداد تأمل بخرج داد تا انتشار یابد چون می ترسد ملاحظا با آن مخالفت ورزند و از این کار برای ایجاد تنش و بلوا علیه حکومت استفاده کنند. می دانم که شرکت در مورد امضای این قرارداد نگران است چون پایه های موقعیت آنها در استانبول متزلزل است. روسها شدیداً علیه آنها در کار هستند و حالا ادعا می کنند که این امتیاز شامل تنباکوی که از منطقه روسی بدست می آید نمی شود و بایستی طبق عهدنامه، اتباع روس آن را - اگر دلشان بخواهد - برای صدور به ترکیه تسلیم نمایند.

از طرف دیگر گفته می شود که روسها به سفیر ایران در استانبول اظهار داشته اند که دولت ایران بایستی مبلغی بیش از مبلغی که در قرارداد ذکر شده است از شرکت درخواست کند. آنها همچنین به اینجانب فهمانده اند که علت اصلی مخالفت آنها با این امتیاز - که مستقیماً هم در آنها اثر نداشته - خدمت به حکومت ایران است [۱۳۶].

تا ماه سپتامبر طولی نکشید که دولت ایران آمادگی خود را برای امضای قرارداد با شرکت سوسایته دو توبا کو اعلام کرد البته اگر شرکت سوسایته-دو توبا کو با دو قسمت اضافی قرارداد موافقت می کرد یعنی:

بایستی هیچ نوع عاملی در ایران نمی داشت و اسورش را ایرانیان مسلمان انجام می دادند و مهر این شرکت فقط بر روی عدل تنباکوهایی زده می شد که در سرزایران و ترکیه از ایران خریداری می شد.

لاسلس در ادامه گزارشش می نویسد که مستر اورنشتین محرمانه به من اطلاع داد که مذاکراتی که: به نام شرکت سوسایته دو توبا کو انجام شده مبین این

است که این پیشنهادات به اشاره شارژدافر روس بوده است که در یک مذاکره خصوصی اظهار داشته بود که وی به دولت ایران اجازه امضای قرارداد را نخواهد داد مگر اینکه اوضاع بر وفق مراد باشد.

شیرالملک که امین السلطان برای این پیشنهاد به کارش گرفته بود به ستر اورنشتین گفته بود که م. دو سپیر (M. De Speyer) یادداشتی به امین السلطان فرستاده و در آن ابراز داشته که وی این قرارداد را دیده و شدیداً برای قبول شرایط مذکور اصرار ورزیده است تا از مخالفتی که امکان دارد از طرف ملاها نسبت به این قرارداد ابراز گردد جلوگیری بعمل آورد.

ستر اورنشتین اظهار داشته که وی هیچ اعتراضی در مورد اتخاذ این امر که تمام کارهای خرید تنباکو توسط ایرانیان مسلمان انجام گردد ندارد ولی این کار میسر نیست که کنترل مبلغ گزافی از پول مورد احتیاج شرکت در اختیار اشخاص بخصوصی قرار گیرد و در اختیار افرادی قرار نگیرد که نسبت به آنها اطمینان و اعتماد مطلق وجود دارد لذا وی اشاره کرده که ماده ای نیز بدین منظور در قرارداد گنجانده شود [۱۳۷].

بالاخره در ۲۶ سپتامبر ۱۸۹۲ م. بین دولت ایران و شرکت سوسایته-دوتوباکو قراردادی منعقد شد که به امضای شاه و ستر اورنشتین به عنوان نماینده شرکت رسید. به خاطر ترس از مخالفت ملایان کوشش زیادی در پنهانکاری این قرارداد بعمل آمد. ماده اول در میان چیزهای دیگر مبین این بود که در خرید تنباکو در ایران نرخهای مورد توافق طرفین بایستی توسط شرکت به تجار ایران عرضه شود و خریدهای آنها در ایران نیز بوسیله مسلمانان ایران انجام گردد ولی شرکت «برای حسن جریان امور راجع به انتخاب اشخاص مورد اعتماد آزاد باشد.»

بنابه ماده چهار مدت این قرارداد بیست و پنج سال خواهد بود؛ و دولت ایران هم حق ندارد بیش از ۵ درصد گمرک از تنباکویی که به ترکیه صادر می شود بگیرد.

بنابه ماده پنج حکومت ایران برای مدت سه سال سالانه ۱۳۰,۵۰۰ پوند و برای مدت شش سال بعدی سالانه ۱۵۰,۰۰۰ پوند و برای مدت شانزده سال باقی مانده سالانه ۲۰۰,۰۰۰ پوند دریافت خواهد کرد [۱۳۸]. لاسلس در گزارشش اظهار داشت که امین السلطان:

به من اطلاع داد که شارژدافر روسیه به او گفته است که شاه از او خواسته راجع به این قرارداد دولتش را مطلع سازد تا دولت روسیه تلگرام رضایت بخش خود را برای وی ارسال دارد مبنی بر اینکه با این قرارداد هیچ نوع مخالفتی ندارد و از اعلیحضرت هم راجع به انعقاد یک چنین قرارداد پر سودی کمال

امتنان را دارد [۱۳۹].

در این میان چیزی که باقی مانده بود تحویل موجودی شرکت تنباکو به دولت ایران بود. لاسلس در ۲ اکتبر گزارش داد که مستر اورنشتین به او گفته که وی تلگراسی دریافت کرده دال بر اینکه توافق با بانک عملی شده است و به او دستور داده اند که موجودی و پرداخت سود را هر چه زودتر از ۱۵ ماه مه به دولت ایران تحویل دهد. لاسلس به اورنشتین جواب داد که دولت ایران مسلماً این کار را انجام خواهد داد چون آنها پیشنهاد کرده اند که شرکت سود را از ۱۵ ماه مه تا تاریخ پرداخت بانک «با این شرط که موجودی بزودی تحویل گردد» یعنی شرطی که اجرا نشده بود تأدیه کند. وی همچنین به لندن گزارش داد که امین السلطان با او ملاقات کرده و ابراز داشته که پذیرفتن یک چنین ادعایی برای دولت ایران مقدور نیست [۱۴۰]. با اینهمه در ۱۸ نوامبر ۱۸۹۲ م. مراتب تحویل موجودی شرکت تنباکو در تهران روبراه شد ولی این کار در شهرستانها انجام نشد [۱۴۱]. و روز بعدش مبلغ ۱۰۰,۰۰۰ پوند یعنی اولین قسط خسارت به بانک پرداخت گردید. کمی قبل از آن شرکت سوسایته دو توبا کو مبلغ ۱۳,۵۰۰ پوند به دولت ایران پرداخت کرده بود ولی با اینکه امین السلطان به مستر رایینو رئیس بانک گفته بود که دولت ایران در صدد است مبالغ سالیانه ای را که از شرکت سوسایته دو توبا کو دریافت کرده است از صاحبان وجه الضمانها به صورت یک تضمین اضافی رهن کند مع ذلک مبلغ باقی مانده به خزانه داری ایران پرداخت شد که به خاطر احتیاج به پول بوده است [۱۴۲]. بالاخره در ۲۵ مارس ۱۸۹۳ م. لاسلس قضیه قرارداد قطعی تجارت شرکت امپریال تنباکوی ایران را گزارش داد و از آن اظهار رضایت نمود و سلیقه اورنشتین را ستود که «در جلب اعتماد مراجع ایرانی مورد معامله اش و جلب توجه دولت ایران که در تحویل موجودی مشکلات زیادی ایجاد نکرده بود موفق و کامیاب بوده است.» [۱۴۳]

علائق انگلیس در ایران در زمینه شرکت تنباکوی رژی خرابکاریهایی به دنبال داشت که مسأله را برای مدتی بتعویق انداخت. شاه و امین السلطان احساس می کردند که انگلیس سر آنها کلاه گذاشته است. شاه از در دسر این قرض که مجبورش کرده بود غرامت شرکت تنباکو را بپردازد آزرده خاطر بود. امین السلطان در نتیجه شکست شرکت رژی و مذاکرات برای گرفتن قرض حسن-

اعتماد شاه را نسبت به خود از دست داده بود و چون نتوانسته بود به دستیاری انگلیس موقعیت خود را تثبیت سازد رو به سوی روسیه آورده بود. وی هر چه بیشتر تسلیم خواسته‌های روسیه شده بود؛ تا آنجا که ایرانیان گمان می‌بردند وی می‌خواهد ایران را به روسیه بفروشد و یا در صدد فروختن آن است و در نتیجه همین گمان بود که وی در سال ۱۹۰۷ م. جانش را از دست داد. واگذاری امتیاز تنباکو و الغای بعدی آن، مسأله برخورد منافع روس و انگلیس را در ایران و نیز تأثیری را که این برخورد منافع در سیاست داخلی ایران گذاشته بود برملا ساخت. این امر نشان داد که چطور برای بریتانیا امکان اینکه از موقعیت ویژه روسیه در ایران چشم‌پوشد وجود ندارد. از مدتها پیش روشن شده بود که منافع سیاسی دیررس بریتانیا در ایران با مقاومت روسیه روبرو خواهد شد؛ مخالفت روسیه با امتیاز رویتز و نیز با امتیاز شرکت تنباکوی رژی این واقعیت را برملا ساخت که این مخالفت در صورت لزوم به زمینه تجاری نیز کشیده خواهد شد. انجام این امر ناگزیرانه بود چرا که افتادن تجارت یک مملکت ضعیف عقب افتاده به دست اتباع یک مملکت قدرتمدار تقریباً با اعمال نفوذ سیاسی غیر قابل جلوگیری همراه است. تلاش برای کسب نفوذ از طریق تجارت برای روسیه با صرفه‌تر و سنجیده‌تر بود؛ تجارت برای او وسیله‌ای برای نفوذ و تسلط سیاسی بشمار می‌رفت. ولی در سال ۱۸۹۰ م. روسیه هیچ‌گونه آمادگی پیشروی در ایران را نداشت و تلاشهای دیگران در این مورد راه را باز کرد و شرایط اقتصادی را تأمین نمود که در مقابل سیاست روس که مستقیماً برای تضعیف - نه برای تقویت - ایران بود مقابله نماید. در زمینه تجارت تفاوت فاحشی بین موقعیت روسیه و انگلیس دیده می‌شد. دولت روسیه تجارت روس را تشویق و کنترل می‌کرد. اگر چه دولت انگلیس بعضی موانع به تجارت انگلیس توصیه‌هایی می‌نمود و از آنها پشتیبانی بعمل می‌آورد ولی با اینهمه تجارت انگلیس بهیچ وجه تحت تسلط سیاست قرار نداشت - واقعیتی که دولت ایران هیچ وقت به آن پی نبرد [۱۴۴]. از این رو برای عمال انگلیس حفظ اعتبار خارجی ایران از اهمیت زیادی برخوردار بود؛ چون اگر اعتبار خارجی ایران حفظ نمی‌شد تجار انگلیس نمی‌توانستند در ایران سرمایه‌گذاری کنند. بنابراین چون ادعاهای شرکت تنباکو از دولت ایران افراطی می‌نمود دولت انگلیس از پشتیبانی این شرکت سر باز زد.

دولت انگلیس در درجه اول با این امید از شرکت رژی حمایت می کرد که آن به احیای حیات اقتصادی ایران و از این طریق به ثبات آن کمک می کرد. مع هذا زمانی که روشن شد که این امید امکان پذیر نیست لذا ثبات ایران را در اقدامات دیگری جست؛ و لاسلس گفته بود که: «به خاطر داشته باشید که اولین چیزی که برای من مهم است حفظ دولت ایران است.» [۱۴۵] تلاشهایی که برای جلوگیری از کاهش قدرت شاه و جلوگیری از ارتکاب تخریب سیاسی وی بعمل می آمد قابل توجه بود. همان عوامل داخلی— که به طور گسترده ای هنوز در خلال این قرن سیاست انگلیس را در ایران محدود می ساخت— یعنی نقاط ضعف و فساد و تشکیلات اداری ایران و عدم مسؤلیت مأمورین ایران، در کار بودند؛ علاوه بر این عوامل، عامل امتناع شاه و یا لاقبل عدم قبول لزوم اصطلاحات از طرف وی نیز بود که بر این عامل، آز و طمع و کاهلی وی هم افزوده شده بود.

قسمتی از مخالفت داخلی با انحصار تنباکو خصوصاً در مراحل اولیه در نتیجه دسایس رقابت آمیز سیاسیون و دیگران بود که از مشخصات حیات سیاسی ایران بشمار می رفت. تلاشهای غیر مسؤولانه رقبای امین السلطان مخصوصاً نایب السلطنه که وی را بی اعتبار می ساخت موقعیت الغای این امتیاز را تقویت می کرد.

بعدها تجار تنباکو به خاطر این با شرکت رژی در افتادند که می ترسیدند، احتمالاً از فعالیت و منافع آنها به طور توجیه آمیزی کاسته شود؛ و جالب توجه است که بعد از الغای امتیاز شرکت رژی بر سر نرخی که بایستی بر کشتکاران تنباکو می پرداختند اختلافاتی پیش آمد. در سال ۱۸۹۱ م. خریداران تنباکو را از کشتکاران منی سه قران می خریدند. خریداران معمولاً محصول تنباکو را پیش خرید می کردند. در سال ۱۸۹۲ م. تجار از این کار امتناع کردند و پیشنهاد نمودند که تنباکو را منی شانزده شاهی خواهند خرید یعنی در حدود یک چهارم نرخی که سال قبل خریده بودند. بالاخره بعد از اینکه کشتکاران در این مورد دست به دامن طبقات مذهبی شدند و طبقات مذهبی هم تجار را به خاطر اینکارشان سرزنش کردند تجار راضی شدند که تنباکو را منی بیست و پنج شاهی خریداری کنند [۱۴۶].

ولی اگر مخالفتی را که از این دو منبع آب می خورد کنار بگذاریم، در نتیجه

واگذاری این امتیاز در خلال بکار افتادن کارهای شرکت رژی یک خیزش همگانی علیه آن براه افتاد. روسها و عناصر داخلی از این خیزش استفاده نموده و آتش آن را هر چه بیشتر تیز کردند. بنظر می‌رسد که این خیزش در درجه اول در نتیجه تحریکات روسها، یک نهضت زبانی بوده است؛ ولی زمانی که نارضایتی مردم از حکومت در مسأله امتیاز تنها کو متجلی شد این نهضت احساس عمیق مذهبی و ملی به خود گرفت. انگیزه‌های روحانیون که رهبران این نهضت شده بودند بسیار پیچیده می‌نمود. بعضی از این رهبران مذهبی بدین بودند و به خاطر این در نهضت شرکت جستند که مبادا این امتیاز باعث کاهش نفوذ آنها در مردم گردد؛ برخی دیگر نیز می‌ترسیدند که ایران مثل کشورهای مصر و هند تحت نفوذ غیر مسلمین درآید و شرکت رژی و حضور اروپاییانی که در آن کار می‌کردند موجبات تضعیف اسلام را در ایران فراهم سازد. بنابه گفته لاسلس [۱۴۷]، هر چند این نهضت به آرامی برگزار شد ولی زیاد هم خالی از تعصب نبود. اعتراض ملاها و مسلمین خارج از ایران خصوصاً سید جمال‌الدین افغانی به خاطر خطری بود که اسلام را تهدید می‌کرد [۱۴۸]؛ و شاید بیشتر به خاطر دعوت به تقویت و دفاع از اسلام بود که مردم را به خیزش واداشت.

بنظر می‌رسد که شاه و مشاورینش اطلاع زیادی از نارضایتی مردم نداشته‌اند و یا لااقل آن را دست کم گرفته‌اند. این نارضایتی بگفتاً در مورد انحصار تنها کو غلیان کرد که شاید در نتیجه سیاست روس در تحریک دشمنی علیه شرکت رژی بوده باشد. در غیر اینصورت به نظر تردیدآمیز می‌آید که دشمنان امین‌السلطان در خفا افکار عمومی را به تنش واداشته باشند البته گرچه بی‌هیچ دلیلی نوعی اکراه قابل لمس وجود داشته که باعث بی‌نظمی در مناطق نزدیک مرز روسیه گردیده است. واقعیت این است که صاحب امتیاز تنها کو یک نفر خارجی بود و چون صاحبان تنها کو مردم عاقل و بالغ - چه زن و چه مرد - بودند لذا این جریان بزودی قیافه نیمه مذهبی و نیمه ملی بخود گرفت.

در خیزش علیه انحصار تنها کو می‌توان نقاط آغازین ایجاد افکار عمومی را در ایران مشاهده کرد. برای اولین بار علانی دیده شد که مردم می‌خواستند راجع به تحولاتی که به خود آنها مربوط می‌شد دخالت داشته باشند. در سال ۱۸۹۲ این افکار عمومی صریحاً رخ نمود؛ و بعد از الغای امتیاز تنها کو به مدت چندین

سال از حال و هوا افتاد. مع هذا خیزش در مقابل انحصار تنباکو مردمی را مطرح ساخت که به حکومت حمله کردند و امتیازی را که واگذار شده بود لغو نمودند [۱۴۹]. وقایعی که منجر به واگذاری و الغای امتیاز تنباکو شد با رشته‌ای از دسایس پیچیده و رقابتهای سیاسی محصور شده است؛ ولی در آن سوی این وقایع علائمی از زایش نوعی روح جدید در میان مردم دیده می‌شد. جنبش علیه شرکت تنباکوی رژی را می‌توان درآمدی بز نهضتی دانست که در سالهای نخستین قرن بیستم در درخواست مردم برای شرکت در امور حکومت مملکت به اوج خود رسید.

توضیحات

- ۱- در این مقاله با اجازه ناظر *H.M. Stationary Office* از اسناد سلطنتی غیر چاپی در مرکز اسناد ملی استفاده شده است از این رو از این مرکز و ناظر آن نهایت امتنان را دارم.
- ۲- در مورد وقایعی که راجع به واگذاری امتیاز رویتتر هستند نگاه کنید به: اچ. سی. راولینسون، *England and Russia in the West*، لندن، ۷۵ صفحات ۳۰-۱۲۳.
- ۳- در مورد متن امتیاز تنباکو نگاه کنید به: Fo ۶۰/۵۵۳. بهترین شرح ممکنه درباره انحصار تنباکو توسط ای. جی. براون در کتاب *Persian Revolution & 1905 - 1909*، چاپ دانشگاه کمبریج، ۱۹۱۰ صفحات ۵۸-۳۱ ارائه شده است.
- ۴- زبانی که مستر لابوشه (Labouchere) اطلاعاتی در مورد امتیاز رژی از معاون امور خارجه دولت خواست به او گفته شد «... همانطوری که اعلیحضرت اطلاع دادند این امتیاز توسط میجر تالبوت بدون دخالت و یا اطلاع اعلیحضرت از حکومت ایران دریافت شده است...» Fo ۶۰/۵۵۵.
- ۵- Fo ۶۰/۵۵۳. از ولف به سالیسبوری، تهران، ۳ آوریل ۱۸۹۰.
- ۶- همان مأخذ. یادداشتی با امضای ف. برتی.
- ۷- همان مأخذ. از سالیسبوری به ولف، وزارت خارجه، ۱۳ آوریل ۱۸۹۰.
- ۸- Fo ۶۰/۵۵۵. یادداشتی که در مورد شرکت سلطنتی تنباکوی ایران، ارنست لیمان، وزارت خارجه، ۹ مه ۱۸۹۲ می‌باشد.
- ۹- همان مأخذ.
- ۱۰- همان مأخذ.
- ۱۱- یادداشتهای خصوصی سالیسبوری. نامه‌های گشاده و ویژه، از کرزن به سالیسبوری. ۱۱ چرچ رود. نوروود، ۱۶ اکتبر ۱۸۹۰. خصوصاً در این واقعه ولف موفق شد به ایران برگردد. این مسأله ضربه‌ای به حیثیت و نفوذ انگلیس بشمار می‌رفت. کرزن می‌نویسد:

«تمام دستگاه اعتبار و کامیابی سیاسی و بازرگانی انگلیس در تهران بستگی به ولف داشت. فعالیت مجدانه او سود و منافع زیادی برای ما داشت. امین السلطان پخته شده بود که دوست انگلستان باشد البته با پشتیبانی تمام و ولف هم همیشه پشت سر او قرار داشت، وی همیشه او را در روزهای دیگر نیز می‌دید و صحبت می‌کرد. به علاوه وی هرگز شاه را تنها نمی‌گذاشت. شاه به وی علاقه داشت و معتقدم که با وی مشورت هم می‌کرد. ولف همیشه در معیت او بود و به او می‌گفت که چه چیزی انجام دهد و یا انجام ندهد». کندی که شارژدافر (کاردار) شده بود هر چند که آگاه و روشن بین بود ولی با اینهمه شخصاً در پیش ایرانیان محبوب نبوده و حیثیتی را که یک نفر سفیر کامل العیار بایستی می‌داشت نداشت. رجوع کنید همچنین به: همان مأخذ. از سر رابرت موریه به سالیسبوری، سن پترزبورگ ۲۵ دسامبر ۱۸۹۰. در اینجا مدیون خانم ر. ل. گریوز به خاطر رفرانسهای بعدی به مکاتبات خصوصی سالیسبوری هستم. نگاه کنید همچنین به آر. ال. گریوز *Persia and the Defense of India 1884-92*، لندن، ۱۹۵۹، در مورد بحث میسیون ولف در سال ۹۱-۱۸۸۸ (صفحات ۱۳۶-۱۲۰).

- ۱۲- Fo ۶./۵۵۵. یادداشتهای لهمان، مأخذ یاد شده.
- ۱۳- Fo ۶./۵۵۳. از کندی به سالیسبوری، تهران، ۲۳ فوریه، ۱۸۹۱.
- ۱۴- همان مأخذ. از کندی به سالیسبوری، تهران، ۲۵ فوریه ۱۸۹۱.
- ۱۵- همان مأخذ. از کندی به سالیسبوری، تلگراف محرمانه، تهران، ۲۵ مارس ۱۸۹۱.
- ۱۶- همان مأخذ. از همان شخص به همان شخص، تهران، ۲۳ آوریل، ۱۸۹۱.
- ۱۷- همان مأخذ. خلاصه یادداشتهایی برای شاه در مورد شرکت (ژی تنباکو، م. اورنشتین، شامل یادداشت شماره ۲۰ کندی، ۲ سپتامبر، ۱۸۹۱.
- ۱۸- همان مأخذ. از همان شخص به همان شخص، تهران، ۲۷ آوریل ۱۸۹۱.
- ۱۹- همان مأخذ.
- ۲۰- همان مأخذ. از حاکم فارس به امین السلطان، ۲۶ مه ۱۸۹۱ جزو یادداشت شماره ۱۳۸ کندی، ۲ ژوئن ۱۸۹۱. از طرف دیگر مستر پاتون سر کنسولگری بریتانیا در تبریز ابراز می‌دارد که یک نفر مأمور انگلیسی در تبریز نسبت به مأموری که منصوب شده است از مخالفت کمتری برخوردار است. همان مأخذ، از مستر پاتون به مستر کندی، تبریز، ۹ ماه مه ۱۸۹۱. جزو یادداشت شماره ۱۲۸ مستر کندی، ۲۰ ماه مه ۱۸۹۱.
- ۲۱- همان مأخذ. از همان شخص به همان شخص. تهران، ۱۷ مه ۱۸۹۱. تلگرامی از حاکم فارس به امین السلطان مبین این بود که علما اعتراض کرده‌اند که در این اغتشاشات دست نداشته‌اند و اخطار کرده‌اند که مبادا پای آنها را هم در این اغتشاشات بمیان بکشند. همان مأخذ. از حاکم فارس به امین السلطان، ۲۶ مه، جزو یادداشت شماره ۱۳۸ مستر کندی، ۲ ژوئن، ۱۸۹۱.
- ۲۲- همان مأخذ. از کندی به سالیسبوری، قلهک، ۱۰ ژوئن ۱۸۹۱.
- ۲۳- همان مأخذ. مأخوذ از پیامی از مستر پاتون به مستر رر. جی. کندی، جزو پیام شماره ۱۲۳ کندی، ۱۱ مه ۱۸۹۱ به مارکیس سالیسبوری.
- ۲۴- همان مأخذ. از مستر پاتون به مستر کندی، تبریز، ۹ مه ۱۸۹۱، جزو پیام شماره ۱۲۸

مستر کندی به مارکز سالیسبوری، تهران ۲۰ مه ۱۸۹۱.

۲۵- همان مأخذ.

۲۶- بعدها معلوم شد که امیرنظام از اینکه نتوانسته بود از گسترش نهضت علیه شرکت رژی در آذربایجان جلوگیری بعمل آورد تا حدی خجل شده بود و این غمض عین یک قسمتش احتمالاً در نتیجه دشمنی وی با امین السلطان بوده و یک قسمتش هم در نتیجه مسأله‌ای بود که نشان می‌دهد که انگلستان در آذربایجان قدرتی نداشته است لذا وی از روسیه حمایت کرده است. وی تمایل مشابهی به اجرای گرین فیلد نشان داده بود. همان مأخذ. از پاتون به کندی، تبریز، ۵ سپتامبر، ۱۸۹۱، جزو پیام شماره ۲۰۷. مستر کندی، ۱۲ سپتامبر، ۱۸۹۱.

۲۷- همان مأخذ. از پاتون به کندی، تبریز، ۹ مه ۱۸۹۱، جزو پیام شماره ۱۲۸. مستر کندی، ۲۰ مه، ۱۸۹۱.

۲۸- همان مأخذ. از مستر پاتون به کندی، تبریز، ۱۳ مه ۱۸۹۱ جزو پیام شماره ۳. مستر کندی به سالیسبوری، شماره ۱۲۸، ۲۰ مه ۱۸۹۱.

۲۹- همان مأخذ. از کندی به سالیسبوری، تهران، ۱۲ مه ۱۸۹۱.

۳۰- Fo ۶۰/۵۵۳. از کندی به سالیسبوری، قلهک، ۲ ژوئن ۱۸۹۱.

۳۱- همان مأخذ. از پاتون به کندی، تبریز، ۲۳ می ۱۸۹۱.

۳۲- همان مأخذ. از کندی به سالیسبوری، قلهک، ۲۷ ژوئیه، ۱۸۹۱.

۳۳- همان مأخذ.

۳۴- همان مأخذ. از پاتون به کندی، تبریز، ۱۵ اوت ۱۸۹۱، جزو پیام کندی به سالیسبوری،

قلهک، ۳ سپتامبر ۱۸۹۱

۳۵- همان مأخذ.

۳۶- همان مأخذ. از کندی به سالیسبوری، تهران، ۱۷ اوت ۱۸۹۱.

۳۷- همان مأخذ. از پاتون به کندی، تبریز، ۱۵ اوت ۱۸۹۱، جزو پیام کندی به سالیسبوری،

قلهک، ۳ سپتامبر ۱۸۹۱.

۳۸- همان مأخذ. از کندی به سالیسبوری، قلهک، ۳ سپتامبر ۱۸۹۱. نگاه کنید به از همان

شخص به همان شخص، تهران، ۱۷ اوت ۱۸۹۱ و نیز از همان شخص به همان شخص،

تهران ۲۷ اوت ۱۸۹۱.

۳۹- همان مأخذ. از پاتون به کندی، تبریز، ۲۹ اوت ۱۸۹۱. جزو پیام کندی به سالیسبوری

قلهک، ۳ سپتامبر ۱۸۹۱.

۴۰- همان مأخذ. از کندی به سالیسبوری، قلهک، ۳ سپتامبر ۱۸۹۱.

۴۱- این تلگرام با زبان بدون رمز فرستاده شد. جمله قاطع آن این بود که «من با شرکت

رژی در رابطه هستم که شاید انشاءالله به‌طور کامل تمام تعهداتش متوقف گشته و خودم

را آزاد سازم؛ امکان دارد که در عرض چند روز مذاکرات کامل گردد» (همان مأخذ).

از شاه به امیرنظام، تبریز، ۲۸ محرم ۱۳۰۹ / ۲ سپتامبر ۱۸۹۱. جزو پیام شماره ۲۰۷

مستر کندی، ۱۲ سپتامبر، ۱۸۹۱). ضمناً رمز این پیام به ولیعهد، حاکم ایالتی و مجتهد

بزرگ فرستاده شد خطاب به آنها که شرکت رژی را نمی‌شود لغو کرد و نبایستی هم لغو

- گردد هر چند شاه در مورد عواملی که این شرکت را برای مردم آذربایجان غیر قابل تحمل ساخته با مدیر آن صحبت خواهد کرد و شکایتهای قانونی آنها را به طور صریح نشان خواهد داد (همان مأخذ. از کندی به سالیسبوری، قلهک، ۳ سپتامبر ۱۸۹۱).
- ۴۲- همان مأخذ. از کندی به سالیسبوری، تلگرام، تهران، اول سپتامبر ۱۸۹۱.
- ۴۳- همان مأخذ. از پاتون به کندی، تبریز، ۵ سپتامبر ۱۸۹۱. جزو پیام شماره ۲۰۷ مستر کندی، ۱۲ سپتامبر، ۱۸۹۱.
- ۴۴- همان مأخذ. از همان شخص به همان شخص، تهران، ۴ سپتامبر، ۱۸۹۱.
- ۴۵- همان مأخذ.
- ۴۶- Fo ۶۰/۵۵۴. قسمت ۱. پیام لاسلس به سالیسبوری، تهران، ۲۹ ژانویه ۱۸۹۲ در مورد بحث مجملی که امین السلطان برای دریافت سود نقدی اصرار می کرد. نگاه کنید به همان مأخذ. از همان شخص به همان شخص، تهران، ۱۱ مارس ۱۸۹۲.
- ۴۷- Fo ۶۰/۵۴۴. بخش ۲. از سالیسبوری به لاسلس، وزارت خارجه، ۱۶ فوریه ۱۸۹۲ یادداشت توسط اف. برتی، ۱۵ فوریه ۱۸۹۲ در مورد میتینگ ر. گراسونور؛ و از لاسلس به سالیسبوری، تهران، ۱۷ فوریه ۱۸۹۲ که در آن لاسلس گزارش داد که اورنشتین به او گفته که مبلغی که شرکت برای رشوه خرج کرده از ۵۰۰۰۰ پوند تجاوز نمی کند که در هر حال تحت فشار زیاد از طریق نفوذ مردم داده شده بود.
- ۴۸- Fo ۶۰/۵۵۴. بخش ۲. نامه هایی از گراسونور به ساندرسون در تاریخ ۱۲ مارس ۱۸۹۲ و ۱۵ مارس ۱۸۹۲ که در آن این اتهامات مورد انکار قرار گرفته است. Fo ۶۰/۵۵۴. بخش ۳. ترجمه از دو نامه محرمانه امین السلطان به سفیر ایران در لندن که مأمورین رژی را در مورد درنگشان و اعمال بی پروایشان و فتنه ملکم خان محکوم کرده است.
- ۴۹- رجوع کنید به ت. ای. گوردون، *Persian Revisited*، لندن، ۱۸۹۶ صفحات ۲۵ به بعد و ۱۷۷ به بعد.
- ۵۰- Fo ۶۰/۵۵۳. از سالیسبوری به کندی، وزارت خارجه، ۴ سپتامبر ۱۸۹۱.
- ۵۱- همان مأخذ. از سالیسبوری به کندی، تلگراف، ۶ سپتامبر ۱۸۹۱.
- ۵۲- همان مأخذ. از کندی به سالیسبوری، تهران، ۷ سپتامبر ۱۸۹۱.
- ۵۳- همان مأخذ. از همان شخص به همان شخص، تهران، ۹ سپتامبر، ۱۸۹۱.
- ۵۴- همان مأخذ. از همان شخص به همان شخص، تهران، ۱۶ سپتامبر ۱۸۹۱، و ترجمه بخش نامه ای از امین السلطان به حکام ولایات در تاریخ ۱۶ سپتامبر ۱۸۹۱.
- ۵۵- همان مأخذ. از همان شخص به همان شخص، قلهک، ۱۷ سپتامبر ۱۸۹۱.
- ۵۶- همان مأخذ. از همان شخص به همان شخص، ۲۰ سپتامبر، ۱۸۹۱.
- ۵۷- همان مأخذ. از کندی به سالیسبوری، قلهک، ۱۹ سپتامبر ۱۸۹۱.
- ۵۸- همان مأخذ. از کندی به سالیسبوری، ۴ سپتامبر، ۱۸۹۱.
- ۵۹- همان مأخذ. از کندی به سالیسبوری، قلهک، ۱۰ اکتبر ۱۸۹۱.
- ۶۰- همان مأخذ. ترجمه تلگراف شاه به صاحب دیوان، تهران، ۶ اکتبر ۱۸۹۱، جزو پیام شماره ۲۲۷ کندی به سالیسبوری، قلهک، ۱۰ اکتبر ۱۸۹۰. سالیسبوری این مسأله را بشرح ذیل یادداشت کرد: «... فرمان شاه مبنی بر گذاشتن ۱۰۰ نفر بر سر لوله های

توپ، فرمان نسبتاً شدیدی بشمار می رود.»

- ۶۱- همان مأخذ. از کندی به سالیسبوری، تهران، ۱۹ اکتبر ۱۸۹۱.
- ۶۲- همان مأخذ. نسخه عرضحالی که خطاب به شاه توسط مجتهدین و علمای تبریز است جزو پیام شماره ۲۲۵ مستر کندی به مارکز سالیسبوری، قلهک، ۵ اکتبر ۱۸۹۱.
- ۶۳- همان مأخذ. از کندی به سالیسبوری، قلهک، ۵ اکتبر ۱۸۹۱.
- ۶۴- نامه طولانی در روزنامه مسکو شماره ۱۵ در ۲۷ اکتبر ۱۸۹۱ که درباره مکالماتش با تهران بوده از لحاظ علاقه روسیه به شرکت رژی اهمیت زیادی دارد. این مکاتبه که در تاریخ ۲ سپتامبر نوشته شده و توسط خود روسکی (Russki) امضاء شده از عرضحالی نقل قول می کند که از آذربایجان به منظور لغو شرکت رژی به شاه فرستاده شده بود و نتیجه گیری کرده بود که «خوانندگان شما امکان دارد فکر کنند که یک امتیاز انگلیسی و از جمله نفوذ انگلیس در ایران در رأس قرار گرفته است. خیلی جالب خواهد بود که سیاستمداران ما موازینی را برای جا انداختن نفوذ روسیه در ایران برقرار سازند چرا که دلسوزی و همدردی مردم ایران درست درجبهه ما قرار گرفته است.» همان مأخذ. جزو پیام شماره ۲۶۶ هنری هوارد به سالیسبوری، سن پترزبورگ، ۱۱ نوامبر ۱۸۹۱.
- ۶۵- همان مأخذ. از کندی به سالیسبوری، تهران، ۷ اکتبر ۱۸۹۱. بنظر می رسد که صاحبان امتیاز این شرکت در لندن تا حدی خطر لغو این امتیاز را توسط شاه باور نکرده اند. همان مأخذ. پیش نویس نامه ای به آر. گروسونور، وزارت خارجه، ۲۹ اکتبر ۱۸۹۱.
- ۶۶- همان مأخذ. از کندی به سالیسبوری، ۲۹ اکتبر ۱۸۹۱.
- ۶۷- همان مأخذ. از کنسول پریس به کندی، اصفهان، ۲۰ نوامبر ۱۸۹۱ جزو پیام شماره ۲۴۱ لاسلس به سالیسبوری، تهران، ۲۳ نوامبر ۱۸۹۱.
- ۶۸- همان مأخذ.
- ۶۹- همان مأخذ. از لاسلس به سالیسبوری، تهران، ۴ دسامبر ۱۸۹۱.
- ۷۰- همان مأخذ. از سالیسبوری به لاسلس، وزارت خارجه، ۴ دسامبر ۱۸۹۱.
- ۷۱- همان مأخذ. از همان شخص به همان شخص، ۴ دسامبر ۱۸۹۱.
- ۷۲- ناظم الاسلام کرمانی تأیید می کند که این فتوا توسط حاجی میرزا حسن آشتیانی صادر شده بود و از طریق وی به حاجی میرزا حسن شیرازی نسبت داده شده بود (تاریخ بیداری ایرانیان، ۲ جلد، تهران، بدون تاریخ چاپ، ص ۱۲). امین الدوله، خاطرات سیاسی میرزا-علی خان امین الدوله، چاپ فرمانفرمائیان (تهران ۱۹۶۲، ص ۱۵۵) و عبدالله مستوفی، شرح زندگانی من، تهران ۶-۱۹۴۵، جلد ۱، ص ۶۳۳) و همچنین انتساب این فتوا به حاجی میرزا حسن شیرازی قابل تردید است.
- ۷۳- جی. ب. فوریه، *Trois ans a la cour de la perse*، پاریس، ۱۹۰۶، ص ۲۸۴. سید عبدالله بهبهانی که مخالف تحریم بود به سفارت عثمانی رفت و استعمال دخانیات را ادامه داد و توسط علمای دیگر کافر نامیده شد (امین الدوله، مأخذ یاد شده، ص ۱۵۵).
- ۷۴- F070/553. از لاسلس به سالیسبوری، تهران، ۱۲ دسامبر ۱۸۹۱.
- ۷۵- همان مأخذ. از سالیسبوری به لاسلس، وزارت خارجه، ۱۵ دسامبر ۱۸۹۱.
- ۷۶- همان مأخذ. از همان شخص به همان شخص، وزارت خارجه، ۱۵ دسامبر ۱۸۹۱.

- ۷۷- Fo ۶۰/۵۵۳. دستخطی از شاه به امین السلطان ابلاغ به لاسلس توسط صدراعظم،
۱۲ دسامبر ۱۸۹۱ جزو پیام لاسلس به سالیسبوری، تهران، ۲۲ دسامبر ۱۸۹۱.
- ۷۸- همان مأخذ. از لاسلس به سالیسبوری، تهران، ۲۲ دسامبر ۱۸۹۱.
- ۷۹- سالیسبوری، مکاتبات خصوصی، ایران، جلد ۲، ص ۱۸، از لاسلس به سالیسبوری،
تهران، ۲۴ دسامبر ۱۸۹۱.
- ۸۰- Fo ۶۰/۵۵۳. از سالیسبوری به لاسلس، وزارت خارجه، ۲۴ دسامبر ۱۸۹۱، توشیح
توسط ملکه.
- ۸۱- فوریه، مأخذ یاد شده، صفحات ۷-۲۸۶.
- ۸۲- Fo ۶۰/۵۵۳. از لاسلس به سالیسبوری، تهران، ۲۶ دسامبر ۱۸۹۱. فوریه زیر تاریخ
۲۶ دسامبر [۱۸۹۱] مطالبی نوشته و نگرانی خود را در مورد سلامتی افراد خارجی
در تهران بخاطر رفتار ملاحها بیان کرده است (همان مأخذ، ص ۲۸۸).
- ۸۳- Fo ۶۰/۵۵۴. بخش ۱. از لاسلس به سالیسبوری، تهران، ۴ ژانویه ۱۸۹۲.
- ۸۴- آیت الله عظمای تبریز و آقاجفی در اصفهان در این دو شهر جزو رهبران مخالف با
شرکت رژی بشمار می رفتند.
- ۸۵- در آغاز سلطنت ناصرالدینشاه یکی از حرکت‌های بایی‌ها بوقوع پیوست و نهضت‌های
مختلف بعدی را که موجب ناآرامی می‌گردید به باییها نسبت می‌دادند. باییها گاه‌گداری
در معرض حملات ملاحها قرار می‌گرفتند.
- ۸۶- نادینخ بیداری ایرانیان، صفحات ۱۵-۱۴.
- ۸۷- نگاه کنید به امین‌الدوله که به غمض عین تعدادی از مأمورین راجع به این موضوع اشاره
می‌کند (همان مأخذ، ص ۱۵۹).
- ۸۸- Fo ۶۰/۵۵۴. بخش ۱. از لاسلس به سالیسبوری، تهران، ۴ ژانویه ۱۸۹۲. همچنین
نگاه کنید به فوریه، مأخذ یاد شده، صفحات ۲۹۱ به بعد و امین‌الدوله مأخذ یاد شده،
صفحات ۱۵۹ به بعد.
- ۸۹- همان مأخذ. نسخه تلگرافی که از شرکت امپریال تنباکو از طریق مستر اورنشتین،
۶ ژانویه ۱۸۹۲ دریافت شده بود.
- ۹۰- همان مأخذ. از لاسلس به سالیسبوری، تهران، ۵ ژانویه ۱۸۹۲.
- ۹۱- همان مأخذ از همان شخص به همان شخص، تهران، ۹ ژانویه ۱۸۹۲.
- ۹۲- همان مأخذ. نامه‌ای از مستر گراسونور، ۷ ژانویه ۱۸۹۲.
- ۹۳- همان مأخذ. نامه‌ای از مستر گراسونور، ۹ ژانویه ۱۸۹۲.
- ۹۴- همان مأخذ. از لاسلس به سالیسبوری، تهران، ۲۵ ژانویه ۱۸۹۲. ترجمه‌ای از تلگرام
حاجی میرزا حسن شیرازی به میرزا حسن آشتیانی در پیامی از لاسلس به سالیسبوری، تهران،
۳۱ ژانویه ۱۸۹۲ فرستاده شده بود.
- ۹۵- همان مأخذ. ترجمه پیام حاجی میرزا محمد حسن شیرازی به میرزا حسن آشتیانی، جزو
پیام شماره ۲۸ سراف. لاسلس، ۱۱ فوریه ۱۸۹۲.
- ۹۶- همان مأخذ. از لاسلس به سالیسبوری، تهران، ۱۱ فوریه ۱۸۹۲ و ضمایم آن.
- ۹۷- همان مأخذ. ترجمه از نامه میرزا حسن آشتیانی به حاجی میرزا محمد حسن شیرازی، ۲۸

- لاسلس، ۱۱ فوریه ۱۸۹۲.
- ۹۸- همان مأخذ. از همان شخص به همان شخص، جزو پیام شماره ۲۸ لاسلس، ۱۱ فوریه ۱۸۹۲.
- ۹۹- Fo ۶./۵۵۴. قسمت ۲. از سالیسبوری به لاسلس، وزارت خارجه، ۱۰ فوریه ۱۸۹۲.
- ۱۰۰- همان مأخذ. از لاسلس به سالیسبوری، تهران، ۸ مارس ۱۸۹۲.
- ۱۰۱- *Trois ansá la cour de la perse*، ص ۳۰۶.
- ۱۰۲- Fo ۶./۵۶۶. یادداشت توسط نواب حسن علیخان راجع به اصل و نسب و شرح حال و شخصیت علی اصغر صدر اعظم برای سر دوران، ضمیمه دوم به یادبود سر مورتیموردوران در کتاب، *The situation in persia*، تهران، ۲۷ سپتامبر ۱۸۹۵.
- ۱۰۳- Fo ۶./۵۵۴. قسمت ۲. از سالیسبوری به لاسلس، وزارت خارجه، ۳ مارس ۱۸۹۲.
- ۱۰۴- همان مأخذ. از لاسلس به سالیسبوری، تهران، ۸ مارس ۱۸۹۲.
- ۱۰۵- همان مأخذ.
- ۱۰۶- نگاه کنید به: سالیسبوری، نامه های خصوصی، جلد ۲، ص ۲۰، از لاسلس به سالیسبوری، تهران، ۱۶ آوریل ۱۸۹۲.
- ۱۰۷- Fo ۶./۵۵۴. قسمت ۲. موافقت نامه الغای شرکت، ماه رمضان ۱۳۰۹/۵ آوریل ۱۸۹۲.
- ۱۰۸- Fo ۶./۵۵۵.
- ۱۰۹- Fo ۶./۵۵۴. قسمت ۳، از لاسلس به سالیسبوری، تهران، ۵ مارس ۱۸۹۲.
- ۱۱۰- همان مأخذ. از لاسلس به سالیسبوری، تهران، ۱۱ آوریل ۱۸۹۲.
- ۱۱۱- Fo ۶./۵۵۵. از لاسلس به سالیسبوری، تهران، ۱۸ آوریل ۱۸۹۲.
- ۱۱۲- همان مأخذ. از لاسلس به سالیسبوری، تهران، ۱۹ آوریل ۱۸۹۲.
- ۱۱۳- همان مأخذ. از همان شخص به همان شخص، تهران، ۲۰ آوریل ۱۸۹۲.
- ۱۱۴- همان مأخذ. از لاسلس به ساندرسون، تهران، ۲۱ آوریل ۱۸۹۲.
- ۱۱۵- همان مأخذ. از سالیسبوری به لاسلس، محرمانه، وزارت خارجه، ۲۲ آوریل ۱۸۹۲، این نامه به خط خود سالیسبوری بود.
- ۱۱۶- همان مأخذ. از همان شخص به همان شخص، محرمانه ۲۲ آوریل ۱۸۹۲. این نامه هم به خط خود سالیسبوری بود.
- ۱۱۷- همان مأخذ. از لاسلس به سالیسبوری، تهران، ۲۳ آوریل، ۱۸۹۲.
- ۱۱۸- همان مأخذ. از لاسلس به سالیسبوری، تهران، ۲۳ آوریل ۱۸۹۲.
- ۱۱۹- همان مأخذ. ترجمه از نامه ای که توسط میرزا محمد علیخان تسلیم شده است.
- ۱۲۰- همان مأخذ. از لاسلس به سالیسبوری، تهران، ۲۹ آوریل ۱۸۹۲.
- ۱۲۱- همان مأخذ. از ساندرسون به گروسونر، وزارت خارجه، ۲۸ آوریل، ۱۸۹۲.
- ۱۲۲- همان مأخذ. از سالیسبوری به لاسلس، بیولیو، ۳۰ آوریل، ۱۸۹۲.
- ۱۲۳- همان مأخذ. از لاسلس به سالیسبوری، تهران، ۲ مه، ۱۸۹۲.
- ۱۲۴- همان مأخذ. از همان شخص به همان شخص، تهران، ۳ مه، ۱۸۹۲.
- ۱۲۵- همان مأخذ.

- ۱۲۶ - Fo ۶۰/۵۵۵. تهران، ۶ آوریل، ۱۸۹۲.
- ۱۲۷ - سالیسبوری، نامه‌های خصوصی، ایران، جلد ۲، ص ۲۰، از لاسلس به سالیسبوری، تهران، ۶ آوریل، ۱۸۹۲.
- ۱۲۸ - نگاه کنید به مذاکرات پارلمان، سری چهارم، مجلس عوام، ۲۶ مه ۱۸۹۲، ستون ۱۹۴۴ به بعد. حکمی درباره امتیاز تنباکو، شماره دفتری ۷ - ۶۷، ایران شماره ۱ (۱۸۹۲) صادر گردید. در مورد تأسیس شرکت تنباکو در ۲۳ آوریل و ۱۷ مه ۱۸۹۲ در نشریه قایمز سر مقالات متعددی به چاپ رسید.
- ۱۲۹ - Fo ۶۰/۵۵۵. از لاسلس به سالیسبوری، تهران، قلهک، ۱۹ ژوئیه ۱۸۹۲.
- ۱۳۰ - در ۲۷ ژوئیه لاسلس گزارش داد که رایینو تلگراسی با متن زیر دریافت کرده است: «در نتیجه احساس نامطلوب نسبت به شکست امتیاز لاتری (Lottery) و در نتیجه اقدامات پرنس ملکم خان و مذاکرات در مجلس و تغییر احتمالی وزارت، فعلاً صدور قرضی در لندن مقدور نیست. ما با وزارت خارجه انگلیس که تصمیم نهایی اش بلافاصله به اطلاع خواهد رسید در ارتباط هستیم.» (همان مأخذ. از لاسلس به سالیسبوری، تهران، ۲۷ ژوئیه ۱۸۹۲).
- ۱۳۱ - Fo ۶۰/۵۵۵. از لاسلس به رزبری، تهران، ۲۱ اوت ۱۸۹۲.
- ۱۳۲ - همان مأخذ. از رزبری به لاسلس، وزارت خارجه، ۳۱ اوت ۱۸۹۲.
- ۱۳۳ - همان مأخذ.
- ۱۳۴ - همان مأخذ. یادداشت‌های ای. بارینگتون، وزارت خارجه، ۲۳ سپتامبر، ۱۸۹۲.
- ۱۳۵ - Fo ۶۰/۵۵۴. قسمت اول. از ادگار وینسنت به کوری، پاریس، ۱۸ ژانویه ۱۸۹۲: از لاسلس به سالیسبوری، تهران، ۲۱ ژانویه ۱۸۹۲؛ از همان شخص به همان شخص، تهران، ۲ فوریه ۱۸۹۲؛ و از سالیسبوری به لاسلس، وزارت خارجه، ۳ فوریه، ۱۸۹۲.
- ۱۳۶ - Fo ۶۰/۵۵۵. از لاسلس به سالیسبوری، قلهک، ۲۹ ژوئیه، ۱۸۹۲.
- ۱۳۷ - همان مأخذ. از لاسلس به رزبری، قلهک، ۳ سپتامبر، ۱۸۹۲.
- ۱۳۸ - همان مأخذ. از لاسلس به رزبری، قلهک، ۴ اکتبر ۱۸۹۲.
- ۱۳۹ - همان مأخذ.
- ۱۴۰ - همان مأخذ. از لاسلس به رزبری، قلهک، ۲ اکتبر ۱۸۹۲.
- ۱۴۱ - همان مأخذ. از همان شخص به همان شخص، تهران، ۱۸ نوامبر، ۱۸۹۲.
- ۱۴۲ - همان مأخذ. از همان شخص به همان شخص، تهران، ۱۹ نوامبر، ۱۸۹۲.
- ۱۴۳ - همان مأخذ. از همان شخص به همان شخص، تهران، ۲۵ مارس، ۱۸۹۳.
- ۱۴۴ - نمونه این حمایت که به هیچ وجه ارادی نبود بانک شرکت سهامی معادن ایران بود. زمانی که در سال ۱۸۹۳ شرکت از دولت انگلیس تقاضای کمکی برای لاسب غرامت از شاه نمود و زمانی که دشمنی و ناامنی آنها را از ادامه فعالیت‌هایشان بازداشت لوری (Currie) نوشت که:
- «این آقایان دریافته‌اند که امتیاز آنها - که علناً نقشه تحصیل کمک دولت اعلیحضرت را ایجاد کرد - خسارات تمام هزینه برگشتشان را از ایران اکتفا نخواهد کرد. بی تردید قضیه شرکت تنباکو به آنها دل و جرات داده است. ولی این قضیه کاملاً متفاوتی است. شرکت

دارای امتیاز بسیار باارزشی است که شاه از لغو آن توسط رعایایش می‌ترسید. شرکت معادن با خطرات مخصوص خود در ایران، بکارش ادامه می‌داد البته اگر آنها همان نظم و امنیت را که در اروپا وجود داشت در اینجا داشتند، و اگر پیش‌بینی‌شان درست از آب در نمی‌آمد از اشتباهاتشان محسوب می‌شد. بایستی به آنها روشن می‌شد که هیچ نوع پشتیبانی از ادعای نامعقول آنها بعمل نمی‌آید.» ۲۸ اکتبر ۱۸۹۳. این عبارت توسط رزبری یادداشت شده که: «موافقیم» Fo ۶۰/۵۷۶.

۱۴۵- در مورد این مطلب به خود همین اثر رجوع کنید.

۱۴۶- Fo ۶۰/۵۵۵. از مستر پریس به لاسلس، اصفهان، ۱۵ سپتامبر ۱۸۹۲. یکی از دلایلی که تجار در مورد پرداخت مبلغ مذکور به شرکت تنباکو آورده بودند این بود که هیچ نوع تنباکویی جز توسط شرکت سوسایته دو توپاکو از ایران به ترکیه صادر نمی‌شود. ۱۴۷- سالیسبوری، نامه‌های خصوصی، ایران، جلد ۲، ص ۱۹. از لاسلس به سالیسبوری، تهران، ۲۴ دسامبر ۱۸۹۱.

۱۴۸- ای. جی. براون، *The persian revolution 1905 - 1909*، کمبریج، ۱۹۱۰، ص ۱۵ به بعد.

۱۴۹- رجوع کنید به: امین‌الدوله، مأخذ یاد شده، ص ۲۷۱.

فہرست اعلام

آغاسی، حاجی میرزا ۱۳۸، ۲۱۰، ۲۱۲،
 ۲۳۵، ۲۳۶
 آغا محمد خان ۱۰۸، ۱۳۸، ۱۷۹، ۱۸۲،
 ۱۸۳، ۲۱۹
 آقاخان نوری، میرزا ۱۳۸
 آقاسی، حاجی میرزا ۱۹۹
 آقانجفی ۲۷۴، ۲۷۷، ۲۸۴، ۳۱۱
 آق سنقر برستی، قسیم الدولہ ۴۹، ۵۰، ۵۱
 آق قویونلوها ۱۱۴
 آق قویونلوها و اصلاحات ارضی ۱۰۹
 آکسفورد ۹۸، ۱۱۰، ۱۴۲، ۱۴۵، ۲۵۲
 آ. کوری ۱۴۲
 آل بویہ ۱۲، ۱۴، ۱۸، ۳۱، ۳۸، ۳۹، ۴۰،
 ۴۱، ۶۰، ۹۲، ۹۶، ۱۲۹
 آلتونتاغ، مودودین ۴۹
 آلمان ۲۴۶، ۲۵۷
 آل مظفر ۱۳۳
 آمد روز، ہ. ف ۹۴، ۱۴۲
 آمدی ژوبر ۲۴۸
 آمستردام ۱۷۳
 آمل ۲۲
 آناٹوای ۳۰
 آنکارا ۹۶

آ

آبی، حسین بن محمد بن ۹۶
 آتشکدہ یزدان یزد ۱۷۳، ۱۷۵
 آبردین ۲۵۱، ۲۵۳
 آدریانوپل ۲۳۲
 آذربایجان ۲۷، ۲۹، ۵۰، ۵۱، ۵۴، ۶۵،
 ۹۷، ۱۳۵، ۱۶۵، ۱۷۳، ۱۷۷، ۱۷۸،
 ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۹۲، ۱۹۵، ۱۹۶،
 ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۱۱،
 ۲۱۴، ۲۲۲، ۲۳۲، ۲۴۴، ۲۶۱، ۲۶۸،
 ۲۶۹، ۲۷۱، ۲۷۴، ۲۷۹، ۳۰۸، ۳۰۹،
 ۳۱۰
 آراکلی ۱۷۹
 آرال ۲۳۳
 آستارا ۲۴۸، ۲۵۱
 آستاراخان ۲۳۹
 آستل، ویلیام ۲۴۹
 آسیای صغیر ۵۳، ۹۵، ۲۲۶
 آسیای مرکزی ۱۸۰
 آشتیانی، میرزا حسن ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۷،
 ۲۸۸، ۳۱۰، ۳۱۱
 آشورادہ ۲۴۵
 آصف الدولہ ۲۰۰

آی ابه ۱۴۷

آیاتی ۱۷۳، ۱۷۵

آیین، گوهر ۵۳، ۸۴

الف

ابن اثیر ۴۵، ۵۱، ۵۶، ۷۷، ۸۴، ۹۶، ۹۷

۹۸، ۱۰۹، ۱۴۲، ۱۴۷، ۱۵۲

ابن احمد، عمادالدین محمد ۱۵

ابن ارتاش، مسعود ۴۲

ابن ارتاش، مودود ۴۲

ابن ارتوق، ایلغازی ۴۸، ۵۴

ابن اشعث ۱۲۴

ابن الپارسلان، بکتاش بن تتش ۴۸

ابن الپارسلان، تتش ۲۲

ابن التون تگین، مودود ۴۸

ابن الحسین، کمال الدین محمد ۶۸

ابن العباس، داود بن علی بن عبدالله ۱۲۵

ابن بابک ساسانی، اردشیر ۱۴۶

ابن بابویه، محمد بن علی بن حسین بن موسی ۱۷۳

ابن بنکیر، هزاراسپ ۵۲، ۵۳

ابن جوزی ۱۸، ۳۰، ۸۲، ۸۶، ۹۶

ابن چغری بیگ، سلیمان ۷۰

ابن چو کریش، زنگی ۴۸

ابن حسن القمی، حسن بن محمد ۱۴۱

ابن حسین مجیرالدین، ابوالفتح ۱۴

ابن خلکان ۶۹، ۹۴، ۹۶، ۹۸

ابن دارست، تاج الدین ابوالفتح ۷۷

ابن داود، سلیمان ۴۲

ابن داود، قاورد ۴۲

ابن زرکوب ۱۳۳

ابن سبکتگین، محمود ۳۲

ابن سلیمان کاشغری، محمد ۷۳

ابن سمحی، ابوسعید ۸۴

ابن سنجر، هندوشاه ۹۴

ابن شادان ۷۳

ابن صدقه، دییس ۵۰

ابن صدقه مزیدی، دییس ۵۱

ابن طغرل، ارسلان ۱۴۷

ابن عباد ۹۶

ابن عبدالملک، مسلمه ۱۲۵

ابن علان ۵۳، ۹۶

ابن غیاث الدین خواندسیر، محمد ۱۷۵

ابن فندق ۸۹، ۹۸

ابن کمال الدوله، ابوالمحاسن ۶۹، ۷۰

ابن محمد ابراهیم، میرزا حسینخان ۱۵۳

ابن محمد بروجردی، عزالملک بن طاهر ۶۴

ابن محمد، حمزه ۸۹

ابن محمد، سلجوقشاه ۵۰، ۶۴، ۶۶

ابن محمد، طغرل ۲۲، ۵۰، ۵۹، ۶۶، ۶۸

۷۲، ۹۷

ابن محمد، محمود ۲۸، ۳۲، ۳۳، ۳۶، ۴۳

۴۷، ۴۹، ۵۸، ۵۹، ۶۴، ۶۶، ۸۴

۹۴، ۹۶، ۱۴۶، ۱۴۷

ابن محمد، مسعود ۲۰، ۴۳، ۴۹، ۵۱، ۵۶

۵۸، ۶۴، ۶۸، ۷۷، ۸۵، ۹۷، ۱۴۷

ابن محمود، الپارسلان ۵۱

ابن مسکویه ۱۴۲

ابن مقفع ۲۱

ابن ملکشاه، محمد ۱۱، ۲۰، ۲۲، ۳۱-۳۳

۴۶، ۴۸، ۵۰-۵۴، ۵۶، ۵۸-۶۱

۶۳، ۶۹-۷۲، ۹۶، ۱۴۶

ابن ملکشاه، محمود ۷۱، ۷۲، ۱۴۷

ابن منصور السمعانی، ابوسعید عبدالکریم بن محمد

۸۵

ابن نظام الملک، شمس الملک عثمان ۶۱، ۷۰

ابن نظام الملک، ضیاء الملک احمد ۵۶، ۶۰

ابن نظام الملک، فخر الملک ۱۴، ۶۰، ۶۱

۶۹، ۷۴، ۷۶، ۱۰۲

ابن نظام الملک، مؤید الملک ۶۱، ۷۰

ابن هندو، زین الملک ابوسعید ۶۰

- ابن یاقوتی، اسماعیل ۲۷
 ابن یغی سیان، محمد ۲۲
 ابوالبرکات درگزینی، کمال الدین ۵۶
 ابوالحسن ۷۳
 ابوالحسن علوی، مرتضی جمال الدین، ۸۵
 ابوالفضل ۱۶۳
 ابوالغنائم، تاج الملک ۲۲، ۲۷، ۷۱، ۷۲، ۷۵
 ابوالمحاسن آوجی، سعد الملک ۳۳، ۶۰
 ابوالمکارم، تاج الدین ۱۰۳
 ابوت ۲۴۲، ۲۴۷، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳
 ابوحنیفہ ۱۲۶
 ابوشجاع ۸۴
 ابومسلم ۸۹
 ابونجم ۴۸
 ابوہاشم ۶۰، ۸۹، ۹۶
 ابی الخیر، ابوسعید ۱۰، ۸۶
 اتابکان ۵۱، ۱۳۰
 اتابک ایاز ۱۴۷
 اتابک پهلوان ۱۴۷
 اتابک جوینی، مؤید الدولہ منتجب الدین بدیع
 ۶۵، ۹۲، ۱۵۲
 اتسز ۳۰، ۴۵
 احسن التوادیح ۱۶۳، ۱۶۴
 احمد ۲۷
 احمد کاشی، مختص الملک ابونصر ۶۹
 اخبار الدولۃ السلجوقیہ ۴۶، ۵۷، ۹۴، ۹۵، ۹۷
 اختر ۲۱۵
 اخلاق محسنی ۱۵۲
 ادسای، بالدوین ۴۸
 ادگاروینسنت ۳۱۳
 ادوارد ب. ایستویک ۲۵۰، ۲۵۲
 ادینبارو ۲۴۷
 اران ۴۷
 اربیل ۴۸
 ارجان ۴۸
 اردبیل ۲۸، ۱۶۰، ۱۷۹، ۲۴۰، ۲۵۱
 ارزروم ۱۹۲، ۲۲۲، ۲۳۳
 ارزی ۹۶
 ارس ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۹۱
 ارسلان شاہ ۹۶
 ارسلان، قرا ۳۱
 ارسلان قرا ۲۶
 ارسلان قلیچ ۴۸
 ارغو، ارسلان ۴۲
 ارغون، ارسلان ۲۷
 ارنستان ۲۴۸
 ارمنی ۳۷
 ارمنیان ۳۵
 ارنست لہمان ۳۰۶، ۳۰۷
 اروپا ۱۸۷، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷
 ۲۱۰، ۲۱۵، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۵
 ۲۳۱، ۲۴۲، ۳۱۴
 ارونق ۱۶۸
 ازبکستان ۱۷۸
 استانبول ۱۰۵، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۲۱، ۲۲۲
 ۲۳۳، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۵۰، ۲۹۹
 ۳۰۰
 استرآباد ۸۵، ۱۳۸، ۱۶۱، ۱۷۸، ۲۲۲
 ۲۳۰، ۲۴۴، ۲۴۵
 استرآبادی، میرسید علی ۱۵۰
 استیونس ۲۵۳، ۲۷۰
 اسدآبادی، جمال الدین ۲۱۰
 اسد طلاس ۹۳
 اسفزار ۴۲
 اسکندریہ ۹۴
 اسماعیل ۱۰۶
 اسماعیل سامانی ۱۲۹
 اسماعیل، میرزا ۱۶۵، ۱۷۳

۱۳۰، ۹۲	اسماعیلیان ۶۹
التوسل الى الترمس ۹۳	اشتر ۷۱
الخفاجی ۵۱	اشرف ۱۷۶، ۱۷۹
الدولة الاتابكية ملوك الموصل ۹۵	اشرف، میرزا علی ۱۷۳
الساندری ۱۰۵	اشپولر ۱۰۹
القائم ۱۸، ۱۹	اصفهان ۱۹، ۲۲، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۷
الکامل ۹۵، ۱۰۹، ۱۵۲	۴۸، ۴۹، ۵۲، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۴، ۶۹
المالیخ ۱۵۳	۷۲، ۸۳، ۸۴، ۸۶، ۸۹، ۹۴، ۱۰۷
المأمون ۳۸	۱۱۵، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸
المسترشد ۱۹، ۲۰	۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۴
المستظهر ۱۹، ۵۶	۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۸
المقتدی ۱۹، ۲۰، ۲۷، ۸۵، ۹۶	۱۶۹، ۱۷۲، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۸۶، ۱۹۶
المقتفی ۲۰	۱۹۷، ۲۰۱، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۴۱
المنتظم ۹۳، ۹۴	۲۶۱، ۲۷۴، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰
الموت ۶۹	۲۸۳، ۲۹۲، ۲۹۳، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۴
المیهنی، محمد بن عبدالخالق ۹۳، ۹۶، ۹۷	اصلاحات ارضی در ایران، ۶-۱۹۶۲، ۱۴۵
الناصر بالله ۱۲۹	اصلا ندوز ۱۹۱
الن بارو ۲۳۲	اطریش ۲۴۶
النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی ۱۴۲	اعتماد السلطنه ۱۵۳
الیاس ۴۲	افشار، ایرج ۹۸، ۱۴۳، ۱۵۲
الیس، هنری ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۴۹، ۲۵۰	افشار، شاهرخ ۱۶۵
۲۵۱	افشاریه ۱۱۱
الیویه ۲۲۱، ۲۲۵، ۲۴۸	افغانستان ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۷، ۲۰۴، ۲۲۳
امام رضا (ع) ۱۶۹، ۲۷۵	۲۳۵، ۲۳۷، ۲۴۱
امام علی (ع) ۱۸۳	افغان، محمود ۱۶۶
امویان ۱۲۵	افغانی، سید جمال الدین ۲۱۳، ۲۷۲، ۳۰۵
امیرانر ۹۷	افول خلافت عباسی ۱۴۲
امیر سید سلطان ابراهیم اشرف ۱۶۷	اقبال، جمال الدین ۲۲
امین الدوله ۱۳۸، ۲۵۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۴	اقبال، عباس ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۶، ۱۰۹
امین الدوله، میرزا علی خان ۳۱۰	۱۴۲، ۱۵۲
امین السلطان ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۵۷-۲۶۲	اقبال، محمد ۹۴، ۱۴۱
۲۶۶، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۴	الپارسلان ۱۱، ۱۹، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۶
۲۸۶، ۲۸۸، ۲۹۶، ۲۹۸، ۳۰۰-۳۰۲	۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۳، ۳۶، ۳۷، ۴۲، ۴۶
۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۷، ۳۰۹، ۳۱۱	۴۷، ۴۹، ۵۱، ۵۳، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹
امین السلطان، میرزا علی اصغر ۱۴۰	۶۲، ۶۹، ۷۱، ۷۳، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۸۱

- انتتر، ماروین ۲۴۹
 انزلی ۲۵۱
 انس آباد ۷۲
 انس آبادی درگزینی، ابوالقاسم ۵۹
 انقلاب ایران، ۱۷۵
 انگلستان ۱۹۰، ۲۰۴، ۲۳۵، ۲۶۷، ۲۷۶، ۲۸۷
 انگلیس ۱۶۱، ۱۹۵، ۱۹۸، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۳، ۲۲۶ - ۲۲۹، ۲۳۲ - ۲۳۹، ۲۴۲ - ۲۴۷، ۲۵۶ - ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۷۷ - ۲۸۲، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۹ - ۲۹۱، ۲۹۳ - ۲۹۵، ۲۹۷ - ۳۰۰، ۳۰۲ - ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۱۰
 انگلیس و خلیج فارس، ۱۸۸۰ - ۱۷۹۵ م ۲۵۱
 انوری ۱۰
 انی ۵۸
 اوین، ژان ۱۴۳، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۷۳
 اوحدالدین ۸۸، ۱۴۸
 اورمیہ ۲۰۲
 اورنشتین ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۵، ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۵، ۲۹۱، ۲۹۸، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۹، ۳۱۱
 اوزلی، ویلیام ۲۴۳
 اولتاریوس ۱۵۴، ۱۷۱
 اوزکند ۲۳۳، ۲۵۰
 اولین جنگ افغان در سال ۴۲ - ۱۸۳۸ م ۲۴۹
 اهواز ۲۸، ۵۲
 الیس ۲۵۲
 ایاز ۴۲، ۶۴
 ای. اسکات وارینگ ۱۵۲
 ایتالیا ۲۴۴، ۲۵۶
 ایچی سون ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۱
 ای. د. پاپازیان ۱۷۳، ۱۷۴
 ایران ۹، ۱۰، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۱۶، ۱۲۰
 ایران در سالهای ۹۰ - ۱۴۲۸: ترجمه مختصری از تاریخ عالم آرای امینی فضل الله روزبهان خنجی ۱۰۹
 ایران و قضیه ایران ۲۴۸
 ایروان ۱۷۳، ۱۹۲
 ایستویک ۱۴۰، ۱۴۵
 ای. گ. براون ۹۴
 ایلخانان ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۱۱، ۱۳۱، ۱۳۳
 اینال، طغرل بن ۲۶
 اینانچ ۴۲
 ایوانز، مستر ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۷۴
ب
 باباخان ۱۷۹
 باب الجنة قزوین ۱۷۳
 باب عالی ۳۰۰
 باقی، امیرسید شریف ۱۷۰
 بارتولد ۱۰۰، ۱۴۲، ۱۶۲
 بارفروش ۲۳۸
 بارنز، الکساندر ۲۳۲
 بارودا ۱۶۳
 بارون رویترا ۲۰۶، ۲۰۹
 بارینگتون ۳۱۳
 باطوم ۲۳۱
 باکو ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۹۱، ۲۱۲
 باقرا، حسین ۱۰۴
 بایلی فریزر، جیمز ۲۳۴
 بحرین ۲۲۶
 بخارا ۱۷۷، ۱۷۸، ۲۰۶، ۲۲۲، ۲۲۶، ۲۳۲، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۴
 براوستانی، مجدالملک ابوالفضل ۵۶، ۶۸

بلاذری ۱۴۱	۷۷، ۷۶، ۷۱
بلخ ۱۶، ۲۲، ۲۶، ۴۲، ۶۲، ۷۳، ۱۰۳	براون ۹۵، ۳۰۶، ۳۱۴
۲۴۴	برتی ۳۰۶، ۳۰۹
بلکا الغ، اینانج ۵۴	برخم، فان ۱۴۱
بلوخمآن ۱۶۳	برسوقی ۱۴۷، ۴۸
بم ۱۷۸	برکیارق ۲۵، ۲۷، ۳۷، ۴۷، ۴۹، ۵۶، ۶۱
بمبشی ۱۰۹، ۱۰۲، ۲۱۹، ۲۳۳، ۲۳۷	۶۳، ۶۹، ۷۰، ۷۲، ۷۶، ۷۷، ۸۹، ۹۷
۲۵۱، ۲۳۹	۱۴۷، ۱۰۳، ۹۸
بن ۱۴۱	برلین ۹۳، ۱۴۲، ۱۴۳
بنت سعد، ایش ۱۳۱	برمکیان ۷۳
بنداری ۱۸، ۳۲، ۳۳، ۳۸، ۴۲، ۴۴، ۵۹	برنارد لویس ۲۵۲
۶۰، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۷۴، ۷۷، ۹۳	بروسه ۱۶۳
۹۴، ۹۵، ۹۶، ۱۰۹، ۱۰۲	بروکرز ۲۴۹
بندر انزلی ۲۴۰	بریتانیا ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۴۳، ۱۶۳، ۱۷۳
بندر بوشهر ۲۹۸	۱۸۰، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱
بندر عباس ۱۳۶، ۲۲۲، ۲۴۲	۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۳، ۲۰۶
بن شمش ۱۴۱	۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۲۰، ۲۲۵، ۲۲۹
بنککنار، حاجی میرزا احمد ۲۷۷	۲۳۳، ۲۴۰، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۵۱
بنگال ۲۵۱، ۲۲۵	۲۵۴، ۲۶۲، ۲۷۰، ۲۷۳، ۲۷۷، ۳۰۳
بوتزوف، م ۲۸۵	۳۰۷
بورگز، ادوارد ۲۵۱	بساسیری ۱۸
بورگز، چارلز ۲۵۰	بسطام ۱۰۳، ۱۳۰
بورنل ۱۶۴	بصره ۱۹، ۲۲، ۲۸، ۵۲، ۵۳، ۵۹، ۲۱۹
بوزآبه ۷۷، ۶۵، ۶۴، ۲۲	۲۲۵
بوسه، ه ۱۱۰	بعقوبا ۳۱
بوشهر ۲۱۹، ۲۲۲ - ۲۲۵، ۲۳۷ - ۲۳۹	بغداد ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۷، ۲۸
۲۵۱، ۲۴۲	۲۹، ۴۵، ۴۶، ۴۸، ۴۹، ۵۳، ۵۴، ۵۸
بوشهری، معین التجار ۱۴۰	۶۳، ۷۱، ۷۲، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۷
بونهام ۲۵۱	۹۶، ۱۲۹، ۱۳۲، ۲۲۲، ۲۳۹
بونهام، مستر ۲۳۷	بغدادی، بهاء الدین ۹۳
بهاء الله، میرزا حسینعلی ۲۰۳	بغشور ۴۲
بهارلو، رستم خان ۱۶۵	بک هاوس ۲۴۹، ۲۵۱
بهبھانی، سید عبدالله ۳۱۰	بک، خاص ۱۴۷
بهرامشاه ۶۱	بک، صدیق ۲۵۰
بهمنیار، احمد ۹۸	بگم، زینب ۱۳۴

ت

تاج السلطانی ۱۵۲
 تاجر شیرازی، میرزا ابراہیم ۱۵۲
 تاریخ انقلاب ایران ۱۶۲
 تاریخ ایران ۱۴۴، ۱۷۳
 تاریخ بغداد ۱۲۹
 تاریخ بیداری ایرانیان ۳۱۱
 تاریخ بیہق ۹۸، ۱۴۲
 تاریخچہ دمشق ۹۶
 تاریخ حیدری ۱۴۳
 تاریخ عالم آرای عباسی ۱۴۳، ۱۷۳
 تاریخ قم ۱۴۱
 تاریخ گزیدہ ۹۵
 تاریخ گیلان و دیلمستان ۱۷۳
 تاریخ مبارک غازی ۱۴۳، ۱۵۲
 تاریخ نصف جهان ۱۴۵
 تاریخ نصف جهان و ہمہ جهان ۱۴۴
 تاریخ و جغرافیای تبریز ۱۷۳
 تاریخ و جغرافیای سواد کوہ ۱۵۳
 تاریخ وصف ۱۰۹، ۱۴۳
 تاشکند ۲۰۶
 تالبوت، میجر جerald ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷
 ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۹۲، ۲۹۷، ۳۰۶
 تاسون، تایلور ۲۵۳
 تاورنیہ ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۶۴
 ت. ای. گوردون ۳۰۹
 قایمز ۳۱۳
 تشودور منزل ۹۳
 تبت ۲۲۶
 تبریز ۱۸، ۲۸، ۳۷، ۵۹، ۸۹، ۱۴۹، ۱۶۰،
 ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۴
 ۱۷۸، ۱۸۸، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۶، ۱۹۸
 ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۲
 ۲۲۴، ۲۳۱، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۲، ۲۴۳

بیانی، خانباہا ۱۴۳
 بیدول ۲۵۱، ۲۵۲
 بیروت ۱۴۲
 بیزانسیہا ۳۷، ۵۸
 بیزو ۱۲۰
 بیک، اسکندر ۱۵۲، ۱۷۳
 بیک، طغرل ۱۱، ۱۸، ۱۹، ۲۲، ۲۳، ۲۵
 ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۴، ۳۶، ۴۹، ۵۲، ۵۳
 ۵۵، ۵۶، ۵۸، ۵۹، ۶۱
 بین النہرین ۱۲۴
 بینینگ ۱۵۱، ۱۵۸
 بیولیو ۳۱۲
 بیہق ۶۹، ۸۲، ۸۹

پ

پاتون ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۷۰
 ۳۰۸، ۳۰۹
 پاریس ۹۳، ۹۴، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۶۲، ۱۶۳
 ۱۷۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۷
 ۲۹۲، ۳۱۰، ۳۱۳
 پاسکال پیا ۱۷۳
 پالمستون ۲۳۳، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲
 ۲۵۳
 پرنقوش، سیف الدین ۹۶
 پریس ۲۷۷، ۳۱۰، ۳۱۴
 پریٹساک ۱۰۹
 پترزبورگ ۱۹۲
 پطر کبیر ۱۷۶، ۲۲۹
 پلی ۲۴۸
 پلیو ۱۶۲
 پوتی ۲۲۲
 پورت نور ۲۲۵
 پولیا کف ۲۵۷
 پولیا کف، لازار ۲۱۴، ۲۱۵
 پیشاور ۲۰۴

،۱۵۴، ۱۵۲، ۱۵۱، ۱۴۴، ۱۴۳، ۱۴۲
 ،۱۸۰، ۱۷۹، ۱۷۸، ۱۷۳، ۱۶۰، ۱۵۸
 ،۲۰۱، ۱۹۸، ۱۹۶، ۱۹۵، ۱۹۴، ۱۸۹
 ،۲۲۸، ۲۲۷، ۲۲۱، ۲۱۹، ۲۱۷، ۲۱۶
 ،۲۴۰، ۲۳۹، ۲۳۸، ۲۳۷، ۲۳۳، ۲۳۰
 ،۲۴۶، ۲۴۵، ۲۴۴، ۲۴۳، ۲۴۲، ۲۴۱
 ،۲۵۶، ۲۵۳، ۲۵۰، ۲۴۹، ۲۴۸، ۲۴۷
 ،۲۷۷، ۲۷۳، ۲۶۸، ۲۶۱، ۲۶۰، ۲۵۸
 ،۳۰۲، ۲۹۴، ۲۸۵، ۲۸۲، ۲۸۰، ۲۷۸
 ۳۱۴، ۳۰۶

تهرانی ۱۴۱

تیلست ۲۲۷

تیمور ۱۶۰

تیموریان ۱۰۰، ۱۰۴، ۱۰۱

ث

ثقة الاسلام ۲۶۸

۴

ج

جاجود ۲۸۹، ۲۸۳

جارچی، قیاقلی آقا کورت ۱۷۳

جامع التوادینخ ۱۰۹

جامع مفیدی ۹۸، ۱۱۰، ۱۵۷، ۱۶۴، ۱۶۶

جامعه اسلامی در ایران ۱۵۲

جان ملکم ۲۲۵

جانی بیگ ۱۷۸

جاولی ۴۹

جاوه ۲۴۲، ۲۲۵

ج. ب. فریزر ۱۵۹، ۲۴۸، ۲۵۱

جرج مقدسی ۹۵

جردن ۲۴۷

جزیره ۴۹، ۵۰، ۵۴

جزیره بن عمر ۲۲

جس ۲۴۷

جعفر، ابوالفضل ۱۹، ۲۷

،۲۶۱، ۲۵۳، ۲۵۲، ۲۵۱، ۲۵۰، ۲۴۹
 ،۲۶۹، ۲۶۸، ۲۶۶، ۲۶۵، ۲۶۳، ۲۶۲
 ،۳۰۹، ۲۷۵، ۲۷۴، ۲۷۳، ۲۷۱، ۲۷۰
 ۳۱۱

تجارب السلف ۷۱، ۹۴

تذکره الملوک ۱۰۰، ۱۱۰، ۱۱۸، ۱۳۶

،۱۶۳، ۱۵۷، ۱۵۵، ۱۵۴، ۱۵۰، ۱۴۴

۱۶۹، ۱۶۸، ۱۶۵، ۱۶۴

قریبت ۱۵۱

قرجه محاسن اصفهان ۹۶

ترشیز ۶۹

ترکستان ۱۴۲، ۲۲۶، ۲۴۴

ترکستان قا غائله مغول ۱۶۲

ترکمانچای ۱۱۶، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴

،۲۴۳، ۲۳۶، ۲۳۴، ۲۳۰، ۲۲۹، ۲۱۵

۲۶۳، ۲۵۸، ۲۵۷، ۲۴۵

ترکیه ۱۸۷، ۱۹۲، ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۰۰

،۲۳۷، ۲۳۱، ۲۲۶، ۲۲۵، ۲۲۳، ۲۰۱

،۲۹۹، ۲۶۳، ۲۵۲، ۲۴۲، ۲۴۰، ۲۳۹

۳۱۴، ۳۰۱، ۳۰۰

تفلیس ۱۵۷، ۱۷۹، ۲۰۲، ۲۴۹

تقی خان، میرزا ۲۰۱، ۲۱۱

تکت ۲۲۲

تکریت ۴۶

تکش ۲۶، ۳۷

تگودار، احمد ۱۳۱

تگین، قتلغ ۴۷

تلبیس ابلیس ۸۶، ۹۸

تنباکوی رژی ۲۱۰، ۲۱۶

تنکرد ۴۸

تنکونی ۱۵۰، ۱۵۸

تودلا، بنیاسین ۸۴

تورنبرگ ۹۵

توکل برلاس، اسیر احمد ۱۷۳

تهران ۹۲، ۹۳، ۹۸، ۹۹، ۱۰۹، ۱۴۱

حجاز ۱۹، ۱۲۵
 حسن، اوزون ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۶۷
 حسن، حاجی محمد ۲۷۸
 حسینخان، میرزا ۲۰۶
 حسین، شاہسلطان ۱۰۵، ۱۵۷، ۲۲۷
 حسین، میرزا محمد ۱۷۱
 حضرت عبدالعظیم ۲۱۶
 حضرت علی (ع) ۱۲۴
 حضرت محمد (ص) ۱۲۴، ۱۳۴
 حضور، امین ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰
 حلب ۵۰، ۲۲۵
 حلوان ۴۶، ۱۲۵
 حیدرآباد ۹۳
 حیدر، ایواوغلی ۹۳

خ

خابور ۴۸
 خاتون، ارسلان ۱۸، ۲۷
 خاتون، ترکان ۱۹، ۲۷، ۳۰، ۵۲، ۱۶۳
 ۷۱، ۷۵
 خاتون، زاہدہ ۲۲
 خاتون، زبیدہ ۲۷
 خاتون، گوہر ۳۱، ۷۲
 خارک ۱۹۰
 خبوشان ۱۹۴
 خجند ۲۰۶
 خدا بندہ ۱۶۷
 خدا بندہ، سلطان محمد ۱۷۰
 خراج ابو یوسف ۱۴۱
 خراج یحییٰ بن آدم ۱۴۱
 خراسان ۲۳، ۲۴، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۶
 ۴۳، ۵۵، ۵۸، ۹۰، ۹۵، ۱۲۵، ۱۳۴
 ۱۳۵، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۹۲
 ۱۹۴، ۱۹۶، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۴

جعفرخان ۲۱۹
 جغرافیای اصفہان ۱۵۳
 جلال آباد ۲۰۴
 جلفا ۱۳۳، ۱۷۱، ۱۷۲
 جمال الدین ۸۶
 جوسلین ۴۸
 جوشبگ ۴۹، ۵۰
 ج. و. کی ۱۸۸
 جونز، سر ہار فورد ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۴۹
 جوہر، مقرب ۴۳، ۵۲، ۹۴
 جوین ۹۶، ۱۰۳
 جوینی ۱۰۴
 جہرم ۴۶
 جہیر، بنی ۷۰
 جیحون ۲۳۳
 جی. سی. ہورویٹس ۲۴۹
 جی. شاخت ۹۸
 جیمز، سن ۱۹۲

چ

چرچ رود ۳۰۶
 چرچیل، مستر سیدنی ۲۸۹
 چغانیان ۴۲
 چغری ۴۹
 چو کریش ۴۸
 چو کین، ژنرال ۲۵۳
 چیکشلا ۲۰۶
 چین ۲۲۶، ۲۴۷

ح

حاجی ابراہیم ۱۰۸، ۱۸۳
 حافظ ابرو ۱۳۰، ۱۳۳
 حبل المتین ۲۱۵
 حجاج ۱۲۴

دریای سیاه ۲۳۸	۲۹۴، ۲۲۲، ۲۲۱
دستری ۱۴۵	خلیج فارس ۱۱۶، ۱۸۸، ۱۹۰، ۲۰۸
دستورالملوک ۱۳۶	۲۱۰، ۲۱۴، ۲۱۹، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴
دستورالوزراء ۱۰۹	۲۲۵، ۲۲۶، ۲۳۳، ۲۳۸، ۲۴۲، ۲۴۶
دستور دبیری ۹۳، ۹۶، ۹۷	۲۵۱، ۲۷۷، ۲۹۶، ۲۹۷
د. س. مارگلیوٹ ۹۸	خلیل الله، امیر ۱۶۵
دکن ۲۲۵	خمار، تگین ۲۲، ۴۵، ۵۳
دشقی ۱۹، ۲۲، ۱۴۱	خواجه آودیک ۱۷۱
دوئرفر ۱۴۳	خواجه نصر ۱۷۱
دوبوتزوف ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۹۰	خوارزم ۳۰، ۴۲، ۴۵، ۴۶، ۱۲۹، ۲۴۴
دورانده، سرور تیمور ۳۱۲	خواندسیر ۱۰۹، ۱۷۲
دورویتر، بارون ژولیوس ۲۵۴، ۲۵۵	خوزستان ۴۵، ۴۸، ۲۷۴
دورهام ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۵۳	خوگند ۲۴۴
دوسپیر ۳۰۱	خوی ۲۲۴، ۲۵۰
دوسلان ۹۴	خیوه ۱۷۷، ۲۰۶، ۲۳۲، ۲۴۴
دولة السلجوقیه ۱۰۹	
دوبان ۱۳۶، ۱۵۵، ۱۶۴	د
دومین سفر به ایران، ارمستان، آسیای صغیر و استانبول ۲۵۲	دارالاسلام ۱۱، ۵۳
دونات ۲۴۹	داغستان ۱۷۷، ۲۰۴
دونداس ۲۴۹	دانش پڑوه، محمدتقی ۱۴۲، ۱۴۴
دونژوان ایرانی ۱۶۴	دانشگاه تهران ۱۴۴
دهستان ۸۵	دانشنامه اسلام ۹۵
دهستانی، اعزابوالمحسن ۶۳، ۷۰	داودآقا، حاجی میرزا ۲۶۸
دهلی ۱۷۷	داود، چغری بیگ ۱۸، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵
دیرالجمام ۱۲۴	۲۶، ۲۹، ۴۷
دیلیمان ۳۵	دبلین ۱۶۲
دیوانسالاری امپراتوری سنجر ۱۰۹	دیس ۹۶
	دراموندونف، سرهنری ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸
ذ	در بند ۱۷۶، ۱۹۱
ذیل جامع التواریخ (شیدی) ۱۴۳	درگزینی ۶۰
ذیل حبیب السیر ۱۷۵	درگزینی، ابوالقاسم انس آبادی ۶۸، ۷۲
ر	درگزینی، کمال الدین ابوالبرکات ۷۰
	دریای خزر ۱۷۶، ۱۹۱، ۱۹۶، ۲۰۱
رایینو ۱۷۳، ۳۱۳	۲۰۷، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۳۰، ۲۳۳، ۲۴۳
	۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۵۳

۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۱،
 ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰،
 ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۲۰،
 ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱،
 ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۸،
 ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۳-۲۴۶، ۲۴۸،
 ۲۵۰، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۵۸،
 ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۵-۲۶۸، ۲۷۵،
 ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۶،
 ۲۹۷، ۳۰۱، ۳۰۳، ۳۰۵، ۳۰۸، ۳۱۰

روم ۴۲
 روسلو، حسن ۱۵۹، ۱۶۰
 رویترا ۳۰۳، ۳۰۶
 رھربن ۱۳۵، ۱۴۳، ۱۴۴
 ری ۱۵، ۱۸، ۲۶، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۴۳

۱۳۰، ۱۰۳، ۸۹، ۵۲

ریاج ۲۵۳، ۲۳۵
 ریراتاراگو ۹۳

ز

زعفرانلو ۲۷۵
 زکی ۷۳، ۳۳
 زمان، میرزا ۱۶۵
 زنجان ۲۸، ۳۰، ۲۰۱
 زندیان ۱۰۲
 زندیہ ۱۱۱
 زنگی، عمادالدین ۵۱، ۱۴۷
 زھاب ۱۳۸
 زین الاخبار ۱۴۲

ژ

ژاہن ۲۴۷
 ژنوا ۱۴۱
 ژوبر ۱۵۸، ۲۲۵

داحۃ الصدور ۱۴۱، ۹۷، ۹۶، ۹۴
 رافالوویچ ۲۵۷
 رامہرمز ۴۸
 راولینسون ۱۴۴، ۱۴۵، ۳۰۶
 راوندی ۶، ۸۹، ۹۴، ۹۷، ۹۸، ۱۴۱
 ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۴۷
 رجبہ ۴۸، ۵۰
 رزبری ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۱۳، ۳۱۴
 رژی ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱
 ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷
 ۲۶۸، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴
 ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰
 ۲۸۵، ۲۸۹، ۲۹۲، ۲۹۹، ۳۰۲، ۳۰۳
 ۳۰۴، ۳۰۵

رسالہ گمشدہ ملکشاھی ۶۳
 رستم بیک ۱۵۵
 رشت ۱۵۹، ۱۷۳، ۲۲۲، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۵۳
 رشتی، سید کاظم ۲۰۰
 رشیدالدین ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۵۲
 رضاشاہ ۱۵۱
 رضوان ۴۸
 رضوی، مدرس ۱۴۲
 روابط تجاری ایران و روس، ۱۹۱۴-۱۸۲۸ م
 ۲۴۹
 روئمر ۱۰۹، ۱۵۲، ۱۶۲، ۱۷۳، ۱۷۵
 ر. لوی ۹۸، ۹۹، ۱۵۲
 رودخانہ کارون ۲۰۸
 روزنامہ دولت علیہ ایران ۱۴۵، ۱۶۳، ۱۶۴
 روزنامہ میرزا محمد کلانتر ۱۷۳
 روزنامہ وقایع اتفاقیہ ۱۴۵، ۱۵۳، ۲۵۰
 روس ۱۱۶
 روسکی ۳۱۰
 روسیہ ۱۷۶، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۷، ۱۸۸
 ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴

سفرنامه ۹۴، ۹۸، ۹۹، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۵۲،
۱۶۴
سفرنامه میرزا ابوالحسن خان شیرازی به روسیه
۲۴۷
سفرهای کاروانی و مسافرت در ایران، افغانستان،
ترکستان و بلوچستان ۲۴۷
سفری به ایران، ارمستان ۲۴۸
سفری به شیراز ۱۵۲، ۲۴۸
سفری به شیراز از راه کازرون و فیروزآباد ۱۴۴
سلجوقشاه ۶۵
سلجوقیان ۹، ۱۰، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۸، ۲۱
۲۳، ۲۴، ۱۰۳، ۱۳۰
سلجوقیان بزرگ ۱۰۱، ۱۰۲
سلطان ابراهیم، امیرسید ۱۷۰
سلیمان ۲۵
سلیمانیه ۱۹۵
سمیرم ۳۱، ۷۲
سمیرمی، کمال الملک ۵۸، ۷۲
سن پترزبورگ ۲۰۵، ۲۰۹، ۲۱۴، ۲۳۴
۲۴۹، ۲۵۱-۲۵۳، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۵
۳۱۰، ۳۰۷
سنجار ۴۸
سنجر ۱۱، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۲۷-۳۳، ۳۶
۴۳، ۴۷، ۵۰، ۵۲، ۵۴، ۶۰، ۶۲-۶۵
۶۵، ۶۶، ۶۸، ۷۲، ۷۳، ۸۱، ۸۳-۸۵
۸۸، ۹۰، ۹۲، ۹۴-۹۷، ۱۰۳، ۱۳۰
۱۴۶، ۱۴۸، ۱۷۴
سن جرج، فورت ۲۵۱
سند ۱۷۷، ۲۳۴
سواد ۱۲۵
سورات ۲۲۵
سوردل ۱۴۱
سوریه ۲۶، ۲۷، ۳۶، ۴۲، ۴۸، ۴۹، ۵۳
۵۴
سویس ۲۵۶

س

ساخت اجتماعی اسلام ۹۹
ساسانی ۱۵، ۱۲۴
ساسانیان ۲۸، ۱۲۵
ساقی، قراجه ۵۰
سالارالدوله ۲۰۰
سالیسبوری ۲۵۶، ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۷۳، ۲۷۷
۲۷۸، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۹۱، ۲۹۳، ۲۹۵
۲۹۷، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰
۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴
سامانیان ۳۹، ۱۲۹
سامرا ۲۷۸
ساندرسون ۳۰۹، ۳۱۲
سانسون ۱۰۵، ۱۳۶
ساوه ۲۸، ۸۵
سبزوار ۲۴۸
سبزواری، محمدباقر ۱۴۲
سبکی، تاج الدین ۹۴
سقاو، جاوولی ۴۸، ۵۳
ستوده ۱۵۳
سدیدالملک، ابوالمعالی ۷۱
سرآرتور هاردینگ ۱۸۸
سراج الملوک ۹۳
سرجان ملکم ۲۲۶
سرحدی، علی نقی بیگ ۱۷۱
سرخس ۹۰، ۱۹۴
سردوراند ۳۱۲
سرزمینهای خلافت شرقی ۹۴
سفرانس لاسلس ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰
۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۹، ۲۹۰
۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷
۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۴
۳۰۵
سرگراوولی ۲۲۸، ۲۴۹
سفراس بیگ ۱۷۱

شاه، محمد ۱۸۲، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۱۰،
 ۲۲۰، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۴۰، ۲۴۱،
 ۲۴۲، ۲۴۵، ۲۴۶
 شاه، محمود ۱۹۴
 شاه، نادر ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۷،
 ۲۱۹
 شاهوردی بیگ ۱۶۱
 شاهجهان ۱۷۸
 شبانکاره ۳۱، ۳۵، ۴۹، ۵۳، ۶۳، ۶۹
 شجاع الدوله ۲۷۵
 شرائع الاسلام فی مسائل الحلال والحرام ۱۴۲
 شرح زندگانی من ۱۴۴، ۳۱۰
 شرف ۱۶۳
 شرف الملک ۲۲، ۲۳
 شرف نامه ۱۴۹، ۱۶۲، ۱۷۲
 شرکت رژی ۲۰۹
 شروان ۱۶۶
 شش ماه در ایران ۱۴۴
 شفر ۹۳، ۹۴، ۱۴۲، ۱۵۲
 شفیع، محمد ۱۴۳
 شکی ۱۹۱
 شمس الحسن ۱۵۲
 شمس الملک ۷۱
 شوارتس، بنجامین ۲۵۰
 شیراز ۲۲، ۲۸، ۸۴، ۱۵۱، ۱۵۷، ۱۵۸،
 ۱۵۹، ۱۶۹، ۱۷۸، ۱۸۶، ۱۹۷، ۲۱۹،
 ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۶۱،
 ۲۶۲، ۲۶۶، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۹۲
 شوستر ۱۲۰، ۲۲۲
 شوشی ۱۷۹
 شولستان ۱۴۰
 شهرستانی ۱۰
 شهشانی، سیدحسین ۱۷۴
 شیخ جابر انصاری ۱۴۴
 شیخ سعدون ۲۱۹

سه گزارش از کمیته منتخب و غیره ۲۴۸
 سیاستمداری در خاورمیانه و نزدیک ۲۴۹
 سیاست نامه ۲۵، ۵۷، ۶۸، ۹۳، ۹۴، ۹۵،
 ۹۸، ۹۹، ۱۴۲، ۱۵۲
 سیدجمال الدین ۱۴۱
 سیدطباطبایی، میرجعفر ۱۵۰
 سیدعبدالحسین، میرزا ۱۷۰
 سیدعلی محمد ۲۰۰
 سیدقطب الدین احمد ۱۳۱
 سیرجان ۲۸
 سیستان ۲۸، ۲۰۷
 سیلان ۲۲۵
 سیمویچ، کنت ۲۳۶
 سیوری ۱۱۰

ش

شاپور (فارس) ۴۹
 شاردن ۱۰۵، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۳۳، ۱۴۳،
 ۱۴۴، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۶۴
 ۱۷۱
 شاطربیک ۱۶۰
 شاو. ج ۹۲
 شاه ابدالی، احمد ۱۷۸
 شاه، ارسلان ۴۲
 شاه، اسماعیل ۱۶۷
 شاهدز ۳۰
 شامسلطان حسین ۱۷۰، ۱۷۶
 شامسلیمان ۱۷۳
 شاه صفی ۱۰۷، ۱۱۲، ۱۳۵
 شاهطهاسب ۱۳۴، ۱۷۰
 شاهعباس ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۵۰، ۱۶۷،
 ۱۷۱، ۱۷۸
 شاهعباس اول ۱۲۳، ۱۷۶
 شاهعباس دوم ۱۳۵
 شاهعبدالعظیم ۲۱۷

طرابوزان ۱۸۸، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۳۱، ۲۳۳،
 ۲۳۶، ۲۴۳، ۲۴۹، ۲۵۳
 طرطوشی ۷۱، ۹۳
 طغرل ۴۷، ۵۱
 طغرل بیگ ۹۲، ۱۳۰
 طوس ۱۴، ۷۳، ۸۳
 طوسی، نصیرالدین ۱۳۲
 طهماسب ۱۰۰، ۱۰۶، ۱۳۴، ۱۵۰، ۱۷۶
 طهماسب، شاه ۱۶۵

ظ

ظل السلطان ۱۴۰، ۲۷۴، ۲۷۷، ۲۸۱
 ۲۹۳
 ظهور ترکیه جدید ۲۵۲
 عادلشاه ۱۳۷
 عالم آرای عباسی ۱۱۰، ۱۴۴، ۱۵۲، ۱۷۴
 عبادی ۸۵
 عباس ۴۳، ۵۲
 عباسیان ۱۲۵
 عبدالحسن، میرزا ۱۵۰
 عبدالحسین، میرزا ۱۳۹
 عبدالرزاق ۱۶۰
 عبدالملک ۱۲۴
 عتبه الکتبه ۹۲، ۹۳، ۹۵، ۹۶، ۹۸، ۹۹
 ۱۰۹، ۱۴۲، ۱۵۲، ۱۶۴، ۱۷۴
 عثمانلی دولتی تشکیلاتینه مدخل ۱۰۰
 عدنان ۹۶
 عراق ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۹، ۴۸، ۵۲، ۵۴
 ۵۸، ۶۸، ۱۲۹، ۱۷۷، ۲۹۷
 عراق سفلی ۴۵، ۱۲۴، ۱۲۵
 عراق عجم ۶۳، ۱۷۸، ۱۸۳، ۲۹۳، ۲۹۵
 عربستان ۲۲۵، ۲۳۹، ۲۷۹
 عزالدین ۵۹
 عزالملک ۷۷
 عضدالدوله ۱۲۹

شیخ محمد تقی ۲۷۵
 شیخ محمد علی ۲۷۷
 شیرازنامه ۱۴۲، ۱۴۳
 شیرازی، ابواسحاق ۸۵
 شیرازی، حاجی میرزا محمد حسن ۲۷۸، ۲۸۰
 ۲۸۲، ۲۸۷، ۲۸۸، ۳۱۰، ۳۱۱
 شیرازی، میرزا ابوالحسن خان ۲۲۲
 شیرازی، میرسید شریف ۱۶۵
 شیروان ۶۱، ۱۹۱، ۲۲۱
 شیل ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳

ص

صباح، حسن ۶۹، ۷۵
 صدر فادس ۱۷۰
 صدقه ۴۸
 صفاری ۸۳
 صفوی ۱۳۴
 صفویان ۹۱، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۵
 ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶
 ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۳، ۱۳۳، ۱۳۷
 صفویه ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۳۶
 صفی شاه اول ۱۶۸
 صفی، میرزا محمد ۱۶۹

ض

ضیاءالدین ۶۰

ط

طالش ۱۹۱
 طباطبایی ۱۳۱
 طبرستان ۵۳
 طبری ۱۴۱
 طبس ۲۸
 طبقات الشافعیه ۹۴
 طخارستان، ۲۶، ۴۲

۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵،
 ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۱۰، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۳،
 ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۲،
 ۲۳۴، ۲۳۹، ۲۴۱، ۲۴۴، ۲۴۶
 فتوح البلدان ۱۴۱
 فرانسه ۱۶۴، ۱۸۸، ۱۹۰، ۲۲۷، ۲۲۸،
 ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۹۲
 فرانکلین ۱۵۷، ۱۵۸
 فراہ ۲۲۲
 فراہان ۳۰
 فرمانفرمائیہ ۳۱
 فرهنگ ایران زمین ۱۷۴
 فریر ۱۶۹
 فریزر ۲۲۲، ۲۳۵، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۱،
 ۲۴۲، ۲۵۰
 فسائی ۱۴۳، ۱۷۳
 فضائل الانام ۹۲، ۹۷، ۹۸، ۹۹
 فضل اللہ، رشید الدین ۱۴۳
 فضلویہ ۵۳، ۶۹
 فلوریدا ۲۴۹
 فوریه ۲۹۰، ۳۱۰، ۳۱۱
 فیاض، علی اکبر ۱۴۲
 فیض آباد ۱۵۳

ق

قائم مقام ۲۳۵
 قائن ۲۲۲، ۲۲۸
 قابوسنامہ ۹۸
 قاجار ۱۰۵، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۶
 قاجار، محمد حسن ۱۷۸
 قاجارہا ۹۱، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۱۲، ۱۱۹
 ۱۲۳، ۱۳۷
 قانون ۲۱۵
 قاورد ۲۶
 قاہرہ ۹۳، ۹۸، ۱۰۹

عضد الدین ۴۳
 عقیلی ہا ۳۱
 علاء الدولہ، رکن الدین ۱۴۹
 علاء بیگ ۱۶۸
 علی اصغر ۳۱۲
 علی اکبر ۲۶۲
 علی بار ۱۴۷
 علی بیگ، محمد ۱۶۱
 علیخان، میرزا محمد ۲۹۵، ۳۱۲
 علیخان، نواب حسن ۳۱۲
 عمر ۱۲۴
 عمر خیام ۱۰
 عمر دوم ۱۲۵
 عین اکبری، ابوالفضل ۱۶۳
 غازان خان ۱۱۱، ۱۲۳، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۴۹
 غزالی ۱۰، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۷۳، ۷۴، ۸۳
 ۸۷، ۹۰، ۹۱، ۹۲
 غزنویان ۱۳، ۳۹، ۷۳، ۱۲۹
 غزنوی، محمود ۱۲
 غزنہ ۲۲، ۶۱، ۹۷

ف

فارانت ۲۵۳
 فارس ۲۹، ۴۲، ۴۶، ۴۸ - ۵۱، ۵۳
 ۶۳ - ۶۵، ۶۹، ۷۷، ۱۲۹ - ۱۳۱، ۱۳۳
 ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۷۱
 ۱۷۳، ۱۷۸ - ۱۸۲، ۱۹۵، ۲۱۴، ۲۲۲
 ۲۲۳، ۲۶۲، ۲۶۵، ۳۰۷
 فادسنامہ ۶۲، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۱۴۲
 فادسنامہ ناصری ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۷۳، ۱۷۴
 فاطمہ ۵۶، ۱۳۴
 فاطمیان ۲۱
 فتحعلی شاہ ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۴، ۱۳۸، ۱۷۹
 ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۹

کپنهاک ۱۴۱، ۹۵	قتلغ بغا، قوام الدین اینانج ۱۰۳
کراچی ۲۲۲	قتلمش ۲۶
کراسنودسک ۲۰۶	قرا باغ ۱۹۱
کردستان ۲۲۲	قرا خطایان ۳۰
کرزن ۳۰۶، ۲۵۱، ۲۴۸، ۱۱۹، ۱۱۲	قرا سنقر ۹۷، ۷۷، ۶۵، ۶۴
کرمان ۱۳۳، ۵۵، ۴۲، ۳۱، ۲۹، ۲۸، ۲۶	قراقویونلو ۱۰۴
۱۳۵، ۱۵۴، ۱۷۸، ۱۹۴، ۱۹۶، ۱۹۸	قرقیزستان ۲۰۶
۲۷۹، ۲۲۲، ۲۱۹، ۲۰۱	قزل ساریغ ۴۶
کرمانشاه ۱۹۷، ۱۹۵، ۱۸۱، ۱۳۸، ۲۸	قزوین ۲۶، ۱۳۵، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۹
۲۲۲، ۲۱۴، ۲۰۳	۱۶۰، ۱۶۶، ۲۲۱، ۲۷۸، ۲۸۲
کرمانی، عبدالله ۱۴۹	قزوینی ۱۴۲
کرمر، آلفردفون ۹۷	قطوان ۳۰
کروسینسکی ۱۵۶، ۱۵۵	قفقاز ۱۸۰، ۱۹۰، ۱۹۱، ۲۰۴، ۲۲۲
کریم خان زند ۲۱۹، ۱۷۸، ۱۳۸	۲۳۱، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۷۵
کریمه ۲۰۶	قلهک ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۳
کشمیر ۲۲۲	قلیخان، محمد ۱۶۱
کلانتر، میرزا محمد ۱۷۳، ۱۷۱	قلیخان، مرشد ۱۳۴
کلاویجو ۱۶۲	قلی، نادر ۱۷۷
کلکته ۲۴۷، ۲۱۵، ۲۱۲، ۲۰۵، ۱۴۵	قم ۲۱۷، ۱۹۷، ۱۶۶، ۱۶۰
۲۴۸	قماچ، امیر ۱۴۷
کلود کاهن ۱۷۲، ۹۸، ۹۵	قندهار ۲۳۵، ۲۲۲، ۱۷۸، ۱۶۶
کمال الدوله ۹۷	قوام الدوله ۲۵۷
کمال الدین ۶۵	قوام الملک ۲۶۲
کمبریج ۳۰۶، ۱۵۲، ۱۴۱، ۹۹، ۹۴	قوماچ ۲۷
۳۱۴	کابل ۲۳۸، ۲۳۲، ۲۲۲
کمپیل ۲۴۹، ۲۴۸، ۲۳۵، ۲۳۴، ۲۳۳	کاترین دوم ۱۷۹
۲۵۰	کارل یان ۱۵۲، ۱۴۳
کمپفر ۱۳۶	کارلین ۲۵۳
کنشتاین، فین ۲۲۷، ۱۹۱، ۱۹۰	کازرون ۱۳۰، ۶۲
کندری، عمید الملک ۵۶، ۵۵، ۲۵، ۱۸	کاسترلو ۲۴۹
۳۰۹، ۳۰۸، ۳۰۷، ۹۶، ۷۴، ۷۳، ۷۰	کاشان ۱۳۶، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۶۷، ۱۷۴
۳۱۰	۲۴۱، ۲۴۸، ۲۵۲، ۲۹۲
کندی، مستر ۲۶۵، ۲۶۱، ۲۶۰، ۲۵۸	کا کویه ۳۱
۲۶۶، ۲۶۹، ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵	کانینگ ۲۴۹
۲۷۶	کاهن ۱۷۳

۲۵۱، ۲۴۸
 گزارشی درباره تبریز، غیره و اطراف خلیج
 فارس ۲۴۸
 گلاستون ۲۹۸
 گلریز ۱۷۳
 گلستان، ۱۹۱، ۱۹۲، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۴۳
 گ. لسترنج ۱۶۴
 گنجه ۹۷، ۱۷۷، ۱۹۱
 گنجینه آثار تاریخی اصفهان ۱۴۳
 گوشه‌هایی از زندگی و آداب و رسوم ایران
 گوکچه ۱۹۲
 گ. هامبلی ۲۴۷، ۲۵۱
 گیب ۹۲، ۹۳، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۱۴۱، ۱۴۲
 ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۵۲، ۱۷۴
 کیلان ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۹۵
 ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۸، ۲۳۹
 ۲۴۰، ۲۴۴، ۲۴۵
 کیلان‌ات ۱۳۶
 کیلان‌شاه ۱۴۴
 کی. لسترنج ۹۲، ۹۴، ۹۷، ۱۴۲، ۱۶۲
 کیو ۳۰

ل

لاسلس ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۳، ۳۱۴
 لاک. توماس ۲۴۹
 لانگل ۱۵۲
 لانگلس ۱۴۳، ۱۶۲
 لاهور ۹۴، ۱۴۳
 لاهیجان ۱۷۷
 لاپزیک ۱۴۱، ۱۴۲
 لئوناردیندر
 لطفعلیخان ۱۷۸، ۲۱۹
 لمبتون ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۵۲
 ۱۸۳، ۲۱۳

کوته ۲۶۰
 کورومان‌دل ۲۲۵
 کوری ۳۱۳
 کوری، فیلیپ ۲۹۹
 کوفه ۶۲، ۱۲۴، ۱۳۰
 کول ساریغ، قطب‌الدین ۴۶
 کون - تغدی ۴۷
 کهندز ۳۰
 که فی‌یر، مک‌دونالد ۱۴۴
 کیکائوس ۸۲
 کیمیای سعادت ۸۷، ۹۹
 گاردان ۱۹۱، ۲۲۷، ۲۲۸
 گ. ب. کلی ۲۵۱
 گ. پ. فریر ۲۴۷
 گجرات ۲۲۵
 گراسونور ۳۰۹، ۳۱۱
 گرانت، چارلز ۲۴۹
 گرجستان ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۷۹، ۱۸۷
 ۱۹۰، ۱۹۲، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۳۹، ۲۴۳
 ۲۴۴
 گرجیان ۳۵
 گردیزی ۱۲۹
 گرگان ۴۳، ۵۴، ۸۵، ۱۷۸، ۱۸۰، ۲۱۹
 ۲۳۰
 گرمسیر ۲۶۲
 گروسنونرپولیس ۲۵۰
 گروسونر ۲۹۱، ۳۱۲
 گریبایدوف ۱۹۴، ۲۰۱
 گرین‌فیلد ۳۰۸
 گریوز ۱۹۵، ۳۰۷
 گزارشی از مسافرت خراسان در سالهای ۱۸۲۱
 ۱۸۲۲ و ۱۸۲۳ م ۲۴۸
 گزارشی از مسافرت در ایران ۲۴۸
 گزارش تاریخی و توصیفی از ایران ۲۴۷

محمدخان ۲۰۴	لندن ۹۲، ۹۴، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۴۱، ۱۴۴
محمدشاه ۱۳۸، ۱۳۹	۱۵۲، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵
محمدصادق، مولانا ۱۳۵	۱۸۸، ۱۹۵، ۲۰۵، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۴۷
محمد صالح بیک ۱۶۶	۲۴۸، ۲۵۲، ۲۵۷، ۲۷۲، ۲۹۰، ۲۹۲
محمدعلی شاه ۲۱۱	۲۹۵، ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۰۲، ۳۰۶، ۳۰۹
محمدعلی، میرزا ۲۶۵	لوبرون، کورنل ۱۶۴
محمود ۲۷، ۵۰، ۵۲، ۶۳، ۷۵، ۱۷۶	لوکه گارد ۹۵، ۱۴۲
۱۷۷	لیدن ۹۸، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۶۲، ۱۷۲
محمودشاه، امیر ۱۳۳	۱۷۴
مختصرالنافع ۱۴۲	
مدرس ۲۵۱	
مدیترانه ۲۴۱	
مراغه ۸۹، ۵۰	
مردانخان، علی ۱۷۸	
مرعشی، ظهیرالدین ۱۶۶، ۱۷۳	
مرو ۲۲، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۴۲، ۵۴، ۶۲	
۷۳، ۸۰، ۱۰۳، ۱۳۰	
مروارید، عبدالله ۱۴۹، ۱۶۲، ۱۷۲	
مزیدی، صدقه ۴۸	
مزیدیها ۳۱، ۳۶	
مسافرت در ارمنستان و ایران در سالهای ۱۸۰۵ م و ۱۸۰۶ م ۲۴۸	
مسافرت در امپراتوری عثمانی، مصر و ایران ۲۴۷	
مسافرت در ترکمنستان (۱۸۲۲ م) ۲۴۹	
مسافرت در سرزمینهای شرقی بویژه در ایران ۲۵۲	
مسافرت و سیاحت در ایالات ایران ۲۵۲	
مسترینز ۲۶۵	
مستریاتون ۳۰۷	
مستر رابنیو ۲۹۲، ۲۹۶، ۳۰۲	
مستر لابوشه ۳۰۶	
مستشارالدوله ۲۷۱	
مستوفی، حمدالله ۶۳، ۹۵	
مستوفی، عبدالله ۱۴۴، ۱۴۵، ۳۱۰	
	م
	م. آ. شعبان ۱۴۱
	مازارویچ ۲۲۹، ۲۳۰
	مازندران ۴۲، ۸۸، ۱۰۳، ۱۳۵، ۱۳۶
	۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۸، ۱۶۶، ۱۷۸، ۱۸۱
	۱۸۳، ۲۰۰، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۴، ۲۳۴
	۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۴
	ماسینیون، لوئی ۹۳
	مالابار ۲۲۵
	مالک و زادع در ایران ۱۱۰، ۱۴۲، ۱۴۳
	۱۴۴، ۱۴۵
	مالسبری ۲۵۲
	مالیات اسلامی در دوره کهن ۹۵، ۱۴۱
	ماوراءالنهر ۷۱، ۱۲۵، ۱۶۶، ۱۹۴
	ماوردی ۱۲، ۱۳، ۳۹، ۹۲، ۹۴
	مجدالدین ۸۱
	مجدالملک ۹۸، ۱۰۴
	مجدالملک بلاسانی ۱۰۲
	مجله جامعه آسیای مرکزی ۲۵۱
	مجموعه رسائل ۱۴۳
	مجموعه قراردادها، معاملات و اسناد وابسته به هند و کشورهای مجاور ۲۴۷
	محلالتی، آقاخان ۱۹۸
	محمدالحسین، کمال الدین ۶۴

۶۳، ۶۲، ۵۹، ۵۸، ۵۶، ۵۵، ۵۴، ۵۳
 ۸۱، ۷۷، ۷۵، ۷۳، ۷۲، ۷۱، ۶۸، ۶۶
 ۱۴۷، ۸۵، ۸۴، ۸۲
 ملکم ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۵
 ۲۳۷، ۲۱۵، ۲۱۲، ۱۶۶، ۱۵۸، ۱۱۹
 ۲۷۶، ۲۷۲، ۲۵۱، ۲۴۱
 ملکم خان، پرنس ۳۱۳
 ملکم، سرجان ۱۳۷
 ملوک الموصل ۹۵
 ممسنی ۱۴۵
 ممسنیہا ۱۹۵
 مناصب عمدہ دولت صفوی ۱۱۰
 منتخب التواریخ معینی ۱۴۳
 منچستر ۲۴۱
 منزیکرت ۳۷
 منشآت ۹۳
 منشآت عہد سلجوقی و خوارزمشاہی و اوائل
 عہد مغول ۹۲
 منشی، اسکندر ۱۱۰، ۱۳۴
 منقذ من الضلال ۹۰
 منکونی م. ۲۴۸
 منگوبرس ۵۰، ۵۱، ۸۷، ۹۶
 موبرلی، توماس ۲۴۹
 مودود ۴۹
 موراویف ۲۳۲
 موریہ ۱۰۸، ۲۲۴، ۲۳۹، ۲۴۸، ۲۵۱
 ۲۵۲
 موریہ، سرراہرت ۳۰۷
 موصل ۲۲، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱
 مومن، محمد ۱۶۱
 مؤید الدین ۱۲۹
 مؤید الملک ۹۷
 مہدیخان ۲۲۶
 مہدی، محمد ۱۶۷
 میبد ۶۹

مسجد میرعماد ۱۶۷
 مسعود ۶۵، ۵۰، ۱۴۷
 مسقط ۲۵۱
 مسکو ۲۴۹
 مشکوٰۃ الانوار ۹۰
 مشہد ۱۴۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۶۹، ۱۷۴
 ۱۷۹، ۱۹۵، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۴۸
 ۲۶۱، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۹
 مشیرالدولہ ۲۱۱
 مشیرالدولہ، میرزا حسینخان ۲۰۵، ۲۵۴
 مشیرالدولہ و یحیی خان ۲۵۹
 مشیرالملک ۳۰۱
 مصر ۲۱، ۲۰۹، ۲۶۷، ۲۷۵، ۳۰۵
 مطالعات عربی و اسلامی بہ افتخار ہامیلتون
 گیب ۹۵
 مطلع السعدین ۱۶۰
 مظفر الدین شاہ ۱۴۰، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵
 معاویہ ۱۲۴، ۱۲۵
 معجم البلدان ۱۴۲
 معزالدولہ ۱۲۹
 معزی ۱۰
 معظم السلطنہ ۱۵۱
 معین الدولہ ۱۰۳
 مغان ۱۹۱
 مفید، محمد ۹۸، ۱۳۵، ۱۴۳، ۱۴۸، ۱۵۷
 مفیدی، جامع ۱۴۳، ۱۵۲
 مقلسی ۹۳
 مکاتبات رشیدی ۱۴۳
 مکدونالد، سرجان ۲۳۳
 مکین ۲۷۵
 مکینیل، سرجان ۲۵۱، ۲۵۳
 ملازگرد ۳۷
 ملکشاہ ۱۱، ۱۳، ۱۹، ۲۰، ۲۲، ۲۳، ۲۴
 ۲۶، ۲۷، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۴، ۳۵
 ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۴۲، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷

- میبدی، خطیرالملک ابومنصور ۶۹، ۷۰
 میرزا، ابوطالب ۱۳۴
 میرزا، بهمن ۱۹۴، ۲۰۴
 میرزا، حسین علی ۱۸۲، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۲۳
 میرزا، حمزه ۱۳۴
 میرزازمان بزرگ ۱۷۳
 میرزاعباس ۱۶۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۹۰، ۱۹۱
 ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۳۲، ۲۳۳
 ۲۳۶
 میرزامحمد ۱۸۲، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷
 میرزا، نادر ۱۷۳
 میرعماد ۱۷۴
 میرزا، کامران ۱۹۴، ۲۰۱
 میرزای شیرازی ۲۸۳
 میرویس ۱۶۶
 میکائیل، ینغوبین ۲۶
 میلسپو ۱۱۶، ۱۲۰
 مینگریا ۲۴۹
 مینورسکی ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۱۸، ۱۴۳، ۱۴۴
 ۱۵۲، ۱۶۲، ۱۷۴
 مینوی ۱۴۳
- ن**
- ناپلئون ۱۹۰، ۲۲۵
 نادرشاه ۱۳۷، ۱۶۵، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۳
 ناصرالدین ۱۱۸
 ناصرالدینشاه ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۵۱
 ۱۶۵، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵
 ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۳، ۲۱۴
 ۲۱۵، ۲۵۰، ۲۵۴، ۲۷۶، ۲۸۳، ۳۱۱
 ناصرالملک ۲۱۴
 ناصر خسرو ۲۲، ۲۹، ۸۳، ۸۶
 ناظم الاسلام کرمانی ۳۱۰
 ناظم الدوله، ملکم خان ۲۰۵
 ناظم، محمد ۱۴۲
- نامه نامی ۱۷۲
 نامه‌هایی از ایران ۲۵۰، ۲۵۲
 ن. پ. آگنیدس ۱۴۱
 نجم‌الدین ابوالقاسم جعفرین علی یحیی ۱۴۲
 نخجوان ۱۹۲
 نخجوانی، حاجی حسین ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴
 نخجوانی، حاجی محمد آقا ۱۷۳
 نرشخی ۱۲۹
 نزهة القلوب ۹۷
 ن. سدون ۱۶۳
 نسفی ۱۰
 نشریه دانشکده ادبیات تبریز ۱۷۴، ۱۷۵
 نصائح نامه ۹۴، ۱۴۲
 نصرت الدوله ۲۷۱
 نصیبین ۴۸
 نصیحة الملوک ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۹۳
 نطنز ۱۶۷
 نطنزی، معین‌الدین ۱۴۳
 نظام‌الدین ۱۳۱
 نظام‌الملک ۱۰، ۱۱، ۱۶، ۱۷، ۲۰، ۲۱
 ۲۲، ۲۳، ۲۵، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۷، ۳۸
 ۴۱، ۴۲، ۴۴، ۴۵، ۴۷، ۵۳، ۵۵، ۵۶
 ۶۶، ۶۸-۷۹، ۸۱، ۸۴، ۸۸، ۸۹، ۹۱
 ۹۴، ۹۵، ۱۳۰، ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۴۸
 نظام، امیر ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶
 ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۰، ۲۷۱، ۳۰۸
 نظام ایالات در عصر صفوی ۱۴۳
 نظر نصیرالدین طوسی درباره امور مالی ۱۴۳
 نظاره‌چی، استاد محمد ۱۷۲
 نقد العلم والعلما ۹۸
 نوروود ۳۰۶
 نوری، آقاخان ۲۰۲
 نوریس ۲۴۵، ۲۵۰
 نوز ۲۱۶، ۲۱۷
 نهاوند ۸۴

هارون ۹۷
 هالکویت ۱۱۰
 هانوی ۱۷۱، ۱۷۵
 ه. بوسه ۱۴۲، ۱۷۴، ۱۷۵
 هرات ۲۲، ۲۶، ۲۸، ۶۲، ۱۴۹، ۱۶۰،
 ۱۷۸، ۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۴، ۱۹۷، ۲۰۳،
 ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۲۲، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۳۸
 ۲۴۲
 هرا کلیوس ۱۷۹
 هرمز ۱۵۴
 هلال الصابی ۱۲۹
 هلند ۲۴۲، ۲۵۶
 همایونی، جلالی ۹۲
 همدان ۲۲، ۲۸، ۵۹، ۶۰، ۶۵، ۷۲، ۸۴،
 ۸۹، ۱۵۴، ۱۷۸، ۲۱۹
 هند ۱۵۳، ۱۵۷، ۱۶۱، ۱۶۶، ۱۷۷،
 ۱۸۰، ۱۸۷ - ۱۹۰، ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۰۴،
 ۲۰۹، ۲۲۳، ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۳۲، ۲۳۷،
 ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۷۵
 ۳۰۵
 هندوچین ۲۴۸
 هندوستان ۲۲۰، ۲۳۹
 هندوشاه ۷۱
 هنر فر ۱۴۳
 هنسون لندن ۲۵۰
 هگمستر، م ۲۵۲
 هوارد، هنری ۳۱۰
 هوتسما ۱۴۱، ۹۵
 هورست ۹۳، ۹۶-۹۸، ۱۵۲، ۱۷۴

ی

یادداشت درباره سفر به تبریز از (۱۴۰۰... ۱۴۰) ...
 یادداشت درباره مرز زهاب ۱۴۴
 یادداشتهای سیاسی (وزانه ۲۴۹)
 باقوت ۱۴۲

نیریز ۲۰۱
 نیشابور ۱۴، ۱۵، ۲۱، ۲۳، ۲۸، ۳۰، ۳۴،
 ۶۲، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۹۰، ۲۲۲
 نیکسون ۹۲، ۱۴۲
 نیویورک ۱۴۱، ۲۵۰

و

واسط ۴۶، ۵۰، ۵۳
 وارینگ، اسکات ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۴۸، ۲۵۲
 واعظ جوادی، اسماعیل ۱۴۲
 واعظ کاشفی، حسین ۱۴۸
 و. اوذلی ۲۵۲
 وزادت عباسیان ۱۴۱
 وستنفلد ۱۴۲
 و. شموکر ۱۴۱
 و صاف ۱۰۹، ۱۳۲، ۱۴۳
 و فیات الاعیان ۹۴
 وکیل الملک ۱۴۰
 ولادیمیرتسف، ب ۱۶۲
 و لاسوف ۲۷۴
 ولسلی ۲۲۶، ۲۲۸
 ولف ۲۰۸، ۳۰۶، ۳۰۷
 و لکا ۲۲۲
 و لهوزن ۱۴۲
 و لید اول ۱۲۴، ۱۲۵
 و لینکتن ۱۸۸
 و یسبادن ۹۳، ۱۴۳، ۱۵۲، ۱۶۲، ۱۷۳
 و یلاک ۲۴۹
 و یلیام ر. پولک ۹۲
 و یلیام، فورت ۲۵۱
 وین ۲۵۷

ه

ه. آ. ر. گیب ۹۲، ۹۴، ۹۹، ۱۶۲

یکصد و پنجاه سال سلطنت در ایران ۱۴۴	یغو ۴۲
یمن ۲۲۵	یزد ۲۸، ۱۱۰، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۶۱، ۱۶۵
یوسف، حاجی میرزا ۲۶۶، ۲۶۸	۱۷۲، ۱۸۶، ۲۲۲، ۲۴۸
یول ۱۶۴	یزدی ۱۰۴
یونانیان ۳۵	یعقوبی ۱۴۱

۷-۵۰۱۲۵-۱

4227



بها: ۲۳۰۰۰ ریال

ISBN 964-00-0821-4



9 789640 008218